

عنصر فارسی در زبان پشتو و همریشه های واژه های پشتو در زبان و گویش های ایرانی

نگارنده
سید عظیم شاه بخاری
ایم - اے (لسانیات) مشیگن (امریکا)
ایم اے فارسی و پشتو - بی ٹی (پشاور)

فهرست مندرجات

—— باب دوم — فهرست الفبائ واژه هائ پښتو —

کتاب شناسي — فهرست ماخذ و مراجع
(پښتو — وفارسي واردو وانګلیس وزبانهائ دیګر اروپا)
مشتمل به زبان شناسي واج شناسي — لهجه شناسي — دستورنامه ها — فرهنګ ها
وواژه نامه ها — تاریخ زبان وادب پښتو — کتب عمومي — مجله ها ومقاله ها —

پیش گفتار

در صفحات اینده کوشش و سعي در سلسله برلسي در ربط و همبستگي زبان پشتو با زبانها و گویشهاي ایران کرده شده است ـ پشتو یکي از زبان هاي قدیم و از خانواده هند و ایراني است خاورشناسان اروپاي در نیمه دوم قرن اخیر برلسي هاي ایشان را درباره پشتو تا بهاین نقطه رسانیده بودند که پختو یا پشتو چنانکه تا زبان ایشان متصور مي شد نه زباني است که مشتق از زبان فارسي یا پهلوي است و نه زبانیکه مستقیما ربطي با زبان سانسکریت دارد ـ بلکه زباني است که همبستگي قریب با زبان اوستا دارد و انرا مي توان خواهر زبان اوستا و سانسکریت شمرد ـ

چون که نظریه مذبور خاور شناسان چندان انتشار نه یافته بود ـ ازین سبب ~~علاوه~~ باستثنای به عده اي از زبان شناسان و علماء ~~خود~~ که دلبستگي با زبانهاي هند و ایران داشتند همه اي عوام الناس کم سواد تا عهد حاضر هیچ خبري از قدامت و چگونگي اصل ان و همبستگي ان با زبانهاي قدیم ایران نه دارند ـ تا انکه بعضي از ایشان قیاسهاي عجیب و گوناگون درباره زبان پشتو مي کردند مثلا این که این زبان دوزخیان است و این که چونکه گویندگان ان (به عقیده عوام) از نسل بني اسرائیل هستند ازین جهت زبان ایشان نیز مربوط به زبان هاي سامي است ـ نیز عده اي از ایشان گمان مي بردند ـ که این زبان از زبان فارسي زائیده است وعلي هذا ـ

نویسنده که به سلسله دانش اموزي و اموزگاري زبان پشتو به دانشگاه مشیگن (امریکا) رفته بود ـ در ان روزها (۱۹۶۱ ـ ۱۹۶۳ میلادي) در حین برلسي هاي خود و زبان هاي مشرق بویژه زبانهاي و گویشهاي ایراني و پاکستاني و نواحي ان با کتب منابع و ماخذ متفرق که نایاب و بیش قیمت بود برخورد ـ موقع را غنیمت شمرده معلومات و مترادفات و واژه هاي همریشه و امثال ان را بطور یادداشتهاي خود جمع مي کردم ـ تا بعد از مراجعت به وطن خود کاري محققانه در سلسله ~~ي~~ ربط و خویشاوندي زبان خود با زبانهاي دیگر هند و ایران انجام دهم ـ و از سوي دیگر خوشي بختانه علاوه بر ماموریت خویش بحیثیت معاون تحقیقات دانشگاه مذبور موفق شدم که مطالعه زبانشناسی لسانیات (Linguistics) نیز کنم ـ دانشگاه مشیگن یکي از مهم ترین و بزرگ ترین دانشگاههاي امریکا (ریاست هاي متحده امریکا) و کانادا است که بویژه در میدان زبان شناسي طره امتیاز دارد ـ چون از خوش بختي خود بهره ای از لسانیات جدید یافتم ارزو و خواهش من دوباره ای برلسي در زبان خود و زبانهاي دیگر هند و ایراني بیشتر گردید ـــــ و چون دلبستگي

من با ایران بیشتر بود و از همین جهت در امریکا زبان فارسي جدید را بطور خاص مطالعه کردم
بودم —

چون به وطن خویش برگردیدم خواهش داشتم که کاري در باره* زبان خود و زبان هاي ایراني اغاز کنم — خوش بختانه و از حسن اتفاق چند سال است که دکتر محمد باقر رئیس دانشکده* خاور شناسي و صدر شعبه* فارسي دانشگاه پنجاب لاهور به دانشگاه پشاور تشریف اورد — خواهش تحقیقات مرا بسیار پسندیدند — و مرا اماده و تیار کردند که زود تر به کار خود بپردازم و مقاله اي براي پي ایچ دي از دانشگاه پنجاب بنویسم — چنانچه در رهنموي ایشان کار خود را اغاز کردم — و پیش از ان که بخش اول مقاله خود یعني روابط و هم بستگي زبان پشتو و زبان سانسکریت و زبان هاي هندي را بانجام رسانیدم — دکتر باقر از فرائض منصبي خویش در دانشکده خاور شناسي و دانشگاه پنجاب کناره گیر شد — و من کار خود را عقب انداختم روزي در ان روزگار پروفسور محترم اقاي سید وزیر الحسن عابدي مرا تلقین کردند که ارباب اختیار دانشگاه پنجاب ایشانرا براي رهنموئي من مقرر کرده اند و ایشان مي خواهند که عنوان مقاله مرا به زبان و گویشهاي ایراني محدود سازند — مقاله اي مبسوط در باره* زبان پشتو و زبان فارسي و گویشهاي ایران تالیف شود — خیال ایشان را پذیرفتم و چنانکه ظاهر است کاري که تا ان ساعت کرده بودم به رائیگان رفت و مقاله* نو را براساس یادداشتهاي خود که در دست داشتم از سر نو اغاز کرده — در عرصه* یك و نیم سال به انجام رسانیدم — پروفیسور مذبور کار مرا به هر قدم پذیرفتند — و در اخر گفتند که کاري که انجام داده ام کاري است عظیم — و انرا باید جلد براي پي ایچ دي پیش از سپتامبر ۷۳ میلادي به دانشگاه پنجاب پیش کرده شود ۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰ مگر دران روزها بعضي از واقعات ناساعد پیش امدند که ذکر ان اگرچه باعث حزن و دلچسب است مگر ازین سبب که ذکر شخصي محترم نیز در این سلسله ناگزیر باشد — ازین جهت از بیان ان صرف نظر مي کنم —

من شکرگذار آقای سید وزیرالحسن لحسن عابدي هستم که اگر مقاله خود را بهرهنموني ایشان نوشتم ـ بالیقین مختصر و کمتر بودي ـ زیراکه پروفسور مهربان به هر قدم کار را دراز کردند وعنوانات نو نو که ظاهرا به عنوان مقاله وابستگي نه داشت درمیان اوردند و ایزاد کردند ـ تاانکه در این مقاله نه تنها واژه هاي همیشه و مشترك را جمع اورده تغییرات لسانیاتي و دلالتي و صوتیاتي و لغوي و نحوي که نتیجتا از مقائسه ها و مقابله هاي واژه هاي همیشه و مشترك دریافت شده نشان داده شده است ـ بلکه همبستگي و نزدیکي کیندگان این زبانها را و تاثیر زبان فارسي در شعر و ادب پشتو و روابط هر دو ملتها یعني پاکستاني و ایراني از نظر فرهنگ و تمدن نیز به تحقیق رسید ـ

در نوشتن این کتاب چنانکه از فهرست منابع و ماخذ این مقاله روشن است ـ از کتاب هاي علمای گرانقدر و زبان شناسان ایران نیز استفاده کرده ام ـ بویژه کتاب و مقاله هاي دکتر صادق کیا دکتر مقدم اقاي بهار و دکتر خانلري را خوانده ام وعلاوه به معلومات اهم و گرانقدر درباره زبان فارسي و گویشهاي دیگر ایراني که از کتابهاي ایشان بدست اوردم ـ اصطلاحات زبان شناسي ایشان را نیز بکار بعه بردم ـ من همه این اساتذه بزرگ ایران را که کارگران اصطلاحات علم جدید لسانیات را براي من اسان کرده اند از صمیم قلب متشکر هستم ـ

بخش یکم



مقدمه

مشتمل بر چگونگی زبان پشتو از نظر زبانشناسی و
تاریخچه تتبعات درباره زبان و ادبیات پشتو



فهرست نشانه های اختصار و رموز

الف : ــ فهرست حروف لاتین و یونانی برای تطبیق با حروف فارسی و پشتو

الف) حروف مصوت

زیر عمومی فارسی	i (یا e)	ي (یای معروف)	i:
زیر مخصوص پشتو	ī	ي (یای مجهول)	e:
زیر ———	a	ا	a:
زورکی مخصوص پشتو	ṫ	و (معروف)	u:
پیش عمومی فارسی	u (یا o)	و (مجهول)	o:
پیش مخصوص پشتو	ū	مصوت بین ا و واو مجهول	o̲

ب) حروف صامت

ب	b	ذ، ز، ض، ظ	z
پ	p	ر	r
ت، ط	t	ژ	zh
ث، س، ص	s	ش (۱)	sh
ج	j	ښ (پشتو)	ṣ
چ	c	ع	c
ح	ḥ	غ (۲)	gh
خ	x	ف	f
د	d	ق	q

---

۱) در مواردی به قلم š نیز نوشته ـ

۲) در مواردی g نیز نوشته ـ

ک	k	ن	n
گ[1]	g	ه	h
(گ)		ء	ʔ
ل	l	ي	y
م	m		

ج) حروف صامت مخصوص به زبان پشتو –

ټ	ṭ	ڼ (نړ)	ṇ (یا ṇṛ)
ډ	ḍ	نون غنه	$\bar{n}$ (یا $\bar{n}$)
ړ	ṛ	غنائیت حروف مصوت	~ (یا –)

د) علامتهاي مخصوص پشتو را بالعموم در تلفظ نويسنده (شمالي و معياري) نوشته ايم – ولي در مواردي از براي توضيح تلفظ لهجه ديگر (جنوبي) به علامتهاي مخصوص پشتو نوشته ايم – يعني :–

ږ	بالعموم	g	گاهي گاهي	zh
ښ	بالعموم	x	گاهي گاهي	sh
څ	بالعموم	s	گاهي گاهي	ts
ځ	بالعموم	z	گاهي گاهي	dz

---

۲) نشانه هاي اختصاري اي مقاله حاضر

ارم —	ارمني	بلو —	بلوچي
اسفا —	گائيگرو كوهن	بين —	بينونست
اشتق —	هورن	پ —	پشتو
اشك —	اشكاني	پارباس —	پارسي باستان
اورام —	اورامانی	پهل —	پهلوي
اون —	اونوالا	ت —	تلفظ
ايرباس —	ايران باستان	ت ـ ف —	توجه فرمائيد
بار —	بار تولد	تك —	تكلم
بارو —	باروچا	تاو —	تاراديا
بر —	بر توله	ج —	جمع

---

(۱) در ماشين تحرير ما گ نيست ازين جهت گ نوشته شده است –

کوته‌نوشت	معنی	کوته‌نوشت	معنی
بار —	بارستیتر	گا —	گائیگر
ر ـ ک —	(ف) رجوع کنید (فرمائید)		
زبا —	زباکی	گبر —	گبری
ستا ـ ستو —	ستوده منوچهر	گر —	گری
سرخه —	سرخه ای	گیل —	گیلکی
سرک —	سریکولی	لاس —	لاسگردی
سغد —	سغدی	مار (یا مارک)	ـ مارگنستین
سم —	سمنانی	ماز —	مازندرانی
سنگ —	سنگسری	من —	منساس
سنگل —	سنگلیچی	منج (یا مونج)	ـ مونجانی ـ مونجی
شغ —	شغنی یا شغنانی	مو —	مونث
شهم —	شهمیرزادی	واژ ـ ن —	واژه نامه
عو —	عوام	نط —	نطنزی
فاب —	فرهنگ ایران باستان	نیب —	نیبرگ
فا —	فارسی	و ـ واحد — یا	مفرد
فر —	فرهنگ سمنانی سرخه ای	وخ —	وخی یا وخانی
	لاسگردی (تالیف ستوده منوچهر عموما ستو. نوشته است)	هر —	هرن یا هورن
~~کلمه~~		هب — / هو —	هوشمان
فر —	فرزندی		
کاش —	کاشانی ـ یا کاشی	هین —	هیننگ
کر —	کردستن سن	ید —	یدغه ای
کر ـ اوم —	کردستن سن اورامان	یز —	یزغلامی
کر اوست —	کردستن سن اوستی	یغ —	یغنوبی
کرد —	کردی		

۲) نشانه های دیگر —

* (نشان ستاره) ـ واژه مفروضه یا غیریقینی. > ـ می شود یا می گردد ـ

< = مشتق است از .....

— الف) اگر در پس حرفی یا حروف نوشته باشد اخر ان واژه حذف شده باشد

ب) اگر در اول حرفی یا حروف اید ـ ابتدای ان واژه محذوف باشد ـ

ج) اگر در زیر حرفي نوشته باشد در ادائیگي ان صوت دهن گوینده از حالت عمومي اي تلفظ ان قدري بازیر باشد ـ چنانچه فرق میان $e:$ و $\underset{\smile}{e:}$ ان است که در ادائیگي اي مؤخرالذکر دهن گوینده نسبت به $e:$ بازتر باشد ـ

د) اگر بالائ حرفي نوشته باشد حالت دهن گوینده مخالف (ج) بالامي باشد ـ یعني دهن گوینده از حالت عمومي اي تلفظ ان تنگ تر باشد ـ
چنانچه صوت نشانه اي ($\bar{e:}$) نسبت به صوت ($e:$) ان فرق دارد که ارواره اي زیرین گوینده به ارواره اي بالائ گوینده نزدیک تر باشد ـ

یاداشت ـ نشانه n ازین قاعده مستثني است ـ در این مورد ان علامت نون غنه است زیرا که در ماسفتن تحریر ما نشان اصل ان یعني ($\sim$) موجود نیست و این نشانه را بجائ ان بکار برده ایم ـ

اصطلاحات

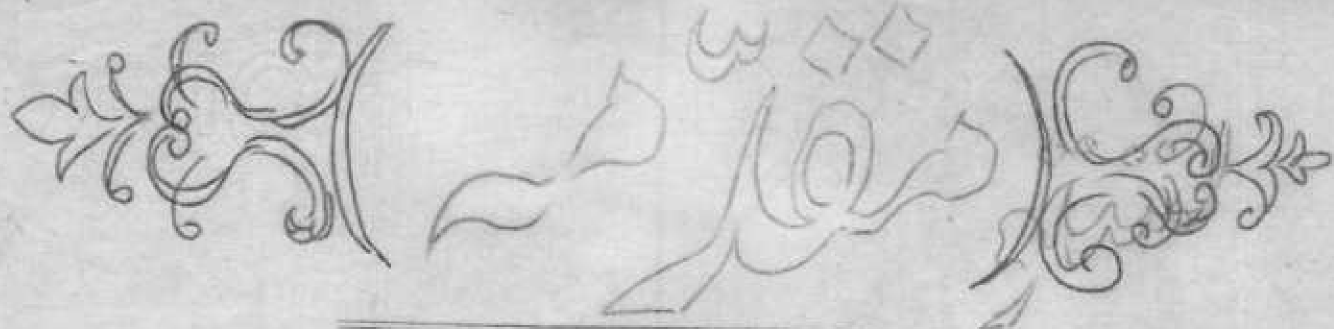
(که در این مقاله بکار برده شده است)

یاداشت :- در تشکیل این اصطلاحات بیشتر از کتب و مقاله هائ دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر صادق کیا استفاده کرده ایم که در ایران جدید رواج دارد -

---

صوت بلند	Long vowel
صوت ساده	monophthong
علم صرف	morphology
فونیم (صوت بنیادی)	phoneme
صوت شناسی (واج شناسی)	Phonetics
تغییر صوتی	phonetic change
پیش اوند (پیشوند)	prefix
خویشاوند	relative
خویشاوندی	relation
بررسی (تحقیق)	research
تکیه صدا (یا صوت) — آغاز	accent
هائیه	aspirated
کتاب شناسی	bibliography
همریشه	cognate
صامت	consonant
لهجه	dialect
لهجه شناسی	dialectology
فرهنگ	dictionary
صوت مرکّب	diphthong
ریشه شناسی	etymology
دستور	grammar

فرهنگ نویسی	lexicography
زبان شناسی (لسانیات)	Linguistics
علم دلالت	semantics
تغییر دلالت	" — change
صوت کوتاه	short vowel
صوت	sound
صوت گفتاری	speech sound
فشار	stress
ساخت	
پس اوند (پسوند)	suffix
هجا	syllable
هجائ کوتاه	" — with short vowel
هجائ بلند	" — with long vowel
علم نحو	syntax



پښتو (پختو) و پښتون (پختون)

پختو یا پښتو یکي از زبانهاي قدیم مشرق وسطي است که نویسندگان انرا در تحریرات خود پښتو مي نویسند ـ یعني بجاي (خ) و (ش) انرا به حرف ښ[1] مي نویسند ـ و تلفظ ان مطابق تلفظ قبیله اي پختو یا پښتو مي کنند ـ

گویندگان این زبان خود را پختون یا پښتون مي گویند مگر در تحریرات و دستاویزات و تمسکات و کتب تواریخ وغیره بویژه انکه در زبان فارسي است ـ ایشانرا به نام افغان ذکر کرده اند ـ و از جانب دیگر گویندگان زبان هاي هند یـ الاصل مثلا اردو ـ هنکو ـ پنجابي بویژه هندوان ایشانرا به لفظ پتهان موسوم مي کنند ـ

وجه تسمیه یا ایتامالوجي لفظ افغان به درستي و وثق تاکنون معلوم نه شده است و توضیحاتي که در بعضي از کتب تواریخ کرده اند غیر محققانه و ناقابل اعتبار بلکه باعث تضحیک است ـ

نخستین بار این واژه را ستاره شناس قدیم هند وراها مهرا (اوائل قرن ششم) در کتاب خود موسوم به برهت سمهیتا به شکل اوگان یا اوکان نوشته است و بعد انرا به شکل AP 'OKT IN در تاریخ سیاح معروف هیون تسانگ مي بینیم ـ که نام قبیله اي بود که در نواحي کوه سلیمان زیست مي کرد ـ در عهد اسلامي نخستین بار ذکر ان در حدود العالم (۳۷۲ هـ ـ ۹۸۲ م) شده است ـ و بعد ان عتبي و البیروني در کتاب هاي معروف خود ذکر افغان کرده اند ـ اغلب ان است که در ان ایام نیز همچو عهد حاضر این قوم را دیگران به نام افغان موسوم مي کردند ـ و خود ایشان خود را پختون یا پښتون مي گفتند ـ و چون زبان رسمي دولتهاي هند (افغانان و مغول) و ایران فارسي

---

1) حرفي است مخصوص به زبان پښتو ـ که نماینده دو اواز یعني خ ش است ـ نیز تلفظ سیوم نیز دارد که مخرج ان در عقب مخرج ش معروف است این حرف خین نام دارد ـ ذکر ان به موقع خود خواهیم کرد ـ

2) اي ـ نوجو ـ ۲۳۵ ـ ۲۵۲ حاشیه ۴۷ ـ

بوده است ــ علاوه بر درس و تدریس و دستاویزات تمسکات بیشتر خط و کتابت در زبان فارسي بود ــ همه اي نویسندگان چه پختونان و چه غیر پختونان نام قوم این مردم را افغان مي نوشتند و این رواج تا به عهد حاضر باقي مانده است ــ علاوه بر این ان که گهي (بویژه در اشعار و ابیات) پشتونان نیز خود را افغان مي گویند و نویسند ــ

در باره ٔ کلمه پتهان مي توان گفت که این واژه صورت محرف کلمه پښتانه ٔ است که صیغه ٔ جمع پښتون است و سبب تحریف نیز واضح است و ان اینکه اواز ښ در زبانهاي ٔ هندي الاصل موجود نیست ــ و گویندگان زبان هندي این اواز (ښ) را به (کهـ) بدل مي کنند ــ چنانکه خان را کهان مي گویند[1] و مي توان قیاس کرد که کلمه پښتانه را اول به کلمه ٔ پکهتانه و بعده به پکهتانه و وازان پتهان مبدل کرده اند ــ و این ابدال چندان قدیم نیست و غالبا در عهد مغول به وجود امده است ــ زیراکه در عهد مغول یا بعد ان در عهد فرنګ هندیان و پختونان در لشکرهاي ٔ ایشان یکجا بوده اند ــ و همه اي اوازهاي ٔ فارسي و پښتو که هندیان در زبان انان نداشتند ــ به اوازهاي ٔ قریبي زبان خود دران مبدل مي کردند ــ مثلا (ز) را به (ج) و (ف) را به (پهـ) ــ چنانچه ظلم جلم ــ فرض پهرض ــ همینگونه اواز ښ را چنانکه گفتیم به تهـ مبدل کرده ــ از پختانه پتهان یا پتهانړ ساختند ــ پختونان خود ایشان این لفظ را کمتر استعمال مي کنند ــ ولي کسانیکه مربوط به لشکر یا عسکر باشند ــ این لفظ یعني پتانړ[2] یا جمع ان پتانړان را استعمال مي کنند ــ و این ثبوت مزید ان است که این کلمه در لشکرگاهها به وجود امده است ــ در اشعار نیز استعمال ان کمتر است ــ

چنانکه بالا تصریح ان کردیم افغان و پتهان به دو نامهاي است که اقوام غیر پختون بجاي ٔ نام اصل ان (پختون ــ پشتون) استعمال مي کنند و افغان در پارسي بانان (گویندگان زبان فارسي) و پتهان در هندي گویان عام است ــ بالفاظ دیگر فارسي گویان افغانستان (و ایران) ایشان را افغان و گویندگان زبان هاي هندي الاصل ایشان را پتهان مي گویند و چون پختونان از روي تلفظ اختلاف لهجه ها در دو گروههاي عظیم منقسم اند که ذکر ان در صفحات اینده به تفصیل خواهیم کرد ــ ازین مغالطه اي عظیم پیدا شده است و مستشرقین مثل سر اولف کیرو[3] و امثال ان نامهاي

---

1) این واژه در زبان فارسي نیز وجود نه دارد ــ و همچو پختونان نتوانند تلفظ کلمه هندي کهان را درست تلفظ کنند و همچنان واژه هاي هائیه تهـ پهـ است که بعدا ذکر شده ــ

2) در اصل پختونها این واژه را بلا زاز هندیان مستعار کرده اند ــ و تهـ را به ټ مبدل کرده از پتهان پټانړ ساخته اند ــ ابدال تهـ به ټ در پښتو عام است مو مثلا موټهـ > موټ ــ ټهګ > ټګ ــ ټهوکر > ټکره یا ټوکر و امثال ان ــ

3) دي پتهانز صفحه ۲۴

افغان وپتهان را مخصوص به دوگروهها ي پختونان دانسته ـ یك گروه را افغان و دیگري را پتهان شمرده است ـ

حقیقت حال همان است که بالاتر تصریح کردیم ـ یعني هردو نام اگرچه در این قوم نیز معروف است ولي خود ایشان خود را پختون یا پشتون مي گویند ـ و این کلمه ها مربوط است به زبان ایشان که پختو یا پشتو است ـ پختو یا پشتو نه تنها نام زباني است بلکه قانون و لائحه حیات ایشان است ـ و این خصوصیتي است که کلمه پشتو دارد ـ کلمه پشتو حاوي به عده اي از قوانین معاشرتي است که هر پختون پابند ان است ـ و پختون ـ مطابق عقیده ٔ پختونان ان نیست که تنها در زبان پختو سخن گوید (یا زبان مادري او پختو باشد) ـ بلکه ان است به پختو (قوانین معاشرتي مخصوص پختونان) نیز عمل کند ـ اهم ترین نکات پختو حسب ذیل است ـ

۱) ننه واتي ـ دشمني که بخانه اي کسي در اید و طلبگار و درگذر شود ـ صاحب خانه از روي ٔ پشتو مجبور است که درخواست او را بپذیرد ـ

۲) جرگه ـ پذیرفتن فیصله یا سفارش بزرگان قبیله و اهل سادات و علماء ـ

۳) ننګ احترام خانه خود ـ یعني قدر و عزت هر کسي که بخانه (یا به حجره) کسي در اید و ایذاء رساندن به هیچ کس به هیچ وجه در خانه یا حجره ٔ خود ـ اگرچه دشمن جان باشد ـ

۴) تیګه ـ (لغوي سنګ) که علامت صلح موقتي است که حسب فیصله جرگه به عمل مي اید ـ هر دو گروه فریقین یا افراد مخاصم درون حد ان سنګ مخصوص به یك دیگر ضرر نه رسانند ـ

۵) ننګ ـ (غیرت و حمیت) بویژه درباره ٔ وطن و ملك و قبیله و خانواده و زن و دوست و شخص ناتوان که شخص قوي به مقابله او برخیزد ـ

۶) میلمستیا (مهمان نوازي)

۷) ژبه ـ (لغوي زبان) پابندي عهد و قول

و امثال ان

در عهد انگلیسیان لهجه یوسفزي ٔ را از براي تقرر به ملازمت هاي ٔ و در همه اي تحریرات دولتي و تمسکات و امتحانات و انتشارات رادیو و امثال ان الخ معیار گردانیده بودند و تا امروز همین قاعده و اصول رواج دارد ـ مګر ولي از سبب انکه اواز (ښ) در زبان انګلیسۍ نیز وجود نه دارد ـ و هیچ علامت براي ان موجود نیست لا محاله ګخښ براي نوشتن ان لفظ مترادف پختو یعني پشتو را اختیار کردند و نام این زبان در تحریرات و انتشارات انګلیسي به sh یعني پشتو نوشته مي شود ـ البته مستشرقین براي ٔ وضاحت و صحت (یعني مطابقت با لهجه ٔ معیاري که یوسفزي ٔ نامیده مي شود[1])

---

۱) درین مقاله به لهجه شمالي / در نواردي / نیز موسوم شده است ـ

انرا پختو یا پختو وپشتو هر دو نوشته اند ــ

۲ــ گویندگان پختو (پشتو)

پختونها به هر دو جانب خط سرحدي که در میان مملکت هاي پاکستان و افغانستان واقع است ــ اباد اند ــ این خط سرحدي را خط دیوراند (۱) مي گویند ــ بجانب مشرق و جنوب این خط زبان پختو یا پشتو انجا گفته مي شود ــ خطه هاي سوات ــ دیر ــ باجوړ ــ بخره اي از خطه هزاره ــ وادي پشاور و مردان ــ اضلاع کوهات و بنون و بخره اي از ضلع ډیره اسماعیل خان و همه اي ایجنسي هاي مالاکنډ وخیبر وکرم و وزیرستان است که همه اي انها در صوبه شمال مغربي سرحدي ~~پاکستان~~ پاکستان واقع است ــ نیز حدود شمال بلوچستان یعني نواحیات کوټه ــ پشین ــ ژوب و امثال ان نیز زبان پختو یا پشتو گفته مي شود ــ

و جانب مغربي ان خط دیوراند ــ یعني در مملکت افغانستان در همه اي خطه هاي که پیوست به این خط است زبان پختو یا پشتو مروج است ــ بویژه از سرزمین جلال اباد (علاقه کونړ یا کونهار) تا به نواحي قندهار ــ زبان پختو یا پشتو مي گویند ــ

نمي توانیم که رقبه ان سرزمین را که زبان پختو یا پشتو انجا گفته مي شود به درستي و صحت اندازه کنیم ــ البته بنا بر اعداد و شمار گویندگان این زبان که در دست داریم توان قیاس شمار همه اي گویندگان بکنیم ــ

اعداد و شمار گویندگان زبان ~~ها~~ پختو یا پشتو از روي سرشماري ۱۹۵۱ء حسب ذیل است ــ

صوبه شمال مغربي سرحدي ــــــــ	۲ ۴۲۹ ۸۶۵		
(شمار شده)	۷۵۴ ۱۹۹	۵ ۲۲۸ ۷۵۴	
سرحدات شمال مغربي سرحدي (تخمینه)	۱۷۵۹ ۹۳۲		
بلوچستان معه ریاست هاي ان ــــــــ	۲۸۴ ۷۵۸		
کراچي ــــــــ	۴۰ ۵۸۶		
پنجاب و ریاست بهاولپور ــــــــ	۵۸ ۷۸۱	۱۱۶ ۹۶۶	
سند هـ و ریاست خیرپور ــــــــ	۱۷ ۵۹۹		

جمع ــ ۵۳۴۵۷۲۰   عدد صفري ــ   ۵ ~~۴~~۰۰ ۰۰۰

---

۱) The Durand Line که سرماتیمر دیوراند این سرحد را متعین کرده بود و ان را امیر عبدالرحمان کابل در ۱۸۹۳ء امضا کرده بود ــ براي تفصیل (ر ــ ك) د ي پټهانز ۲۵ ــ ۸۱ ــ ۳۸۲ ــ ۴۶۳ ــ ۴۶۶ ــ

ولي اعداد و شمار مطابق سرشماري ۱۹۶۱ ع حسب ذیل است :ـ

سرحد ـ بلوچستان و قبائل ملحقه ـــــ	۸۸۰۰۰۰۰
کراچي و پنجاب و سنده و امثال ان ـــــ	۱۲۰۰۰۰۰
جمع ـ	۱۰۰۰۰۰۰۰

ظاهر است که ابادي گویندگان پشتو در پاکستان از سال ۱۹۵۱ ع تا ۱۹۶۱ ع تقریبا دو چند شده است ـ واگر همچنین اضافه اي در ابادي را در نظر داریم به احتیاط تام مي توان گفت ـ که امروز ابادي گویندگان پشتو در مملکت پاکستان کمتر از ۱۵ ملیو ن نه باشد ـ

وراي خط دیوراند اندازه قریب تر به صحت در دست داریم که در ان مملکت تاکنون هیچ سرشماري نه شده است واعداد و شماري که بدست ما امده است قیاس محض است وان حسب ذیل است ـ

۱) دائرة المعارف برتانیکا مي گوید که ۳/۱ بخش ابادي مجموعي افغانستان زبان پشتو مي گویند ـ و ابادي افغانستان (تخمینه در ۱۹۳۸ ع) هفت ملیون است ـ یعني شمار گویندگان پشتو کم از کم دو نیم ملیون (۲۳۰۰۰۰۰) برمي اید ـ وچون اضافه ابادي را در نظر داشته این عدد را سه چند کنیم ـ تخمینه ابادي اردو ۶۹۰۰۰۰۰ یا هفت ملیون است ـ[1]

۲) دائرة المعارف امریکانا گوید ـ که ۶۰ درصد ابادي کل افغانستان که ۱۲ ملیون است پختونها است ـ بالفاظ دیگر هفت ملیون ـ سال این شمار معلوم نیست مگر قیاس ان است که این اعداد و شمار جدید است ـ وبا قیاس مذکور ما قریب تر است ـ[2]

۳) مستشرق معروف عهد حاضر دکتور پنزل اعداد و شمار گویندگان زبان پشتو که در کتاب خود جمع اورده است از منابع است که اندازه مبالغه امیز است ـ

حسب بیان دکتر پنزل[3] یکي از اراکین اکادیمي پشتو کابل شمار گویندگان پشتو هشت ملیون نموده و شخصي دیگر که شخصي معتبر دولت افغانستان بود این شما را ۶۴۲۰۰۰۰ یا ۶½ ملیون ـ

۴) و اندازه که سرولبر براي یونسکو نوشته است چنان است که ۶۷ درصد کل ابادي افغانستان پختونها است ـ وکل ابادي افغانستان پانزده ملیون نموده است ـ از روي این حساب کار گویندگان زبان پختو در افغانستان ده و نیم ملیون برمي اید ـــ که چون اعداد و شمار بالا را و اضافه ابادي را در نظر داریم ـ بعید قیاس نیست ـ

---

۱) انسائیکلوپیدیا برتانیکا ـ جلد ۱ ـ ۱۹۵۶ ع ـ عنوان افغانستان ـ زبان ـ

۲) انسائیکلوپیدیا امریکانا ـ جلد ۱ ـ ۱۹۵۶ ع ـ عنوان افغانستان ـ

۳) گرامر اف پشتو واشنگتن ۱۹۵۵ ع ۰ ۲ و ۳ ـ

وما بعد از بحث بالا مي توان نتيجه بدست اريم که کل شمارگویندگان زبان پشتو به هر دو جانب خط ديورانـد[1] ــ ۱۲ مليون ــ ۱/۲ ۱۰ مليون = ۱/۲ ۲۲ مليون مي باشد ــ

در اين مورد بايد ــ يکي از اقوام بزرگ خانه بدوش را نيز ذکرکنم که انان را از گويندگان پشتو در افغانستان شمارکرده ايم ــ مگر درحقيقت انها در زمستان هجرت به مملکت پاکستان مي کنند ــ و در تابستان باز به افغانستان مي روند ــ

قبيله غلزي يا غلجي يا پونده اهم ترين قبائل صحرا نورد است ــ اين قبيله را (بويژه و در مملکت پاکستان) علاوه بر نام معروف ان (غلجي) کوچي نيزگويند ــ بعضي از مورخين قبيله غلجي را خلج دانسته ايشانرا از قوم ترك مي دانند ــ که ذکر توركان خلج درکتب تواريخ قديم عهد اسلامي بسيار شده است[2] ــ و بعضي از مورخين (بويژه از افغانستان) اين قبيله را از پسماندگان قبائل هفتالي دانند ــ و هفتاليان را ابداليان مي شمارند که از هون سپيد بوده اند وگويند چنانکه هون به خان مبدل شده است ــ هفتالي به ابدالي مبدل شده است[3] ــ (ولي بخيال نويسنده از مثال بالا بايد هفتالي مبدل به خفتالي شود نه به ابدالي) ــ ايشان کلمه کوچي را نيز مربوط به نام اپاکوچيه دانند که دونيم هزار سال قبل درکتيبه اي افغانستان امده است ــ ــ ــ ــ ــ ــ بعضي کلمه کوچي را مشتق از کوچ فارسي مي دانند ــ که بمعني سفر است وکوچي بمعني خانه بدوش ــ تحقيق درباره اي نظريه هاي مختلف مذبور خارج از بحث ماست ــ اين قدر مي توان گفت که خود غلجيان يا کوچيان خود را پختون مي شمارند ــ و زبان پختو مي گويند ــ که زبان ايشان به لهجه مرکزي (نواحي کابل) نزديکي بسيار دارد ــ اين اقوام در اغاز زمستان از افغانستان به پاکستان هجرت مي کنند و از راه دره هاي سرحدي اول وارد صوبه سرحدي مي شوند و بعد ان در تلاش اب وگياه و مزدوري وکار در پنجاب تا به سنده پراگنده مي شوند ــ و بعد از اختتام زمستان به وطن ايشان باز مي گردند و زرکثير و اجناس خوردن همراه خود ميبرند ــ

---

۳ ــ پشتو و زبانهاي اریاي

در جهان امروز ما هزارها زبانها وگويشها مستعمل است ــ و ماهرين علم لسانيات و زبان شناسان بعد از تحقيقات عميق همه اي ان را در عده اي از خانواده هاي بزرگ زبانهاي عالم

---

۱) اين اندازه اي باحتياط مزيد است که انرا به ۱۵ مليون قياس کرده ايم ــ

۲) حدود العالم (صفحه ٦٤) ــ اصطخري ۲٤٥ ــ خزدا به ــ مسالك اممالك ص ۲۸ ــ ۵۷

۳) زيري کابل مارچ ۱۹۷۱ اع (ترجمه ازروي) ــ

تقسیم کرده اند ـ که بزرگترین ان خانواده زبانهاي ارياي* است که انرا جد خانواده هند و اروپاي* مي پندارند ـ در سالهاي اخير يکي از ماهرين لسانيات[1] اين خانواده را تحت خانواده هند وهتّي درج کرده است ـ تا عده اي از زبانهاي ديگر مثل زبان هاي اناطوليه و ارمينا که پيشرازان از خانواده يا خانواده هاي* ديگر محسوب و منسوب مي شدند ـ با زبانهاي هند و اروپاي* معروف مربوط سازد ـ

چنانچه خانواده بزرگ هندوهتي را به دو خانواده ها تقسيم مي کنند ـ يکي هتي و ديگر هند و اروپاي* ـ زبان پختو يا پشتو به خانواده* موخرالذکر مربوط است ـ خانواده* هند و اروپاي* باز به دو گروه عظيم منقسم است ـ يکي اروپاي* و ديگر هند و ايراني و چونکه مقاله* ما تنها ربط و خويشاوندي پشتو با زبانهاي وگويشهاي ايران محدود است ـ بايد ما درين مورد بحث خود را نيز به زبانهاي و گويشهاي ايران محدود کرده از طوالت بيجا دست کوتاه داريم ـ لاکن جائيکه ذکر زبانهاي اروپاي* يا هندي براي توضيح و تشريح ناگزير باشد ـ ذکر مختصر يا اشاره اي بان نيز بکار خواهيم برد ـ

تقريبا همه اي زبانها وگويشهاي که در ممالك ايران و افغانستان و پاکستان و هند (بويژه هند شمال) گفته مي شوند ـ از شاخ بزرگ خانواده* هند و اروپاي* است ـ و بالعموم زبانهاي* هند و ايران ناميده مي شود ـ

ظاهر است که نام خانواده هند و اروپاي* درست نيست زيرا که از اين نام مُترشح مي شود که درا ين خانواده همه اي زبان هاي هند با زبانهاي* اروپا مربوط و هم نسل است ـ وحال انکه حقيقت خلاف ان است ـ زيرا که عده اي از زبانهاي هند و اروپا اصلا ارياي* نيست ـ و دوم انکه تنها زبان هاي* هند مربوط به اين خانواده نيست بلکه زبان هاي* پاکستان و افغانستان ايران نيز عضوهاي* ان خانواده است ـ يعني همان خويشاوندي با زبان هاي اروپا دارند که (بعضي از) زبان هاي هندي دارند ـ

سبب اين نام محدود (هند و اروپا) غالبا ان است ـ که ابتدا اين ربط خويشاوندي زبان سانسکريت بود ـ که با زبانهاي* اروپا کشف شده ـ پيشرازان که تعلق خويشاوندي سانسکريت به زبانهاي* اروپا کشف شود ـ زبان شناسان و زبان شناسان اروپا تحقيقاتي عميق در باره* زبانهاي اروپاي* کرده بودند ـ و رشته* زبان هاي* اروپاي* را با زبان يوناني دريافته و پنداشته بودند که زبان يوناني اصل زبان هاي* اروپاي* است ـ مگر چون در قرن هژدهم مماثلت زبان سانسکريت يا يوناني و زبان هاي* ديگر اروپا کشف شد ـ علماي السنه نظريه اولين خود را يعني انکه زبان هاي اروپا از اصل زبان يوناني است رد کردند و به نتيجه اي رسيدند که زبان هاي* اروپا بشموليت يوناني و زبا ن سانسکريت زائيده* يك زبان نامعلوم ومعدوم است ـ ان زبان را بنام ارياي* قديم موسوم کردو اين خانواده* بزرگ موسوم به خانواده* هند و اروپاي* شد ـ

---

۱) چارلس ايس هاکت صفحه ۵۹۱ ـ

غالبا سر ولیم جونز اولین از علماي اروپا بود که بار اول تعلق زبان سانسکریت را با زبانهاي یونانی و لاتینی دریافته را نمود[1] که هر سه زاده یك مادر اند ـ و قیاس کرد که زبان هاي گاتك و سیلتك نیز به همان بیخ مربوط است ـ و محققین ما بعد بویژه باپ[2] وراسك[3] نه تنها قیاس او را درست ثابت کردند بلکه گرم[4] قواعد و اصول براي متبادل شدن صوتها ي زبان هاي این خانواده مرتب نمود که بنام قانون گرم معروف است ـ

چون و بعد از تحقیقاتي زبان هاي هند نیز با زبانهاي ایران مربوط و از همان خانواده ثابت شد این خانواده خود را بنام هندو ایراني موسوم کردند و در ایامیکه این تحقیقاتها به عمل مي رفت ـ ملك پاکستان بوجود نیامده بود ویکي از زبانهاي افغانستان یعني فارسي به ایران و دوم یعني پشتو به مملکت هند وابسته بود ـ ازین است که تلفظ تام همه اي زبانهاي هندو پاکستان و افغانستان و نواحي فلزات پامیر و ایران را به تام مملکت هاي عظیم ان دور یعني هندو ایراني منسوب کرده انرا خانواده هندو ایراني موسوم کردند ـ پشتو چنانکه ذکر کردیم در ان ایام بیشتر در مملکت هند و کمتر در مملکت ایران (نواحي قندهار) گفته مي شو و تا وقتیکه مستشرقین تحقیقاتي مربوط به این زبان سر انجام نه دادند ـ پشتو را یك "بخش فارسي" مي شمردند که واژه هاي هندي نیز دارد ـ

مستشرقین اروپا مانند پرفسور دورن ـ میجر راورتي ـ دکتور بلیو ـ دکتر ترمپ ـ میجر روس کیبل ـ میجر کاکس ـ لاریمر ـ گریرسن ـ گیگر ـ دار مستیتر و دیگران در زبان و لهجه هاي ان و دستور و ادب کاوشهاي بیشبها کرده اند ـ ذکر اراي بعضي ازین علماي مذبور در پائین مي کم ـ تا اندازه فکر ایشان که تعلق با روزهاي قریب به یك قرن بیشتر دارد معلوم شود ـ

سر ولیم جونز در باره زبان پشتو مماثلت با زبانهاي کلداني را ذکر کرده[5] ـ ولي پروفسور کلاپرات رد ان کرد و گفت که در باره این زبان هیچ معلوم نیست و نه در الفاظ ونه در قواعد زبان هیچ مشابهت با زبان سامي دارد ـ بلکه بلا شبه یکي از شاخ هاي زبانهاي هندو جرماني (الماني) است ولي خود راورتي در جواب این نظریه طنزا لا علمي رائي دهنده مذبور با زبان پشتو را اظهار کرده است ـ مستر ابدلنگ زبان پشتو را اصل و لهجه مخصوص نه دارد ـ ولي در همان نفس مي گوید که علم این زبان بسیار کم دارم[6] ـ الفنستن گوید که اصل این زبان نتوان به اساني دریافت ـ ونیز گوید

---

1) تقریبا در ۱۷۸٦ ام (بلوم فیلد BLOOMFIELD ـ ۱۲) ـ (۲) FRANZ BOPP

۳) RASMAS RASK (٤) GRIMM

۵) راورتي ـ مقا له گرامر پشتو ـ لندن ـ ۱۸۵۹ صفحه ۱۷ ـ

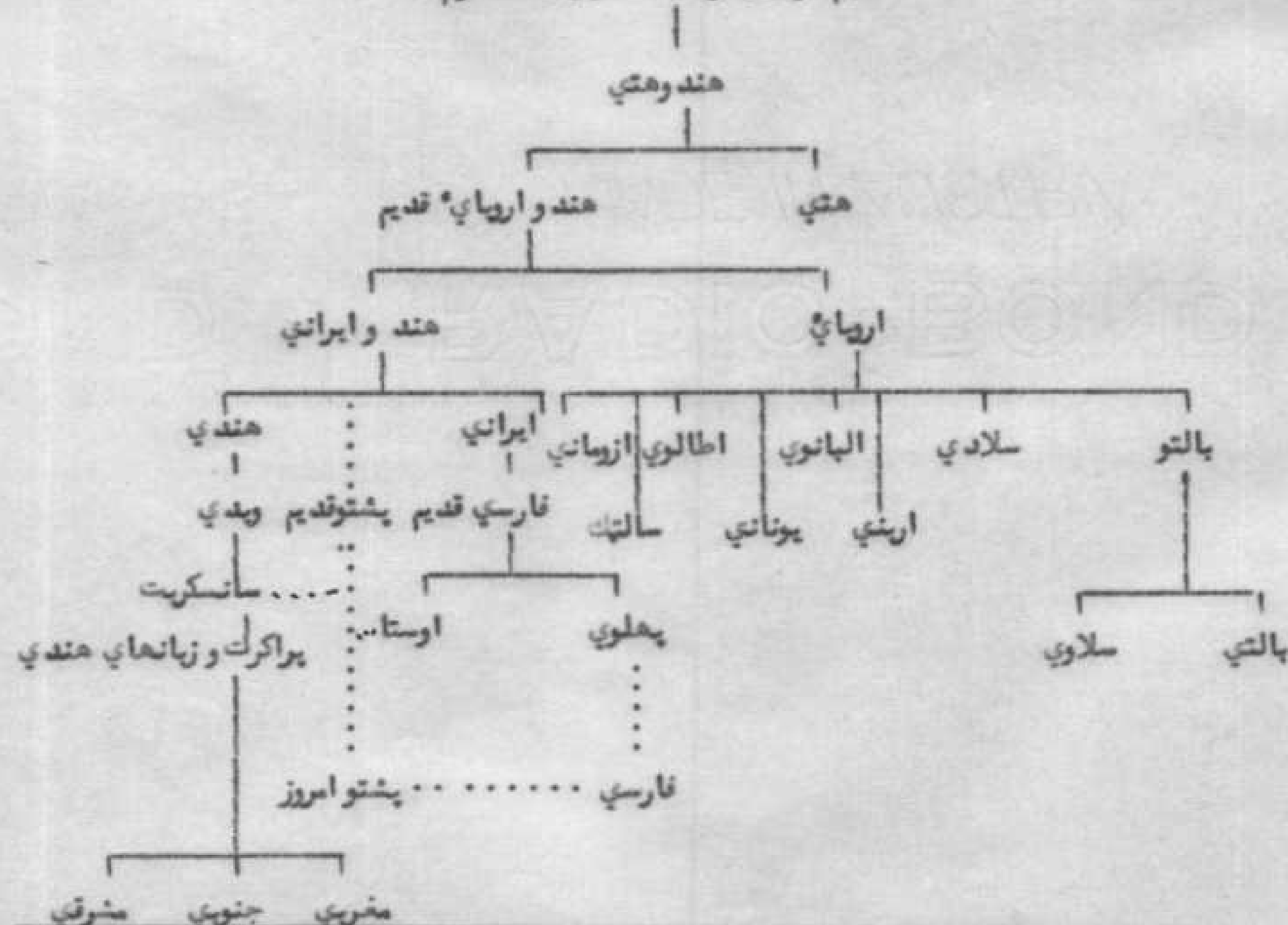
٦) متهریدیش ـ جلد اول ـ ص ـ ۲۲۵ MITHRIDATES

که بخره اي بزرگ وازه هاي[1] این زبان افغان را هیچ ریشه اي معلوم نیست[2] ـ دکتور ترمپ بعد از تردید ان نظریه* قدیم که زبان پشتو یکي از لهجه هاي* سامي است گوید که همه تسلیم کرده اند که پشتو از جمله اي زبانهاي خانواده* هندو جرماني است ولي سوال دیگران است که ایا این از دسته زند است یا از نسل هندو اریاي* ـ بعد از این سوال خود او ربط این زبان را باهر دو دسته ـ اي هندو زندي را وا نموده است[3] ـ

مستشرق معروف دارمستیتر بعد از تحقیقات گرانقدر خود به نتیجه اي رسیده است که پشتو نه از فارسي و نه از زبانهاي هندي زائیده است بلکه از زند (اوستا) مشتق است ـ ویا مربوط به زباني است که بازند مماثلت عظیم دارد[4] ـ

وراقم این سطور نیز با قیاس دومي محقق فرانسوي اتفاق دارد که زبان ملد پشتو خواهر زبان سانسکریت و اوستا است ـ و به هر دو زبان هاي* قدیم ربط و همبستگي داشته است و واژه هاي قدیم این زبانهاي را در صورت اصلي قدیم ان تا کنون محفوظ و معمول دارد ـ

مقام زبان پشتو در خانواده* زبانهاي* هند و اروپاي* وصورت ربط و خویشاوندي ان با زبان هاي* هند و ایران از شجره زبانهاي این خانواده که نویسنده انرا مرتب کرده است واضح خواهد شد ـ



١) کابل ـ جلد ١ ـ ص ٣٠٢ ـ (٢) گرامر اف پشتو ـ ترمپ (جرمني) مطبعه ١٨٧٣ ع ـ

در شجره بالا ما تشکیل زبان پشتو را به خط نقطه دار ظاهر کرده ایم ـ مدعا ازان این است که چون زبان هاي هندي و ایراني از هم جدا شدند زبان پشتو درمیان ایشان ماند ـ بالفاظ دیگر زبان وسطي هر دو زبان است و در سرزمیني گفته مي شد که ان از هر شاخ خانواده هند و ایراني مربوط ماند وعلاوه بر زنده داشتن واژه هاي قدیم ... اثرات تغیر و تبدل لسانیاتي که در زبان هاي خویشاوندي ان یعني هندي و ایراني مي رفت نیز قبول مي کرد ـ تا انکه زبان اوستاي و پهلوي در ایران و سانسکریت در هند خود ان بمردند ـ و زبانهاي دیگر را بوجود اوردند ـ پشتو زندگي خود را برقرار داشت ـ اما از وجوه مختلف ربط زبان پشتو از زبان هاي نو زائیده سانسکریت در هند و اوستا و پهلوي در ایران منقطع گشت وعمر درازگذشت تا انکه در ابتداي ... اسلام کنندگان ... این زبان ... بار دیگر ربط و بستگي اول با زبان ایران و بعد با زبانهاي هندي پیدا کرد ـ و درین دور جدید عده کثیر از واژه هاي زبان هاي نو یعني هند و ایران یعني هندي و فارسي دخیل زبان پشتو گردید ـ ماهرین لسانیات این گونه دخول واژه هاي زبان هاي را که قرن ها از هم جدا جدا مانده باشند عاریت یا وام گیري ثانوي مي نامند[1] مماثلت قریبي که پشتو با زبان اوستا دارد ـ بعضي از عالمان بنابر ان این زبان را ناشي از اوستا شمرده است ـ چنانکه مماثلت سانسکریت با اوستا تا بحدي است که لهجه هاي یک زبان مي نماید ـ مگر ولي ... دو زبانهاي جداگانه متصور مي شود ـ دائرة المعارف برتانیکا ... جمله اي دلچسپ براي اظهار ان ... نوشته است[2] ـ

اوستا	YŌ VŌ ĀPŌ VANGUHĪS YAZĀITE AHURĀ NIS
سنسکرت	YŌ VŌ ĀPO VASIS YAJĀTE AHURABS
اوستا	AHARAHE VAHISTĀBYŌ ZAO THRĀBHŌ
سنسکرت	ASURAYA VASI BABHYŌ HŌTRĀBHYO
اوستا	SRAĒSTĀ BYO----
سنسکرت	SRESTHABHYO---

---

(۱) SECOND BORROWING

(۲) برتانیکا ـ جلد ۱۲ ـ عنوان زبانهاي ایران ـ

همچنین باید ما پشتورا خواهر ـــــ زبان ویدي یا سانسکریت و اوستا بشمریم ـــــ
(بحث هاي مزید در این سلسله در صفحات اینده مي اید) ـ

۱ـ نزدیکي و ربط پختو با زبانهاي اروپا که علامت قدامت ان است

چنانکه گفتیم زبان پشتو اگر چه نزدیکي تام با زبان اوستا دارد ـ نتوانیم انرا کاملا به زبان اوستا بست که در بعضي از خصوصیات ان نزدیکي با زبان هاي هندي است ـ که علاوه بر ان پختو باوجود بعد ان و مربوط نه ماندن ان با زبان هاي اروپا ساتلتهاي دارد که مي توان نتیجه اي ازان اخذ کرد که واژه هاي پختو هنوز تعلق به ان زبان ها دارد که از هزاران سال از انان جدا و منقطع مانده است ـ

زبان شناسان اروپا زبان هاي اروپائي را به سه گروه تقسیم کرده است ـ یعني اریه ها چون (هزاران سال پیشتر) به اروپا رفتند و در ان براعظم متفرق شده از هم جدا شده اقدام مختلف گردیدند زبان قدیمي اریائي انان نیز در مرور ایام به زبان هاي مختلف منقسم گردید ـ این سه گروه را گروهاي سلاوي ـ روماني و ژرماني (جرماني یا الماني) مي گویند ـ

ما در پائین مثالي چند از واژه ها مماثل و مشابه این گروهها مي نویسم [1] ـ که نه تنها سبب و بنیاد این گروه هندي را واضح مي کند ـ بلکه نتیجه اي اهم در باره زبان پشتو نیز ازان مي توان اخذ کرد ـ

۱: لاس (= دست)

گروه ژرماني		گروه روماني		گروه سلاوي	
انگلیسي	HAND	فرانسي	MAIN	روسي	RUKA
لوج	HAND	اطالوي	MANO	پولي	RĘKA
جرمني	HAND	هسپانوي	MANO	سربي	RUKA
لوینتي	HAAND				

۲: خپه (یا ښپه یا پښه) ـ پا

انگلیسي	FOOT	فرانسي	PIED	روسي	NOGA
لوج	VOET	اطالوي	PIEDE	پولي	NOGA
جرمني	FUSZ	هسپانوي	PIE	بوهیمي	NOHA

---

۱) بلوم فیلد ـ زبان ـ صفحه ۱۰ ـ ۹ ـ

ډینښي	FOD		---------------	سربي	NOGA
سویدي	FOT				

---

۳ : جمي (ژمي) ـ زمستان

انگلیسي	WINTER	فرانسي	HIVER	روسي	ZIMA
ډچ	WINTER	اطالوي	INVERNO	پولي	ZIMA
جرمني	VINTER	هسپانوي	INVIERNO	بوهیمي	ZIMA
سویدي	VINTER			سربي	ZIME

---

٤ : سکل (څښل و امثال ان) نوشیدن

انگلیسي	DRINK	فرانسوي	BOIRE	روسي	PIT
ډچ	DRINK	اطالوي	BERE	پولي	PIĆ
جرمني	TRINKEN	اسپانوي	BEBER	بوهیمي	PITI
ډینښي	DRIKA			سربي	PITI
سویدي	DRICKA				

ازمثالهاي بالا ظاهر است که

۱) پشتو لاس درگروه ژرماني شامل است ـ (لاس ـ هند هات هاتهـ)

۲) پشتو خپه (پښه) درگروه روماني ـ

۳) پشتو جمي (ژمي) درگروه سلاوي شامل است ـ

ولي (٤) سکل درهیچ یك ازگروه ها بالا (اروپائي) شامل نیست ـ

حالا واژه هاي مذبور را با زبانهاي هند و ایران مقایسه کنیم : ـ

۱) پشتو لاس ـ مماثل و همریشه است با دست فارسي و هات (هاتهـ) هندي ـ

۲) خپه یا پښه ـ با (ف) پاؤن (هندي) پیر (پنجابي ـ هندکو) ـ

۳) جمي یا ژمي ـ زمستان (ف) وپهلوي زـم گ (اوراق) وجاړا هندي ـ

(۱)
ولي (تخبل چشل) هيچ مماثل يا همريشه در زبان هاي هندي ويا ايراني ندارد ـ (حالانكه واژه هاي گروه سلاوي مشابهت با پينا هندي دارد ـ) نتيجه مي توان گفت كه پشتو واژه اي دارد كه نه در زبان هاي هندي و ايراني است ونه در زبان اروپائي مشابه و مماثل با همريشه ان ـ و اين يكي از ثبوت هاي قدامت ان است ـ

علاوه بر نكته بالا كه پشتو واژه هائي دارد كه مشابه با مماثل ان در زبان هائي ديگر از هندي و ايراني دريافت نه شده است ـ مگر مماثل ان در زبان هاي اروپا بدست امده است ـ پشتو صوت هاي و واژه هاي دارد ـ كه مماثل ان در زبان هاي هندي يا ايراني نيست ـ ولي مشابه و مماثل ان در بعضي از زبان هاي اروپا موجود است ـ اين گونه صوت ها به يقين از خانواده هندو ايراني تعلق نه دارد ـ و درباره واژه هاي اين گونه نمي دانيم كه پشتو و زبانهاي اروپا از كدام زبان ديگري مثلا چيني و منگولي دخيل كرده اند ـ يا باقي مانده اي زبان نخستين اريائي است ـ ما اول به صوت اين گونه مي پردازيم ـ

(TS) يكي از صوت هاي پشتو است كه در هيچيك از زبان هاي هندي موجود نيست و در گوشهائي شمال مشرقي ايران هم تنها در بعضي از ان گوشهائي وجود دارد كه در همسائگي زبان هاي منگولي گفته مي شود مثل گوشهاي نواحي فلزات پامير ـ اصلا اين صوت مربوط به زبان هائي سرزمين چين است ـ درچيني DZTS عام است ـ مثل TSUHSAWH غسلخانه CHINTSAI: سبزي ها TAHNDZ كمبل NYUDZ تكمه ـ البته درجاپاني (DZ) كمتر است ـ بعض از زبانهاي اروپا كه دارائي اين صوت است ـ امثال ازان حسب ذيل است ـ

سربي وكروتي از دسته زبان هاي سلاوي است ـ

CRN (تلفظ TSURN ـ سياه

جرمني حرف (C) چون پيش از مصوت هاي E,I, Ō,A ايد ـ

صوت (TS) دارد ـ (در زبان جديد علامت (C) به (Z) تغيير يابد) چنانچه ZIGARETTEN تلفظ (TSI:GA--) سگرت ـ كه اصل ان CIGARETTE بود ـ

---

۱) ظاهرا لفظ چشيدن (فارسي) مماثل و همريشه مي نمايد باكلمه چشل (پ) ولي هم معني ي چشيدن در پشتو سكل (SAKZL) است نه سكل تخبل و چشل (به سكون سين سيم وچي) ـ هم معني ي چشيدن در هندي البته چكهنا است كه مشابهت با همي دارد ـ

تلفظ

ZEICHNEN (TSAISHNEN) (نقشه کشیدن –

ZENTIMETER " (TSENTI:---) سنتي بهتر که ان CENTIMETER بود –

POLIZEIAMT " (POLI:TSEIAMT) دفتر شهربانان

(1) ZIMMER " (TSIM--) اطاق

البانوي : – VURCE (VURRTSA) کنار پاك کن

CIGARET (TSI:G---) سگارت

CINEMA (TSI:--) سنیما

---

(۲)
بلغاري CIGARETTE (TSI:GA--)

اطالوي (TS = Z(۳) است) INDIRISSO I:NDURI:TSO) آدرس

ALTEZZA (ALTET-TSA) بلندي

روسي حرفي دارد مخصوص [illegible] که صوت ان TS است –

در کلمات همریشه انگلیسي ان را به (C) مي نویسند – مثل CEMENT

(CENSOR) TSE-- (CENTRE) TSENTR , (CEREMONY) TSEREMONIYA

و امثال ان و کلمه TSAR که در انگلیسي انرا علاوه به TSAR که املاي درست ان است CZAR

نیز مي نویسند و امثال ان –

(DZ) صوتي است که جفت صداي (TS) است نیز در پشتو موجود است و به خیال

نویسنده دخیل است از زبان هاي چیني و منگولیاي در پشتو انرا به حرف (ځ) مي نویسند و تلفظ

ان در پشتو مثل (ز) و (ج) و دز (DZ) است مثلا

ځنې (DZINE) (بعض)

ځیلی (DZE:LAI:) ریشه درخت و امثال ان –

این اواز نیز در زبانهاي که داراي صوت (TS) است موجود است – مثلا : –

البانوي(۵) XVERK (DZVERRK) گردن –

صوت هاي (TS) و (DZ) هردو از استعمال مي رود – و صوت هاي دیگر یعني (س) (ز)

عام تر است –

اواز (NG) یا (ڼ) در ابتداي کلمه در زبان هاي هند و ایراني موجود نیست – پشتو واژه

هاي متعدد دارد که از (NG-) شروع مي شود – مثلا

---

۱) رهنماي زبان البانوي م – ح – ر – م – ۱

۲) رهنماي زبان جلد اول م – ح ر – م – ۱ (۳) رهنماي زبان زبان اطالوي م – ح – ر م – ۱ – (٤) قاموس روسي – (٥) رهنماي زبان البانوي م – و – ب – ح – ر – م – ۱

نگور (N̄GO:R) پسر زن – ج : نگیندي – N̄G–

نگولي (N̄GOLE) شوربا · نان خورشي

نویسنده بعد از تلاش و تحقیق بسیار این اواز را در زبان البانوي دریافته است که مربوط به اروپا است –
مثالها : –

NGADALE اهسته 'FOL NGADALE' اهسته بگو –

NGRVHDUART دست خود برادر –

NGJYHF ارزق

این اواز هم اصلا از چین مي نماید –[1] که در زبان کنوني نیز موجود است –

NGA:HI:M خطره –

NGAWAW ص · مرا

NGAFAWYI: SUNG دندان ساز و امثال ان –

یاداشت : –

این صوت در بعضي از زبان ها موجود است – مثلا در انگلیسي انرا بطور فونیم زبان انگلیسي قبول کرده اند[2] – ولي زبان شناس معروف گلیسن معترف است که در ابتداي کلمه نیاید – و در وسط کلمه نیز عام نیست – زبان شناسان عموما کلمه SINGING, SING را بطور مثال ان مي ارند و هیچ جفت اقلي براي ثبوت قدر فونیمي ان نیافته اند[3] – بعضي از عالمان زبان بنگالي این صوت را فونیم زبان خود مي شمرند – و مثال ان به کلمه (R) داده اند – ولي در بنگالي نیز این صوت در ابتداي کلمه وجود نه دارد[4] –

یک صوت دیگر که در پشتو موجود است – یعني (ND–) که در اغاز کلمات مي اید فقط در البانوي یافته ام –

مثال پشتو : ندرور (N̄DRO:R) – خواهر شوهر –

البانوي : NXITO (NDZI:TO) زرد

NDREGES (NDREKWS) شعبه

NDXEHTA (NDZE:TA) گرم

GLEASON

۱) رهنماي زبان چیني م – ح – ر – م – ا – (۲) گلیسني ص ۲۴ – ۱۸

۳) گلیسني ص ۲۵ – ۱۶ –

٤) عبدالحيّ و و – ح – یال ص ۲۰ –

حالا یک دو واژه ٔ دیگر که نویسنده در زبان هاي اروپا یافته است که شباهت به واژه هاي پشتو دارد ـ باید ذکر شود ـ

پشتو منړه (MANRA (MANRA) بمعني سیب

روماني MERE پرتغالي MACAS هسپانوي MANZANAS
اطالوي ـ MELE

پشتو ـ ها ـ هوبه ـ اګۍ ـ تخم مرغ ـ

اطالوي : UOVA ډینش AEG
انګلیسي : EGG بلغاروي YAI:TSA الباني VEZE
روماني : OUA (O-WA:)
سربي و کروتي : JAJA (YAYA) پرتګالي OVOS (AW-VU:S)

پشتو ـ او ـ و نیز ـ

ډینش OG (OW) هسپانوي Y (I:) ناروېجي OG (O)

پشتو ـ وریجه ـ وریژې ـ برنج ـ

هسپانوي ARROZ اطالوي RISO (RI:ZO) ژرمني REIS
پرتغالي ARROZ وامثال ان ـ

درخاتمه این بحث حرف (د) که دراخر کلمه پشتو مبدل به (ت) مي شود ـ مثلا ـ
پشتو : زات ازف زاد ـ دربعضي اززبان هاي اروپا نیز به نظر مي اید ـ مثلا

انګلیسي BED جرمني BET
انګلیسي GOOD جرمني GUT است ـ
ډینش BAAD انګلیسي BOAT انګلش BED ډچ BET

نیز پشتو کباپ ـ (ف ـ کباب) ورباپ (ف رباب) بمعني ب پ ـ همچنان درډچ صوت (ب) دراخر کلمه به (پ) تلفظ مي شود ـ مثلا

IKHEB (AKHEP) من دارم انګلیسي GOOD ډچ HOOT

پشتو یه بمعني نه (نفي) است ـ که درهمه اي زبانهاي اروپا بمعني بلې است ـ مثلا
انګلیسي YA ,YES ډینش [(1)] (YA) وامثال ان ـ

---

۱) رهنماي ٔ زبان هسپانوي م ـ ح ـ ۰ ر ـ م ـ ۱ ـ

ولې بالعکس همه در اسپانوي که در صوت هاي و واژه هاي متعدد نزدیکت به پشتو دارد کلمه JO (YO) بمعني نه (نفي است)[۱] ـ

از روابط که پشتو با زبان هاي اروپا داشته است و اثار ان تا امروز باقي است اظهار نکته اي مي کند ـ که در زبان قدیم پشتو با بعضي از زبان هاي اروپا نزدیکت همسائگي داشته باشد و ظاهر است که این نزدیکت و همسائگي پشتو در زمان قدیم تر ازان خواهد بود که ما تاریخ یا اثار ان در دست داریم ـ

---

٥ ـ قدامت پشتو

درپائین باب مذبور ادعاي کرده ایم که زبان پشتو یکي از قدیم ترین زبان هاي خانواده هند و اروپائي است ـ اینك دو نکته در تقویت و اثبات دعوي خود پیش مي اوریم ـ

(الف) فشار ٠ سیلاب ـ (ST2FSS)

نکته اي اهم که مخصوص زبان پشتو است و مظهر و ثبوت قدامت ان است ـ فشار است ـ علماي لسانیات و زبان شناسان عهد حاضر فشار (STSFSS) دانګ (PITCH) وعبور عقده گوشاده[۲] (OPEN TRANSITION) را چون تغیر در معني اورند شامل فونیمهاي زبان تسلیم کرده اند ـ دانګ وعبور کشاده در اکثر زبان هاي عالم قدر فونیمي (PHONEMIC VALUE) دارند ـ ولې درین مورد ما بحث بان نه داریم ـ فشار یکي از نکته هاي اهم است که نویسنده خواهد حرفي متعلق به ان گوید ـ فشار بحیثیت انکه قدر فونیمي دارد عام نیست ـ یعني بسیار کم زبانها به نظر امده است که فشار در ان قدر فونیمي دارد یعني تبدیل کردن فشار از یك سیلاب به سیلاب دیگر تفاوت و تغیر در معني پیدا مي کند ـ در زبان هاي اروپا انګلیسي یکي از انجمله است که فشار در ان قدر فونیمي دارد ـ نویسنده غور و تحقیق در زبانهاي هند و ایراني که دسترس بان داشتم کرده ام و به نتیجه اي رسیده ام که هیچ یك از این خانواده یعني اردو ـ هندي ـ هنکو پنجابي ـ چترالي یا کهوار شینا و امثال لې از دسته هندي و فارسي کنوني و بعضي از زبان هاي ایراني وسط ایشیا و کردي که از دسته ایراني است فشاري نه دارد ـ که قدر فونیمي داشته باشد ـ تنها زبان پشتو است که فشار در ان قدر فونیمي دارد ـ

---

۱) رهنماي زبان هسپانوي م ح ٠ ر ـ م ـ ا

۲) بعضي از مصطلحات این گونه نویسنده از خود نوشتم ـ مصطلحاتي باین معني در کتب زبان شناسان ایران وطك خویش متاسفانه به نظر نیامده است ـ

قدر فونیمي فشار در زبان اوستا نه دیده ام — و درباره زبان سانسکریت نیز معلوم است که فشار دران بحیثیت فونیم زبان وجود نه دارد[1] — نویسنده سي سال پیش در ایام نوشتن صرف و نحو زبان پشتو کشف کرد که تبدیلي یا فشار از یک سیلاب به سیلاب دیگر تفاوت تغیر در معني کلمه پیدا مي کند — و چون دران روزها بهره اي از لسانیات جدید نداشتم — ندانستم که قدر فونیمي چه باشد و براي این ابدال و تغیر را در معني چه اصطلاح بکار برم — اشاره اي بان در دستور خود کردم وانرا به زور موسوم کردم[2] — و چون دوران دانشجوئي لسانیات در امریکا این نکته خواندم بسیار خوشنود شدم که من از خود این نکته را در زبان خود تقریبا بست سال پیش ازان دریافت کرده بودم —

سخني خارج از موضوع در میان امد و بیان دراز گردید — براي توضیح نکته قدر فونیمي مثالي چند از زبان انگلیسي مي اورم —

PRE'SENT	حاضر تحفه	PRESENT	حاضر کردن — پیش کردن —
PER'MIT	اجازه نامه — پروانه	PERMI'T	اجازه دادن —

و اکنون امثال پشتوي ان ملاحظه فرمائید —

BO:ZI:	مي برد	BO:ZI:	اگر (کاش) ببرد
RAKA:GI	مي کشد	RA:KA:GI	اگر (یا کاش) بکشد —
WA:DEKAWIL	عروسي کردن	WA:DEKAWIL	(دختر) را به عروسي دادن —
	ازدواج کردن		در سلسله ازدواج اوردن —
		PO:REWUZI	(دریا و امثال ان) عبور مي کند —
PO:REWUZI	اگر (یا کاش) عبور کند —		

قدر فونیمي فشار که در زبان هاي هند و اروپاي مفقود یا شاذ است ربط مماثلت پشتو مستقیما با بعضي از زبان هاي اروپا مي رساند — و این نکته ظاهر است نه تنها اهمیت از روي علم زبان شناسي دارد بلکه قدامت پشتو را نیز مظهر است —

(ب) واژه پشتو غمي

لو از براي تقویت مزید ادعاي مذکور واژه غمي را خواهم پیش اورم — یعني این واژه در پشتو بعینه همان است که واژه انگلیسي gem[3] دارد — یعني سنگ گرانبها هر نوع بویژه انکه براي زیوري قطع شده و جلا یافته باشد — گوهر —

---

۱) سنسکرت گرامر — دکتور وتني ص — ۳۲ — ۲۸ —

۲) صرف و نحو — ص ۱۵۸ — ۲۱۰ —

۳) اکسفورد انگلش دکشنري ۱۹۳۲ — ج ٤ ص ١٦ —

این واژه در انگلیسی قدیم به صورت ژم (ZHIM) متداول بود — که از ژرمانی بالائ (HIGH GERMAN) به انگلیسی داخل شده و شکل ان در ژرمنی بالائ GIMMA بوده است — وخود ژرمنی بالای* انرا از کلمه* (GEMMA) لاتینی دخیل گرفته بود ——— لغات اکسفورد کلان می نویسد — که زبان انگلیسی این واژه را بار دیگر از زبان فرانسه (GEMME) وام گرفت — بهر صورت این واژه در زبان های اروپا از لاتینی نفوذ یافته است و وجود ان در زبان پشتو به همان صورت قدیم ان (GHAME) وکاملا به همان معنی ان که در زبان های اروپا متداول بود و هست — نه تنها ثبوت ان است که نه تنها این امر اتفاقی نیست — بلکه احتمال دخیل یافتن ان از زبان پشتو به لاتینی یا بالعکس ان نیز نه دارد — زیراکه در پشتو وجود اقلا از سه صد سال ثابت است[1] — ودران روزها هیچ تعلق ورابطه ای میان اروپا و وطن پشتونها موجود نه بود — وی توان گفت که تعلق پشتو با زبان های اروپا از ان ایام قایم است که سلسله* تعلق اقوام اریای* اروپا و اقوام اریائ که پس از هجرت خویشاوندان انان به اروپا در مرزبوم ایشان مانده بودند نه کسته بود —

بلا شبه برخوردن با الفاظ هائ مشابه وتقریبا هم معنی ممکن است که هیچ خویشاوندی پیشین بین ان دو زبان ها نه باشد واگر شواهد دیگر موجود نه بودی ما اکتفا و تکیه به این لفظ واحد نه کردی ——— اما بعید نیست که به تحقیق تلاش مزید موفق شویم مزید کلماتی از این گونه بیابیم —

---

٦ — الفبای* پشتو — وفونیم هائ ان

مقایسه وموازنه* صوت ها و واژه هائ پشتو با صوت هائ و واژه های* زبان های* هندی بیرون از دائره کار ماست — اما نکته های* که درکار ما مفید و اهم باشد باید که به اختصار تمام ذکر ان کرده شود —

اقلا می توان گفت که یک عده* هنوز مهم واژه های پشتو همبستگی وخویشاوندی با واژه هائ دارد که از سانسکریت یا زبان ودائ است یا اصل ان از ان است — این خویشاوندی را نیز به دو ادوار می توانیم تقسیم کرد — خویشاوندی ای ایامیکه سانسکریت وزبان اوستای* زنده بود — وعده ای از واژه هائ پشتو خویشاوندی و همرشتگی با ان داشت — دیگر انکه بعد ازگسستن همبستگی و همسائگی و نزدیکی با یک دیگر وپیدا شدن تعلق وربط جدید با زبان هائ که از سانسکریت زائیده است یعنی هندی — پنجابی — هنکو و امثال ان — ازین است که صوت ها را که زبان های* مذبور از زبانهای باشندگان اصل این سرزمین یعنی در اوران دخیل گرفتند — پشتو نیز بعضی از ان دخیل کرد — و حالا ان صوت ها غیر اریائ جز و لا ینفک این زبان گردیده اند —

---

[1] مثلا خوشحال خان ختک (١٦١٣ ——— ١٦٨٩ میلادی) این واژه را بارها استعمال کرده است —

قبل ازین از مقایسه و موازنهٔ صوت هایٔ پشتو با ظ صوت هایٔ هندي و ایراني باید صوت هایٔ زبان پشتو را قدري به تفصیل ذکر کنیم ـ

شمار حروف الفبایٔ پشتو چهل و دو (۴۲) است ـ و رسم خط ان همچو فارسي از عربي ماخوذ است ـ و از روزگاریکه که نمونه هایٔ تحریر و مخطوطات و امثال در زبان پشتو در دست داریم رسم تحریر زبان پشتو عربي بوده است ـ که همچون فارسي علاوه بر خط نسخ معروف عربي خط نستعلیق نیز معمول و مقبول بوده است ـ و همچو فارسي که علامت هایٔ عربي را بعد از تغیر و تبدل یا به اضافهٔ نقطه ها یا مشوشه ها حروف جدید برایٔ صوتهایٔ مخصوص خود (مثل ژ) اختراع کرده است پشتو نیز بعد از همچنین تغیر و تبدل علامتهایٔ برایٔ اوازهایٔ مخصوص خود ابتداء اختراع کرده است ـ این صوت هایٔ مخصوص زبان پشتو وجود در عربي و فارسي نه دارد ـ مثلا ټ ـ ډ ـ ړ و ګ فارسي را در پشتو به شکل ګ یا ګ مي نویسند ـ و در کتب قدیم در اتباع کاتبان فارسي و عربي شکل ك (کاف عربي) نیز بجایٔ ګ به کار رفته است ـ و همچنین در اکثر کتب هایٔ قدیم نون میان یائي مجهول و معروف کمتر کرده اند ـ این نیز اثر خط فارسي است ـ

زبان هایٔ هندي نژاد عهد حاضر که در خط عربي نوشته مي شود ـ مثلا پنجابي ـ اردو سندهي ـ بلوچي و امثال ان نیز از برایٔ صوت هائ مخصوص خود علامتهائ نشانها و نقطه ها و امثال ان بر حروف معروف زبان عربي اضافه کرده اند ـ ٹ ـ ڈ و ڑ (چهار نقطه بر حروف سادهٔ ت ـ د ـ ر) برائ نمایندگي صوتهائ که امروز ما (در اردو) انرا به صورت ټ ـ ډ ـ ړ مي نویسیم [۱] ـ پشتو چون ربط قریب با فارسي و عربي داشت ضرورت خود را محسوس کرده علامتهایٔ برایٔ صوت هایٔ مذبور یعني ټ ډ ړ وصوت هایٔ دیگر مخصوص زبان خود اختراع کرد ذکر انها صوت هائ دیگر بجائ خود خواهیم کرد ـ

حروف تهجي پشتو حسب ذیل است

الف) حروف علت ـ حرکات ثلاثه ـَ ـِ ـُ و حروف علت و ـ ا ـ ي ـ

ب) حروف مشترك با زبان فارسي کنوني ـ ب ـ پ ـ ت ـ ج ـ چ ـ ح ـ خ ـ د ـ ر ـ ز ـ ژ ـ س ـ ش ـ ع ـ غ ـ ف ـ ق ـ ك ـ ګ ـ (یعني ک) ل ـ م ـ و ـ ه ـ

ج) حروف که در فارسي نیست ـ ټ ـ ډ ـ ړ

د) حروف که مخصوص به واژه هائ زبان عربي است ـ ث ـ ذ ـ ض ـ ظ ـ

ل) حروف که مخصوص به تحریر زبان پشتو است [۲] ـ ځ ـ څ ـ ښ ـ ږ ـ ڼ [۳] ـ

---

۱) عموما در سندهي سه نقطه مستعمل است ـ چهار نقطه بالا به حروف ساده غالبا اولین بار در فورت ولیم کالج کلکته اختراع شده است ـ که در کتابهایٔ مطبوعه ان دور به نظر مي اید ـ

۲) همه اي این علامات نمایندگي دو (یا سه) صوت مي کند ـ که ذکر ان بعد خواهیم کرد ـ

۳) این علامت را به دو حروف یعني ن ـ ړ نیز مي نویسیم ・

فهرست بالا مشمول است ـ علامتها یا حروف ها الفبایٔ زبان پشتو که تاکنون در تحریر رواج دارد ـ ولی همه ای ان قدر فونیمی (PHONEMIC VALUE) ندارد ـ تاکنون هیچ سعیٔ علمی (SCIENTIFIC) درباره دریافت اصوت های اصلی (PHONEMES) زبان پشتو نه شده است ـ ویا کم از کم درعلم نویسنده نیامده است ـ استاذی دکتور پنزل مصوت و صامت های زبان پشتو را در دستور زبان پشتو درج کرده است[1] ـ ولی ان مخصوص است به لهجه قندهار و نواحی ان ـ

قاعده فونیمی (PHONEMIC SYSTEM) لهجه عمومی شمالی زبان پشتو را که نویسنده بعد از تحقیق و غور و خوض دریافته است باید ذکر ان قدری به تفصیل کرده شود ـ زیرا که بعضی از فونیم هایٔ زبان پشتو و مقایسه ان به فهرست الفبایٔ پشتوی مروج با صوت های اصلی زبان (فونیمهای ان) باعث کشف نکاتی است مربوط به قدامت زبان پشتو است ـ در صفحات اینده ما اول ذکر مصوت ها خواهم کرد و بعده ذکر صامت های زبان ـ

۷ـ درباره مصوت های پشتو

در تحت عنوان ششم مذبور گفتیم که به بحث و تفصیل مصوته های پشتو بعد از ذکر مصمته ها خواهم پرداخت : جدول مصوته هایٔ پشتو که نویسنده بعد از تحقیق و تدقیق خود دریافته است حسب ذیل است ـ

چنانکه قبلا گفته ایم اقای دکتر پنزل نخستین زبان شناس است که درباره مصوت ها و لهجه هایٔ پشتو تحقیق کرده است ـ که مخصوص است به لهجه قندهار (افغانستان) و نویسنده نخستین بار روش فونیمهایٔ پشتو را معلوم و مرتب کرده است ـ که مربوط به لهجه شمالی است ـ

در جدول مذبور علامت (E) را در قوسین نوشته ام ـ در اصل این صورت هذ ثانی (I) است که در پشتو صوت (I) یا کسره به دو نوع است که به تفصیل ان می پردازیم ـ همچنان (o) که در قوسین نوشته است ـ صورت دیگر (U) یعنی ضمه (پیش) است و سبب نوشتن ان در قوسین ان است که این هر دو اوازها یعنی (E) و (o) فونیم های جداگانه نیستند ـ بلکه

---

۱) گرامر اف پشتو از هربرت پنزل ـ واشنگتن ـ ۱۹۵۵ صفحه ۱۵ ـ ۱٤ ـ

۲) مربوط به لهجه افریدی ها ست ـ جفت تلی ( ) خانه ( ) کار ـ

دو صورت کسره و ضمه هستند و در معنی فرق نیاورند ـ مگر ابدال یك یا دیگر قاعدهٔ اهل زبان نیست ـ

فرق میان (I) (E) و (U) (O) ان است که بوقت تلفظ صوت هایٔ (I) (U) زبان نزدیك تر با سقف دهن باشد ـ ومی توان انرا صوت هایٔ مخفف (I:) و (U:) (یای معروف و واو معروف) دانست ـ وخلاف ان صوت های (E) (O) را شکل مختصر صوت های (E:) (O:) (یعنی یای مجهول و واو مجهول) دانست که در ادائیگی ان زبان نسبتا از سقف دهن دور تر باشد و این صوت های را برابر کسرهٔ و پیش فارسی می توان گفت ـ که در همه ای زبان هایٔ هندی که عدهٔ کثیر از واژه هایٔ فارسی وعربی در بردارند وجود دارد ـ و صوت های (I) (U) را مخصوص به زبان پشتو دانست ـ

مثلا گل فارسی در پشتو و زبان هایٔ دیگر هندی (GEL) باشد ـ ولی کله فارسی در زبان پشتو (GĪLA) است که صوت مختصر (I:) است نه[1] (GEIA یا GELEH) ـ و تکه (TĪKA) است نه (TEKKA یا TEKKEH) ـ

همچنان گل در پشتو و زبان هایٔ دیگر هندی (GOL) است ـ ولی پل در پشتو (PŪL) است نه (POL) ـ (یعنی به صوت مختصر واؤ معروف است نه به واو مجهول) ـ

ذکر واو و یای معروف و مجهول در میان امد ـ باید یك حرف در بارهٔ ان هم بگوئیم ـ زبان فارسی تلفظ قدیم خود یعنی واو مجهول و یایٔ مجهول را ترك کرده انرا به واو معروف و یایٔ معروف مبدل ساخته است و امروز صوت هایٔ مجهول بالا در زبان فارسی وجود نه دارد که از قدیم در ان موجود بود ـ چنانکه از واژه هایٔ قدیم اوستا و پهلوی و فارسی قدیم ظاهر است ـ و چون عربان این صوت ها در زبان خود نداشتند و دوچار به این صوت هایٔ مخصوص به فارسی شدند انرا به نام مجهول یاد کردند ـ یعنی صوت هایٔ که نزد ایشان معروف نه بودند ـ

پشتو چون این صوت ها را از قدیم در بر دارد و هیچ تغیر و تبدل در ان نه پذیرفته است ازین سبب است که تلفظ واو مجهول و یایٔ مجهول در واژه هایٔ که از فارسی در پشتو دخیل شده است بجا مانده است و چون ما هنوز با تلفظ جدید ایران عادی نه شده ایم ! روش قدیم ان استوار دارد ـ

یکی از تغیرات در صوت هایٔ فارسی مبدل صوت (A:) یا (O̲:)[2] است که غالبا در

---

۱) در موارد یکه مقتضی توضیح مزید این صوتها باشد برای اظهار فرق در تلفظ این صوتها ما بجای علامتهای مذبور I و U علامتهای Ī و Ū بکار برده ایم ـ

۲) برای تسهیل طباعت ما این علامت را به شکل O̲ نوشته ایم ـ که خطی زیر علامتی است که دهن گوینده نسبت به باز تر است ـ یعنی اروارهٔ زیرین از سقف دهن دور تر است ـ

قدیم موجود نه بوده است ویا اختلاف انرا به (A:) توجه نه دارد به علامت الف نوشته اند و تا کنون مي نویسند ـ پشتو این گونه کلمات را به صوت الف یعني (A:) ادا مي کند ـ

البته در این مورد باید نکتهٔ مربوط به تبادل صوت مذبور بگوئیم و ان این است که بعض از قبائل همچون افریدي ها صوت الف (A:) عمومئ پشتو را به صوت (O:) مبدل مي کنند ـ چنانچه :ـ

پلار (PLA:R) پدر را (PLO:R) مي گویند ـ

کار (KA:R) کار را (KO:R) مي گویند ـ و امثال ان ـ

و در گویندگان پشتوي جنوبي تغیري مزید بر ان به سمع مي اید و ان صوت (O:) یا را به (E:) مبدل ساختن است ـ مثلا

ایشان (KO:R) خانه را (KE:R) و (XO:R) خواهر را (XE:R) گویند ـ

یاداشت : تغیر (A:) به (O:) در پشتو دراصل اختلاف تلفظئ قبائل است نه از تاثیر ابدال صوت هائ (A:) به (O:) در فارسي ـ و دربارهٔ فارسي نیز قرین قیاس ان است ـ که ابتداء این صوت (A:) مي بوده است ـ وبعدا مبدل به صوت O: & O:) شده است که امثال این گونه در زبان هائ دیگر عالم نیز به نظر مي اید ـ مثلا واژه انگلیسي (ستون) سنگ در انگلیسي قدیم (ستان) بوده است ـ

یکي از مصوت هائ فونیمي پشتو صوت مخصوص است که انرا زورکي (زیر خورد) گویند ـ ولي در حقیقت ان صوت زیر نیست ـ بلکه قریب به صوت پیش است که انرا بدون گرد کردن لبها (LIP-ROUNDING) ادا کرده شود ـ نویسنده این مصوت را در زبان هائ هند و ایران نیافته است ـ در اروپا در بعضي از زبانها وجود دارد ـ مثلا در انگلیسي ـ زبان شناس معروف عهد حاضر انرا یکي از فونیمهائ زبان انگلیسي داند ـ(1)

این صوت چنانکه گفتیم در زبان هائ هندي و ایراني وجود نه دارد ـ ولي در پشتو استعمال ان عام است ـ و تعجب مزید انکه قدر فونیمي دارد ـ اگر این صوت قدر فونیمي در پشتو نه داشتي انرا مي توان نظرانداز کردي ـ

در تحریر پشتو در اخر کلمه اظهار ان به اضافهٔ (ه) که بالائ ان علامت همزهٔ خورد باشد مي کنند ـ مثلا زهٔ ـ من ـ ولي در وسط کلمه مثل حرکات دیگر هیچ علامت نمي نویسند ـ زبان شناسان مغرب بویژه امریکا انرا به علامت ائ انگلیسي مي نویسند ـ ولي میان انرا قطع کنند یعني علامت (ɨ) سازند وانرا 'I' BARRED مي نامند ـ وما درین مقاله پیروي ایشان کرده ایم ـ

---

1) گلیسن :ـ صفحه ۳۲ ـ

عدم موجودگي* اين صوت در زبان هاي هندي و ايراني و وجود ان در بعضي از زبان هاي* اروپا نظريه نويسنده را تقويت مزيد مي رساند — که اين زبان يکي از زبان هاي* قديم ارياي است — که بان دوره* زبان هاي هند و اروپاي مربوط است که از هم جدا نه شده بودند — يا ربط بين انها نه گسسته بود — ويا اقلا گويندگان اين زبان زماني همسايه* زبانها بوده است — که بعدا به اروپا رفته و اين صوت را نيز همراه ايشان به اروپا بردند — پدر لسانيات اين صوت را يکي از صوت هاي زبان هند و اروپاي* قديم داند(1) — وي مي گويد که مبدل ان در زبان هاي هند و ايران قديم (أ) بوده است — که مترادف ان در (بعضي از) زبانهاي ديگر (اروپا) صوت مذبور بود — بلوم فيلد انرا در کتاب خود به علامت (ə) نوشته است — که بعضي از زبان شناسان اين صوت را در تتبع او به صورت (ə) نيز مي نويسند — و چون اين علامت اعتبار به صوت سبک a (مثلا در مصوت اخري sofa انگليسي) دارد ما شکل مذبور را فوقيت داديم —

۸— درباره* مصمت هاي* پشتو

جدول مصمت هاي زبان پشتو مطابق تحقيق نويسنده حسب ذيل است —

	پ ب		ت د	ټ ډ			ک گ	خ غ		ق
	عدّ	ف و			ج ج					
			س ز	ش (ښ) ژ					ح ع	ه (ه)

1) بلوم فيلد ص ۵۱۹ و — ر — ک به صفحه ۸— ۳۰۷ براي بحث مربوط به اين صوت قديم —

2) صوت هاي v، w در بعضي از زبان هاي* هند و اروپا فونيمهاي* مختلف است — مگر در پشتو انرا مي توان "تبادل ازادانه" شمرد —

				ږ (ټ) ي	ل ر ن	و	ء

در جدول مذبور عده اي از حروف الفباي پشتو که پیش ازان فهرست ان نوشته ایم به نظر نمي اید ـ
این حروف را به دو دسته مي توان تقسیم کرد ـ

۱) صوت هاي عربي نژاد ث ح ذ ص ط و ظ ـ

۲) صوت هاي مخصوص به پشتو خ ځ ښ ږ ټ ـ

توجیهه این حذف تفصیل طلب است ـ و هو هذا ـ

(الف ـــــ حروف و صوت هاي عربي الاصل)

حرف ث ـ ح ـ د ـ ض ـ ط ـ ظ اصلا صوت هاي اصلي زبان عربي است یعني فونیمهاي زبان عربي ـ و همه اي کلماتي که داراي صوت هاي مذبور باشند اصل ان از عربي خواهد بود ـ قطع نظر از انکه بلا واسطه از راه عربي در زبان پشتو داخل شده اند یا به واسطه فارسي امده اند چون این صوت ها در زبان پشتو موجود نه بود ـ حسب قاعده عمومي زبان ها گویندگان پشتوان را به صوت هاي خود مبدل ساخته اند که قریب تر به صوت هاي عربي بودند یعني ـ

ث ص را همچو صوت س مي گویند ـ

ض ظ را همچو صوت ز مي گویند ـ

ط را همچو صوت ت مي گویند ـ

(بحث صوت هاي ع ـ ه ـ ح به موقع خود مي اید) ـ

صورت و شکل واژه هاي عربي الاصل را همچو فارسي در پشتو نیز مبدل نه کرده اند ـ همچنانکه در زبان عربي مي نوشتند مي نویسند ـ از این سبب است که علامت هاي حروف عربي (مذبور) نیز در الفباي ما موجود است ـ حالانکه (در پشتو) قدر فونیمي نه دارد ـ و از همین سبب علامتهاي (حروف) مذبور در الفباي فارسي و اردو و هندي وغیره موجود است ـ

بعضي از علماي پاکستان این صوت ها را از فونیمهاي زبان اردو دانسته اند ـ و براي اثبات ادعاي ایشان جفت هاي اقلي مثل ثواب و صواب رازي و راضي ـ تالع و طالع ـ زن و ظن و امثال ان در میان اورده اند ـ ولي ظاهر است که همه اي امثال ایشان که بطور جفتهاي اقلي پیش مي اورند از واژه هاي زبان عربي است که تلفظ از هم جدا دارد وازین رو در ان زبان یعني عربي قدر فونیمي دارد ولي ما همه اي این گونه واژه ها را مطابق اواز هاي خود ادا مي کنیم ـ و هیچ فرق در

تلفظ رازي، راضي و تالع و طالع وغيره روا نه داريم ـ بالفاظ ديگر در اين گونه موارد فرق صوري يعني فرق شكل ان (ز ـ ض ـ ت ـ ط) است نه تلفظي! وجنت هاي اقلي بنا بر صوت باشد نه بنا بر شكل ان ـ

يكي از علماي ما در مقاله گرانقدر او اردو صوتيي[1] (صوت هاي زبان اردو) مي پذيرد كه گويندگان زبان اردو هيچ فرق ميان اوازهاي ا ـ ع ـ ت ـ ط ـ س ـ ث ـ ص ـ ز ـ ذ ـ ض ـ ظ نمي كنند ـ ولي مي گويد كه (بجاي انكه ما اين صوت ها را فونيم زبان نه پذيريم) ـ بايد كه گويندگان اول خود ايشان تلفظ صحيح اين زبانها را بياموزند وبعدا به ديگران بيا موزانند (و اگر نتوانند) اقلا كوشش ان بكنند در فهم راقم نمي ايد كه اين سخن چه طور از زبان چنين عالمي بزرگ وارد شد! ـ

بلا شبه عالمان قرات مي كوشند و مي توانند كه تلفظ قران پاك را به درستي ومطابق قواعد و زبان عربان بياموزند ـ ولي مسئله اموختن علم قرات با مسئله زبان شناسي و فونيم ها هيچ ربط نه دارد هيچ كس يا گروه نتواند كه تلفظ و لهجه اي مخصوص را به مردم بياموزاند و تلفظ مروج اول را گرداند اين عمل فطري زبانها ست كه بلا جبر و رهنموني محسوس جريان دارد ـ

بايد حرفي بطور توجيهه در باره صوت هاي (ع) و (ه) كه ان نيز فونيم هاي زبان عربي است ونويسنده ان را در زمره فونيم هاي پشتو شامل كرده است ـ

تلفظ اين صوت ها به دو نوع است ـ يكي انكه ان را مثل الف تلفظ كنند ـ يعني علم را اِلم وعالم را آلم گويند ـ در تلفظ اين گروه گاهي تلفظ (ح) نيز به الف (همزه) مبدل مي شود ـ مثلا حلم را اِلم وحلوا را اَلوا وحل را اَل گويند ـ مگر اين گونه تلفظ از افراد بي سواد و طبقه جهال در سمع مي ايد ـ

تلفظ ديگر صوت هاي (ع) و (ح) ان است كه در ادائيگي ان خلاف تلفظ عربان حلق را چندان مسدود نه سازند ـ وحلق را كم تر تنگ كرده مسدوديت را ملايم سازند و باين صورت صوتيكه بر ايد تفاوت با صوت الف (ء) دارد ـ و نزديك صوت اصل عربي ان مي باشد ـ يعني شنونده بوقت شنيدن واژه هاي حلم عالم وحلوا وغيره را مي توان از اِلم ـ آلم و اَلوا باز شناسد ـ لاريب تلفظ گويندگان از تلفظ عربان تفاوت بسيار دارد! با اين همه در تلفظ ايت هاي قراني تكلف وجهد سعي بسيار كرده مي شود ـ تا تلفظ درست ان نزديك تر به عربان يا به اصول قرات كرده شود ـ ولي در موارد عمومي وقت حرف زدن در پشتو اگر كسي واژه هاي عربي را مطابق به عربان تلفظ كند باعث تضحيك مي گردد ـ[2]

نكته ديگر كه بايد اينجا گفته ايد ان است كه بعضي از علماي زبان پشتو عقيده اي

---

۱) اردو نامه ـ شماره ۱۵ ـ

۲) براي تفصيل ـ ر ـ ك ـ د پشتو بنيادي مسئلي تاليف نويسنده ـ

دارند که صوت ف اصلا در زبان ما وجود نه دارد و بعدا دخیل گردیده است ـ و ازین است که عوام صوت (ف) را در تلفظ واژه هاي دخیل از فلوسي عربي را به (پ) ادا مي کنند ـ مثلا فکر را پیکر ـ فهم را پهم یا پام و فارسي را پارسي یا پارسومي گویند ـ بلا شبه این صوت در زبان سانسکریت وجود نه داشت و در الفباي دیوناگري هیچ علامت از براي اظهار این صوت موجود نیست ـ ولي خلاف ان در الفباي اوستا و خط قدیم میخي ایران علامتي براي ان مظهر است ـ که در ان ایام قدیم این صوت در زبان هاي ایران موجود بود ـ ازین است که در همه اي کتب لغات فارسي قدیم و جدید حرف فا موجود است و از عده اي از کلمات ان لغت ها ثبوت بهم مي رسد که همچو پشتو صوت (ف) به صوت هاي (ب) و (پ) و (و) مبدل مي شود ـ

بیشتر علماي افغانستان این صوت (ف) را جز و زبان خود ندانند ـ و این حرف را همچو صوت هاي مخصوص عربي که ذکر ان بالا رفت (یعني ث ـ ح ـ ذ ـ ص ـ ض ـ ط ـ ظ ـ ق) از لغت خود بدر کرده اند[1] ـ ولي طرفه انست که علاوه بر ان که خود نام کتاب قاموس از عربي است ـ ـ در دیباچه همین کتاب که در زبان پشتو است همه اي این حروف را به کار برده اند ـ یعني عملا انرا جزو زبان (تحریري) دانسته و قبول کرده اند ـ عده اي از ان کلمات حسب ذیل است که در دیباچه پښتو قاموس به کار رفته ـ

اعلیحضرت ـ عصر ـ علمي ـ محدود ـ جامعي ـ یعني ـ محیط ـ حاصل ـ اشخاص ـ فضل ـ معنوي ـ طبع ـ موفق ـ سعي ـ عمل ـ خلاصه ـ قاموسي ـ وظیفه ـ قیمتي ـ اخلاص ـ زحمت غلام ـ حضور ـ صحیح ـ شروع ـ ردیف ـ لغات ـ منتقل ـ علامه ـ قوسین ـ حرکات ـ فشار ـ معروف مذکر ـ مونث ـ حال ـ صیغه ـ ماضي ـ استقبال ـ مصدر ـ مشتقات ـ اشتقاق ـ معني ـ شرح ـ صفت ـ واسطه ـ مطلب ـ مراجعه ـ اصطلاح ـ شرقي ـ تفصیل ـ مفرد ـ عمودي ـ قوس ـ متعلق محاوره ـ صورت ـ مطلوب ـ استعمال ـ مخاطب و امثال ان الفاظ مذبور تقریبا در دو صفحه کتاب به استعمال رفته است ـ ولي این واژه ها را و همچنین واژه هاي دیگر را ازان سبب که اصلا از عربي است جزو لغات خود نه شمرده اند ـ و شامل قاموس مذبور نه کرده اند ـ !

(ب) حرفهاي مخصوص به پشتو

فهرست دوم علامتهاي (حروف) که نویسنده در سلسله فونیمهاي زبان پشتو شامل نه کرده است ـ حسب ذیل است : ـ

ځ ـ څ ـ ږ ـ ښ و ړ ـ

این حروف را عموما حروف مخصوص زبان پشتو مي شمارند ـ وحقیقت ان است که هر یکي از این حروف

---

1) مثلا پښتو قاموس که در کابل از جانب پښتو اکادمي کابل طبع شده است ـ

نمایندگي دو (یا سه) صوتها مي کند ـ یعني
ځ (سیم) تلفظ (س) (ځ) و تس (ts) را مظهر است ـ
ځ[1] (زیم) ــ تلفظ (ز) (ځ) و دز (dz) را مظهر است ـ
ږ (ګیې) ــ تلفظ (ګ) و (ږ) را مظهر است ـ (تلفظ سیوم چندان اهم نیست) ـ
ښ (خین) ــ تلفظ (خ) و (ښ) را مظهر است (تلفظ سیوم چندان اهم نیست) ـ
(ښ بحث جداګانه دارد و در اخر بحث حرفهاي بالا به این علامت و صوت ان رجوع خواهیم کرد) ـ

صوت هاي سیومي حروف (ځ) (ځ) یعني ts و dz حامل اهمیتي بسیار است که ذکر ان در بند چهارم مذکور کرده ایم ـ یعني (ts) یکي از صوت هاي مستعار است که از زبان هاي هتي یا منګول یافته ایم و همین صوت در بعضي از زبانهاي ایراني و اروپاي که نزدیکي و همسائیګي با زبان هاي مذکور داشته اند نیز موجود است ـ و (dz) صورت صوتي (باواک) (voiced) ان است ـ تلفظ سیوم حروف (ږ) و (ښ) را مي توان صوت هاي معکوس ښ و ږ شمرد ـ زیرا که در تلفظ ان نوک زبان را از مقام ادائیګي (ږ) یا (ښ) قدري پسبرده و قدري خم به جانب حلق داده مي شود ـ چنانکه براي اداکي صوت معکوس (ړ) علامتهاي حرفهاي مذکور در پسان تاریخي دارند دلچسپ ـ یعني بعد از ایجاد و اختراع ان در سرحد در مساحه قرنهاي ما بعد تغیر و تبدل بسیار دیده و در اواخر نیمه اول قرن هذا است ـ که به صورت هاي بالا رسیده اند ـ اما هنوز ان شکل اخر انها نیست زیرا که هنوز احتیاج وګنجائش به تغیر و تبدل مزید دارند ـ در این مورد ګنجائش تفصیل ان نداریم ـ

وجود صوت هاي مرکب (ts) (dz) در الفباي پشتو نشاندهي تماس و همسائیګي پشتو با زبان هاي قدیم ایشیاي وسطي یعني چیني و منګولي و امثال ان مي کند ـ یعني در روزګارهاي قدیم پشتو با ان زبان هابه تماسي یا همسائیګي داشته است ـ و روابط صوت هاي مخصوص پشتو که بالا ذکر ان کردیم با زبان هاي اروپا تاریخ این زبان را در ماضي بعید و دور تر ــ یعني تا زمان هاي قبل از تاریخ مي رساند تا اینکه تماس پشتو با زبان هاي اروپا هیچ نشان نداریم ـ

---

1) تا اغاز این قرن این حرف در الفباي پشتو وجود نه داشت ـ و بجاي ان (ځ) را بکار مي بردند ـ یعني (ځ) نمایندګي شش اواز مي کرد ولي تاکنون از سبب بي خبري از اوازهاي سیومي ان (ts) (dz) انرا نماینده چهار اواز (س ـ ځ ـ ز ـ ځ) مي شمردند ـ وانیه ص ۱ ـ بهارستان افغاني ص ۱ ـ و مادرن پشتو انسترکتر صحاب الفبا ـ

حالا پیشتر ازان که با ذکر و تشریح حرفها مخصوص به پشتو بپردازیم باید درباره لهجه هاي اهم پشتو نیز به اختصار تمام ذکر کنیم — که باعث ایجاد و اختراع ان حرفها شده است.

همه اي گویندگان پشتو را در دو گروه عظیم مي توان تقسیم کرد — یکي گویندگان لهجه شمالي و دوم گویندگان لهجه جنوبي —

قبیله هاي بزرگ که در بخش شمالي مي ایند — حسب ذیل اند :-

یوسفزي — اکوزي — مندنړ — باجوړي — اتمان خیل — سواتي — تنولي — پنیروال — محمد زي — گگیانړي — داودزي — محمند — خلیل — شنواري — افریدي — اورک زي — غلجي — صافي ننگرهاري — خوگیانړي و امثال ان —

و قبیله هاي بخش جنوبي حسب ذیل اند —

بنگش — ختك — وزیر — درویش خیل — محسود — مروت — بیټني — کنډي — لوهانړي — کنده پور شیراني — جدراني — کاکړ — اڅکزي — ترین — پشیني و امثال ان —

اهم ترین اختلاف لهجه اي درمیان این هر دو گروه در تلفظ حرف (ږ) و (ښ) است یعني گویندگان لهجه شمالي انرا علي الترتیب (گ) و (خ) تلفظ مي کنند — جائیکه گروه دوم انرا به صوت هاي (ژ) و (ش) تلفظ مي کند — براي وضاحت به مثال هاي ذیل توجه فرمائید —

کلمه (در تحریر مروجه)	لهجه شمالي	لهجه جنوبي
پښتو	پُختو	پَشتو — پُشتو
پښتون	پُختون	پَشتون — پُشتون
لښکر (لشکر)	لخکر	لشکر
ږیره (ریش)	گیره	ژیره
کوږ (کج)	کوگ	کوژ
اوږي (گرسنه)	اگي یا وگي	اوژي یا وژي

و امثال ان —

فرق دیگر در تلفظ حرفها (ځ) و (څ) است ولي این فرق درمیان گروه شمالي و جنوبي نیست بلکه زبان بعضي از قبائل محدود مثلا بنگش و نواحي قندهار وجود دارد ان قبیله ها حرف هاي ځ — څ را به تلفظ مختلف از تلفظ عمومي ان ادا مي کنند — یعني به صورت (ts) و (dz) که ذکر ان بالا کرده ایم — این اختلاف از روي تعداد گویندگان چندان اهمیت نه دارد ولي از روي تاریخ زبان و گویندگان ان اهمیت بسیار دارد — براي تفهیم و وضاحت نظر کنید به مثالهاي پائین : —

کلمه در خط معیاري	لهجه شمالي	لهجه جنوبي	لهجه بعضي از قبائل
څه	سه	سه	تسه

څلور		سلور	سلور	ڈسلور
څادر		سادر	سادر	ڈسادر
ځه	وعد	زه	زه	ڈزه
ځم		زم	زم	ڈزم
ورځ		ورز	ورز	ورڈز

یاداشت : حرفهاي (ږ) و (ښ) نیز صوتهاي سیومي مخصوص به قبائل هاي مذبور دارند – که (ځ) و (څ) را به اواز (dz) (ts) ادا مي کنند – ایشان در وخت ادا کردن ان صوت ها زبان خود را از مخرج (ږ) و (ښ) قدري پس مي برند – و به خیال نویسنده این صوت ها نیز تعلق به زبان هاي قدیم وسط ایشیا دارد زیرا که هنوز در بعضي از لهجه هاي وسط ایشیا و هد کوهستان هاي صوبه شمال مغربي سرحدي وجود دارد –

حالا باید ذکر مختصر علامت اخیر یعني (ڼ) کنیم – این حرف نماینده دو اواز نیست – بلکه مرکب است از دو اواز – یعني نون غنه و (ړ) و ازین سبب نوشتن ان به حرف (نړ) نیز رواج دارد – چون این گونه صوت در زبان سانسکریت موجود است که در رسم خط دیوناگري انرا به شکل ṇ مي نویسند – و بعضي از عالمان ما انرا نیز صوت سخت مثل ړ – ټ شمرده به شکل ن نوشته علامت حلقه اي زیران مي نویسند یعني ڼ – و بعضي از نویسندګان انرا مرکب از دو صوت شمرده به شکل (ن – ړ) مي نوشتند – و حالا هر دو صورت رواج دارد – مثلا

کوڼ و کونړ – کړ – و ازین است که البیروني نام دستوردان عظیم زبان سانسکریت را پاڼني نوشته است[1] که دوست تر است حالانکه در زبان هاي دیگر انرا پانیني نوشته مي شود – از سبب انکه بحث در بارهٔ علامت ڼ و نړ خارج از مضمون ماست و براي قطع بحث هر دو صوت مذبور را وقتا درست مي پذیریم[2] –

---

۱ – بعضي از خصوصیات زبان پښتو

در بخره (بند) چهارم مذبور بعضي از خصوصیات زبان پښتو را در ضمن نزدیکي و ربط پښتو با زبانهاي اروپا ذکر رفته است – یعني صوت هاي (ts) و (dz) که اصلا از زبان هاي چیني و منګولي است – و اثارهاي ان در زبان هاي اروپا نیز به نظر مي اید – نیز صوت هاي (ng) و (nd–) که در ابتداي کلمات پښتو بکثرت است و در زبان هاي دیگر عالم شاذ تر است – نیز تکیه

---

۱) ساچو – مطالعات هند وعربي ص ۱۸ (از دار مستیتر – XLII)

۲) نویسنده در بارهٔ اواز و علامت این حرف مخصوص پښتو بحثي در تالیف خود د پښتو بنیادي مسئلې قدري به تفصیل کرده است –

صدا يا فشار را ذكر كرده ايم كه در پشتو قدر فونيمي دارد — و اين خصوصيت نيز كم تر در زبان هاي عالم به نظر مي ايد —

بايد اين مورد قدر فونيمي تكيه صدا را قدري وضاحت كنيم كه ان ميان كمي بيشي صدا (PITCH) ولهجه زير و بم كلمه يا جمله (INTONATION) فرق دارد — و اين هر دو در اكثر زبان هاي عالم قدر فونيمي دارند — و قدر فونيمي تكيه صدا يا فشار (STRESS) را نبايد با ان يكي شمرد —

علاوه بر خصوصيات مذبور بعضي از اهم ترين ديگران را در پائين ذكر مي كنيم — تا در مقابله و موازنه ان با زبانهائ هندي و ايراني كرده ربط و نزديكي پشتو با دسته زبان هاي ايراني روشن تر گردد —

١— يكي ازين خصوصيات پشتو عدم وجود صوت نون غنه در اخر كلمه ها است — يعني پشتو همچو فارسي در اخر كلمات صوت نون غنه ندارد — — ولي در زبان هاي هندي مثلا اردو — پنجابي — هنكو و امثال ان صوت نون غنه در اخر كلمات وجود دارد — تا بحديكه كلمات دخيل فارسي كه در اخر ان نون باشد با نون غنه ادا مي كنند — و انرا به شكل نون بي نقطه مي نويسند — مثل گلستاں — بوستاں — اسماں اين گونه استعمال نون غنه تنها در اشعار و ابيات مروج است و خود پختونان وقت خواندن اين گونه اشعار ان زبان ها همچو هنديان به نون غنه تلفظ مي كنند — ولي در زبان خود ايشان به هيچ صورت صوت نون غنه را در اخر كلمه ها در استعمال نمي ارند — نه در نثر و نه در شعر —

مزيد بران همچو فارسي در پشتو نيز اواز (ن) پيش از بعضي از صامت ها مثل ج — ځ — ه — ز — س — ش و امثال ان به غنايت مبدل مي شود — و براي تميز ان بالاي اين گونه نون علامت جزم وازگونه مي نويسند — مثلا

كنّج — جنّج — غنّچه — گنّز — بينّك — ينّگه ~~ونهوه~~ و امثال ان —

اين گونه اواز را خواه صوت نون غنه خوانيم يا غنائيت مصوت هيچ فرق نه دارد —

٢— تكيه ~~تكيه~~ صدا (ACCENT)

خصوصيتي كه پشتو را از زبان هاي هندي كه داراي كلمات فارسي و عربي است جدا و ان را مربوط به زبان هاي ايراني مي سازد — تكيه صدا است —

در پشتو همچو زبان هاي فارسي و عربي تكيه صدا بر سيلاب اخري باشد — مثلا :

مستي (مس — تي) مومن (مو — من) توپچي (توپ — چي) والفت (ال — فت) شربت (شر — بت) دولت (دو — لت) شرافت (شي — را — فت) نزاكت (ن — زا — كت) و امثال ان —

در كلماتي كه داراي زياد از دو سيلاب باشد — تكيه صدا عموما بر سيلاب اخري باشد — مثل انقلاب (ان — ق — لاب) انقلابي (ان — ق — لا — بي) متفرق (م — ت — فر — رق) فرخنده (فر — خن — ده) فرخندگي (فر — خن — د — گي) و امثال ان —

در فارسي وعربي همين نون غنه مروج است ولي در زبان هاي هندي تكيه صدا بر سيلاب اول مي باشد ـ يعني

بالا (با ـ لا) مستي (مس ـ تي) مومن (مؤ ـ من) الفت (ال ـ فت) شربت (شرب ـ بت) و امثال ان در كلمه هاي كه زياد از دو سيلاب دارند ـ بر سيلاب دوم يا سيوم مي خط باشد ـ مثلا ـ

شرافت (ش ـ را ـ فت) ـ نزاكت (ن ـ زا ـ كت) ـ متفرق (م ـ ت ـ فر ـ رق) ـ فرخنده (فر ـ خن ـ ده) فرخندگي (فر ـ خن ـ د ـ گي) ـ پاكستاني (پا ـ كس ـ تا ـ ني) وامثال ان ـ ظاهر است كه اين دستور تكيه صدا خلاف دستور زبان پشتو و زبانهاي ايران است ـ و اين يكي از وجوه است كه پشتو را با خانواده ايراني قريب و مربوط مي دانند ـ

۳ ـ صوت هاي مركب از صامت ها ـ (CONSONANT CLUSTERS)

پشتو يكي از زبان هاي خانواده هند و ايران است كه در اغاز كلمات صوت هاي دارد كه مركب از دو يا زياده صوت هاي باشد ـ مثلا صوت هاي TS, DZ كه ذكر ان به تفصيل كرده ايم اين گونه صوت هاي مركب در بعضي از زبان هاي هند و اروپاي وجود نه دارد ـ و در بعضي از زبان هاي يك عده محدود اين گونه صوت هاي مركب مروج است ـ پشتو يك عده بسيار از اين صوتهاي گونه مركبات در بر خود دارد كه مي توان انرا طره امتياز ان شمرد ـ كه تعداد ان بيش از يك صد است ـ كه هر در بين صوت هاي سه تاي نيز شامل است[1] ـ و نويسندگان نه دارد ـ كه همه اي ان در هيچ يك از زبان هاي ديگر موجود باشد ـ و اين خصوصيت زبان پشتو را در سلسله زبان هاي خانواده هند و اروپاي ممیز تر مي سازد ـ

زبان فارسي امروز ازين گونه صوت هاي مركب عاري است ـ يعني در اغاز كلمه هاي ان هيچ صوت هاي مركب وجود نه دارد ـ اما بعد از مقابله و موازنه الفاظ فارسي كنوني با الفاظ همريشه و هم معني ان در زبان هاي قديم مثلا اوستا ـ به نتيجه اي ميرسيم كه در ان زبان هاي قديم نيز اين گونه مركبات موجود بوده است ـ ولي فارسي كنوني انرا در مرور ايام از دست داده است ـ يعني از روش و دستور زبان پدري (يا مادري) خود گريز كرده طرح نو انداخته است ـ ولي پشتو تقريبا همه اي مركبات راكه در ا زمنه قديم در برداشت با خود محفوظ داشته است ـ از براي توضيح اين عده اي از مثال هاي ان در پائين مي نويسيم ـ

اوستا (تلفظ)	فارسي كنوني	پختو
زگل (ZG-)	دويدن (DAV-)	زغليدل (ZGHL-)

---

۱) يعني كه مركباتي كه سه صوت ها دارد ـ

اوستا (تلفظ)	فارسي كنوني	پشتو
زرینه (ZB-)	[illegible]	زور (ZV-)
براتر (BR-)	برادر (BERA-)	(ب = و) ورور (VR-) (ب = و)
بروت (BR-)	بروت (BUR-)	بریت (BR-)
فرا (FR-)	فرا (FAR-)	وراندي (VR-)
فرتمه (FR-)	پوسیده (BOS-)	ورووست (VR-)
ستاره (ST-)	ستاره (SIT-)	ستوري (ST-)
ستو (ST-)	ستودن (SET-)	ستائل (STA-)
سپانته (SP-)	سپید (SAP-)	سپین (SPi)
سپش (SP-)	شپش (SHEP-)	سپږ (SP-)
جوه (JV-)	زندگي (ZIN-)	ژوند (JN-,ZHN-)
جوانت (JV-)	زنده (ZIN-)	ژوندي (JN- یا ZHN-)

______________ و امثال ان

زبانهاي هندي نژاد كه واژه هاي فارسي در ان دخيل يافته اند – مثلا ارد و – پنجابي هنكو و امثال ان همه اي ان رسم و دستور زبان فارسي كنوني رابايد بجاي خود داشته اند – تا انكه صامت هاي مركب ابتداي زبان هندي قديم و سانسكريت را نيز تحريك داده به دو سيلاب ها مبدل كرده اند – مثلا ستاره و براتر مذكور را در زبان هاي هندي (SITARA) يا (SATARA) و (BHERA) يا (P'ERA) مي گويند –

زبان هاي هندي الفاظ دخيل جديد از انگليسي را نيز هم چنين مبدل كرده اند – مثل – ستيشن STATION) را استيشن (ESTATION) – سكول (SCHOOL) را اسكول (ESKOOL) مي گويند – ولي پشتو انرا نيز به شكل اصلي تلفظ مي كند – يعني (SKU:L / SKOOL) (STE:SHIN) و امثال ان –

اين گونه مركباتي (CLUSTERS) كه در زبان هاي قديم ايران موجود است – و امثال ان در زبان هاي اروپا نيز ديده مي شود – ولي چنانكه گفتيم – همه اي مركب هاي كه در پشتو وجود دارد – در هيچيك از زبان هاي ايراني و اروپا موجود نيست – البته بعضي ازان در زبانهاي مختلف

به طور اروپا متفرق به نظر مي ايد ــ حقيقت ان است كه چنانكه در مثال هاي اوستا ديده ايم ــ اين گونه مركبات در ايام قديم در زبان هند و اروپائي موجود بوده است ــ ولي بعدا در زبان هاي جديد انرا يابكلي ترك كرده اند ــ ويا بعضي ازان ترك شده و بعضي باقي مانده است ــ مثلا مركب (PS-) كه در زبان پشتو هنوز موجود است ــ مثلا پسه (PSǝ) بز ــ پسول (PSO:L) زبور ــ اين لو صوت در زبان يوناني نيز موجود بود ــ از يوناني به لاطيني رفت و از لاتيني به انگليسي قديم ــ و در انگليسي قديم در بعضي از واژه هاي دخيل به شكل قديم ان باقي است ــ ولي از اكثر ان يسك بخش ان از استعمال افتاده است ــ و (S-) باقي مانده است ــ مثلا واژه يوناني Ψαλμός سرود ــ در لاتيني PSALMUS و در انگليسي قديم PSEALM بود و امروز باوجوديكه PSALM نوشته مي شود ولي تلفظ ان سام است نه پسلم ــــ همچنان كلمه براي نفسيات در يوناني (ψυχή) بوده است كه اواز (PS-) داشت و در سفر خود اين واژه از يوناني به لاتيني و ازان جابه انگليس قديم رسيد حالا اگرچه املاي قديم ان بجاست يعني (PSYCHO-) است ولي تلفظ ان (سائيكو) است نه (پسائيكو) ــ

٤ــ لولو صوت هاي مركب از (خ ــ ش) (XSH-)

در اوستا و فارسي قديم عده اي از كلماتي كه داراي مركب (خ ــ ش) موجود است ــ همچون مثالهاي ذيل ــ ولي در مرور ايام و كثرت استعمال يكي ازين دو صوت هاي قديم حذف شده است ــ مثلا

اوستا :ــ خشپه كه در فارسي امروز شب و در پشتو شپه است ــ
(نظر كنيد با قايم داشتن صوت (پ) قديم در پشتو)

اوستا :ــ خشايه (شايست) كه در فارسي (خوب) است ولي در پشتو به شكل خه يا شه هر دو موجود است ــ (ملاحظه كنيد نزديكت پشتو با اوستا كه پشتو صوت خ و ش يعني هريكي را از مركب باقي داشته است) ــ

اوستا :ــ تخش (دويدن) فارسي دويدن ولي پشتو تختيدل ــ تشتيدل ــ (صوت (خ) (ش) هر دو را بجا داشته است) ــ

اوستا :ــ بخش (بخشيدن ــ دادن) پشتو بخل يا بخشل ــ

(پشتو در صورت اول صوت ش را حذف كرده ولي در صورت دوم هر دو صوت را بجاي خود داشته است) ــ

امثال اين گونه در فارسي و پشتو بسيار است ــ و فارسي اجزاي اين صوت مركب خ ــ ش را ازهم جدا كرده عموما ش را برقرار داشته است ــ ولي پشتو خلاف ان اين گونه صوت هاي مركب

را از هم جدا کرده عموما خ را بجاي خود برقرار داشته است ــ و این همان اختلاف است که بالایش در سلسله حرف ښ ذکر کرده ایم و ازین قیاس مي کنیم که این اختلاف تلفظي ما بین قبایل ما از سبب ان است که ابتدا همه اي الفاظ این گونه که مرکب از (خ) و (ش) بودند ــ و بعدا در مرور ایام در فارسي یکي ازان عموما (ش) را برقرار داشته (خ) را حذف کردند ــ و گویندگان لهجه جنوبي که تماس قریبي با گویندگان فارسي داشتند ــ همچو ایشان (ش) را برقرار داشتند ــ ولي گویندگان لهجه شمالي از ایشان دور بوده اند ــ و راه دیگر اختیار کرده (خ) را برقرار داشتند و (ش) را حذف کردند ــ

از این قیاس نظریه اي دیگر نیز بدست مي اید ــ که واژه لشکر فارسي امروز نیز در قدیم الایام لخشکر (*IAXSHKAR) مي بوده است ــ که در ایران و گویندگان لهجه جنوبي لشکر و در گویندگان لهجه شمالي لخکر مانده است ــ و واژه هاي که در پشتو دو گونه تلفظ نه دارد ــ مي توان ان را دخیل جدید گفت ــ یعني بعد ازان که (خ) از مرکب (خ ــ ش) افتاده و تنها (ش) مانده است ــ پشتو انرا در ماضي قریب مستعار گرفته است ــ ورنه بصورت دیگر باید (خ) و (ش) هر دو در تلفظ لهجه هاي مختلف وجود داشتي ــ مثال ان کلمه دشخوار است که در وندیداد بکثرت استعمال شده است ــ ولي بعدا در فارسي دشوار مانده است ــ و در پشتو نیز بطور دشوار مروج است ــ و شکل دخوار ان بوجود نیامده است

٥ــ واژه هاي فارسي که واو بي صوت یا معلوم معدوله دارند ــ مثلا در واژه هاي پائین ــ

خوار ــ خوان ــ خواهش ــ

این حرف در این گونه کلمات در فارسي جدید صوت ندارد ــ و خوار را (XA:R) خوان را (XA:N) و خواهش را (XA:HESH) مي خوانند ــ از کلمات اوستاي که واژه هاي فارسي ازان به وجود امده است ــ ظاهر است که در ابتدا صوت وْ در این گونه واژه ها موجود بوده است ــ چنانکه : ــ خوار (تلفظ خار) در اوستا XVA:THRA بود و در پهلوي XVA:R خوان (تلفظ خان) ــ در پهلوي XVA:N XW بود و مانند ان ــ

ولي بعدا حذف شده است اگر چه در املا موجود است ولي صوتي در تلفظ نه دارد ــ بخلاف این پختو در همه اي این گونه کلمات "وْ" را برقرار دارد ــ و اثر زبان فارسي جدید قبول نه کرده است ــ چنانچه ــ

خوار در پشتو (XWAX) یا (XWASH) است نه (XASH) (کلمه خود در پشتو معمول نیست بجاي ان په خپله گویند یعنو خود (XUD) بمعني هوش است که دخیل از فارسي جدید است) همچنین در همه اي واژه ها مثل خواهش و خوار خوان خواجه و خواست و امثال ان (XWA:-) است نه (XA:-) ــ

١٠ــ نظري به لینی هاي پشتو و صوت هاي سانسکریت و هندي که در فارسي نیست

زبان سانسکریت سي و هفت حرفهاي صامت (CONSONANTS) دارد[1] ـ و نزد نویسنده فونیم هاي زبان مذبور غالبا کمتر ازان است ـ بهر کیف بعد از موازنه فونیم هاي زبان پشتو با صوت هاي زبان سانسکریت جدول ملاحظه پائین بدست مي اید ـ

پشتو	سانسکریت
ب ـ پ ـ ت ـ ټ ـ د ـ ډ ـ ړ ـ ک ـ گ	ب ـ پ ـ ت ټ د ډ ک گ
* * * * * * * * * * * * * * * * * *	بھ پھ تھ ټھ دھ ډھ کھ گھ
خ ـ غ	* *
(ف)[2] و	* و
ځ چ	ځ ـ ج
س ـ ش ـ ښ	س ـ ش ـ ښ
ز ـ ژ	* *
م ـ ن ـ ڼ	م ـ ن ـ ڼ
	ن̃ ـ (ञ) ن̄ (ङ)
ل ـ ر ـ ړ ـ ي	ل ر ړ ي
ه	ه
(ق) (ع)	* *
(ح) (ع)	* *

از جدول بالا مي یابیم که :ـ

الف) پشتو اواز هاي هائیه (ASPIRATED) نه دارد که در همه اي زبانهاي خانواده هندي موجود است ـ (مثلا بھ پھ تھ ......)

ب) پښتو صوت هاي دارد که سانسکریت انرا نه دارد یعني (۱) حلقي ـ (خ) (غ) (۲) (ف) (۳) ز ـ ژ (٤) پس حلقي ق ـ ع ـ ح ـ ع

دریکي از فهرست هاي الفباي دیگر[3] واو مرکب (KS) نیز شامل است که در زبان

---

۱) پریکتیکل سانسکرت دکشنري ـ انتوني ص ـ ۱۰

۲) حرفها که در قوسین نوشته ایم ـ ذکر مختصر ان گذشته است ـ

۳) نیشنلري شاستري صفحه 17 ـ

پشتو نیز موجود است ــ و ذکر ان کرده ایم ولی چنانکه گفتیم این صوت مرکب است نه مفرد ــ ازین سبب خارج از بحث ماست ــ

بودن صوت های مذکور در یک زبان و نبودن ان در زبان دیگر مقتضی بحثی است طویل ــ و چون این بحث مربوط است به زبان های هندی ازین جهت خارج از دائره بحث ما است ــ البته به یک نظر می توان دریافت که قطع نظر از اختلاف بعضی از صوت های مثل ټ ــ ډ ــ ړ ــ ټ تقریبا همه ای اختلافات مذکور در میان زبان های هندی و ایرانی نیز موجود است ــ و این یکی از نکته هائی است که خویشاوندی پشتو را با خانواده ایرانی اظهار می کنند ــ

اختلاف واج های معکوس ټ ــ ډ ــ ړ در میان پشتو و فارسی جالب توجه است که از کجا به وجود امده است ــ

زبان شناسان صوت های مذکور را صوت های اصل زبانهای خانواده هند و اروپائی نمی شمرند و نزد ایشان صوت های مستعار است که از زبان های قدیمی بومیان (هند و امثال ان) اخذ کرده اند ــ چنانچه در باره زبان سانسکریت پروفیسر وتنی گوید که این صوت ها دسته دیگر است که اصل نیست و در ان واژه های وجود دارد که سراغ انرا نمی توان تا زمان زبان متحد هند و اروپا دریافت و غالبا از زبانهای اصل بومی هند امده اند ــ[1] از گفته پروفیسر وتنی بر می اید که سنسکرت واژه های دارد که دارای صوت های ټ ډ ړ است ولی مبداء انرا نتوان دریافت که از کجا ست ــ واژه های پشتو را که دارای این صوت ها است به سه گروه می توان بخش کرد ــ (۱) واژه های که بن ریشه ان را در سانسکریت و زبان های هندی توان دریافت ــ (۲) واژه ها ی که مبداء ان تا کنون نه در سنسکرت و نه در زبان های بومی هندی (همچون دراویدی) دریافت شده است ــ ازین می توان گفت که واج های ټ و ډ و ړ در پشتو از روزهای قدیم وجود است ــ و عده ای از واژه های ایران (اوستائی و غیره) را که در اصل (rt) یا (rd) بوده است ــ به (ړ) مبدل ساخته است ــ[2] مثلا اوستا (زرد) ــ سانسکریت (هرد) ــ پشتو (زړه) ــ دل ــ اوستا زرته ــ بلیاس (زروړ) پیری و اوستا (زرته) کمزور شده از پیری ــ پشتو زوړ ــ[3] نه تنها صوت های قدیم اوستائی و امثال ان در پشتو به واج (ړ) مبدل شده است ــ بلکه این گونه واژه های فارسی جدید نیز مبدل به (ړ) گشته است چنانچه :ــ

(درد) که بالعموم انرا دړد تلفظ می کنند ــ که مخفف ان دړ نیز مستعمل است ــ همچنین لرزیدل

---

۱) وتنی سنسکرت گرامر ــ ۱۷ ــ

۲) دارمستیتر ــ تمارف (XLV – XLVI) ــ

۳) مارگنسترن ــ اشتقاقات ــ صفحه ۱۰۳ ــ

(ف ـ لرزیدن) کړل (کردن) وامثال ان ـ

چنانکه بالا گفتیم پشتو واژه هاي دارد که مبداء ان را نتوان در زبان هاي هند و ایران یا دراویدي هند دریافت ـ ازین مي توان قیاس کرد که این صوت ها از قدیم الایام در زبان اریائي وجود داشته است که بعدا بعضي از زبان هاي این خانواده انرا ترك کرد و بعضي ازان انرا بجائي خود داشت ـ وازین است که در بعضي از زبان هاي خانواده هند واروپائي این صوت ها موجود است ودر بعضي وجود نه دارد ـ ونزد نگارنده وجه ترك ان در ایران غالبا تماس ورابطه اي گویندگان زبان هاي قدیم ایران بود که با گویندگان زبان هاي سامي وبومي پیدا شد که این صوت ها را نه داشتند یعني زبان هاي سامي وبومي انرا متاثر کرد چنانچه در روزگاریکه اریه ها به سرزمین ایران رسیدند قومي بودند سخت کوش وخانه بدوش ـ ولي در همسائیگي ایشان اقوام سامي در بابل ونواحي ان به عروج تمام بودند ـ والفباي همه اي این زبان ها از جانب گویندگان زبان هاي سامي (فنیقي و امثال ان) امده است که خود صوت هاي ټ ډ ړ نه داشت ـ وهمچنان توجیهه نه داشتن ـ صوت هاي این چنین در بعضي از زبانهاي اریاي اروپا مي توان دریافت ـ (۱)

نکته دیگر که درین مورد اهمیت بسیار دارد ان است که پشتو هیچ ازصوت هاي هائیه نه دارد سوال پیدا مي شود که اگر پشتو همچو سانسکریت وزبان هاي هندي دیگر صوت هاي ټ ډ ړ را از زبان باشندگان اصلي وقدیمي هند (دراویدان) اخذ کرده است چرا همچو همان زبان ها اوازهاي هائیه را اخذ نه کرد ؟ ـــ اگر نظریه بالا را بپذیریم ـ مي توان گفت که در زمانیکه سانسکریت با زبانهاي بومي هند (دراویدي وامثال ان) مي امیخت ـ گویندگان پشتو با ان اقوام هیچ تماس نه داشتند ودرجاي (که تاکنون بدرستي معلوم نیست) اباد بودند که زبان قدیمي خود را محفوظ داشتند وازین سبب اثر زبان هاي هندي را قبول نه کردند ـ اما صوت هاي (ټ ډ ړ) را که اصلا صوت هاي اصلي این زبان بودند محفوظ داشتند که تا امروزهم در این زبان موجود ورائج است ـ

مزید بران اگر به صوت ها (مصوت هاي) سانسکرت رجوع کنیم بعضي ازان اصلا از زبان هاي بومیان اصل هند بوده است که سانسکرت از ان دخیل کرد ـ چنانکه (مصوتهاي) ṛ، ṝ، ḷ، ḹ (۲) که در همه اي اهم ترین زبان هاي دراویدي یعني تامل ـ تلگو ـ کناري و ملایالم موجود است ـ ولیکن در پشتو نیست ـ این ثبوت مزید ان است که گویندگان پشتو در قدیم الایام هیچ تماس با بومیان اصلي هند نه داشته اند ـ والفاظ هاي مشابه با سانسکرت که در ان مي یابیم ـ یا اصلا مال خود این زبان بود که همشیره سانسکریت بوده است وازین جهت مشابهت با سانسکریت دارد ـ ویا صوتهاي دخیل است از زبان هاي هندي که بعد از هجرت ایشان به حدود

---

1) ASPIRATED SOUNDS (۱

Shastri, Aryah and Dravidian Phonology, x - xi

2)

کوه سلیمان و تماسي و ربط ایشان با گویندگان ان زبان ها پیدا شد – و ابدال این گونه واژه ها در میان پشتو و زبان هاي همسایه ان (همچون هنکو و پنجابي) تا کنون جریان دارد – در این عمل یعني در اخذ واژه هاي زبان هاي همسایه مثل پنجابي و هنکو و امثال ان پشتو اسلوب قدیم خود را از دست نه داده است – یعني صوت هاي هائیه ان زبان ها را به صوت هاي غیر هائیه مبدل ساخته است – و در مواردي که در ان زبان ها دو لهجه ها معمول است یعني مثلا واژه ي به (ن) و ڼ هر دو مستعمل است – پشتو انرا به قاعده عمومي خود به (ڼ) تلفظ مي کند – مثلا

تهانه (اردو) تهاڼره[1] (پنجابي) – پ : تاڼره –

تهانیدار (اردو) – تهاڼیدار (پنجابي) – پ تاڼیدار و امثال ان –

و این قاعده قدیمي پشتو است – همچنین :-

اوستا سکرونه (Sukuruna) پ شکوڼ – (خارپشت) (یعني صوت ر + ن) اوستاي در پشتو به (ڼ) مبدل شده است –

در پیرامن جدول مذبور باید اشاره اي به بعضي از صوت هاي دیگر نیز کرده شود یعني صوت هاي که در زبان پشتو و فارسي جدید هر دو موجود است ولي در الفباي سانسکریت یعني در زبان هاي هندي وجود نه دارد –

از ق – ع – ح – ع مي گذریم – زیرا که این صوت ها دخیل از عربي است – در فارسي و پشتو و نیز صوت هاي ز – ژ – خ – غ – ف قابل توجه است – ذکر مختصر صوت (ف) گذشته است – که بعضي از عالمان انرا صوت پشتو نه دانند – ولي همین صوت در زبان اوستا و پهلوي موجود است – ازین سبب باوجود تبدل ان به (پ) ما انرا صوت پشتو مي دانیم – و این ابدال در واژه هاي فارسي نیز عام است مثلا فیل : پیل –

همچنان صوت هاي مذبور ز – ژ – خ و غ در پشتو و زبان هاي ایراني (قدیم) ترویج داشته است – بالعکس ان همه اي این گونه صوت ها در زبان هاي بومي هندي موجود نیست – و غالبا از سبب تماس ان با ان زبان ها است که سانسکریت این صوت ها را در باخته است و پشتو همچو زبان هاي ایران انرا برقرار داشته است –

۱۱– الفاظ دخیل عربي در پشتو

تاثیر زبان عربي بر زبان فارسي بسیار است – و کلمات بي شمار عربي در فارسي معمول است

---

۱) پنجابي و هنکو و امثال ان هیچ علامت براي این صوت نه دارد و انرا عموما به صوت نون ن مي نویسند – یعني تهاڼره مي گویند ولي "تهانه" مي نویسند –

و شاید جز و زبان فارسي گردیده است ـ اگر این کلمات را از زبان فارسي خارج کنیم ـ زبان فارسي بحیثیت زبان باقي نه مانده ـ این گونه کلمات دخیل را از روي زبان شناسي مال همان زبان شمرده مي شود ـ همچنین یك عده اي کثیر الفاظ عربي داخل زبان پشتو گردیده است ـ که اکنون انرا همچو فارسي جزو زبان پشتو باید شمرد ـ و ازین سبب این گونه کلمات را که اصلا از عربي است ولي اخیرا مال زبان پشتو گردیده است ـ نتوان درین مقاله انرا نظرانداز کنیم ـ این گونه کلمات را نگارنده از براي تمیز و تسهیل در تحقیق و تتبع ان در باب جداگانه اي نوشته است ـ

دخول الفاظ عربي الاصل را در زبان پشتو از دو راه مي پندارم ـ یکي براه راست که متقدمین بلا واسطه از عربان ان واژه ها را اموختند ـ دوم به واسطهٔ گویندگان زبان فارسي براي توضیح این نکته باید به تاریخ پشتونان و ایرانیان رجوع کنیم ـ

مختصرا مي توان گفت که اندکي بعد از ورود عربان به ایران و مشرف شدن ایشان به دین اسلام نفوذ زبان عربي در زبان ایرانیان (فارسي) اغاز گردید ـ و در مدت قلیل شمارهٔ کلمات دخیل عربي در فارسي به هزارها رسید ـ و چون ایرانئي ها براي فتح ممالك و تبلیغ اسلام کمربسته دوش بدوش عربان سرگرم عمل شدند ـ انها در اطراف عالم بویژه در ممالك و اقوام مشرق و شمال مشرق ایران کارهاي نمایان انجام دادند ـ و چون پشتونان نیز اسلام اوردند ایشان تحصیل علوم مذهبي بیشتر از ایرانئي ها کردند ـ ازین است که نه تنها کلمات و محاورات و اصطلاحات زبان فارسي در پشتو راه یافت ـ بلکه کلمات دخیل عربي که جز و زبان فارسي کتب نصاب و درس و تدریس علوم علمي ادبي و فني و تاریخي و امثال ان بودند ـ دخیل زبان علمي پشتو گردید و به این بنیاد به وثوق تمام مي توان گفت که اکثر کلمات عربي که امروز جز و زبان علمي ماست از راه فارسي امده است ـ کهپیش ازان جز و زبان فارسي بوده است ـ

شگفت ان است که باوجود درس و تدریس علوم دیني از کتب عربي بعضي از کلماتي که مربوط به عقائد و احکام دین و امثال ان است ـ از فارسي است نه از عربي ـ و این حقیقت تقویت مزید به نظریهٔ نگارنده میرساند که کلمات عربي بالعموم از راه فارسي در پشتو وارد شده است ـ

مثلا بجاي صلوة عربي نماز مي گویند ـ که معنی این کلمه نمونځ مونځ (nmunz) یا (munz) است که در زبان علمي وعوامي هر دو مستعمل است ـ همچنان صوم را روجه یا روژه مي گویند و هیچ کس از بي سوادان معني لفظ صوم را نمي فهمد ـ

اوقات نماز نیز بجاي فجر و ظهر وعصر و مغرب وعشا از فارسي است که حسب ذیل است ـ

سحر (انرا صبح نمي گویند) مازیخین یا مازیشین یا ماسپخین ـــ که در اصل نماز پیشین بود ـ همچنان مازیگر یا مازدیگر بمعني عصر که مخفف "نماز دیگر" است و ماښام که مخفف "نماز شام" و ماسختن که مخفف "نماز خفتن" است ـــ چون واژه اي براي زکوة وحج در فارسي وجود نه داشت انرا از عربي وام گرفتند و زکات وحج گویند ـ ولي ان کس را که فریضهٔ حج ادا کند حاجي گویند نه الحاج ! ـــ و جاي عبادت را مسجد نمي گویند بلکه لفظ دیگر عربي را باین معني به استعمال مي اورند ـ که "جماعت" است و توجیهه ان

این است که انجا نماز با جماعت ادا مي شود و نماز با جماعت را جمع مي گويند ــ "دلته جمع کيږي" اينجا جمع مي شود يعني نماز با جماعت ادا مي شود و اذان را بانگ گويند و واژه هاي موذن و اذان فقط در گفتار عالمان شنيده مي شود ــ همچنين وضو را اودس (كه مقفن و مخفف "ابدست" است) مي گويند ــ كلمه استنجا مروج است سبب ان غالبا كلمه اي ازين است كه براي ان در فارسي موجود نه بود) ولي شستن رو و دست و پا را جاره دام (كه محرف چاراندام است) نيز رواج دارد ــ

پاره هاي قران را سيپاره (يك پاره از سي پاره قران) گويند ــ و نامهاي حروف تهجي را از ايرانيان وام كرده اند ــ يعني پې و تې ــ ثې ــ طې ــ ظې و امثال ان وان را مثل عربان با وتا ــ ثا و طا و ظا نمي گويند ــ

مثال هاي كه بالا رفت فقط چند واژه ها است كه مربوط به امور دين است ــ ازين مشتي از خرواري نتيجه اي مي توان اخذ كرد كه تاثير فارسي به پشتو چندان قريبي و عميق بود كه در امور دين همه اي الفاظ و كلمات عربي را قبول نه كرده اند ــ و واژه هاي كه در زبان پشتو دخل يافته است اكثر و بيشتر از راه فارسي است ــ و اثر و دخول واژه هاي عربي كه بلا واسطه اي داخل زبان پشتو گرديده است قليل است ــ

واژه هاي اين گونه عربي را كه داخل زبان پشتو گرديده است در باب جداگانه اي ذكر كرده ايم ــ و انجا بحث از تغيرات صوتي و معنوي ان را قدري به تفصيل كرده ايم ــ

---

۱۲ ــ پشتو و لهجه هاي قديم و محلي ايران

در ايران باستان زبان هاي متعدد وجود داشته كه اثار بسيار كمي ازانها در دست است ازان جمله زبان مادها است كه در قرن هفتم پيش از مسيح در اطراف شهر هگمتانه (همدان كنوني) نخستين شاهي ايران را تاسيس كردند ــ ازين زبان تنها چند كلمه باقي است و اين كلمات خصوصا اسم هاي خاص است كه در نوشته هاي پارسي يا يوناني ضبط شده است ــ

مورخ معروف هيرودوت نوشته است كه مادها سگ ماده را spaka مي خوانند ــ كلمه سگ پهلوي و سگ در فارسي دري دنباله لفظي است كه در پارسي باستان به صورت saka وجود داشته است ــ

از مقايسه اين دو كلمه مذبور مي توان مبادله ذيل را ميان زبان مادها و زبان پارسي بدست اور : پارسي S = SP مادي ولي در پشتو كلمه اي براي سگ سپې spe: (مونث سپۍ : spaī) است كه مصوتهاي مركب (-SP) مادي را تا كنون محفوظ داشته است ــ

همچنين لفظ پارسي اسب asa بود ــ كه در متن هاي پارسي باستان به صورت aspa نيز وجود دارد ــ كه ظاهرا از زبان مادي اقتباس شده و اين صورت به شكل اسب و اسب به فارسي دري

انتقال یافته است (۱) ــ

درپشتو امروزي اسپه (aspa) اسپ ماده را گويند ــ واس (as) اسپ مذکر را ــ

اقاي دکتر خانلري مي نويسد که در کتب که از قرن سوم تا قرن هفتم هجري تاليف شده است قريب به سي زبان ايران اشاره کرده اند ازين قرار (۲) :ــ

ارامي ــ خرزي ــ رام هرمزي ــ راغه ــ همداني ــ صغدي (سغدي) بخاراي سمرقندي ــ کردي ــ هراتي ــ نيشابوري ــ زبان باميان و طخارستان ــ خوارزي ــ سجستاني ــ طوسي ــ وستا ــ کوچي ــ مکري ــ ويلمي ــ طبري ــ زبان قومس و جرجان ــ رازي ــ قزويني ــ بلوچي ــ بارزي ــ جورجاني ــ [illegible] ــ لهجه هاي اوستاي خراسان ــ کرماني ــ نهلوي ـــ علاوه بر ذکر اين سي زبان مزيد نوشته است که در کتاب هاي قديم نام زبان هاي کردي و دري و اذري نيز برده شده است ــ ولي هيچ ذکر زبان پشتو يا پختو نه شده است) دکتر خانلري سبب ان اين مي داند که همه اي زبان هاي مذبور در کتابت به کار نمي رفته (و) در چشم نويسندگان قديم قدري نداشته است (۳) ــ

پيوست باين دکتر خانلري مي گويد :

" اما در قرن اخر که زبان شناسي توسعه و تقابل يافته فت دانشمندان اروپاي در بارهٔ لهجه هاي ايران که هنوز موجود و متداول است تحقيقاتي کردند بحسب اين مطالب لهجه هاي ايران به سه دسته تقسيم کرده اند ــ (۱) گروه جنوبي ــ (۲) گروه شمالي و غربي (۳) گروه شرقي " ــ و در پيرامون گروه شرقي مذبور نخست ذکر زبان پشتو (پختو) کرده اند (۴) ــ

پشتو با دستهٔ جنوبي چناي نزديکي نه دارد ــ که با دسته هاي ديگر دارد مثلا اوستا (گاته ها) بمعني قلب بوده که در پرثوي زرد (بکسر زاي) و در پارسي دري که از فارسي ميانه و پارسي باستان که مربوط به دستهٔ جنوبي است دل بود يعني (ز) متبدل به (د) شده ــ وليکن در پشتو همان (ز) است نه (د) ــ همچنين واژهٔ فارسي داماد < زاماتر اوستاي است Zered که در پشتو زوم (Z-) است ــ

بقاعدهٔ تبادل صوتي صوت هاي (ــ رد) و (ــ رت) چنانکه ذکران کرده ايم در پشتو به (ړ) مبدل مي شود ــ و در کلمهٔ مذبور زرد نيز (ــ رد) به (ړ) مبدل شده و (زړه) شده است ــ

---

۱) دکتر خانلري ص ۷۳ ــ ۷۲ ــ

۲) ايضا ص ۸۳ ــ ۸۱ ــ

۳) اقاي خانلري ص ۸۵ ــ

۴) ايضا ص ۸۷ ــ

ذکر خویشاوندي و نزديکي پشتو با دسته هاي ديگر يعني دسته* شرقي و غربي زبان هاي ايران بعد از فهرست هاي واژه هاي همريشه (cognates) به تفصيل خواهيم کرد —

علاوه بر زبان ها و گويشهاي ايران هر دو دسته* شرقي و غربي که ذکر ان چنانکه گفتيم بعد خواهيم کرد — بعض از لهجه هاي قديم نيز در ايران وجود دارد که انرا لهجه هاي محلي مي توان گفت که در ديهاها و شهرهاي مخصوص ايران و نواحي ان رواج دارد — و باوجوديکه جمعيت گويندگان ان محدود به چند هزار نفوس مي باشد — اين لهجه ها صوت ها و واژه هاي قديم را محفوظ داشته است و از براي مقابله و موازنه* زبان هاي قديم ايران اهميت و قيمت بسيار دارد — چنانکه گفته ايم روزگاريست است که از زبان هاي قديم ايران جدا شده و دور افتاده است و از سبب انکه واژه هاي قديم را هنوز در بر دارد — شباهت و مماثلت و نزديکي* حيرت انگيز با همه اي لهجه هاي محلي ايران نيز دارد — و چون اين لهجه ها نيز قرنها ست که از يك دگر جدا شده و از هم دور افتاده اند — و ربط و تماس با همي نه دارند — نزديکي* ان با پشتو اظهار وابستگي يا همسائيگي قديمي انها با پشتو مي کند — سه تا ازين لهجه هاي ايران بالخصوص قابل ذکر است — يکي لهجه بخارائي که مطابق نظريه* نگارنده* پشتو در روزگارهاي قديم در شمال مشرقي ايران گفته مي شد — و ازين است نزديکي ان با لهجه* مخصوص بخارائي — دوم لهجه* بهدينان که حالا تنها در شهر کرمان و ان نيز در ميان زرتشتيان گفته مي شود — نزديکي* اين لهجه با پشتو خويشاوندي* پشتونان با بهدينان يا اقلا با زبان ايشان را اظهار مي کند — و سوم لهجه* رشتيان و رشت ديهي است بزرگ از شهرستان اراك — که لهجه* قديم انرا محفوظ داشته است — در اين مورد ما فقط ذکر ان واژه ها خواهيم کرد که بقول دکتر صادق کيا که از فارسي نيست[1] —

نخستين ذکر لهجه* بخارائي مي کنيم[2] —

الف) لهجه بخارائي

امين گفتن — پ — امنه کول — پذيرفتن — قبول کردن —

اينگه — ف — زن برادر ولي در پشتو نگور (جمع — نگيندي) زن پسر است —

آبه — خواهر بزرگ — پ آپا —

الاچه — يك نوع پارچه — پ — "الاچه" — که پارچه جامه مخصوص پختونان بوده است —

چول — بيابان — دکتر احمدعلي رجائي گويد — ظاهرا اين کلمه ترکي است — پ چول — بيابان دشت —

چوم چرق — گنجشك — پ — چرچره —

---

۱) گويش اشتيان — از دکتر صادق کيا —

۲) ماخذ واژه ها يادداشتي درباره* لهجه بخارائي از دکتر احمدعلي رجائي —

چیلم ــ غلیان ــ بقول دکتر رجاي در افغانستان نیز این کلمه متداول است ولي چیلم در اصل کلمه پشتو است که یکي از لوازمات جاي نشست و برخاست و مهمان خانه ایشان است ــ

خلطه ــ کیسه ۰ پ ــ خلطه یا خلته ــ قفس که از پارچه یا تارهاي پارچه بافي مي سازند براي بودنه ــ

خنبه ــ در فارسي سه معني دارد ــ که یکي ازان کندوي ارد گندم است ــ پ : خنبه ــ کندو براي غله گندم و امثال ان ــ و کندو نیز گویند ــ

تلواسه ــ بي قراري بي ارامي ــ پ : تلواسه یا تلوسه ــ

تم ماکو ــ تنباکو ــ پ ــ تماکو

تنگه ــ پول نقره رایج بخارا ۰ پ ــ تنگه ــ در عده اي از ضرب الامثال قدیم رواج است ــ

توپي ــ یك نوع کلاه ــ پ ــ توپئ ــ

جیغ (زدن) ــ صدا کردن ــ پ ــ چغه یا چغي وهل ــ

بخیل ــ مخمل پ ــ بخمل (در پشتو مخمل نمي گویند)

بوغ شدن ــ خفه شدن ــ پ : بوغ کیدل ــ به قهر یا ناراض شدن ــ اماده به جنگ شدن ــ

پوندانه ــ پنبه دانه ــ پ : پوندانه (پنبه دانه نمي گویند)

پشك ــ گربه ۰ پ : پیشو

دکتر احمد علي در باره این کلمه گوید ــ این کلمه با انکه در ترکي متداول است ــ معلوم نیست که اصل ان ترکي باشد و در افغانستان و سراسر ماوراء النهر باشکال مختلف بجاي گربه بکار مي رود ــ و در حاشیه یکي از ضرب الامثال افغاني نیز نوشته است ــ دراصل این کلمه پشتو است که در نواحي مذبور در زمانه قدیم از پشتو تحیل (رواج) یافته است ــ

خي خي (به یائي مجهول) خوب خوب ! پ : خه خه !

دارو ــ علاوه به معني معمول که دوا باشد بر باروت (بارود) هم اطلاق مي شود ــ
پ ــ دارو (به هر دو معني) ــ

دم دادن ــ مجال رفع خستگي و اسائش دادن ــ پ : دمه ورکول ــ به همان معني ــ

رسد ــ حصه قسمت ــ پ : رسد ــ به همان معني "در ضرب الامثال افغاني است که رسد تو در توان بالا ست ــ "

سودا ــ معامله (بازار مال و چارپائ) پ : سودا (کول) خریداري کردن ــ

سیاهي ــ مرکب تحریر ــ پ : سیاهي ــ

شاهي ــ نوعي از پارچه ــ که در خراسان انرا قناویز مي گویند ــ پ : شاهي در پشتو شاهي و قناویز دو جدا اقسام پارچه است ــ

کشال ــ دراز و طولاني پ ــ کشاله ــ معامله ٔ طویل و دراز و تکلیف ده ــ
مخکم ــ محکم ــ پ ــ مخکم ــ در تلفظ عوام پشتو تبدیلي ح با خ عام است ــ تا انکه رحمان را هم رخمان گویند.) ــ
میده کردن ــ ریزه کردن ــ پ ــ میده (کول) ــ بسیار باریک کردن (ارزه) و میده ــ بسیار باریک ــ
مه بین ــ باریک ــ نازک ــ پ ــ معین ــ باریک نازک و نرم ــ
ناك ــ یك نوع علفي گلابي ــ پ ــ ناك ــ ناکه ــ
ناوه ــ لوله ــ پ ــ ناوه ــ
نمازي پشین ــ نمازي خفتن ــ نمازي شام و نمازي گر ــ در اصل این واژه ها مرکب است از نماز + وقت نماز مثلا نماز پشین ــ نماز خفتن و امثال ان ــ در پشتو همچنین مرکبات را مخفف ساخته مازیخین یا ماسپخین[1] (مازپشین) ــ مازخوتن یا ماسخُتن[1] ــ ماخام یا ماشام و مازیگر ــ

ب) لهجه ٔ بهدنیان[2]

ازار ــ (۱) اذیت ــ (۲) بیماري ــ پ : بمعني اذیت است نه بیماري که در فارسي نیز مروج است و ازین اشتقاقات مزید مثل ازاري ــ ازار کول (بد دعا گفتن شخصي یا جانور ایذا رساند) ازار رسه ول و امثال ان ــ
وسیار ــ (از اشبارتمون) بسیار ــ پ : وسیاره ! ــ
ام ــ من ــ مال من ــ پ = م ــ من ــ از من ــ مال من ــ
ارخالق ــ نوعي پوشش ــ پ : خلقه ــ نوعي پوشش دراز ــ (الخالق)
اور ــ ابر ــ پ : اوره ــ ابر
ایکي ــ یك ــ پ : ایکي یوازي ــ (ــ یك یوازي) تنها ــ
میره ــ شوهر (پدر میره ــ پدر شوهر) پ : میره ٔ ــ شوهر ــ
تیله ــ (تکان ــ هل) پ : تیله ــ

---

۱) ابدال ز به س دراصل اثر صوت متصل ان یعنی پ و خ است که خود ان بي واك (voiceless) بوده صوت ز را نیز بي واك کرد ــ
۲) ماخذ ــ فرهنگ بهدنیان از جمشید سروش سروشیان ــ چاپ ایران (۱۳۳۵)

برار ــ برادر ــ پ : ورور ــ

بخر ــ بانگ صداي بلند ــ پ : بغاري يا بقي (وهل) (و = پ) جيغ (زدن)

بلخش ــ درخشندگي ــ پ : برق (وهل) ــ درخشيدن ــ

پتشك ــ ذره ــ قطره ــ پ : پتسكي يا پوتسكي ــ مقدار قليل ــ

پشكل ــ مدفوع گوسفند ــ پ : پچه (تصغير ــ پچك)

چوخ ــ اواز براي راندن سگ ــ پ : چخي

دودو ــ برادر ــ پ : دادا (در بعضي از قبائل دادا = پدر است) و اين اختلاف معني در لهجه هاي دستهٔ شرقي و غربي ايران عام است ــ

غوره گل ــ كاهگل ــ پ : گوره گل ــ

گدار ــ گذرگاه ــ پ : گودر (گذرگاه در اب)

گرر ــ زردك ــ پ : گازره ــ

كت ــ بزرگ ــ پ : غت ــ كلان ــ بزرگ ــ

مار ــ مادر ــ پ : مور (ابدال a: > o: در زبانهاي ايراني عام است) ــ

ماشوله ــ لوله جرخ ــ ريسندگي پ : ماشوره ــ

مستر ــ بزرگ ــ پ : مشر ــ بزرگ

وخت ــ وقت ــ پ : وخت ــ

وره ــ گوسفند يك ساله ــ پ : اوري ــ بچهٔ گوسفند ــ

جنگ ــ (گاو جوان) پ : جنگ (شتر بچه)

زمد ــ (داماد) ــ پ : زوم ــ

كول ــ (پشت) پ : كول (نسل خورد يا جوان)

نالئ ــ (توشك) پ : نالئ (لحاف)

پوز ــ (بيني) پ : پوزه ــ

تلواس ــ (بي قراري ــ بي ارامي) پ : تلوسه ــ

همه كيمه ــ همه كس ــ همگي ــ پ : اما كما (از جاي هاي متفرق) و امثال ان ــ

ج ــ لهجهٔ اشتيان [1]

اسب ــ سگ ــ پ : سپي ــ

---

۱) ماخذ ــ گويش اشتيان (واژه نامه) دكتر صادق كيا ــ

اسبز – شپش – پ : سبزه –

اندا – اندازه – پ : اندا – انده = اندازه – فکر – (" د خپله انده" = به اندازه یا فکر خود) –

بته – بوته گیا – پ : بوټي –

بور – (جانورپست درنده) پ : بور – (ایضا) –

پاپتي – (پا برهنه) – پ : پاپلی – به پاي خود –

پتو – (پانته است که مانند لحاف براي گرم شدن بر تن مي افگند) پ : پتو بمعني مذبورعام است –

ترك – (شگاف) پ – ترك یا ترق – در ترق چاودل – چاك و شگاف پیدا شدن – دونیم شدن –

جارو – (جاروب) پ : جارو – (ایضا)

زاما – (داماد) – پ : زوم –

مژلس – (مجلس) – پ : مجلس نیز تلفظ عوام منزلس –

کوش – (کفش) – پ : گوشي – کوخي –

گنا – (گناه) – پ : گنا

پ ایسّد – (برخاست) پ : پاسید –

م – مه – (پستان) پ : میمی (– زبان بچه گان)

نمازیگر – (عصر) پ : مازیگر –

وخد – (وقت) – پ : وخت

ورس کشا – (برکشید) – پ : راکشه (یا قلب ان : راخکه)

هندارد – (ایستاد) – پ : ودرید –

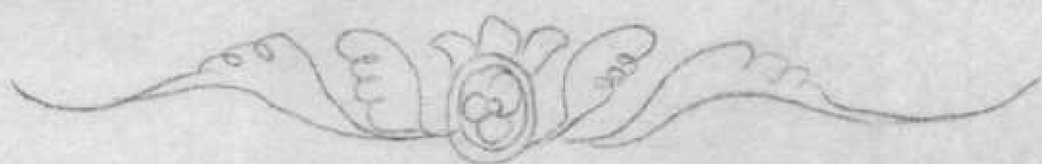
(پس) وات – (گفت) – پ : ووې –

(پس) ویشتا) – (جوشانید) پ : ویشته وه –

یو – (یوغ) پ : یوې –

این گونه مماثلت و مشابهت در میان پشتو و زبان ها و گویشهاي دیگر محلي ایران و فلات پامیر و سغدیانه و امثال ان بسیار است که ذکر جداگانه اي هریکي از ان باعث طوالت بي جا خواهد شد ازین مماثلت و مشابهت ها چنانکه گفتیم ربط و وابستگي تماس و همسائیگي پشتو را با همه اي ان ها ثابت مي کند – و چونکه مي دانیم که از اغاز زمانه روشن و معلوم تاریخ پشتو در ان نواحي گفته نمي شود – این ربط و تماس و همبستگي ان لازما قرنها پیش از میلاد عیسوي مي بوده است –

بخش دوم



عنصر فارسی در زبان و ادبیات پشتو

روابط پشتو با فارسی از نظر فرهنگ و تمدن

پختو چنانکه گفته ایم – علاوه بر ان که نام این زبان است بمعنی قوانین مخصوص است که مربوط به پختونان است – و از پختون نه تنها انکس مراد است که زبان پختو گوید – بلکه در پابندی قوانین پختو نیز محکم باشد – مگر تماس پختونان با تهذیب ایران نیز اثرات عمیق در زندگی روزمرهٔ ایشان دارد – مثلا در روزگار قدیم زندگی پختونان بجایٔ محکم نه بوده – و ایشان مثل اقوام خانه بدوش از جایٔ به جایٔ دیگری سفر می کردند – و هر جا که ضروریات زندگی با فراط می یافتند انجا قیام می کردند – و این طور زندگی ایشان تا چند قرن پیشتر دوام داشت و هنوز در بعضی از قبائل زندگی خانه بدوشی جریان دارند و چنانکه گفتیم بویژه در زمستان از جایٔ هایٔ خود به جایٔ هایٔ دیگر مثلا از سرزمین افغانستان یا کوهستان هایٔ قبائلی به میدان هایٔ پاکستان می ایند – و در تابستان باز می گردند وغالبا از پنج یا شش قرن است که پیشتر از قبائل پختونان بجایٔ هایٔ موجودهٔ ایشان قرار کرده اند و شهر ها و دیهها اباد کرده اند – وحالا سرزمین ها که ایشان انجا قرار دارند عموما به نام ایشان موسوم گردیده است – مثلا علاقه هایٔ یوسفزیٔ و باجور و مهمند و افریدی و بنگش و وزیر (وزیرستان) وغیره وغیره –

از رویٔ لهجه ها ما همه ای قبائل را به دو گروه تقسیم کرده ایم – مگر از رویٔ تهذیب و تمدن و طرز زندگی ایشان را نیز به چند گروه می توان تقسیم کرد – مثلا

۱– قبائل که تاکنون زندگی خانه بدوشی بسر می کنند –

۲– قبائل که به خطه هایٔ مخصوص اباد اند – و قصبه ها و دیهها اباد کرده اند – مگر رواج پرده دران نیست –

۳– قبائل که همچو قسم دوم زیست می کنند مگر رواج پرده نیز دارند –

ازین سه گروه ایشان همچو تحول طرز زندگی ایشان یعنی از خانه بدوشی تا به شهری اشکار است – چون هندیان رواج چهو پرده نه داشته اند – لازم گردد که پختونان رواج پرده را از ایرانیان اخذ کرده اند – و همچو ایرانیان این رواج نیز در خانوادهٔ هایٔ بزرگ وصاحبان اقتدار و دولت و ثروت عام است و الوس عوام و پیشه وران مثل کشاورزان و محنت کشان وغیره پاس پرده کم تر دارند –

براي پرده واژهٔ پرده (تلفظ عوام ـ پرده) برقعه و سادر يا چادر از فارسي است وكلمات مربوط به خانه و ديهه نيز بيشتر از فارسي يا ايراني است ـ مثلا
ديوال (ديوار) ـ رده ـ تير ـ شهتير ـ ستن (ستون) فرش ـ ور (در) دروازه ـ زنځير بينئ دروازه ـ سرئ (قطعه چوبي كه بالائ ستون مي سبند) بنياد ـ اره ـ دالان ـ كوسه (يا كوچه) برج ـ كوت ـ قلا (قلعه) ـ ابادي ـ خار يا شار (شهر) كلي (غالبا ازكده) كندي ـ محلت (محله) همسايه ـ د كور خاوند ـ (صاحب خانه) ـ حجره ـ غسل خانه ـ سرخئ يا چرخئ (چرخ اب كشي از چاه) ـ كوره گل (كاهگل) خښته (خشت) زيردل (چوب پائين ـ ستون ها) وغيره وغيره ـ

همچنان واژه هائ متعلق به سامان و اشياء خوردني پختني ربط با زبان و تهذيب ايران را اشكارا مي كنند ـ
تبئ ـ تبخي (تابه) ديگ ـ ديگچي يا ديچكي (قلب) شپز ـ باورچي خانه ـ خشاك (از خاشاك بمعني هيزم) تنور ـ كاشغه (قاشق) ـ كاسه ـ جام ـ كوزه ـ صراحي ـ نان (چپاتي هندي در پختونها تاكنون رواج نه دارد) خميره (خمير) پتيره (فطيره) ـ وريژي (برنج ساده) پلاؤ يا پولاؤ ـ قيمه ـ كوفتي ـ تيكي (جمع تكه‌ها تكه گوشت) كباب (كباب) ـ قورمه ـ غټي وريژي (برنج ساده كه گوشت دارد) ـ حلوا ـ سبزي ـ تركاري ـ پرهيزانه ـ دسترخوان ـ ميلمه (مهمان) ـ كوربنه (كور ـ بنه = بانوي خانه) كوربه مذكر است كه به لاحقهٔ (ـه) رفته شده است و جمع ان كوبانه است كه با بانو ربط نه دارد ـ دوبيازه ـ سيخكي (سيخ كباب) وغيره وغيره ـ
بلا شبه عده اي از واژه ها مربوط به خانه و اسباب و اشياء خوردني و پختني از زبانهائ هندي است ـ مگر اثاري پيدا است كه واخ كردن واژه هائ هندي چيزي جدا ست ولو اخذ كردن عادات و تهذيب و تمدن چيزي ديگر ـ بطور مثال پختونان چنانكه گفتيم نان فطيره را نمي پسندند و از ربط و همسائيگي ترنها با مردم هنديان (هندوان) چپاتي در پختونها رواج نه يافته ـ و همچو ايرانيان نان تنوري مي خورند و نان تنوري در هنديان رواج نه دارد ـ و نان خورشي كه بلا گوشت باشد كمتر رواج دارد ـ و تقريبا همه اي هنديان گوشت نمي خورند ـ و وقت خوراك به يك دسترخوان و همه يكجا نشينند و مثل هندوان يك يك و جدا جدا نه خورند ـ رواج چائي و قهوه عام است و همچو ايران قهوه خانه هائ پيشاور بسيار شهرت دارد ـ و ساوار كه در ايران و نواحي شمالي ايراني عام است ـ از پختونان به شهرهائ پنجاب و هند پرده اند ـ مگر در مردم هندي الاصل (غيرمسلم) تا امروز رواج نيافته است و سري پائچه و باقرخاني و قتلمه و برفي و پخني مرغ و شير چائي وغيره نيز از ان خصوصيات است كه در هنديان قديم و (هندوان امروز) رواج نه داشته است ـ و نوشانيدن فالوده و شربت هائ مختلف (انار ـ صندل و امثال ان) يكي از لوازمات مهمانداري موسم گرما ست كه با اسمائ ان در زمانهٔ

قدیم از ایران امده است ــ

همچنین لباس و زیورات و سامان جنگ نیز اشاره به تهذیب و تمدن ایران می کند ــ چنانچه قمیص ــ کرته ــ خلقه (خالق) نیم تنی (کرتهٔ خورد) ــ جرابه ــ موزه ــ پیزار ــ دستار ــ گلوبند (جامه) کمربند ــ سادر (چادر) کلا یا کوله (کلاه) ــ مشدی (محرف مشهدی یعنی دستار ابریشمی که در مشهد یافته می شد و به لباس مشدی واژه یزدی نیز به وجود امده است) ــ رومال ــ لنگ[1] بویژه لنگوتی که مخصوص به هندوان بوده است ــ در پختونان رواج نیافته و انرا به نظر تحقیر می نگرند ــ و جامه زنانه هندوانه که گگری می نامند چیزی دیگر است از جامهٔ زنانه پختونان قبائل که از گلوتا به پای باشد و قریب تر است به لباس قدیم قبائل ایران و یونان بعضی از قبائل وسط ایشیا ــ

از جمله زیورات بالا اسمای کوته (انگشتری) باهو (جمع ان باهوگان ــ زیور بازو) چارگل در (اویزهٔ گوش) ــ پازیب ــ گلوبند ــ پیزوان (زیور پوزه = بینی) ــ زنځیر و امیل (که اشرفی ها به ان پیوند می کردند که بعدا سکهٔ بوند جای ان گرفت) ــ وغیره را نشان می داد ــ و از اسلحه وسله (محرف اسلحه) ــ وسله بند ــ چاره (کارد) چاقو ــ کچ (از ترکی) توپک (از توپک ــ تفنگ) تمانچه ــ پیش قوزه (پیش قبض) توپه ــ دارو (بارود) ــ سان (نسان) ــ گرز ــ زغره (زره) ــ خول (خود) ــ جنگ ــ یرغل ــ پلی (پیاده) ــ سور (سوار) ــ نیزه ــ زین ــ قبضه تیغه تنگ (تانگ) دمچی ــ رکاب ــ جل (جل) وغیره وغیره ــ

در این زمره باید نکتهٔ بیان شود و ان این ست که توره (شمشیر) ــ لینده (کمان) ــ غشی (تیر) وغیره الفاظ قدیم است که در زبان های دیگر نیافتم ــ توره با تلوار هندی مناسب نه دارد ــ که توره معانی دیگر مثل مردانگی و شجاعت وغیره نیز دارد ــ و در ضمن توره ذکر شمشیر مصری عام است ــ غالبا که در ازمنه قدیم مشهور البلاد بوده است ــ

نزد نویسنده پختونان قدیم تماسی با سمندر نه داشته اند ــ یا کمتر داشته اند ــ ازین سبب واژه های مخصوص به سمندر عموما دخیل است مثلا سمندر ــ جزیره ــ جهاز ــ دریا ــ یا تاری دریاب (ــ سمندر) توری اوبه (ترجمه کالا پانی ــ اب سیاه) که بمعنی سمندر عمیق بویژه خلیج بنگال جائی بوده است ــ که جزیره اندیمان دران است ــ مجرمان برای سزا یافتن قید طویل بانجا فرستاده می شدند ــ و چون بار اول رنگ سیاه سمندر را دیدند ــ انرا توری اوبه نامیدند ــ و این نام را بعد از رهائی خود باینجا اوردند ــ

---

۱) به استثنای قبله خورد جنوبی که اثر همسائیگان غیر پختونان را قبول کرده اند مثلا مروت ــ

وچون ایشان عموما درکوهسارهای خشك بود و باشرداشته اند ـ نامهای مربوط به کوهها وغیره بسیار دارند ـ که بعضی ازان به شکل قدیم ترین ان تاکنون زنده است ـ غر (کوه) ـ غونډه و غونډۍ (کوه خرد) د غرڅوکه (سرکوه) ـ د غرلمن (دامن کوه) د غرشا (پشت کوه) پیچومه (راه گرد گرد وناهموار کوه) ـ سمڅ (غار) ـ کاڼریزه (زمین سنگ دار) ـ بکره (چقماق) و برای انواع مختلف سنگ واژه های متعدد دارد ـ مثلا کاڼړي ـ تیږه ـ تره ـ گټ ـ غرګی وغیره غالبا بعضی از واژه های پختو در زمان اخیر از زبان فارسی مستعار است ـ مثلا دره ـ غار ـ چخماخ وکلماتی که مرکب از سنگ است ـ یعنی سنگسار ـ (سنگسارول ـ سنگسارېدل) ـ سنگین ـ سنگدل وغیره ـ واین واژه در نامهای دیهات نیز امده است ـ ساراسنگ ـ سنگو وغیره طرفه این است که عوام ان دیهه ها معنی سنگ نمیدانند ـ

اسمای مردان وزنان نیز اثر ایران را بر تمدن وثقافت پختونان ظاهر می کند ـ اسمای پختونان عموما مشتمل به دو نوع کلمات است ـ یکی انکه مربوط به عربها است ـ این اسماء از کتب دینی معروف ماخوذ است نه دخیل از عربها ـ چنانچه بی شمار از سمای معروف عربان وجود درپختونها نه دارد ـ مگر اسمای که ذکران درکتابهای درس ووعظ عام است بکثرت می بینیم ـ که اهم ترین ازان اسماء حضور پاك صلعم وصحابهٔ کرام وصحابیات وبزرگان دین که در زبان عوام ایشان را ولیان (جمع ولي) می گویند ـ

گذشته از اسمای عربی الاصل که ما بحث بان نداریم عدهٔ کثیر اسمای زنان ومردان از ایرانی است وبعضی از کلمات فارسی بالعموم جزو اسمای پختونان گردیده اند ـ بطور لاحقه یا سابقه یا هر دو که علم ترین ازان باین قرار است ـ

خان :ـ است تقریبا با همه ای اسماء پختونان مستعمل است وازین رو مخصوص به پختونان گردیده است ـ بعضی این واژه را مربوط به نام قوم هوتان می دانند ـ که محل نظر است ـ در مواردی این کلمه بطور سابقه نیز بکار می برند ـ مثلا خان گل ـ خان شیر ـ خان عالم وغیره ـ

گل :ـ لاحقه وسابقه است ـ یعنی واژه های دیگر به این کلمه پیوست کرده نام مرکب سازند ـ مثلا احمدگل ـ محمد گل ـ گل احمد وگل محمد ـ همچنین جنارگل ـ اخترگل ـ سحرگل ـ زیارت گل ـ جمعه گل ـ خان گل ـ شیرگل یا گل خان ـ گل شیر وعده کثیر این گونه ـ

باز :ـ (لاحقه وسابقه) مثلا شیرباز ـ گل باز ـ خان باز ـ شاهباز ـ وبازگل ـ بازمحمد وغیره ـ

عالم :ـ (لاحقه وسابقه) شیرعالم ـ گل عالم ـ میرعالم ـ خان عالم ـ محمدعالم ـ نیز عالم گل عالم شیر وغیره ـ

داد :- (لاحقه و سابقه) خدائداد - رحم داد - گل داد - شیرداد وغیره نیز دادشیر - دادمحمد وغیره -

میر :- خان میر - بازمیر - گل میر - سیدمیر وغیره نیز میرباز - میرسید وغیره -

زاده :- (لاحقه) خانزاده - گل زاده - شیرزاده - شاهزاده وغیره -

دل :- (لاحقه و سابقه) شیردل - میردل - پوردل وغیره نیز دل شیر - دلدار -

نواز :- (لاحقه) میرنواز - حق نواز - شاهنواز وغیره -

شیر :- (لاحقه و سابقه) دادشیر - گل شیر - خان شیر - شمشیر وغیره نیز شیرگل - شیرداد شیرخان وغیره -

بانو :- که جزو اسمای زنان دختران ایران است - درپختو نیز عام است - مثلا شهربانو - مهربانو - شیربانو - زیتون بانو - حسن بانو وغیره -

- تاجه :- (تانیث تاج) مهرتاجه - زرتاجه - شیرین تاجه - حسن تاجه وغیره - نیز تاج بطور سابقه نیز معمول است - مثلا تاج سلطان - تاج پر (و)

- فروشه :- (تانیث فروش) - گلفروشه - زرفروشه - مهرفروشه وغیره -

- پري :- جان پري - گل پري - زرپري - حسن پري وغیره -

- بیگم :- گلنار بیگم - جه جهان بیگم - شش بیگم وغیره -

- جانه :- (تانیث جان) گلاجانه - قمروجانه - بیگم جانه - گل مرجانه - خیوه جانه نیز جان بطور سابقه نیز معمول است - جان سلطان - جان پري - جانو -

- ارا :- (لاحقه) حسن ارا - جهان ارا - دل ارا وغیره -

- نگاره :- زرنگاره - مهرنگاره وغیره -

از اسماء مرکب مذبور ظاهر است که هر دو کلمه اسماء زنان و مردان بالعموم از فارسي است - وعده کثیر از کلمات واحد فارسي بطور اسماء مردان و زنان عام است - که اثراتنها یا با کلمات دیگر مثل کلمه‌ها مذبور (باز - خان - عالم - گل وغیره) به استعمال مي ارند -

شائیسته یا خائسته (تلفظ عوام خیسته) - اطلس - نواب - لعل - سمندر - ازاد - گلاب - زرین شمعروز (تلفظ عوام شمروز) - فردوس - قمر - فیروز - نوشاد -

و از اسمائ زنان و دختران زرینه - رنگینه - خوشنمه - شمسو (تلفظ عوام شمشو) مه جبینه - کشوره زري - میمونه - سرداره (یا سردارو) - گل بدنه - ریحانه - دلبره یا دلبرو - شبنمه (تلفظ عوام شنمه) لعلونه - مرجانه - دردانه - شهواره - یا شاهواره یا در شهوار - شهناز - پشمینه - شیرینه یا شیرینی - (شیرین در اسمائ مردان نیز مي اید) - بخمله - دلشاده - روخانه (روشانه)

نگینه ــ مه تابانه ــ ممتاز (ه) ــ گوهر (ه) ــ تابانه ــ مرجانه ــ سیمینه ــ شها ــ نازنینه ــ انجم ــ انجمن ــ (ارا) ــ ثریا ــ پروین ــ فرخ ــ فرخ ناز ــ فلك ناز ــ گل خندانه ــ شاهینه ماه رخه ــ مهرنگاره ــ قمرو ــ لاله رخ ــ زیبا ــ زینت ــ گلفامه ــ شمیم ــ نسیم وغیره ــ

تاانکه نامهای درختان و مرغان نیز مستعمل است ــ بلبل ــ (مو ــ بلبله) ــ طوطي كونتره ــ طاوس ــ (تلفظ طا ــ وس) ــ شمشاد (مو ــ شمشاده) ــ صنوبر ــ چنار (چنارگل) ــ

پروفیسر رف مجلسکي از منابع مختلف عده اي از اسامي معروف ایرانی ها (مردان و زنان) جمع اورده است ــ که تقریبا همه اي ازان ازعربي است ــ و اسامي که بفارسي مربوط است حسب ذیل است ــ

(بهین) ــ فرخنده (فرشته) ــ همایون ــ خجسته ــ مهرانگیزه ــ شهناز ــ درخشنده ــ گلرخ مهرخ (پري رخت) ــ رخشان ــ روشان ــ سیمین ــ ماه ــ (مینا) (میترا) ــ ماهین ــ مهوش (پروین رخت) ــ (پو فرنگیس) ــ هما ــ ــ (حوا) (ایران رخت) (منیژه) ــ (پوران رخت) ــ شیرین (توران رخت) ــ لاله ــ نسرین ــ سوسن ــ (پروانه) شاهین (شاهین رخت) (انسانه) ــ انسر ــ (ژاله) مهین (مهین رخت) ــ (میهن) ــ (مژگان) ــ (اردي بهشت) ــ (ویدا) ــ

اسامي که در قوسین نوشته ایم در پختو معمول نیست ــ و ظاهر است که این فهرست چنان محدود است که نمایندگي همه اي معروف تر و معمول تر اسامي ایرانیان نمي کند ــ و فهرست نامهاي که بالا درج شده است ــ ازین فهرست چند در چند است ــ و فقط مشتمل به ان اسماست ــ که اصلا از فارسي است ــ و رواج ان در پختونها عام است ــ

از تجزیه اسامي مذبور به نتیجه اي که میرسیم ــ حسب ذیل است ــ

١ ــ اسامي مردانه داراي واژه ها ست که مربوط به مردانگي و شجاعت و مروت است ــ مثلا کلمات از قسم شیر و شاهین و باز و شهباز ــ شمشیر وغیره که جزو اسماء ان است ــ همچنان کلمات شاه ــ شهریار ــ بادشاه و خان و امیر و میر و نواب وغیره اشاره به فطرت حکمراني و سرداري ایشان مي کند ــ همچنین اسامي درختان بزرگ مثل چنار شمشاد و صنوبر را علامت بزرگي و عظمت دانسته شامل اسامي ایشان کرده اند ــ درین مورد باید نکته یاد کرد که درختان بزرگ هند مثل بر و پیپل که قوم هنود انرا مقدس مي داند ــ شامل اسماي پختونان نه شده است ــ

در اسامي دختران واژه هاي صفت یا اسامي اشیاء که صفت حسن و دلکشي و دلاویزي و خوشرنگي و نزاکت و زیبائي و قدر و قیمت و امثال ان دارد شامل اسماي دختران است ــ وازین سبب نام گلهاي گل و سوسن و ریحان ــ یاسمین ولاله و نسرین وغیره و نامهاي اشیاء بیش بها مثل زر (زري ــ زرینه) ــ گوهر و لعل ــ زمرد و در وغیره و یا اشیاي درخشان و خوشنما و دلکش مثلا پروین

ثریا ــ انجم ــ سحر ــ افتابه ومهتابه وقمر وبدر وامثال ان جزو اسمای دختران است ــ که اکثر ان از فارسي است ــ تاانکه نام پرندگان مثلا کزنتره (کبوتر) از سبب نزاکت و دلکشي ان و بلبله از سبب خوشنوای ان و طوطي و طاوس جزو نام مردان است ــ (ماده طوطي و طاؤس حسن و دلکشي نه دارد ازین سبب جز و اسمای دختران نه گشته است) ــ

اسمای عظیم از تاریخ ایران نیز در پختونها رواج عام یافته است ــ ازان جمله رستم و سهراب ــ جمشید ــ خسرو ــ افراسیاب و اسفند یار فریدون و نوشیروان و دارا و ارسلان ــ (نیز مخفف ان ارسلا) و فرهاد علم تر است ــ لطف ان است که جمشاد (شکل بدل جمشید) و جامداد نیز علم است ــ و جامداد کلمه ایست که دارای اهمیت بسیار است ــ غالبا این واژه در خود زبان فارسي موجود نیست حسب تحقیق نویسنده ــ مرکب است از جلم داد ــ و جلم دراصل بدل زام است که ایزد و فرشته زمین را گویند و در پاوي پاستان (افریده بوده است) ــ و زامیاد در پهلوي زام ذات که در پختو جلم داد شده است غالبا که این نام در خود ایران وجود نه دارد یا شاذ است ــ

همه ای اسمای مذبور تاثیر تمدن ایران در پختو را مظهر ائینه دار است ــ تاهم باید یاداوري کنیم که این گونه اسماء بویژه اسمای دختران و زنان اثر جدید است وعموما در طبقه باسواد عام است ــ و فقط دران خانه های بي سواد دیده مي شود که باطبقه باسواد ربط و خویشاوندي یا همسائگي دارد ــ ورنه در دیهای دورو بعید از شهرها این گونه اسماء کمتر است ــ و این تا در زبان فارسي جدید است ــ یعني بالعموم از قرن حاضر یا از قرن اخیر به رواج امده است ــ ورنه پیش ازین بیشتر این اسماء زیبا و شاعرانه رواج نه داشت ــ از شجره های پختونان که در کتب تواریخ[1] موجود است ــ دو نتیجه ای مي توان اخذ کرد ــ یکي انکه که معني بیشتر اسمای ابا و اجداد پختونان را به یقین نمي فهمیم ــ دوم انکه معني اسمای که مي فهمیم از عربي است و اثر فارسي در ان بسیار کم است ــ

---

۱) مثلا تاریخ خورشید جهان ص ۱۸ ــ الخ ــ حیات افغاني وامثال ان مؤلفین این کتب تواریخ همه ای پختونان را از نسل قیس مي دانند که از نظر تحقیق جدید درست نیست ــ و شجره های اقوام پختونان نیز محل نظر دانیم ــ بهر کیف بحث به درستي ونادرستي شجره ها نیست ــ بلکه اسمای پختونان قدیم را روي تحقیق نهاده ایم ــ که در این شجره ها درج کرده اند ــ

نکته* دیگر که جالب توجه است ـ اسماء دیهه ها و قصبه ها است ـ این نیز دو گونه است ـ یکی دیهای* قدیم و دوم جدید ـ ما این دسته بندی قدیم و جدید را از عهد اسلامی می شماریم ـ نه زمانه های* قدیم که تاریخ ان در دست نیست ـ و فقط اسمائ محدودی از کوه ها و دریاها و شهرها که حالا همه ای ان تغییر لفظی یافته است ـ و ان را از کتب مقدسه* اهل هنود بویژه رگ وید ا اخذ کرده ایم ـ

اسمائ قدیم دیهه ها و قصبه ها همچو اسماء مردان و زنان قدیم که بالا ذکر ان کردیم دو گونه است ـ یکی انکه معنی ان بفهم نمی اید ـ یا از واژه های* پختوی* قدیم است ـ و یا ربط با واژه هائ هندی دارد ـ و دوم انکه در زمانه اخیر به وجود امده است ـ بعضی ازینها لاحقه* معروف فارسی (ـــ اباد) دارد ـ و این لاحقه همچو اسمای* شهرهائ هند مثلا اله اباد ـ فرخ اباد ـ عظیم اباد ـ شاهجهان اباد و امثال ان اثر زبان فارسی است ـ بعضی از اسمای* دیهه های* قدیم تغییر یافته است ـ مثلا چوربئ (سوات) را مداین (ت عوام ـ مدین) و براتیال را بحرین نامیده اند همچنین سپی ارخ را گل اباد و سوت ماره را اسلام اباد وگبدړ را محمود اباد گویند ـ و ظاهر است که در همه ای اسماء پسوند فارسی (ـ اباد) را بکار اورده اند ـ با این همه تغییر و تبدل ها در اسمائ دیهه ها وغیره اسمای* در نقاط دیده می شود که تماس پختونها با ایرانی ها ی* قدیم را اشکارا می کند ـ مثلا نام دریاهای* معروف سرد ریاب و اباسین (یا اباسیند) یعنی ابای* دریاها) اباسین را در جای* دیگر نیلاب (یا دریای* اب نیلگون) نیز می گویند ـ و ناله* بارانی را که جانب مغرب پیشاور است جمرود (جم ـ رود) می گفتند و بعده نام دیهی و نواحی ان جمرود شده و اهالی ان نواحی را جمرودیان می گویند ـ گویند که این ناله و نواحی منسوب است به شهنشاه جمشید ایران قدیم ـ هرمز نام کوهی است بزرگ که در وزیرستان است ـ و نام دیهی در ان نواحی مزدک است ـ و بایزید انصاری[1] این کلمه (مزدک) را برای* مسجد استعمال کرده است ـ که پختونها انرا عموما جومات (جماعت) می گویند ـ یعنی این واژه در قرن نهم و دهم رواج داشته است ـ ـ خود نویسنده واژه ژندینه از وزیری ها شنیده است ـ بمعنی قدیم و پارینه که در پختوی* عمومی کلمه هائ زوړ ـ پخوانی و امثال ان مستعمل است ـ و ژندینه ظاهر است مرکب است از ژند ـ ینه (پسوند) یعنی ان چیز یا سخن وغیره که تعلق به زمانه* ژند دارد اصطلاحا = قدیم و پارینه ـ

~~در صفحات اینده یک فهرست واژه های* اهم و بنیادی پختو نوشته ایم که بنام ان به فهرست الفاظ بنیادی زبان انگلیسی (BASIC ENGLISH) است ـ و فهرست الفاظ فارسی~~

۱ـ خیرالبیان ـ تصنیف بایزید انصاری ـ

باب دوم

تاثیر زبان فارسي در شعر و ادب پشتو

چنانکه گفته ایم که پشتو از تماس و ربط با گویندگان زبان فارسي بویژه در عهد اسلامي واژه هاي کثیر از زبان فارسي دخیل گرفته است ــ و این اخذ واژه هاي فارسي را وام گیري بار دوم (SECOND BORROWING) مي نامیم ــ چون این وام گیري از فارسي در عرصه یك هزار سال گذشته به عمل امده است یعني ازایامیکه عربان به ایران امدند و بعد ازان که ایرانیان مشرف به اسلام شدند ــ ایشان دوش بدوش عربان در توسیع سلطنت اسلامیه و غلبهٔ اسلام و تبلیغ مذهب اسلام در اطراف مشرق پیشگام شدن و در عرصهٔ قلیل ان سرزمین را که گویندگان پشتو در ان زیست مي کردند در تصرف خود در اوردن ــ و گویندگان این زبان نیز مذهب اسلام را قبول کردند و همه اي ان در سلسلهٔ اخوت و برادرئ عالمگیر اسلام در امدند ــ از ان وقت است که تماسي و ربط گویندگان پشتو که قرن ها پیشتر از میلاد وغالبا درعهد ساسانیان از ایراني ها گسسته بود ، بار دیگر با ایشان مستحکم گردید ــ و پختونان که ایرانیان انها را افغان مي گفتند ــ نه تنها در فتوحات اسلامي دوش بدوش ایرانیان شدند ــ بلکه امرختن علم دیني و دنیوي نیز از ایشان اغاز کردند ــ و این تعلیم و تعلم چنانکه روشن است ابتداءً در مساجد ما مي بوده و انرا مکتبها مي گفتند ــ در این مکتب ها علاوه به علوم قران وحدیث وفقه و امثال ان علوم ادبي نیز شامل درس بوده است ــ همه طالبان علم که در پشتو انها را تا کنون به کلمهٔ مخفف ان طالب مي گویند در مساجد مي ماندند ــ و تحصیل علم مي کردند ــ زبان تدریس فارسي بود ــ اگر چه در مدارج اعلي زبان عربي نیز لازمي بود ــ لیکن ولي زبان فارسي عمومیت داشت و این طریق اموختن و اموزاندن علم تا ابتدائ قرن حاضر در ملك ما عام بود ــ و طلاب در مکتب ها تحصیل علم مي کردند ــ و از کریما اغاز کرده پنج گنج و گلستان و بوستان و سکندرنامه (نظامي) و بعده مثنوئ منطق الطیر و حدیقه و مثنوي مولاناي روم و شاهنامه فردوسي ــ و دواوین شعرائ بزرگ ایران مثل سعدي و حافظ و صائب جامي و خیام و امثال ان ــ شامل نصاب بوده است ــ و چونکه زبان فارسي زبان شاهي ایران و هند (پاك و هند) بود ــ اموختن نوشتن و خواندن زبان فارسي باعث فخر و اعزاز مي شمردند ــ و ازین مثل معروف زبان پشتو که بهره گیده (۱)

---

(۱) بخیال نویسنده پشتو دوباره تماسي با زبان هائ ایران یافته است ــ بار اول در دوره که اوستا (و سنسکریت) زنده بودند ــ و بار دوم در اغاز دوره عیسوي بویژه در عهد اسلامي ــ

فارسي واي[1] چو شكم پر شود (شخصي زردار شد) او فارسي مي گويد — وازين است كه نه تنها واژه هاي كثير زبان فارسي در زبان ما در امد — بلكه واژه هاي عربي كه در فارسي دخيل گرديده وجزوان زبان گرديده بود نيز همراه ان در زبان ما داخل شده — و مي توان به درستي گفت كه عده اي كثير واژه هاي عربي از راه فارسي در زبان ما شامل شده است —

واژه هاي فارسي وعربي زبان پشتو را مالامال ساخت و ادب و شعر زبان فارسي نيز چنانكه فطري است اثر عميق بر ادب و شعر پشتو كرده است —

ابتداءً شاعري پشتو از نوعي بود كه انرا عوامي مي گويند كه تپه و سندره و نيمكئ ولوبه و چاربيته وامثال ان اصناف معروف ان است — كه تاكنون در عوام مقبول است — ولي مردم خوانده كه از شاعري بلند و شيرين فارسي اگاه بودند — در تتبع ان اصناف معروف شاعري فارسي مثل غزل و رباعي — قصيده مخمس ومسدس وامثال ان را نيز در زبان خود در اوردند —

در اين مورد تاريخ ادب پشتو موضوع مانيست — خواهيم سخني در سلسله ربط و اثر ادب فارسي بر ادب پشتو بگويئم — اصناف شاعري كلاسيك را بلا شبهه از فارسي اخذ كرده ايم — ولي لب ولهجه پشتو چنان است كه اوزان فارسي را من وعن نتوانستند قبول كرد — و چنانكه زبان ايرانيان حسب اقتضاي زبان خود تحريف و تغيير و تبدل در اوزان اصناف شاعري عربي كرده اند — و زحافات گوناگون را راه داده پشتونان نيز اوزان فارسي را بعد از تغيير و تبدل وكمي بيشي قبول كردند — ولي طريق قديم ميتري (پيمانه سيلابي) خود را نيز برقرار داشتند — بهر كيف وزن اشعار هرچه باشد پيمانه سيلابي باشد يا پيمانه هاي عروض ايراني وعربي —— اثر زبان فارسي در شاعري پشتو اشكار است — در اول نامهاي اصناف ان يعني غزل ورباعي[1] و قصيده، و مسدس و مخمس و ترجيع بند و امثال ان همان از فارسي يافته اند — كه خود فارسي از عربي وام گرفته است و تقريبا همه اي شاعران بزرگ ما[2] دراكثر اين اصناف شاعري توسن سخن

---

۱) در زبان عوام و مطربان كلمات غزل و رباعي معني نوين پيدا كرده اند — مثلا رباعي در زبان ايشان نوعي از غزل است كه وزن مخصوص دارد و به طرز مخصوص سرائيده مي شود — در زبان شعراء و ادباء به همان معني رائج است كه در فارسي است — (ار — ك — رحمان بابا — پشاور ۱۹۶۹ع از نويسنده — ص — ۳۰ — ۳۵ —

۲) بايد اينجا نكته براي خوانندگان بيان شود — كه همه اي شاعران بزرگ و نويسندگان صف اول زبان پشتو از سرزمين پاكستان بويژه وادي پشاور و مضافات ان بوده اند — كه همچو اين سرزمين افغانستان هيچ تماسي براه راست با گويندگان زبان فارسي نداشتند —

را رانده اند ـ علاوه بر انکه شاعران بزرگ ما در اصناف کلاسیکي دیوان ها نوشته اند ـ بیشتر از ایشان پهلو به پهلوئ پشتو غزل هائ فارسي نیز گفته اند ـ که بعضي از ایشان مثل معزالله خان مهمند ـ مصري خان گگیانړي و کریمداد درصف اول شاعران فارسي گو شمرده مي شوند ـ خود استاد بزرگ سرزمین ایران فروزانفر بعد از ان که عده اي از شعار دواوین شاعران مذبور را خواند بي ساخته فرمود که این همچون کلام حافظ و صائب مي نماید ـ (۱)

تخیل و اسلوب و خیالات و تشبیهات و استعارات و امثال ان همه از شعر ایران است ـ مثل

زلف : پریشان ، اژدها ، مار ، سیاه ـ دراز ، رسن (دار) ، شب و امثال ان ـ

رخ : (رخسار) ؛ ماه ؛ قمر ؛ گل ؛ لاله ، گلنار ، سیب ، روز و امثال ان ـ

ابرو : (پ : وروځې) ؛ خمدار ؛ هلال ـ شمشیر و خنجر ، محراب و امثال ان ـ

جبین : سحر ، ماه ، کشاده ، گل ، روشن و امثال ان ـ

لب : عقیق ، لعل ، ورق گل (د گل پانړه) ، سرخ و امثال ان ـ

دندان : جواهر ، برق (تبسم) ، گوهر و امثال ان ـ

چانه : (زقن) ـ سیب زقن ، چاه زقن ، ناشپاتي ، گل و امثال ان ـ

چشم : اهو ، نرگس ، شهلا ، قاتل ، خنجر ، شمشیر ، بیمار و امثال ان ـ

ـــــــ و امثال ان ـــــــ

بلا شبه شاعران بزرگ ما اضافه هائ بیش بها بآن کرده اند ـــ و تشبیهات نو نو مربوط به زندگي و ماحول خود پشتونان در میان اورده اند ـ با این همه اثر زبان و شعر فارسي در کلام همه اي شعراي بزرگ پشتو هویدا است ـ

امرد پرستي یکي از خصوصیات شعر ایران است و از فارسي به زبان‌هائ دیگر نفوذ یافته است ـ در فارسي ضمیر یا فعل تمیز تذکیر و تانیث نه دارد ـ و ازین است که تقریبا همه اي اشعار فارسي را مي توان خطاب به زن متصور کنیم یا به امردي ـ بالفاظ دیگر ان را خواهي بمعني مجاز گیریم یا به معني حقیقت ! هر دو درست باشد ولې در پشتو ضمیر و کلمه صفت و فعل جداگانه برائ مذکر و مونث معمول است ـ تاهم تقریبا همه اي شعراي پشتو محبوب (کلمه مونث در پشتو "محبوبه" است ـ) را بطور مذکر یا امرد اورده اند ـ و این اتباع شعر فارسي است ولې این اتباع فقط در شعر کلاسیکي است بویژه در غزل ـــ در اصناف دیگر شعر عوامي (فولکلور) محبوب شاعر عموما مونث است ـ

در این مورد باید ذکر شعرائ کلاسیکي کرد که انها زیر اثر عشق مجازي اشعار مطابق فطرت انساني نیز گفته اند یعني در بعضي از اشعار ایشان با دختر (زن) کرده اند ـ و شاعر بزرگ ترین زبان پشتو ـ

---

۱) رجوع کنید مقدمه نوسنده دیوان معزالله خان مهمند پشاور ـ پشتو اکادمي ـ ۱۹۵۸ از نوسنده ـ

خوشحال خان خطك يكي از انها است ـ واقلا در يكي از اصناف معروف ترين و مقبول ترين زبان پشتو كه انرا تپه ـ مصرع يا لندئ مي گويند ـ در بيشتر از موارد زن هم خطاب به عاشق و محبوب خود مي كند ـ اين گونه اشعار عموما مربوط به جنگ و غيرت و شجاعت و مردانگي و امثال ان مي باشند[1] ـ

رباعئ پشتو به دو نوع است يكي انكه به وزن (يا اوزان) معروف زبان فارسي (به همه زحافات ان) است ـ و تقريبا به همان طرز است و نوع ديگر وزن مخصوص ساده ٔ دارد ـ در رباعيات بيشتر از شعراي قديم وزن مخصوص موخرالذكر را ورزيده اند ـ و وزن مخصوص به رباعي ٔ فارسي را شعرائ اخير اختيار كرده اند ـ

چنانكه گفته ايم كه باستثنائ قرن اخير زبان تدريسي فارسي بوده است و كتب فارسي شامل نصاب درس هائ مكاتب ـ وغيره چون در قرن هفدهم ميلادي و بعد ان ادب و شعر زبان پختو فروغ يافت ـ و به اوج كمال ان رسيد يعني دور خوشحال خان خطك و رحمان بابا و حميد و هجري و عبدالقادر و ديگران ــــ و چون اهل علم توجه به ترجمه ٔ كتاب هاي ٔ زبان هائ غير كرديد اغاز ان نيز از فارسي بود ـ كه كتاب هائ ان در پشتو ترجمه شد ـ مثلا گلستان سعدي (سه كس انرا ترجمه كرده اند) ـ كليله و دمنه (دو كس انرا ترجمه كرده اند) و قصه هائ مثل ليلي و مجنون ـ شيرين و فرهاد ـ گل و صنوبر ـ يوسف و زليخا ـ طوطي نامه ـ بهرام و گل اندامه (دو كسي انرا ترجمه كرده اند) و داستان هائ مثل داستان امير حمزه رضي الله عنه ـ داستان حضرت علي رضي الله عنه ـ و شاهنامه (تلخيص) و جنگنامه هائ شهيدان كربلا رضي الله عنهم و حضرت علي رضي الله عنه ـ و كتب ديني مثل جنت الفردوس ـ فوائد شريعت ـ اسرار العارفين ـ قصص الانبيا علي هذا[2] و كتب طب و اخلاق را نيز در زبان پشتو در اورده اند ـ كه اكثر و بيشتر از زبان فارسي بودند ـ

خواجه حافظ و شيخ سعدي مقبول ترين شعرا و نويسندگان فارسي است ـ كه اشعار ايشان بر زبان هر شخص با سواد است ـ رحمان بابا را كه مقبول ترين شعرائ پشتو است از سبب مشابهت و همرنگي و توارد در خيالات در اشعار او با خواجه حافظ ـ حافظ پشتو مي گويند و ديوانش را نيز همچو ديوان خواجه حافظ براي ٔ فال گيري استعمال مي كنند ـ او را نيز لسان الغيب گفته اند ـ كه لقب حافظ شيراز بوده است[3] ـ

---

١) نويسنده بيش از بست و پنج هزار از تپه هائ پشتو را جمع اورده است ـ و يكي از عنوانهائ ان ازين گونه تپه ها ست ـ نام اين مجموعه "مصري په وينو سري" (مصرعه ها اغشته بخون) است ـ

٢) رجوع فرمائيد به كتاب شناسي در اخر اين مقاله ـ

٣) رحمان بابا ـ خيال بخاري ـ پشاور ـ ٣٥ ـ ٣٧ ـ

کتب قصص مذبور و قصه هایٔ دیگر که در زبان پشتو نوشته شده تاکنون اثر فارسي در ان نمایان است نه تنها از نظر زبان بلکه در طرز و اسلوب قصه گویٔ ـ مثلا همه اي قصه هایٔ پشتو همچو فارسي در بخش ها (یا باب ها) تقسیم شده که در هریکي از ان بخش واقعهٔ جداگانه ذکر مي شود ـ و هر بخش عنواني دارد که ذکر ان در ان بخش مي رود ـ

مثلا ـ عده ایٔ این گونه عنوانهاي ابواب قصه ها و داستان ها در فارسي است مثل :

۱) در سبب تالیف کتاب هذا ـ[۱]

۲) جدا شدن شهزاده از پسر وزیر به مصلحت پادشاه ۰۰۰۰ ـ[۲]

۳) داستان به افسوس رخصت شدن جانعالم از ملکه مهرنگار ۰۰۰۰۰ ـ[۳]

۴) رسیدن شهزاده در حلقه اتش فشان و دیدن جانان را بي تن ۰۰۰۰۰۰ ـ[٤]

و بعدا چون این گونه عنوانها در پشتو مي نوشتند ـ طرز و اسلوب فارسي بجایٔ خود ماند ـ یعني بجاي رفتن ـ امدن رسیدن و امثال ان مصادر پشتو به استعمال مي رفت ـ مثلا

کاغذ لیگل د شهزاده بحرام گل اندامي ته (فرستادن شهزاده بحرام نامه اي به گل اندام)[۵] ـ یا ـ روانیدل د بوډیٔ په طرف د دلي (روان شدن ضعیفه به طرف دلي ۰۰۰۰)[٦] ـ

این گونه عنوانها در کتب قصه هایٔ پشتو نیز رواج دارد ـ که باستثنایٔ محدودي چند همه اي ان در زبان فارسي است ! همچنین عبارت هایٔ خاتمه کتاب هاي قلمي که از جانب کاتب ان مي باشد ـ تقریبا همه اي ان در زبان فارسي است ـ مثلا

الف) تم تم تمام شد کار من نظام شد ـ شیطان زار اغلام شد ـ دستخط نورمحمد ۰۰۰

ب) با تمام رسید نسخه متبرکه هو مخزن اخون درویزه ۰۰۰۰۰۰۰

ج) تمت تمام شد این نسخه فوائد شریعت بتاریخ ۰۰۰۰۰۰۰

---

۱) قصه د چنري (از ملا احمد اکبر)

۲) ایضا

۳) قصه جان عالم از قاضي عبدالرحمن ـ

٤) قصه شاهزاده ماه نیرو ملکهٔ بي نظیر از منشي محمد سمیع الله خان ـ

۵) قصه بحرام گل اندامه از فیاض ـ

٦) قصه دلي شحي از صدرخان ـ

د) تمت تمام شد بعون و ملك الوهاب و جونگ خوشحال خان ختك بيد نقير .....

ه) تمت تمام شد كتاب مستطاب ديوان عبدالرحمن بزبان افغاني ...

______ و امثال ان -

علاوه بر نظم و خط نثر پشتو نيز از فارسي متاثر شده است - عبارات مرصع و مسجع و مقفي كه چند قرن بيشتر در فارسي رواج داشت نثر پشتو را نيز متاثر كرد - و تقريبا همه اي كتب نثر كه در دور اول ادب پشتو تصنيف يا تاليف شده اند - همين رنگ دارند - تا انكه كتب اولين مذهبي ما نيز نثر مسجع و مقفي است و از كتب معروف ترين كه مسجع و ترصيع است و قافيه در ان بكار رفته است - مي توان خيرالبيان و مخزن و تاريخ مرصع وعلم خانهٔ دانش (ترجمه كليله و دمنه) و گلدسته (ترجمه گلستان سعدي) را نام برد -

علاوه بر اسلوب نثر نگاري فارسي كه بر نثر پشتو اثر عميق دارد - مي بينم كه اثر نظم فارسي نيز به شعر فارسي بدرجه اتم بوده است - و جمه اي صنائع و بدائع و تشبيهات و استعارات و كنايات و امثال ان كه در شعر فارسي بكار برده مي شود - و طره امتياز شاعرئ قرن هائ اولين ان بوده است در شاعري دور اول زبان پشتو انرا نيز به همان انداز مي بينم - و همه اي عظيم ترين شعراي ان دوره مثلا خوشحال خان ختك - رحمان بابا - معزالله خان مهمند - مصري خان گگياني - عبدالقادرخان و اشرف خان هجري وعبدالحميد مهمند - و كاظم خان شيدا وعلي خان وغيره هم اينگونه تشبيهات استعارات و كنايات و صنائع و بدايع مثل تجنيس - سجع - ابهام - ذوالقافيتين - تلميح - تضمين - مراعاة النظير - طباق لف و نشر - توريه - حسن تعليل - تنسيق - جمع و تفريق و تقسيم همه اي امثال انرا در اشعار خود بويژه در غزلهاي خود به كار برده اند[1] - و امثال ان چندان بسيار است كه درين مورد جاي گنجائش ان نيست - اما شاعران دور جديد پشتو نيز همچو شعراي دور جديد فارسي اين گونه تكلفات و تصنعات را ترك كرده اند - وحالا اين قصه پارينه و لازمه شعر قديم پشتو متصور مي شود -

رنگ و تاثير فارسي در تصنيفات و تاليفات خود اهل قلم زبان پشتو به غايت تمام غالب است - مركبات و جملات فارسي در ان عام است - بيشتر از محاورات زبان فارسي را گويا كه لفظا در پشتو ترجمه كرده اند - مثلا موشگافتن : ويښته چوول - ميان بستن : ملا ترل - ناف افتادن : نوم پرې وتل نعره زدن : نعره (نعرې) وهل - پشكل انداختن : پچه اچول - بهانه ساختن : بهانه جوړول يا كردن : په پښو كول - پاك ديوانه است : پاك ليونې دې - پشت كردن : شا كول - پوز به زمين زدن : پوزه په مزكه رانښكل - پوست سگ بروئ خود كشيدن : د سپي څرمن په مخ اچول - پهلو كردن : ډډه يا اړخ كول - پهلو نهادن : اړخ يا ډډه لگول - پهن بيني : پلن پوزې - پيشاني نوشت : د تندي ليك - پيهش اب شد : وازده ئې اوبه شوه - تكه تكه كردن : ټيكې ټيكې كول - جگر پاره : د ځيگر

---

۱) براي تفصيل و امثال ان ر - ك معارف - سيد تسنيم الحق كاكاخيل روح ادب - و پښتو :-

توته ــ جواب صاف ؛ صفا جواب ــ جواب کردن ؛ جواب ورکول ــ چائي دم کردن ؛ چائې دم کول ــ چراغ کشتن ؛ ډيوه مړه کول ــ چشم در راه ؛ سترګې په لاره ــ چشم دیسده ؛ سترګې (ئې) شلیدلې دي ــ چشم سفید ؛ سپین سترګې ــ اب زیرکاه ؛ د بوسو لاندې اوبه ــ اتش کشتن ؛ اور مړ کول ــ افتاب زردي ؛ لمر په زیړي ــ بهم انداختن ؛ په خپله کښې (یا سره) اچول ــ دل بستن ؛ زړه تړل اتش گرفتن ؛ اور اخستل ــ ارزو بگور بردن ؛ ارمان گور یا قبر ته وړل ــ سفید ریش ؛ سپین ږیری ــ (در زبان اردو سفید ریش معمول است) ــ

الفاظ مربوط به زدن ؛ وهل ــ رگ زدن ؛ رګ وهل ــ صدا زدن ؛ چغه وهل ــ تپ زدن ؛ شپیلۍ وهل ــ لاف زدن ؛ لاپې وهل و امثال ان ــ سیاه زبان (زاغ زبان) ؛ تور ژبی ــ افتاب پرست ؛ لمرپرست ــ بخاك سپردن ؛ خاورو ته سپارل ــ ستارهٔ مغرب ؛ د ماښام ستوري ــ از قاف تر قاف ؛ قاف تر قافه ــ قهرش گرفت ؛ قهر واخست ــ گردن نهادن ؛ غاړه کېښودل ــ به گردن من ؛ زما په غاړه ــ گردن بسته ؛ غاړه بسته ــ گز کردن ؛ په گز کول ــ به گوش رسیدن ؛ تر غوږه رسیدل ــ مشتي نمونه از خروار ؛ یو موټې (غو نمونه) له خرواره ــ چشمهٔ خورشید (افتاب) ؛ د لمر سترګه ــ خاك به سرش ؛ خاوري ئې په سر ــ بخدا ؛ په خدائې ــ خر خود را راندن ؛ خپل خر شړل ــ بدست امدن ؛ په لاس راتلل ــ بدست اوردن ؛ په لاس کښې راوستل ــ در دست کردن ؛ په لاس کول ــ دست بر سر کسي کشیدن ؛ د چا په سر لاس راښکل ــ دست نمي رسد ؛ لاس ئې نه رسي ــ دست و پا زدن ؛ لاس و پښې وهل ــ دو زبان ؛ دوه ژبی ــ رنج باریك ؛ نري رنځ و امثال ان ــ

همچنین عده اي از ضرب الامثال فارسي را در پشتو در اورده اند ــ چنانچه از باران زیر ناودان گریختن ؛ د بارانه تښتیدهٔ د ناوي لاندې ئې شپه شوه ــ کس نه گوید که دوغ من ترش است ؛ یوه گوجره هم خپلو مستو (شوملو) ته تراوه نه وائۍ ــ جواب از سر گذشت چه یك نیزه چه صد نیزه ؛ چه اوبه د سره واوړي نو څه یو نیزه څه سل نیزې ــ[1] کاري بکن که نه سیخ سوزد نه کباب ؛ داسې کار وکړه چه نه سیخ وسوزي نه کباب ــ زمین جنبد نه جنبد گل محمد ؛ ځمکه خوزي خو گل محمد نه خوزي ــ سگ زرد برادر شغال ؛ خر سپې د گیدړ ورور دي ــ خوي بد را بهانه بسیار ؛ خوئ چه بد شي بانې ډیري دي ــ زر زر را مي کشد ؛ زر زرو له ځي ــ قدر زر زرگر شناسند ؛ د زرو قدر په زرگر وي ــ و امثال کثیرهٔ دیگر ــــ

مثالهاي بالا مشتي از خرواري است که اگر به جمع اوري مثالهاي این گونه بپردازیم ــ کتابي ضخیم مرتب خواهد شد ــــ ظاهر است که پشتو این گونه ضرب الامثال و مرکبات و محاوره ها را از فارسي وام گرفته است ــ و از پشتو زبانهاي دیگر هندي که همسایه پشتو است باز وام گرفته اند ــ

---

۱) اذا الماء فوق غریق طما فقاب قناد والف سوا ــ در عربي هزار است ولي در پشتو و فارسي صد نیزه است ــ

که محتوي دکتر خانلري انرا انرا مرتب کرده است [1] و واژه هاي پختو که نوسنده براي کتب تدريسي براي کلاسهاي ابتدائي جمع اورده بوده است ـ

درين فهرست مجموعه واژه ها 581 است که 170 يعني درصد ان از ايراني است و 92 يعني 16 درصد از هندي و زبانهاي معاصر ديگر است ـ ازين اعداد و شمار نيز به نتيجه اي ميرسيم ـ که يك بخش عظيم در واژه هاي اهم و ابتداي پختو از فارسي است ـ

باب سوم

دسته بندی واژه های ابتدائی و اساسی پشتو با واژه های معادل آن در فارسی

در صفحات آینده فهرست واژه های اهم و ابتدائی پشتو نوشته ام که بنیاد آن بر فهرست الفاظ بنیادی زبان انگلیسی (Basic English) است ـ و بر فهرست الفاظ فارسی بنا است ... که (بنام دکتر خانلری) ...

(در این فهرست واژه های پشتو مثل کلمات مستعار فارسی است که در پشتو رواج دارد)

---

1) زبان فارسي و زبان شناسي از دکتر خانلري ـ

باب سوم

دسته بندي

واژه هاي ابتداي واساسي پشتو با واژه هاي معادل انها در فارسي –

(درین فهرست واژه هاي پشتو شامل كلمات مستعار فارسي است كه در پشتو رواج عمومي دارد)

۱– نام هاي خويشاوندان

۱) پدر – پلار   (۲) مادر – مور

۳) برادر – ورور   (٤) خواهر – خور

٥) پسر – زوئ   (٦) دختر – لور

۷) عمو – تره   (۸) دائي – دائي

۹) خاله – ترور – ماسي   (۱۰) عمه – ترور

۱۱) جد – نيكه (ف – نيا)   (۱۲) جده – نيا

۱۳) برادرزاده – وراره   (۱٤) برادرزاده (مو) – وريره

۱٥) خواهرزاده (مذ) خوريي   (۱٦) خواهرزاده (مو) خورزه

۱۷) نوه – نوسي (ف – نوسه)   (۱۸) زن – ښځه (ټبر) – ماندينه

۱۹) شوهر – خاوند – ميره – (خداوند) خښتن –   (۲۰) پدرزن / پدرشوهر | سخر – (ف – خسرا)

۲۱) مادرزن / مادرشوهر | خواښې   (۲۲) داماد — زوم

۲۳) عروس – ناوې   (۲٤) بيوه – كونډه

۲٥) پسرعمو – تربور   (۲٦) دخترعمو – ترله

۲۷) خانواده – كورنۍ – ټبر   (۲۸) خويش – خپل خپلوان – (خويش

۲۹) پيرزن – بوډۍ   (۳۰) پير مرد – بوډا

٣١) خواهرزن — ښېنې
(٣٢) خواهرشوهر — ننډرور (نڈرور)
٣٣) برادرشوهر — لېور
(٣٤) زن برادرشوهر — يور (ف — جاري)
٣٥) شوهرخاله — ماما
(٣٦) برادرمادر — ماما
٣٧) برادرزن — اوښې
(٣٨) زن پسر / عروس — انگور - نگور (نږدور)

٣٩) پدندر — پلندر
(٤٠) مادندر — ميره
٤١) مرد بې زن — لونډ
(٤٢) پسرنوه — کړوسې
٤٣) دخترنوه — کړوسۍ
(٤٤) نوه (مو) — نوسۍ
٤٥) زن برادر — ورندار
(٤٦) اولاد — اولاد
زهوزاد (زهزاد)

کل — ٤٦
همېشه — ١٤
فارسي — ٥

٢— وقت — اجرام سماوي

١) اسمان — اسمان
(٢) خورشيد — نمر
٣) زمين — زمکه
(٤) افتاب — نمر
٥) ماه — مياشت
(٦) مهتاب — د سپوږمۍ رڼا
٧) ستاره — ستوري
(٨) صبح — سحر (ف — سحر)
٩) ظهر — ماپښين (پښين)
(١٠) عصر — مازديگر — مازيگر (نمازديگر)
١١) شب — شپه
(١٢) وقت غروب — نمر پرېواته
١٣) نيم شب — نيمه شپه
(١٤) باد — باد
١٥) اتش — اور
(١٦) خاك — خاوره
١٧) اب — اوبه
(١٨) دود — لوږې
١٩) هوا — هوا
(٢٠) رعد — گړز گروز - تندر

٢١)	برق ـ برق ـ تندر		(٢٢)	ابر ـ وریځ	
٢٣)	روشنائي ـ رڼا ـ		(٢٤)	تاریکي	تیاره
٢٥)	سایه	سوري	(٢٦)	باران	باران
٢٧)	برف	واوره	(٢٨)	تګرګ	ږلۍ
٢٩)	روز	ورځ ـ روز	(٣٠)	دوپهر	غرمه
٣١)	گرما	ګرمي	(٣٢)	سرما	ژمی (زمستان)
٣٣)	بهار	سپرلی	(٣٤)	خزان	خزان ـ منی
٣٥)	سال	کال	(٣٦)	دیروز	پرون
٣٧)	فردا	سبا	(٣٨)	امروز	نن
٣٩)	پارسال	پروس کال	(٤٠)	وقت خفتن	ماخستن
٤١)	شام	ماښام	(٤٢)	طوفان	سیلۍ
٤٣)	هفته	هفته	(٤٤)	شنبه	خالي
٤٥)	یک شنبه	اتوار	(٤٦)	دوشنبه	پیر (ګل)
٤٧)	سه شنبه	نهی	(٤٨)	چارشنبه	چارشنبه ـ بدهه
٤٩)	پنج شنبه	جمعرات	(٥٠)	جمعه	جمعه
٥١)	قوس قزح	د بوډۍ ټال	(٥٢)	فصل	فصل
٥٣)	شبنم	پرخه	(٥٤)	طوفان	جکړ
٥٥)	مدت	ګړۍ شیبه	(٥٦)	سرمازده	سپین

کل ـــــــــ ٥٦

همریشه ـــــــــ ٢٢

فارسي ـــــــــ ١٤

٣ــ نام هاي جغرافیایي

١)	رودخانه	سین ـ سیند	(٢)	چشمه	چینه (ف ـ)
٣)	قنات	نهر (ف ـ نهر)	(٤)	جوي	وله
٥)	چاه	کوهی	(٦)	کوه	غر
٧)	دره	دره (کنداو)	(٨)	تخته سنگ	تږه

۹) تله (تیغ کوه) څوکه (۱۰) ریګ ــ شګه

۱۱) ګرد (غبار) دوړه (۱۲) دریا ــ دریاب

۱۳) سنګ ــ کاڼي ــ تیږه ــ غرګي (۱٤) بدر ــ سپوږمۍ

۱۵) کوه خورد غونډۍ (۱٦) دشت ځنګل

۱۷) میدان ــ سمه ــ میدان (۱۸) دامن ــ لمن

۱۹) لار ــ راه (۲۰) ګدر ــ ګودر

۲۱) کشتي ــ کشتۍ (۲۲) (کشتي کلان) بیړۍ

۲۳) جیو ــ چپه (۲٤) کناره غاړه

۲۵) پل ــ پل (پول) (۲٦) بادبان بادوان

۲۷) کشتي وان ــ ماڼوګي (۲۸) موج څپه

۲۹) صحرا ــ صحرا (۳۰) سیلاب سیلاب

کل ــــــ ۳۰

فارسي ــــــ ۵

همریشه ــــــ ۸

٤ــ جمادات و معدنیات

۱) مس مس (۲) آهن اوسپنه

۳) طلا سره زر (٤) نقره سپین زر

۵) جیوه / سیماب پاره (٦) ګوګرد ګوګړ

۷) قلع قلعي (۸) نمک مالګه

۹) درخت ونه (۱۰) تنه درخت تنه

۱۱) شاخ ښاخ (۱۲) ریشه ریښه

۱۳) برګ پاڼه (۱٤) جوانه تېغه

۱۵) شګوفه غوټۍ (۱٦) میوه میوه

۱۷) بید وله (۱۸) نارون

۱۹) عرعر صنوبر (۲۰) کاج صنوبر (دیار)

۲۱) سرو سرو (۲۲) چنار چنار

۲۳)	زبان گنجشک		۲٤)	بید مشك	خروله
۲۵)	شمشاد	شمشاد	۲٦)	جنگل	ځنگل
۲۷)	نهال	بوټي	۲۸)	بیخ	وبخ - جرړه
۲۹)	مس	تانبه	۳۰)	—	زیړ
۳۱)	خارمغیلان	کیکر			

کل ——— ۳۹

همریشه ——— ۱۲

فارسي ——— ٦

٥- نامهاي حبوبات و سبزي ها و ايبل و ميوه

۱)	گندم	غنم (رك)	۲)	جو	اوربشي
۳)	کاه	گیاه (رك)	٤)	علف	واښه (رك)
۵)	ارزن	باجره	٦)	عدس	مسور
۷)	ماش	ماهي (رك)	۸)	نخود	چنړه
۹)	لوبیا	لوبیا	۱۰)	باقلا	کرختي
۱۱)	بادام	بادام	۱۲)	سیب	سیو - منړه
۱۳)	زردالو	الوچه	۱٤)	هلو	شفتالو
۱۵)	البالو	الوبالو	۱٦)	الو	الو (معنی بدل)
۱۷)	انجیر	انځر	۱۸)	انگور	خط انگور - کور
۱۹)	انار	انار	۲۰)	به	بهئین
۲۱)	گلابي	امرود	۲۲)	درخت انگور	د انگور ځیلۍ
۲۳)	گلابي	تاک - ناشپاتۍ	۲٤)	—	بټنګ
۲۵)	نیشکر	گنې	۲٦)	هندوانه	هندوانه
۲۷)	خربوزه	خټکي	۲۸)	نارنج	نارنج
۲۹)	—	سنګتره	۳۰)	لیمو	نیمبو
۳۱)	توت	توت	۳۲)	شاه توت	شاه توت (معنی بدل

٣٣)	عناب	ببره	(٣٤)	برنج	وريژه

کل ــــــ ٣٤

همريشه ــــــ ١٣

فارسي ــــــ ١٢

٦ــ نام هاي گلها (در مجموعه دستر خاندي نيست)

١)	پنيرك	پنيرك	(٢)	گل سرخ	گلاب
٣)	گل انار • گلنار ـ	گلنار	(٤)	گل ياسمن	چنبيلي ـ ياسمين
٥)	نرگس	نرگس	(٦)	ــ	گل عباسي
٧)	لاله	لالا	(٨)	ريحان	كشمالو
٩)	ــ	زيړ گلي	(١٠)	ــ	سور گلي
١١)	ــ	غاټول	(١٢)	خار	ازغي

کل ــــــ ١٢

همريشه ــــــ ٦

فارسي ــــــ ٥

٧ــ نام هاي جانوران و پرندگان

١)	اسپ ــ	اس (مو ــ اسپه)	(٢)	ماديان	اسپه
٣)	کره	ــ	(٤)	قاطر	قچره
٥)	خر	خر	(٦)	گاو	غوا
٧)	گوسفند	گډه	(٨)	ورزا	غوئي (رك : غوا)
٩)	بز	بوزه ــ چيلي*	(١٠)	بره	اوري
١١)	شتر	اوښ	(١٢)	سگ	سپي
١٣)	گربه	پيشو	(١٤)	مرغ	چرگه
١٥)	خروس	چرگ	(١٦)	جوجه	چرگوړي
١٧)	روباه	لومبړ (ه)	(١٨)	گرگ	شرمخ
١٩)	كبوتر	كوتره	(٢٠)	كلاغ ــ زاغ ــ	كارغه

(۲۱	کنجشک	جرجتره	(۲۲)	مگس	مچ
(۲۳	پشه	ماشي	(۲٤)	کیك	رکه
(۲۵	شپش	سپزه	(۲٦)	مورچه	میزی
(۲۷	زنبور	مجي*	(۲۸)	زنبور سرخ	دمبره ـ دانداره
(۲۹	گاومیش	هینه	(۳۰)	شیر	زموري
(۳۱	شیر ببر	شیر ببر ـ ببر زموري	(۳۲)	شغال	گیدري
(۳۳	خرس	میلو	(۳٤)	بوزینه	بیزو شادو
(۳۵	موش	متزك ـ مزك	(۳٦)	مار	مار
(۳۷	کرم	لرم	(۳۸)	کرم	چینجي
(۳۹	پلنگ	پرانگ ـ جتري	(٤۰)	کره خر	کوچي
(٤۱	سنگ پشت	شمشتي*	(٤۲)	ماهي	مهي ـ کب
(٤۳	بقه	چیندخه	(٤٤)	بلبل	بلبله ـ بلبل
(٤۵	طوطي	طوطي	(٤٦)	کبك	زرکه
(٤۷	تهو	تنخري	(٤۸)	طاوس	طاوس
(٤۹	باز ـ شهباز	باز شلهباز	(۵۰)	شاهین	شا هین
(۵۱	شکره	شکري	(۵۲)	بط	بطه
(۵۳	مرغابي	مرغابيّ ـ ایلي*	(۵٤)	کلنگ	زانري
(۵۵	ابابیل	طوطاکرکي	(۵٦)	شب پره	بناپیرك
(۵۷	بودنه	مرز	(۵۸)	ترچه	چتي
(۵۹	قفس	پنجره	(٦۰)	اخور	اخور
(٦۱)	کوهان	کوهان	(٦۲)	سم	سم ـ نوکه
(٦۳	گوهار	کووار	(٦٤)	شبان	شپون
(٦۵	گوسفندبان	گوبه	(٦٦)	گاوبان	غوبه
(٦۷	بچه گاو	سخي	(٦۸)	گاو نر (براي بچه کش)	سانه
(٦۹	شاخ	بنکر	(۷۰)	دم	لکي
(۷۱	پستان گاو وغیره ـ غلانه		(۷۲)	کره اسب	بیانر
(۷۳	منقار	مخوکه ـ مبوکه	(۷٤)	پر	ورر
(۷۵	فیل	اتي	(۷٦)	خرطوم	خرتم

(۷۷	کوکرد	کونګټ	(۷۸)	شلند	خصخره – چمچوري – کربوړې
(۷۹	نیش	لاشه	(۸۰)	زغن	تپوس

کل ——— ۸۰

همریشه——— ۱۳

فارسي ——— ٤۰

۸– <u>نام هاي اندام ها</u>

(۱	سر	سر	(۲)	دست	لاس
(۳	گردن	مرۍ	(٤)	چهره	مخ
(۵	پیشاني	تندې	(٦)	ابرو	وروځې
(۷	چشم	سترګه	(۸)	مژه	بڼره
(۹	بیني	پوزه	(۱۰)	گوش	غوږ
(۱۱	دهن	خوله	(۱۲)	دندان	ښځلغه غاښ
(۱۳	لب	شونډې	(۱٤)	زبان	ژبه
(۱۵	لب (گونه)	خوله	(۱٦)	چانه	زنه
(۱۷	پستان	تې	(۱X)	شانه	اوږه
(۱۹	شکم	ګېډه	(۲۰)	روده	قلمه
(۲۱	ناف	نوم	(۲۲)	دل	زړه
(۲۳	پا	پښه	(۲٤)	ران	ورون
(۲۵	زانو	زنګون	(۲٦)	بازو	مټ
(۲۷	آرنج	څنګل	(۲۸)	قوزك پا	ګیټۍ
(۲۹	ماهیچه	کبوړې	(۳۰)	انگشت	ګوته
(۳۱	شست	کټه ګوته	(۳۲)	ناخن	نوك
(۳۳	کون	کنه	(۳٤)	رگ	رګ
(۳۵	خون	وینې	(۳٦)	پشت	ملا
(۳۷	کاسه سر	کپړۍ	(۳۸)	بدن وجود	بدن وجود
(۳۹	گلو	غاړه	(٤۰)	پشت‌گردن	څټ

(٤١	سینه	سینه	(٤٢)	دنده	پښتۍ
(٤٣	بند انگشت	بند	(٤٤)	ریه	پرپوس
(٤٥	شش	سږي	(٤٦)	سرین	کناټي
(٤٧	کیر	غینر	(٤٨)	کس	کس
(٤٩	بغل	ترخ	(٥٠)	مو	ویښته
(٥١	پاشنه	پونده	(٥٢)	خصیه	خوټه
(٥٣	استخوان	هډ ـ هډوکی	(٥٤)	پی	پله
(٥٥	رخسار	بارخو	(٥٦)	جگر	اینه
(٥٧	کام	تالو	(٥٨)	سوراخ بیني	سپېږمه

کل ـــــــ ٥٨

همرېشه ـــــ ١٩

فارسي ٦

٩ـ نام‌هاي مربوط به خانه ها ومساکن

(١	خانه	کور ـ خونه	(٢)	در	دروازه
(٣	دیوار	دیوال	(٤)	اطاق	کوټه
(٥	طاقچه	طاخ	(٦)	پستو (صندوق خانه)	ـ
(٧	کوچه	کوڅه	(٨)	محله	محلت
(٩	بام	بام	(١٠)	سقف	چت
(١١	دالان	دالان	(١٢)	پوشش چوب بندي	ـ اوانږه
(١٣	تیر ـ شهتیر	ـ تیر ـ شهتیر	(١٤)	خس‌پوشك	جونګړه
(١٥	کنارهٔ بام	بنیره (پلنۍ)	(١٦)	پشت اطاق	چنه
(١٧	دستك پوشش خانه	ـ برګه ـ کړکۍ	(١٨)	شهر	ښهر
(١٩	محل قصر	ماڼۍ	(٢٠)	شیشه	ښیښه
(٢١	دریچه	ـ دریڅه ـ کړکۍ	(٢٢)	روشن دان	روښن دان
(٢٣	صحن	غولې ـ انګړ	(٢٤)	احاطه	احاطه ـ کېر
(٢٥	چاردیواري	چاردیوالي	(٢٦)	احاطه خارها وخس	ـ شپول
(٢٧	ستون	ستن	(٢٨)	فرش	فرش

کل —— ۲۸

همریشه —— ۹

فارسی —— ۷

۱۰ـ نام های خوراکیها و اشامیدنیها و سبزی ها

۱)	نان	ډوډۍ	(۲)	پنیر	پنیر
۳)	ماست	ماسته	(۴)	دوغ	شرمبې
۵)	گوشت	غوښه	(۶)	تخم مرغ	اګۍ ـ هګۍ
۷)	کباب	کباب (کباپ)	(۸)	شیر	شوده ـ پې
۹)	ارد	اوړه	(۱۰)	ابگوشت	یخنې
۱۱)	شیره انگور	—	(۱۲)	اشپز	شپز (باورچي)
۱۳)	کره	کوچ	(۱۴)	ترائی	توري
۱۵)	—	پنډوۍ	(۱۶)	کدو	کدو
۱۷)	الو	الو	(۱۸)	—	کچالو
۱۹)	بادنجان	باتینګر	(۲۰)	پیاز	پیاز
۲۱)	سیر	اوږه	(۲۲)	(زهربوته)	مرچکی
۲۳)	—	مرچ	(۲۴)	روغن	غوړي
۲۵)	شالي	شولې	(۲۶)	—	دال
۲۷)	ترب	مولۍ	(۲۸)	ترب دراز	تره
۲۹)	—	جوار	(۳۰)	شهد	شات
۳۱)	انگبین	ګبین	(۳۲)	زردك	ګازره
۳۳)	دارچیني	دارچیني (دال چیني)	(۳۴)	الاچي	لاچي
۳۵)	قرنفل	لونګ	(۳۶)	شوربا	ښوروا
۳۷)	خاشاك	خشاك (بالنر)	(۳۸)	نان خورش	لاونړ ـ انګولې ـ لونده پل ـ پخکري ـ
۳۹)	نان خورد	کلکوري	(۴۰)	نان روغني	پراته
۴۱)	روغن نباتات	تیل	(۴۲)	دیگدان	نغري
۴۳)	شعله	لنبه	(۴۴)	اتش سرخ	انګار
۴۵)	زغال	سکور	(۴۶)	قیمه	قیمه
۴۷)	—	لسي ـ			

کل ———— ۴۷
همریشه ———— ۱۲
فارسي ———— ۱۰

۱۱ـ اسماي صفات (گون واژه ها)

(۱)	دراز	اوږد	(۲)	کوتاه	لنډ
(۳)	بلند	اوچت	(۴)	پست	ټیټ
(۵)	نازک	نازک	(۶)	کلفت	غټ
(۷)	زود	ژر	(۸)	دیر	وروستو
(۹)	نزدیک	نژدې	(۱۰)	دور	لرې
(۱۱)	بالا	بره ـ پورته	(۱۲)	پائین	ښکته
(۱۳)	راست	نیغ	(۱۴)	کج	کوږ
(۱۵)	اسان	اسان	(۱۶)	مشکل (دشوار)	گران
(۱۷)	خوشگل (زیبا)	ښکلې	(۱۸)	زشت (بدرنگ)	بدرنگ
(۱۹)	ناخوش	خپه	(۲۰)	خوشحال (شاد)	خوشحاله
(۲۱)	غمگین	غمژن	(۲۲)	لنگ (شل)	گوډ
(۲۳)	شل	شل	(۲۴)	کور	ړوند
(۲۵)	کر	کوڼ	(۲۶)	مجروح (زخمي)	ژوبل
(۲۷)	گرم	گرم (تود)	(۲۸)	سرد	سوړ
(۲۹)	زبر	سخت	(۳۰)	نرم	نرم ـ پوست
(۳۱)	شیرین	خوږ	(۳۲)	تلخ	تریخ
(۳۳)	شور	ستغ	(۳۴)	ترش	تریو
(۳۵)	سفید	سپین	(۳۶)	سیاه	تور
(۳۷)	سرخ (قرمز)	سور	(۳۸)	کبود	شین
(۳۹)	سبز	شین	(۴۰)	زرد	زیړ
(۴۱)	پهن	پلن	(۴۲)	کشاده	ارت
(۴۳)	تنگ	تنگ	[illegible]	پسته قد	منډري
(۴۵)	دراز (قد)	دنگ ـ لوړ	(۴۶)	باریک	نري
(۴۷)	باریک	محین	(۴۸)	لاغر	مانده
(۴۹)	فربه	غټ ـ پسر	(۵۰)	[illegible] ژوف	زوړ

۵۱) پایاب پایاو (۵۲) بسیار ډیر

۵۳) کم کم (۵٤) کم لږ

۵۵) زیاده زیات

کل ——— ۵۵

همریشه ——— ۱۷

فارسي ——— ۱۵

نیز

۱) جوان ځوان (۲) پیر بوډا

۳) عاقل هوښیار (٤) دیوانه لیونی

۵) ایستن ولاړیږه (٦) تشنه تږي

۷) گرسنه اوږي (۸) خسته ستړي

۹) چاق تکړه (۱۰) قوي توانا

۱۱) ناتوان ناتوانه ـ کمزوري (۱۲) تیز (رفتار) گړندي

۱۳) تیز تیره (۱٤) کند پس

۱۵) نوك سوکه (۱٦) قدیم زوړ

۱۷) نو نوي (۱۸) سیر (رنگ) شوخ

۱۹) کم سیر پیکه ـ هد تت (۲۰) تندرست روغ

۲۱) بیمار ناروغه ـ ناجوړه (۲۲) رنځور رنجور

کل ——— ۲۲

همریشه ——— ٦

فارسي ——— ۱۲

۱۲ــ نام هاي مربوط به پوشیدني ها

۱) شلوار پرتوگ (۲) پیراهن قمیص ـ پیني*

۳) کلاه کوله ـ کلاه (٤) لباس جامې

۵) کفش پنړه (٦) کمربند کمربند

۷) سربند سرپیچك (۸) جوراب جرابې

۹)	گریبان	گریوان	(۱۰)	استین	لستوڼی
۱۱)	گردن بند	گلوبند	(۱۲)	دستار	پټکی ـ دستار
۱۳)	پاٸچه	پیڅخه	(۱٤)	چوغه	چوغه
۱۵)	چادر زنانه	لوپټه لوپټه	(۱٦)	چادر	څادر
۱۷)	پاٸزار	پیزار	(۱۸)	ازار بند	پرتوغاڼی
۱۹)	دامن	لمن	(۲۰)	تکمه	تڼۍ ـ غوټۍ
۲۱)	نیم تنه	نیم تنې	(۲۲)	شمله	شمله
۲۳)	رومال	رومال	(۲٤)	خشتک	خښتک
۲۵)	شال	شال	(۲٦)	—	شړۍ
۲۷)	—	پلو	(۲۸)	کلاه	توپۍ
۲۹)	—	خپلۍ ـ کیړۍ	(۳۰)	خلقه	خلقه
۳۱)	برقعه	برقه ـ بورقه			

کل ــــــــ ۳۱

همریشه ــــــــ ۱۱

فارسی ــــــــ ۱۰

۱۳ــ نام های افزارها و سایر الات و اسلحه

(در فهرست استاد خانلری نیست)

۱)	—	رمبې	(۲)	اره	اره
۳)	تَعد تیشه	ترخز	(٤)	تیشه	تیشه
۵)	—	کرنډۍ	(٦)	سوهان	سوهان
۷)	تیر	غشی	(۸)	کمان	لیندہ
۹)	تفنگ	ټوپک	(۱۰)	تپنچه	تماچه
۱۱)	نیزه	نیزه	(۱۲)	—	ربنه
۱۳)	سوزن	ستن	(۱٤)	چلپش	ستپک
۱۵)	—	پلک	(۱٦)	سندان	سندان
۱۷)	داس	لور	(۱۸)	دسته	لاستی
۱۹)	دستگیر	موټې	(۲۰)	شیار	یوې

۲۱) گاواهن — سپار — ۲۲) بیل — بیل
۲۳) یوغ — جغ — ۲۴) قلم — قلم
۲۵) دوات — دوات مشوانړي — ۲۶) تخته — تختیځ
۲۷) چرخ — څرخه — ۲۸) اله ندانې — پرانډوت
۲۹) دوشاخه — دوخاښي* — ۳۰) سه شاخه — دري غاښي*
۳۱) کلند — کدالي — ۳۲) بیل — بیلچه
۳۳) — — بوم — ۳۴) — — سوړلې
۳۵) رنده — رنده — ۳۶) برما — برمه
۳۷) دم — پښتۍ

کل ——— ۳۷
همریشه ——— ۱۰
فارسي ——— ۱۳

۱۴– پیشه ها

۱) لوهار — لووار — ۲) اهنگر — اهنگر
۳) نجار — ترکاڼ — ۴) جولا — جولا
۵) نداف — نداپ — ۶) پینه دوز — موچي
۷) — — چمیار — ۸) [illegible] درزي — درزي
۹) رخت شوي — دهوبي — ۱۰) — — دکاندار
۱۱) زرگر — زرگر — ۱۲) کلکار — کلکار
۱۳) کاشتکار — زمیندار — ۱۴) دهقان — دهقان
۱۵) تیل ساز — تیلي — ۱۶) باغبان — باغوان

کل ——— ۱۶
همریشه ——— ۱
فارسي ——— ۹

از دسته بندي واژه هاي فوق نتائج زير بدست ميرسد :

جمع کل واژه ها ــــ ۵۸۱

واژه هاي فارسي ــــ ۱۷۰ يعني ۲۹ درصد
واژه هاي که بازبان ها وگويشهاي* ايران همريشه است ۱۵٤ يعني ۲۷ درصد
ميزان ــ ۵٦ درصد

واژه هاي که ريشه هاي انها در زبانهاي ايراني وجود ندارد ۲۵۷ ــــــــ يعني ٤٤ درصد

واژه هاي که از زبان سانسکريت و هندي ريشه دارند شماران ۹۰ ــ ۹۲ است يعني ۱٦ درصد ــ تعلق واصل باريشه هاي* الفاظ ديگر يعني ۲۸ فيصد درصد هنوز دريافت نه شده است ــ

خلاصه همه اين کاوشان است ــ که عده کثير واژه هاي پشتو تعلق با زبان هاي ايراني دارد يعني بيش از نصف ان ــ ۱٦ درصد با زبان هاي هندي نژاد ــ واصل ۲۸ درصد تاحال دريافت نه شده ــ

پیوست سامي خاص

نامهاي زنها

— نساء	— بي‌بي	— ارا
گل نساء	تاج بي‌بي	روشن ارا
مهرالنساء	گل بي‌بي	دل ارا
زيب النساء	زري‌بي‌بي	حسن ارا
( )	حسن بي‌بي	چمن ارا
قمرنسا	سلطان بي‌بي	انجمن ارا
قمرالنساء	ناز بي بي	انجم ارا
تاج نسا	جان بي‌بي	شميم ارا
خيرنسا	زينت بي‌بي	(با الفاظ كثير مستعمل است)
زينت نساء	(با الفاظ كثير استعمال ميشود)	—
بخت نسا	—	—
امرنسا	—	—
(با الفاظ كثير استعمال ميشود)	—	—

— بانو	— بيگم	— پري
حسن بانو	تاج بيگم	جان پري
زربانو	گل بيگم	گل پري
شهربانو	لعل بيگم	حسن پري
گل بانو	مهربيگم	سبزپري
شيرين بانو	ششبيگم	زرپري
گوهربانو	حسن بيگم	(و امثال ان)
—	گوهر بيگم	—
	(با الفاظ كثير استعمال ميشود)	

— جهان

قمر جهان
ناز جهان
شاه جهان
نورجهان
(و امثال ان)

— سلطان — سلطانه

جان سلطان
مهر سلطان
تاج سلطان
کشور سلطان
نیر سلطان
منورسلطان
(و امثال ان)

بقایا متفرق

نزاکت
زیبا
زینت
نورافروزه
جهان افروزه
بادامه
گلنامه
نامداره
بلبله
کونتره
بنایهوی
نسیمه

— متفرق

زرجانه	مه جبینه	روخانه
روشانه	روشنه	رنگینه
نگینه	زرینه	پشمینه
پرمینه	شیرینه (شیرینیچ)	زبروت (زمرد)
خوش‌نمه	نازنینه	سیمونه (مامونی)
روزینه	شاهینه	سینه
یاسمینه	یاسمین	زیبونه
روبینه	مرجانه	شادانه
گل رنگه	گل بدنه	گل بره (— برو)
دل بره (— برو)	دل افروزه	سرداره (سردارو)
مهرنگاره	مهرزیبا	شمیم
بختیچ	تابانه	مه تابانه
مهتابه	افتابه	کلابه
نرگس	لاله رخ	دردانه
زردانه	شبنم (شمنمه)	گوهره
شمشاده	دلشاده	لعل بها
زریها	دریها	لعلونه
لعل زری	کلاجانه	محبوب جانه
گل جانه (— جانیچ)	محبوبه (— با)	شهناز (شاه —)
شهوار (شاه —)	درشهوار	بنیوه جانه
زری	زرمرجان	گل مرجان
تاجوره (تاجبره)	مهرتاجه	زرتاجه
زرنگاره	ممتازه	مختیاره
نازبروره	نابیگم	درخانی
شاهی (شهیچ) (شها)	اُزو	نازکو (نازکه)
شمشو (شمسه)	بیبی نوره	پروشه (پلوشه)
ثریا	پروین	فرخ ناز
فلك ناز	چمنده (چمنه)	گل خندانه
الفت (— بیگم / بیبی) —		

نام هاي مردها

— داد

شیرداد
خداي داد (خداداد)
اله داد
نورداد
گل داد
زرداد
مهرداد
شاهداد
(وامثال ان)

— دین

مهردین
گل دین
شاه دین
(وامثال ان)

زمان

گل زمان
شیرزمان
شاه زمان
نورزمان
میرزمان
خان زمان
لعل زمان
(وامثال ان)

— ضمیر

خان ضمیر
گل ضمیر
روشن ضمیر
(وامثال ان)

— زاده

گل زاده
شیرزاده
شاهزاده (شهزاده)
خانزاده
میرزاده
(ونظائران)

— گل

مهرگل
شان گل
شاه گل
زرگل
پشم گل
شیرگل
عمرگل
تندرگل
لعل گل
ازادگل
نسیم گل

— نواز

شیرنواز
حق نواز
میرنواز
شاه نواز
(وغیره)

— جان

سمین جان
نسیم جان
مختارجان
(وامثال ان)

— گل

جمعه گل
زیارت گل
شائسته گل
میرهاشم گل
طوطي گل
زیري گل
شندي گل
رحیم گل
محب گل
احمدگل
خان گل
(ونظائر بیشماران)

— دل

شیردل
مهردل
پردل
(وغیره)

— غلام (— غلام)

میرغلام
سیدغلام
غلام خان
غلام محمد
غلام احمد
غلام علي
غلام حسین
(وامثال ان)

— عالم

شیرعالم ( )
گل عالم
میرعالم
سیدعالم
جان عالم
خان عالم
(وامثال ان)

ـ شیر	ـ	
گل شیر	نوشیروان	بهادر (خان ـ شیر)
دادشیر	خسروخان	شیرین (خان ـ گل)
خان شیر	(کیخسرو)	شمیم (خان ـ گل)
بهادرشیر	جمشید	نسیم (خان ـ گل)
(وامثال ان)	رستم (خان ـ علي)	غیرت (خان ـ گل)
	سهراب	خوشحال (خان)
ـ باز	افراسیاب	مشعل (خان)
شیرباز	فریدون	دلدار (خان)
گل باز	جامداد	دلبر (خان ـ)
شاهباز	نوروز (خان ....)	گوهر (خان ـ)
میرباز	فرهاد	هستم (خان ـ)
خان باز	ارسلا	مراد (خان ـ)
(ونظائران)	شمعروز	نوازش (علي ـ)
	گل ریز	فدا محمد (حسین ـ)
	مریز	نثار (حسین ـ)
	مختار (ـ ...)	قربان (علي ـ)
	بختیار	
	خائسته ( )	
	شائسته ( )	
	مردان ( )	
	علي مردان	
	نوشاد	
	صدبرگ	
	یاسمین ( )	
	گلاب ( )	
	سیمین ( )	
	گل ریحان	
	روشن ( )	

باب چهارم

نظری به تغییرات صوتی و تغییرات دلالت در واژه های دخیل فارسی که در زبان پشتو وجود دارد —

عده کثیر از واژه های فارسی در زبان پشتو رواج دارد — نویسنده یک فهرست ان یعنی کلماتی که در پشتوی کنونی معمول است جمع اورده است — و از برای این مقصد لغت های مختلف را بکار برده بویژه لغت های ذیل را زیر نظر داشته است —

۱) برهان قاطع — (به تصحیح و توضیح دکتر محمد حسین)

۲) فرهنگ انندراج —

۳) فرهنگ فارسی — انگلیسی — ستینگاس

۴) فرهنگ فارسی — انگلیسی — سلیمان حیم

تخمینه همه ای واژه ها که در زبان پشتو رواج دارد کم از شش هزار نیست — باید نکته ای اینجا واضح نمود — که حسب ضرورت بویژه در نوشته های علمی همه ای کلمات را که در لغت های فارسی موجود است می توان استعمال کرد — مگر نویسنده به احتیاط تمام فقط ان واژه ها را جمع کرده است که در نوشت وخواند عمومی بکار می رود — یعنی تکرار استعمال (FREQUENCY) ان را در نظر داشته است — نکته دوم ان که واژه های عربی را در این فهرست شامل نه کرده است — اگر چه از روی زبان شناسی همه ای کلمات که در زبان فارسی رواج دارد — قطع نظر از انکه اصلا یا از روی ریشه از کجا امده اند. مال زبان فارسی شمرده می شوند — ما نیز ان را از زبان فارسی می شمریم — مگر برای تسهیل کار انرا در باب جداگانه ذکر کرده ایم ———

واژه های مذبور یعنی کلمات فارسی راکه در زبان عموی رواج دارند — به دو بخش می توان تقسیم کرد —

۱) واژه های که هیئت لفظی و معنوی خود را در زبان پشتو حفظ کرده است —

۲) واژه های که در هیئت لفظی ان تغییر واقع شده است —

۳) واژه های که معانی ان تغییر یافته است —

از بخش اول یعنی واژه ها که هیچ تغییر لفظی یا معنوی را نه پذیرفته اند — می گذریم که بحث ان تضیع اوقات است — و به ذکر بخش دوم و سوم می پردازیم —

بخش دوم یعني تغییر صوتي (PHONEMIC CHANGE) نیز دو صورت دارد —

الف) تغیرات در مصوت هاي* (VOWEL CHANGE) —

ب) تغیرات در صامت هاي (CONSONENT CHANGE) —

الف) اهم ترین تغیراتي که در مصوت هاي واژه هاي فارسي بعد از شمول ان در زبان پختو واقع شده است ۰ حسب ذیل است —

I : A	A : I	A : U
I: : A	ǎ/Ī : I	ǎ : U
U : A	E: : I	Ū : U
A : A:	Ī : I:	A : U:
E: : A:	A : I:	ǎ : U:
U: : A:		I: : U:
		O: : U:
		Ū : U:

امثال هریکي از تغییرات بالا در صفحات اینده بالتفصیل مي اید —

ب) اهم ترین تغییراتي را که در صامت هاي فارسي بعد از ورود ان در پختو واقع شده است ۰ بصورت ذیل مي توان ترتیب داد —

۱) ابدال عمومي صامت ها —

ابدال صامت ها در واژه هاي فارسي در پښتو تقریبا همان است که خود در لهجه هاي* زبان فارسي معمول است — اهم ترین تغیرات صامت ها حسب ذیل است —

ب : و ب : پ پ : ف ت : ټ ت : د ج : ز

ج : ځ ج : ز ج : ګ غ : حو ( ) د : ډ د : ز

د : ل ر : ړ ر : ل س : ش

ش : خ ق : خ ق : غ ګ : ج ګ : ز وغیره

همه اي کلمات که تغیري مثل بالا یافته اند — تحت هریك از عنوان بالا درج کرده ایم — که بعد از این تعارف مي اید —

۲) ادغام ASSIMIATION

۳) ترخیم APOCOPE

۴) اضافه در وسط EPENTHESIS

۵) شباهت (قیاس) ANALOGY

۶) (اضافه اول) OROSTHESIS

۷) (قطع اول) APHAERISIS

۸) قطع از وسط SYNCOPE

۹) اختصار CONTRACTION

۱۰) قلب INVERSE

۱۱) تحریك

۱۲) تسکین

هریك از تغییر هاي مذبور را در صفحات اینده جداگانه بعد با امثال ان که در فهرست واژه هاي مذبور یافتیم درج کرده ایم —

۳: ——— تغییر معنوي

واژه هاي که تغییري در معاني ان در پختو راه یافته است کثیر است — و فهرست این گونه کلمات را در صفحات اینده درج کرده ایم — دسته بندي اهم ترین از تغیرات معنوي در واژه هاي فارسي بعد از دخل ان در پختو برقرار ذیل است —

۱) تشابه صوري

تخته — چون تخته (چوب) هموار و شخ باشد پ: تخته کیدل (تخته شدن) — دراز شدن وجسم خود را شخ کردن —

تیکه — پاره است و در پختو صوبا پاره گوشت — ازین تیکه تیکه کول — پاره پاره کردن — و ازان تیکه تیکه کیدل — در جنگ جسم یك دیگر را پاره پاره یعني زخم هاي کثیر رسانیدن نیز در تخفیف — مشت و گریوان شدن —

عکس — تصویر — صورت — ضد ازین حسد

ډمامه (از دمامه) چون دمامه درون خالي و بزرگ باشد — ازین ډمامه کول — اماس ها پیدا کردن یعني بسیار زدن و کوبیدن و ضرب ها ولد رسانیدن —

۲) تشابه معنوي

تمام — ختم — و ازین تمامیدل — ختم شدن نیز مردن — تمام شي! تو بعیري جمع چون وقت نماز خلائق جمع شده یکجا نماز ادا مي کنند — ازین جمع — نماز باجماعت — و چونکه نماز باجماعت در مسجد ادا مي شود — ازین جماعت — مسجد — در پختو کلمه جماعت (تل عو — جومات) علم است — مسجد کم ترمیگویند)

داستان ــ قصه بویژه قصه* طویل ازین داستان ــ سخن دراز بویژه انکه خود غرضانه باشد ــ
یا سرگذشت خود ــ
خصمانه ــ خصم ــ مالك است ــ و مالك اشكار است كه حفاظت و نگراني مال خود مي كند ــ ازین
مصد خصمانه کول ــ حفاظت و نگهداشت و پرورش وغیره کردن ــ (تعمیم)
خیر ــ چونکه چیزي دادن به غربا یکي از کارهاي* خیر است ــ ازین خیر ــ چیزي به محتاجان یا
فقرا داده شود ــ از پول یا پاره* نان ــ (موخرالذکر عام تر است)
و ازین خیرات دعوت طعام غربا و مساکین را گویند که عموما به طور شکر گذاري* حق تعالي در
سلسله* نجات یافتن از بلاي* یا بیماري وغیره مي دهند ــ و باز ازین خیرات خور ــ مفت خور ــ
کفر ــ کفر غرول (لفظي کلمات کفر گفتن) ــ دشنام هاي* دادن ــ
غم ــ غم کول ــ غم کردن ــ نیز فکر کاري کردن ــ بند و بست کردن ــ خواه هیچ اثر و شائبه* غم
دران نباشد ــ مثلا د واده* غم کول ــ فکر یا بند و بست عروسي کردن ــ

اصطلاحي :ــ

عرضي از عرض کردن ــ استغاثه ــ عرضداشت در عدالت (تخصیص) نیز درخواست هر
قسم ــ (تعمیم)
چاهي ــ متعلق به چاه ازین کشت هاي* كه از اب چاه سیراب مي شود ــ بمقابله* نهري و باراني ــ
حوالات ــ چون ملزم به شهربانان حواله شود ــ ایشان او را در دفتر خود در بند موقتي مي دارند
ازین ــ بند موقتي* دفتر شهربانان وکسي که انجا بند شده باشد حوالاتي ــ
ملاقات ــ امدن خوشاوندان ملزم براي دیدن او در بندي خانه ــ و ازین ملاقاتي ــ کسي که براي*
دیدن ملزم به بندي خانه اید ــ (تخصیص)
شربت ــ رشوت ــ
مرزا ــ (بالعموم مرزا صیب) لقب ملازم دولتي است که در دیهه ها حساب کشت کاري و مالیات دارد
(پتواري) ــ محرر اداره شهرباني را نیز گویند ــ
مصرع ــ نوعي از اصناف شاعري* عوامي* پختو که دو مصرع دارد و انرا تپه ــ لندي* وغیره نیز گویند ــ
استعاره ــ (METAPHOR) ترك ــ در ادب پختو مونث ان ترکه نیز رواج دارد بمعني
معشوقه ــ سنگین ــ مضبوط و محکم نیز ضد سبك داراي* عادات فاضله ۰ سخت
(از سوختن)) ــ غصه ــ قهر ۰ ازان سختیدل ــ به قهر امدن ــ
تذلیل ــ (DEGENERATION) باچا (بادشاه) لاپرواه و بي غم ازان کسي که هیچ نه دارد ــ
صورت ــ عضو مخصوص مردان ــ گشتي* (گشت کننده) زن اواره و فاحشه ــ
مدح ــ خوشامد بویژه در مدحي وئیل (مدها گفتن) تعریف بجا کردن ــ خوشامد کردن ــ

سیاره کول — سیاره کردن — مثل سیاره خواندن — ازان دشنام هاي متواتر دادن —
وظیفه — نقد یا پارچه نان که به طلاب مساجد یا لنگرخانه مزارات مي دهند —
توتیر (ELEVATION) کمینه — خاکسار — متواضع —
ننگ — (پختو) — غیرت وحمیت — وهمچنین ننگیالي — غیرتمند — غیور وغیره —
شیخ — شخصي که ریش داشته باشد یا تنباکو نمي نوشد بویژه ان کس که جوان سال باشد — وپرهیز از منکرات دارد —
کافر — بمعني تاکید صفت — خوب و زیبا وقشنگ مثلا کافر گنبت دي — چه گنبد عجیب و قشنگ است —
تخصیص (SPECIALIZATION)

مرغۍ — (همیشه مرغ) مگر در پختو — گنجشك است — که هم مونث ومذکر و هم واحد و جمع است — جمع واژه مرغ در پشتو مارغان رواج دارد — که بمعني تعمیم (GENERAL-IZATION) ان مراد ازان همه اي انواع از مرغان است —
مگر باز (تخصیص) ان که مراد ازان پرنده هاي بزرگ باشد — مثل زاغ و کبوتر و زغن و باز و شاهین وغیره —
(قبائیلي که گنجشك را چرچرۍ مي گویند — کلمه مرغۍ را بمعني پرنده هاي کوچك مثل گنجشك بلبل وغیره استعمال مي کنند) —
نیستي — بویژه افلاس و ناداري یعني نیستي پول و زر وغیره —
نیا — در پشتو — مادر مادر یا مادر پدر — جمع نیاگانې (مادرهاي بزرگ)
نیاز — پیشکش بویژه چیزي پخته (مثل برنج شیرین وغیره) که به نام کدام ولي یا شخص بزرگ به مساکین و فقراء خورانند —
در — اویزه گوش که در ابتدا به درها مرصع مي بوده — حد ولي کنون نوعي از اویزه گوش که عموما در دران نباشد —
تعمیم — (WIDENING OR GENERALIZATION)
میړه — شوهر — و باز چون شوهر را جوان مرد و شجاع مي دانند — ازان میړه — مرد شجاع و بهادر — وازین (مونث ان) میرنۍ — زن شجاع و بهادر و باهمت و مړنتوب — بهادري و شجاعت وغیره —
خفگان — (خفقان) در فارسي نام مرض قلب — چون مرض قلب باعث فکر و تشویش باشد — ازین خفگان غم و رنج و ملال — همچنین خپه (از خفه) — مغموم و فکرمند و ملول —

کبوترخانه ــ جائی که انجا هیچ پابندي به امد ورفت نه باشد ــ

کاغذي ــ (لفظي متعلق به کاغذ) ــ هر چیز که مثل کاغذ باشد ــ مثلا میوه ها که پوست ان نرم و نازك و باریك باشد ــ مثل گرد و و بادام و لیمون کاغذي ــ

وهابي ــ چون پیروان محمد بن عبدالوهاب را بدعقیده مي شمردند ازان وهابي ــ کسي که بداعتقاد و بي دین باشد ــ

امثال دیگر از تغییر هاي محتوي درواژه هاي فارسي درپشتو بالتفصیل در صفحات اینده مي اید ــ لینده ــ

---

(۱)

فصل اول

تغییرات مصوت‌های کوتاه در واژه‌های دخیل فارسی در پشتو



A: < A

(شاذ است) اره : اره (A:RA) امله : امله (A:MIA)

(موارد ان بسیار است — عموما یکي از دو مصوت کوتاه که در اخر هجاي اول کلمه باشد به مصوت بلند مبدل میشود) زوال : زاوال (ZA:WA:L) خش : خواښه (XWA:XE)
کلاغ : کارغه (KA:RGHƏ) شب‌پرک : ښاپیرک (XA:PERAK) گلو : غاړه (GHA:RA) بدر : پلار (PLA:R) پلنگ : پړانگ (PRA:NG)
تریاق : تاریاک (TA:R(I)YA:K) تلاش : تالاش (TA:MIA:SH) مغز : مانزه نیز مازغه (MA:ZGHƏ)[1] — چپو : چپاو (CAPA:W) نرینه : نارینه (NA:RI:NA) ننه[2] : نانا (NA:NA:) هلهله (کردن) : الا الا (کول) (ALA: ALA: K.) تغار : تاغار (TA:GHA:R)

-Ə- < -A-

(بسیار است (Ə) مصوت کوتاه مخصوص زبان پشتو است)
نر : ـــ (NƏR) کر : گر (پسوند) (GƏR) مثل اهنگر ـــ غه (-GƏR) مند : ـه مند ـ من (پسوند) (-MƏND) عموما (-MƏN) مثل ابرومند ـ عزتمند (IZZATMƏN) اور : اور (-A:WƏR) نیز (-AWƏR) مثل بار اور ـ زور اور (BA:RA:WƏR) (ZO:RAWƏR)
زخ ـ زخه : زخه (ZƏXA) زرو ـ زرو : ژوره (ZH-, JAWƏRA) زره : زغره (ZGHƏRA) صد : سل (SƏL) شکر : شکره (SHAKƏRA)

---

۱) از کلمه اوستایي MAZGA لفظ پشتو مانزه و فارسي قلب ان است ـ مانزه کلمه جمع است از مغز ـ

۲) برهان ـ

ریشم (ابریشم) : ریښم (RE:XəM) ریمن : — (RE:MəN) زبان :
ژبه (JəBA) نیز (ZHəBA) گزر : کاځره (GA:ZəRA) کرد :
گښله گرد (GəRD) بیگم : — (BE:GəM) دامن : لمن (LAMəN
پهن : پلن (PLəN) تب : تبه (TəBA) تبر : — (TəBAR (
تسته : — (TANəSTA) تیشه : ترخز — تخز (TARXəZ) (TAXəZ (
چغ[1] : — (CəGH) ملغ : — (MLAX) شتر : — (SHUTəR (
نارنج : — (NA:RəNJ)

-ə- -I- < -A-

(نسبت به -A- > -I- کم است)[2]

جشن : — (JISHəN) پرسنده : — (PURSINDA(H)) پرستار : —
(PARISTA:R) (پاک) نهاد : — (NIHA:D -) فروش (پسوند) : —
(-FIRO:SH) فروخت : — (FIRO:XT) کمخا : کمخواب (KIMXA:B (
رواج : — (RIWA:J) شاهنشاه : — (SHA:HINSHA(H)) ساغر : —
(SA:GHIR) بیابان : — (BIYA:BA:N) دماغ : — (DIMA:GH (
بی دماغ : بی دماغه (--DIMA:GHA) انجیل : — (INJI:L) اهن : —
(A:HIN(GAR)) سجده : — (SIJDA(H)) حد

-E- < -A-

غنده : غنری (GHəRE) برهنه : — (BARENNA) مزه دار : —
(MAZEDA:R) ستاره : ستوری (STO:RE) —

-I- < -A-

نزد : نیژد (NIəD) نیز (NIZ) چکن : — (CIKəN) جریب : جرب
(JIRəB) تلغ : تریخ (TRIX) تلنگر : ترینگری (TRINGRAI: (
پنج : پینځه (PINZəA) برگ — پلکه : بیلکه (BILGA) —

---

۱) در فارسی شاذ است — مگر در پشتو هنوز در مرکب بائری چغ عام است بمعنی ماشین تاب خوردن کودکان —

۲) بسنده — پاینده — پرنده — همه واژه ها که به (-ANDA) خط ختم شوند — به (-INDA بدل می شوند — مثل دهنده — پرستنده —

شب‌پرک : بناپیرک (XA:PE:RAK, SHA-) ممه : میمې (ME:ME:) تیم : تیبون

(TE:BUN) غرغره : گرگرې (GARGARE:) دیگچه : دیگچې (عموما قلب :[1]

دیچکې) (DE:CKE:) دیوانه : لیونې (LE:WANE:) بچه : بچې (BACE:)

بوته : بوټې (BUTE(H) ستاره : ستورې ((STO:RE(:) پگاه : بیگاه (BE:GA:)

زنده : ژوندې (JWANDE:) نیز (ZHW-) —

-U- < -A-

هم : — (HUM) ترنگبین : — (TURANJABI:N) صندوق : —

(SUNDAK) براورد : — (BARA:WURD)

-O- < -A-

چرب : څوروب (SO:RŁB) تخت : تود (TO:D)

-Ū- < -A-

خن (شاذ در فارسي) : خونه (علم است در پښتو) (XŪNA) باغنده : پاغنده یا پاغونده :

((PA:GHŪNDA(H) پرن (برهان) : پرون (PARŪN BA•GHŪNDA) جماعت : —

(JŪA:*T) (بمعني مسجد)

-A- < -I-

خارش : خارښت نیز خارښ (تل عمو) (XA:RAXT, XA:RAXT) (آتش) کده : — ((H)KADH-)[2]

(بزرگ) منش (MAN ASH-) بالش یا بالشت : بالښت (BA:LAXT) بندگان :

— (BANDAGA:N) زه : ژې (JAI:) نیز (ZH AI:) زنده : ژوندې

(JWANDE:) زهزاد : زوزاد (ZAWZA:D) (دام) کشي : — (KASHI:-)

دلیر : — (DALE:R) خزانه : — ((XAZA:NA(H) خشتك : خښتك

(XAXTAB) گریه : ژړا (JARA: ,-ZH) پایه : — ((PA:YA(H)

---

۱) بمعني بچه مطلق بمثل بچه من زما بچې درمرکبات بچه نیز مستعمل است مثل شیربچه ـ بچه باز ـ

۲) باده ـ باره ۰۰۰۰ همه الفاظ فارسي که به (EH-) منتهي مي شوند در پښتو بدل به (A(H)- &) شوند مثل خانه ـ اراسته ـ

پیچ کش : — (PE:CKASH) پیشکش : — (PE:SHKASH) تشنه : —
(TASHNA,) تك : تپك (TAK) تلنگ : — (TRANG) تیار : —
— (TAYA:R) تیشه : — (TE:SHA(H)) جغ جغ : چغ چغ (CAGH CAGH)
جلوه : — (JALWA(H)) جنازه : — (JANA:ZA(H)) چراغ : — (
CARA:GH) چرپش : خوبپشت (SARBAXT) چکن : — (CĪKAN) —
مسواك : — (MASWA:K) خرقه : خلقه (XALQA(H)) —

-Ē -Ī- < -I-

فس‌فس : پس‌پس (PĒS PĒS) قاطر : قجر (QACĒR) کرکر : کرکر
(KĒR KĒR) موسم : — (MAWSĒM) بخ بخ : بخ بخ (PĒS OĒS)
پشك : پچه (PĒCA) پنهان : پنهم (PĒNHAM -) پیدایش : پیداونشت
(PE:DA:WĒXT) تاجر : — (TA:JĒR) تشنه : — (TĒSHNA(H)) -
ته : تش (TĒSH) بمعني خالي ـ ثابت : — (SA:BĒT) جزجز (کردن)
چس‌چس (کول) (CĒS CI-S K.) جغه : — (JĒGHA(H) HALĒK) چرا : خلسه
(SĒLA S) چه : شه (SĒ-) ملك : — (--MĒLK) نرگس : —
(NARGĒS) هرچه : هرشه (HARSĒ) نرخ : — (NĒRX)

-Ī: OR -Ī- < -I-

اجاره : — (ĪJA:RA(H)) انعام : — (ĪNA:M) بستره : —
(BĪSTARA(H)) بسیار : — (BĪSYA:R) بخشش : — یا بخشیش
(BAXSHĪSH) بي انصاف : بي انصافه (BE:ĪNSA:FA) نیز (-FA)
حساب : — (HĪSA:B) کتاب : — (KĪTA:B) لحاظ : — (LĪHA:Z)
سپاره : — یا سیپاره (SĪPA:RA) قصه : — (QĪSA(H)) ضامن : —
(ZA:MĪN) شست : شش (SHĪSH) ذمه : — (ZĪMA(H))
گله : — (GĪLA(H)) مثال : — (MĪSA:L) پل صراط : — (PULĪ-
SARA:T) پنجره : — (PĪNJRA(H)) تکه : — یا تیکه (TĪKA(H)) جگر :
جگر یا جیگر (ZĪGAR) جلو : جلب (JĪLAB) جنازه : — (JĪNA:ZA)

---

۱) Ī در اخر کلمه ها به برای ضرورت شعري یا تاکید به (-Ī:) بدل مي شود ـ

حرص : — (HĪRES -Ī) منت : — (MĪNAT) مصرع : — (MĪSRA(H) (

موعن : — (MO:MĪN) نکاح : — (NĪKA:(H)) برنج : وریجه (WRĪJA (

عموما جمع (WRĪJE) (قــدم) رنجه : (قدم) رنجي (-RANJĪ) -ععه : —

) پودنه : پودینه (PO:DĪNA(H)) -فیزه- (—

-E:- < -I-

بې پرده : ب عموما بې پردې (BE:PARDE:) بې تجربه : بې تجربې (BE:TAJRUBE:)

بې توښه : بې توښې (-TO:XE:) بې اندازه : بې اندازې (-ANDA:ZE:) بې‌حوصله

بې حوصلې (-HAWSILE:) دبه : ډبې (DABE:) تیز ډبلې (DABLE:)

سوا : یا سیوا (SE:WA:) بې قاعده : بې قاعدې (BE:QA:IDE:) بې غصه : بې غصې

) BE:GHUSSE:) بې مزه : بې مزې (BE:MAZE:) بې نتیجه : بې نتیجې (-

(BE:NATI:JE:

-U- < -I-

ب ـ به (ببخش) : و (وبخښه) (WUBAZA(H), -BAXSHA(H)) خیرخیر (کردن) : خر خر (کول)

) XUR XUR K.) تجربه : — (TAJRUBA(H) (

-O- < -I-

پلویا پلاو : پلاو (POIA:W) —

A- < U-

(شاد) امي : — (AMĪ (

-A- < -U-

خوش : خوښ (XWAX) خسرو : — (XASRAW) قفس : ——

) QUQNAS) پخته : پخه (PAXA) همجنادن پختن : پخه ول (-PAXA

WŪL) ترب : تره (TARA(H)) تندر : تندر (TANDAR) توکل ـه

) TAWKAL) چقندر : — (CAQANDAR) نه : نحه (NAHAN) —

-A:- -U-

(شاد) مرغ : مارغه ـ مرغۍ* (MA:RGHĪ) (MARGHAI: (

-Ǝ- < -U-

بزرگ : نیز زیرگ (تلفظ تك) (BZƎRG) (ZBƎRG) بلبل : —
(BƎLBƎL) بهادر : — تل تك علم (بادر) (BAHA:DƎr) (BA:DƎR
سبك : سبك (SPƎk) درست : — (DRƎst) دم : لم (LƎM)
خانم : — (XA:NƎM) كوچ ازكوچك : كچ (KƎC) غنده : غنري
(GHƎNRE) گندم : غنم (GHANƎM) تندرست : — نیز (تل تك علم)
تومند س (TANDRƎST) (TRANDƎS) جنغ : — (JƎGH (ZH-, جل
: عمل (ZƎl) جهنم : — (JAHANƎM) چابك : — (CABƎk)
ملك : — (MƎLK) نازك : — (NA:ZƎK) يوغ : ژغ يا جغ (JƎgh)
(ZHƎGH)

-I- < -U-

فروش (پسوند) : — (-FIRO:SH) فروتني : — (FIRO:TANI:) گرسنه :
— (GURISHA(H)) —

E- < U-

اهي : اي هي (EHE:) (شاذ)

-I:- OR -Ī- -U-

بز : بیز (BĪZ) بُز (BĪZA(H)) بلند : — (BĪLAND -BĪ- -LAND)
بلور : — (BĪLO:R) كنگره : — (KĪNGRA(H))

-O:- < -U-

بقچه : بوشخكي (BO:SXAKAI:) قلب (BO:XSAKAI:) دم پخت : دم پوخ
(DAM-PO:X) پخته : پوخ (PO:X) كتك : كوتك (KO:TAK)
شروع : — يا شورو (SHO:RO:) كلاه : — يا كوله (KO:LA,) پلاو : —
(PO:LA:W) تكاپو : تك وپو (TAG-u- PO:) پودنه : پودينه (PO:DI:NA(H)
تفنگ : توپك (TO:PAK) نیز تفك : توپك -

-U- Ū- < U-

امت : — (ŪMMAT) (شاذ است) عمر : — (ŪMAR)

-Ū- OR -U:ų- < -U-

امبر : امبور (AMBŪR) بت : — (BŪT) کمانی : — (GŪ- MA:N) بنیاد : — (BŪNYA:D) سرخ : سور (su SŪR) دره : — (DŪRRA) دکان : — (DŪKA:N) کالبد : کالبوت (KALBŪT)

کفار : — (KŪFA:R) کره : — کوچې (KŪCE) سنت : — (SŪNNAT) سنبه : — (SŪMBA(H)) شفع (ع) : — (SHŪFA) شکر : — (SHŪKAR) شتر : — (SHŪTƏR) گدار : گودر (GŪDƏR)

مدت : — نیز (عام) موده (MŪDA(H)) گناه : — (GŪNA:(H)) گنگ : گونگې (B GŪNGE:) گنبد : گنبت (GŪMBAT) هنر : — (HŪNƏR)

باغنده (برهان) : باغنده یا باغونده (PA:GHŪNDA(H)) پك : پوکې (PŪKE:) پل : — (PŪL) پنبه : — (PŪNBA) تردد : تردده (TARADŪD)

تف : توك (TŪK(ANRƏ)) تند : — (TŪND) تیم : تیبون (TI:BŪN) جدا : — (JŪDA:) مناره : — (MŪNA:RA(H)) مدام : — (MŪDA:M)

محتاج : موتازه (MŪTA:ZA) مشت : موتې (MŪTE:) ناشکر : ناشکره (NA:SHŪKRA)

-U: OR -Ū -U

(شاذ) پف : پو (PŪ) یا (PU:) —

—

فصل دوم

تغیرات در صوت های بلند در واژه های خیل فارسی در پشتو

O-	<	A:-
-O6	<	-A:-
-O	<	-A:

این تغیر یعنی A: < O در کلمات فارسي امروزه و تلفظ ان ها در پشتو عام است وامثال ان فراوان است ــ ان را بوجوه زیر مي توان کرد شرح داد :

۱ : علامت الف (ا) در فارسي کلاسیك دو تلفظ داشته یعنی (A:) (O) مگر در پشتو بویژه لهجه هاي شمالي تلفظ ان تنها (A:) بوده ــ چنانچه علامت الف را نماینده اواز (A:) دانسته اند وفرق (A:) (O) در خواندن فارسي از میان رفته ــ

۲ : ــ در پشتو ابتداء اواز (O) نیز وجود داشت ــ چنانکه امروز هم در همه اي لهجه ـــــ هاي جنوبي موجود است ــ و (A:) لهجه هاي شمالي را به (O) تبدیل مي کنند ــ و چنانکه تغیراتي در لهجه شمالي از لهجه هاي جنوبي پذیرفته و لهجه شمالي اسان و هموار گردید این اواز (مصوته) نیز تغیر یافت و در لهجه شمالي در همه اي موارد به (A:) مبدل شد ــ

یکي از لهجه هاي شمالي یعنی لهجه قوم افریدي تنها در این موارد اختلاف با لهجه شمالي دارد یعنی در لهجه ایشان نیز برعکس لهجه عمومي شمالي (A:) به (O) بدل مي شود ــ براي توضیح این نکته مثالي چند در پائین مي دهیم ــ

		لهجه عمومي شمالي	لهجه افریدي ها	لهجه جنوبي
پلار	پدر	(PIA:R)	(PLOR)	(PLO:R)
کار	کار	(KA:R)	(KOR)	(KO:R)
لار	راه	(LA:R)	(LOR)	(LO:R)
اس	اسب	(AS)	اس (OS)	(O:S)
اسمان		(ASMA:N)	(ASMON)	(ASMO:N)
ملا	کمر	(MLA:)	(MLO)	(MLO:)

ونظائر ان ــ

ذکر تبدل مصوت (A:) لهجه شمالي به (O) و (O:) تنها براي اطلاع خوانندگان کرديم ـ الانه ما دراين کتاب تنها لهجه و تلفظ مرکزي يعني شمالي را براي مقابله و مقايسه وغيره با زبان فارسي پيشنهاده ايم ـ

از سبب ان که اين تغير يعني بدل شدن (O) فارسي به (A:) پشتو عام است اوردن مثالهاي ان را باعث طوالت و ايضاع وقت متصور کرده از ان بازماندیم گذاريم ـ

A > A: -

ابرو : ابرو (ABRU:) اچار : اچار (ACA:R) اذان : اذان (AZA:N)
اده : اډه (ADA(H)) اره : اره (ARA(H)) ارزو : ارزو (ARZO:) ادم : ادم (ADAM) ازمايش : ازميښت (AZME:XT) اسب ـ اسپه : اس (AS)
(ASPA) الوچه : الوچه (ALU:CA(H)) اشنا : اشنا (ASHNA:) استر : استر (ASTAR) ازمودن : ازمئيل (AZMA'EL) ارمان : ارمان (ARMA:N) ابدست : اودس (AWDAS)

A > A: -

واخ : وخ (WAX) نشخوار : شخوند (SHXWAND) ناهار : نهر (NAHAR)
ميهمان : ميلمه (ME:LMA) چارچوبه : چرچوبئ (CARCO:BAI:) جانور : ځناور (ZANA:WER) تلواسه : تلوسه (TALWASA(H)) تالاب : تالاو (TA:LAW)
تار : تنه (TANA(H)) (تاروبود : تنه بوده) پنهان : پنهم (PENHAM)
پازيب : پنزيب (PANZE:B) لال : لل (LAL) ماهي : محي (MAHE:)
کاشيدن (گادن) : غئيل (GHA'YEL) گدار : گودر (GU:DAR) زبان : ژبه (JEBA) زانو : زنگون (ZANGU:N) شناخته : شنخته (SHNAXTA)
قاطر : قچر (QACER) ـ اور (پسوند) : ور (-AWER) مثل زوراور ـ زورور (ZO:RAWER) دلاور : زړه ور (ZRE-WER) ازخالق : خلقه (XALQA(H)) زولانه : زولنه (عموما جمع زولني) (ZO:LANA) (ZO:LANE:)
بالنگو : ملنگان (عموما تل تك عو : تخم ملنگان) (MALANGA:N)

A > A:

مربا : مربه (MURABBA) چرا : څه له (څله) (SELA) جيکا : جغه (JEGHA(H))

تماشا : تماشه (TAMA:SHA) یا ! : یه ! (YA) —

-A- ——— -A- < -I:-

تپک (اواز ساعت ومثال ان) : تك (TAK) تیشه : تخز (ترخز) (TAXEZ) TARXEZ) تپچه : تپچه (TAPCA(H)) پیشین : پښین (PAXI:N) بویژه در مرکب نماز پیشین : مازپښین یا ماسپښین (وقت نماز پیشین) — سیمین : سمین (SAMI:N) (در اسماي مردان و زنان علم است مثل سمین جان — سمینه) شبگیري : شوګیره (SHAWGI:RA(H))
اهریمن : اهرمن (AHRAMAN) یا (AHRAMEN)

-A:- ——— -A:- < -I:-

جانور : ځناور (ZANA:WER)

-E- < -I:-

شهشین : سپېزن (SPEGEN) غمگین : غمجن (GHAMJEN) (پسوند — گین در پشتو بالعموم به — ژن (JEN) یا (ZHEN) بدل مي شود) پروین : پـرونـــي (PARWENE) پیش : پشي (PESHE) (اواز راندن گربه) تاجیك : تاجك (TA:JEK) تاریك : تیاره (TYA:RE(H)) تراشیـده : تراشلي (TRA:SHELE)
جریب : جرب (JI:REB)

-I- < -I:-

هیچ : هیڅ (HIS)

-Ī- < -I:-

چین (پسوند) : — (-CĪN) در کلمات مثل اب چین (A:BCĪN / A.BGI:N) گلچین (GUL- CĪN) وغیره دین : — (DĪN) نیز در الفاظ مرکب مثل بي دین (BE:DĪN) بي دیني (BE:DĪNĪ) زرین : — (ZAR(R)ĪN) سپید : سپین (SPĪN) خوبي : — (XUBĪ) سمین : سمین (SAMĪN) تیر : — (TĪR) نیز

---

۱) چنانکه گفتیم (I:) و (Ī) بسا باهم تغییر ازادانه (FREE VARIATION) دارد عمبا براي ضرورت شعري که در معني کلمه فرق نمي اید — طبع پشتو به اختصار مصوته ها است — که از مثالهاي بالا روشن مي شود —

درمرکبات مثل شاه تیر (SHA:TĪR) سیاره : — یا سپاره (SĪPA:RA(H))
نظیر : — (NAZĪR) کینه : — (KĪNA(H)) بي شرمي : بي شرمي
(BE:SHARMĪ) نیزدرهمه اي الفاظ که اخران ( ) باشد وبراي تانیث به
(-AI:) بدل نه شوند مثل نیکي بدي — جدي — بي تنگي ي بي صبري — بي زباني — بي قدري
بیکاري ونظائران —

بیکار : — (BĪGA:R) — بین (پسوند) : — (BĪN) درمرکبات مثل
تماشبین — دوربین (THA:SH BĪN) (DŪR BĪN) وانظائران پروین :—
(PARWĪN) پلید : پلیت (PALĪT) تاریخ : — (TA:RĪX) تاریک : —
(TA:RĪK) تحقیق (ع) : — (TA(H)QĪQ) تدبیر (ع) : —
(TADBĪR) همه الفاظ که به وزن تدبیر تقدیر تحقیق باشند در اخران ها (-I:)
به (-Īم بدل مي شود) ترین : — (TARĪN) (پسوند صفتي نیزنام قبیله اي) تمیز
: — (TAMĪZ) جاگیر : — (JA:GĪR) جبین : — ( )
معمولي : — (MA'MŪLĪ) نسرین : — (NASRĪN) یاغي : —
(YA:GHĪ) یتیم : — (YATĪM)

-E < -I:-

شالي : شولي (SHO:LE) بعضي : بعضي (BA'ZE) راي : راي (RA:E)
یعني : یعني (YA'NE) وحي : — (WAAHF) نیز (WAHĪ)

-E: < -I:

همه اي الفاظ که درفارسي کلاسیك یاي مجهول (-E:) یا (-E:-) داشتند — درفارسي
امروز به یاي معروف (-I:) بدل شده اند — واین تغیررا تلفظ جدید مي گویند — درپشتو
چنین الفاظ را به یائ مجهول (-E:) تلفظ مي کنند — وهر ائینه امثال این تغییر بي شمار است —
ما اینجا تنها به محدودي چند مثالها اکتفا کنیم : —
اسیب : — (A:SE:B) امیزش : — (A:ME:ZISH) امید : — (UME:D)
نوشیروان (اسم معروف) : — (NAWSHE:RAWA:N) بیداد : — (BE:DA:D) بیدار
: — (BE:DA:R) زیر : — (ZE:R) خورشید : — (XURSHE:D)
درویش : — (DARWE:SH) دریغ : — نیز دریغه (DRE:GHA) دلیر : —
(DALE:R) دیوانه : لیونی (LE:WANE:) (استا) خیز : — (XE:Z)
امیز (پسوند) : — (-A:ME:Z) درمرکبات مثل رقت امیز (RIQAT A:ME:Z)

زهرامیز : ـ (ZAHR A:ME:Z) ونظائران ٠
انگیز (پسوند) : ـ (-ANGE:Z) درمرکبات مثل حیرت انگیز (HAIRAT ANGE:Z)
دیگ : ـ (DE:G) نیزدیگچه : ـ (DE:GCA(H)) وقلبان (DE:GKE:)
ریشم (ابریشم) : ریشم (RE:XEM) نیزمرکبان مثل ریشمین (RE:XMI:N) ریگ
: ـ (RE:G) ریمن : ـ (RE:MEN) ریش : ـ (RE:SH) درمرکبات
بیشروکم یا کم وبیش ٠ بیشه : ـ (BE:SHA(H)) میوه : ـ (ME:WA(H)) پرهیز : ـ
(PARHE:Z) یا (PAR(H)E:Z) پازیب : پنزیب (PANZE:B) پریشان
: ـ (PRE:SHA:N) پشیمان : ـ (PXE:MA:NA) پنیرك : ـ (PANE:RAK)
پیچ : ـ (PE:C) پیچش : ـ (PE:CESH) پیراهن : ـ (PE:RA:HAN
بیدانه : ـ (BE:DA:NA) پیروز : ـ (PE:RO:Z) نیز نیروز : ـ (PE:-
(اسم عام مردان) پیش : پیش (PE:X -sh,) پیشی : ـ (PE:SHI:) پیشاب
: ـ ((PE:SHA:B)) پیشه : ـ (PE:SHA(H)) تیز : ـ (TE:Z) تیزاب :
ـ (TE:ZA:B) تیشه : ـ (TE:SHA(H)) تیغه : ـ (TE:GHA) جیب :
ـ (JE:B)

-E: OR -AI < -I:

الفاظیکه در اخران ها یای٭ معروف (-I:) اید به یای٭ مجهول (-E:) بدل
می شوند ـ مثل هموار : هموار هموار هواری (HAWA:RE:) ویرانی : ورانی (
WRA:NE:) بی محنی : بی محنی (BE MA'NE:) تیاری : ـ (TAYA:RE:)
ماهی : مهی (MAHE:) کم بختی : کم بختی (KAM BAXTE:) همچنان
نیك بختی ـ خوش بختی و نظائران ٠ برابری : برابری (BARA:BARE:)
الفاظیکه در اخریای نسبتی (-I:) باشد که ملك یا شهررا ظهار کند ـ به یائی مجهول
(-E:) بدل می شود ـ شهری : ښهری یا ښاری (XA:RE:) بلخی : بلخی
(BALXE:) ایرانی : ایرانی (I:RA:NE:) لاهوری : لاهوری (LA:-HO:RE:
الفاظ این نوع تانیث نیز دارند ـ که (-E:) به (-AI:) بدل می شود مثل شهری٭
(XA:RAI:) ایرانی٭ (IRA:NAI:) لاهوری٭ (LA:HO:RAI:) و امثال
ان ـ
بی ـ (پیشوند) : بی (-BE:) درمرکبات کیره مثل بی انصاف ـ بیکاره ـ بی
موجب ـ بی عقله و نظائران ـ اهوری : اوری (U:RE:)

-E: OR ~~-A~~ -AI < -I:

پیراهن : — (PE:RA:HAN)

-O: < -I:

تیره : تور (TO:R) استین : لستونړي (LASTO:NE) زلبیا : زلوبي* (ZA-LO:BAI:) بزینه : بزو (BIZO:) پارسي : پارسو (PA:RSO:)

-U < -I:

لاقي : لاقو (LA:PU) یا (LA:OU:) تل تک عو : — ( ) یا ( )

-I < -E:

~~.....~~ نیچه : نچه (HACA(H))

-I < -E:

صیقل : سیکن (تل تک عو) (SIKEN)

-E: OR -AI < -E:

پیمانه : — (PE:MA:NA(H)) پیمایش : — (PE:MA:ISH) پیمان : — (PE:MA:N)

-U < -E:

بید : وله (WULA)

66-A- < -O:-

(اب) خور : (اوبه) خور (UBE XWAR)

---

۱) درپشتو (-E:) و (-E:) میان ان ها تغیر ازادانه (FREE VARIATION) دارند — مگر همین دو مصوته ها درموارد ي درابدال ان معني لفظ را نیز بدل مي کنند یعني قدر فونیمي PHONEMIC VALUE دارند — که در دگر زبانهاي هند ایراني دیده نه شد — مثل سړي (SARE:) یخ : سرد — سړي (SARE:, -AI) — مرد —

11

MALANGA:N
JURA:BBA(B)

-Ā- -U:-

TA:WŪS JĀGH MĀGA
-A: < -U
LĀRI KRĀC

پلو : پلاو (STĀN PO:LA:W)

-Ā -Ā -U: -O:

جلو : جلب (TĀ JĪLĀB) ZH-ₑ JĀWĀRA

6 -U- -A: < -Ā -U: -O:-
-Ī
BO:
BĪ ZO: APĪN

جوز : غز (GHUZ)

-Ā: < -U:
-A- < -U:-

ازمودن : ازمئیل (AZMAYĀL BĀRĀ:T) ستور : — (STWAR) خوب : ښه (XA)
غوش نیز گوش : غوز (GHWAG) گوشت و لغوښه (GHWAXĀ) تندور : تندر (رعد)
(TANDAR) جوراب : جرابه (SUNDUK JARA:BA) KUNI:
SUNDUQ
KUNA

-A:- TUMĀN -U:-

بالنگو : ملنگان (تل تك عو : عموما تخم ملنگان) (MALANGA:N JURA:BBA(B))

-Ā- < -U:-

موش : مږه (MĀGA) جوع : جغ (JĀGH) طاووس : طاوس (TA:WŪS)
کروچ کروچ : کرچ : کرچ (KRĀC) دور : لري (LĀRI) ستون :
ستن (STĀN)

-Ā < -U:

تو : ته (TĀ) زرو یا زلو : ژوره (ZH-ₑ JĀWĀRA)

-Ī
BO: -I: < -U:
BĪ ZO:

افیون : انیم یا اپیم (APĪN) بوزینه : بیزو (BĪ ZO:)

-Ā: < -U:

بروت : بریت (BĀRĀ:T)

-U < -U:

صندوق : — (SUNDUQ) یا (SUNDUK) کونې : — (KUNI:)
کون : کنه (KUNA) تومان : تمن (TUMĀN) (درمحاوره ډیر تمن دې وهلې
دې ! چه کاري عظیم کرده) جوراب : جرابه (JURA:BBA(B)) گوش (گوشه) بگت

(GUṬ[1])

66-O: - < -U: -

تلفظ فارسي كلاسيك پائيين بجاي (-U:) امروزي (-O:) بوده است ـ پشتو همابن واژه ها را در زمانهٔ پشين مستعار يافته است ـ ازين است كه تلفظ پشين (O:) در الفاظ فارسي مروجه پشتو بجاي خود مانده است وچون فارسي امروز يكسر (O:) را ترك كرده وبجاي ان (U:) را اختيار كرده است ـ مثالهاي الفاظ كه در فارسي (U:) دارند ودر پشتو (-O:) بسيار اكثير است ـ ما اينجا به اوردن مثالي چند اكتفا مي كنم ـ

ابرو :ـ (ABRO:) ارزو :ـ (ARZO:) بانو :ـ (BA:NO:) سرخ رو :ـ (SURUX RO:) (دعا) گو :ـ (-GO:)

-O: - < -U: -

اشوب :ـ (A:SHO:B) اغوش :ـ (A:GHO:SH) اموخته :ـ (A:MO:XTA) اموزش :ـ (A:MO:ZISH) افروز (پسوند) :ـ (-AFRO:Z) درمركبات مثل دل افروز جهان افروز ـ برومند (BARO:MAND) زور :ـ (ZO:R) ـ پوش (پسوند) :ـ (-PO:SH) درمركبات مثل پاپوش ـ برف پوش ـ برقعه پوش ـ تخته پوش ونظائر ان گوش :ـ (GO:SH) بوزه :ـ (BO:ZA) بوس :ـ (BO:S-) درمركبات مثل پابوس ـ بوس وكنار وامثال ان ـ بوستان :ـ ( )

بهلول :ـ (BAHLO:L) سرود :ـ (SARO:D) دروغ :ـ (daro:gh) دوست :ـ (DO:ST) خروش :ـ (XURO:SH) فروخت :ـ (FIRO:XT) روز :ـ (RO:Z) درروزروز يا شواروز وغيره (ب :بوخ ZBX) دوزخ :ـ (DO:- WBAZ) دوش :ـ (DO:SH) دوغ :ـ (DO:GH) دول : ډول (ḌO:L) دولچه : ډولچه (ḌO:ICA) (B O) روئيدگي :ـ (ro:IDAGI:) روزگار :ـ (RO:ZGA:R) فرو(تني) :ـ (FIRO: (TANI:) هوش :ـ (HO:SH) ـ نيز هوش ( ) ـ فروش (پس اوند) :ـ (-FIRO:SH) درمركبات مثل سرفروش ـ سبزي فروش ونظائر ان ـ پوست :ـ (PO:ST) پيروزنيز فيروز :ـ (PERO:Z) يا (FERO:Z) تنومند :ـ (TANO:MAND) توبره :ـ (TO:BRA(H)) توپ : توپه (TO:PA) توپك : توپك (TO:PAK)

---

۱) پنجابي وهنكو نيز گهه (GUṬH)

توده : — (TO:DA(H)) توشه : توښه (TO:XA(H)) جور : — (JO:R)

جوش : — نیز څوپش (JO:SH) (ZO:X) جولاه : جولا (JO:LA:)

جوله : — (JO:LA) (بمعني ترکش و کیسه که دران بارود تفنگ شکار وغیره هستند)

-Ū < -U:

زبون : — (ZABŪN) زبور : — (ZABŪR) افلاطون : — (AFLA:TŪN)

کوچه : کوڅه (KŪSA(H)) توت : — (TŪT) سود : — (SŪD)

عبوس یا بوس : بوټ (BŪT) دوك : — (DŪK) پوچ : — (PŪC)

تابوت : — (TA:BŪT) تندور — تنور : تنور (TANŪR) جادو : — U (JA:DŪ)

جاسوس : — (JA:SŪS) جاروب : جارو (JA:RŪ) چاقو : — (CA:QŪ)

معلوم : — (MA'LŪM) مولود : — (MAWLŪD) یاقوت : — (YA:QŪT)

تغییرات مربوط به مصوت های مرکب (Diphthongs)

تغییر مصوت هاي واژه هاي فارسي به مصوت هاي مرکب در پښتو بقرار زیر است —

۱ :— اضافه (-AI:) پسوند تا تانیث در واژه هاي که ظاهرا مذکر است — مثلا شیرین (که اکثر در نامهاي مردان مي اید مثل شیرین خان) در پښتو شیریني (SHI:RI:NAI:) مي گردد — مرجان که در نام مردان مي اید — مثل مرجان علي — در نامهاي زنان مرجانــــــي (MARJA:NAI:) مي گردد —

۲ :— اضافه پسوند تانیثي (-AI:) به اسمها که مذکر اند — بعض اوقات مصوته اخر این واژ

---

۱) یکي از مختصات و تمایلات پښتوان است که مصوت هاي بلند را کوتاه سازد و ازین است که در واژه هاي فارسي مصوت (U:) در پښتو معمولا مبدل به (Ū) میشود — و همین این بر دو مصوته هاي تغییر ازادانه (FREE VARIATION) است یعني در معني واژه ها فرق نمي اید — مصوته (U:) در پښتو در نظم دیده مي شود — تا وزن شعر را درست دارد —

واژه ها ساقط مي شود مثلا ابا > ابئ (ABAI:) مادر ـ مادر بزرگ ـ
شاه یا شها > شهي* (SHAHAI:) نام زنان ـ زلوبیا : زلوبي* (ZALO:BAI)
۳ :ــ یاي نسبتي که با اسماء شهرها و ملکها مي اید ـ در پښتو برائي مذکر به (-E:) وبراي تانیث به (-AI:) بدل مي شود ـ مثل کابلي > کابلي (مذکر) کابلي* (KA:BALAI:)
ایراني ـ ایراني > (مذکر) ایراني* (IRA:NAI:) مونث ـ و نظائر ان ـ
٤ :ــ اسمائي مذکر که در اخر انها (-A) باشد این مصوت به (-AI:) مبدل مي شود ـ
مثلا دوشاخه > دوه ښاخي* (DWA XA:XAI:) تابه > تبئ (TABAI:)
چارچوبه چارچوبي* (CA:RCO:BAI:) نوچه : نوچي* (NO:CAI:) میمونه
میمونئ یا ماموني* (تل تلفظ) (MA:-, ME:MUNAI:) ژاله : ژلئ (GALAI:) ـ
تغییر (-OW) به (-AW) مثل دو (درنگ و دو) (TAGUDAW)
درو لو (LAW) سودا :ـ (SAWDA:) سوګند :ـ (SAW- DA:) شوق (ع) ـ (SHAWQ) طوق : اما ـ (TAWQ) و نظائر ان ـ
۵ :ــ واژه هاي یک سیلابي که در اخران (-U:) یا (-U:Y) باشد ـ به (-ŪI) تغییر یابند ـ مثل خو : خوي* (XŪI) بو : بوي* (BŪI) کو : کوي* (KŪI)
٦ :ــ واژه هاي فارسي که مصوته (-U:) یا (U) ان در پښتو به (-A) بدل مي
شود ـ و ان سیلاب در اغاز کلمه باشد ـ عینا بعد از مصمته گرد شدن لبها بکار مي رود ـ
مثل ـ خوردن : خوړل (XWARƏ) بخور (خور) : خوره (XWRA(H))
سوختن سوزانیدن : سوزیدل ـ سوزول (SWAZE:DƏL) (SWAZAWƏL)
و ( ) ثاني و باشد ـ
واژه هاي که اغاز ان از (CVC-) باشد ـ چون در پښتو به (CCV-) بدل
شوند ـ همین تغییر روی دهد ـ مثلا ـ سوار شدن : سوریدل (SWARE:DƏL) سواري :
سورلي (SWARLI:)
یاداشت : چون مصوته* فارسي در پښتو به (O:) بدل شود ـ گرد شدن لب ها حذف مي گردد
مثال : از سوزیدل واژه سوز که در اول (SWO:Z) بود بعد ها (SO:Z) شد ـ
همچنین از سوریدل واژه سور (SWO:R) بعدها (SO:R) گردیده است ـ
۷ :ــ مصوته هاي دو تا (A:E) یا (A:E:) به (E:) بدل مي شود ـ
مثلا جاي : ځائي ( ) پاي ـ (پیشاوند) :ـ (PE:-) مثل پائیدار :
(PEDA:R) باید : بایده دي (BE:DA(H)) خدائي :(XUDE:)

فصل سوم

تغییرات در حروف صامت

B — P

به : په (PA) بکار : پکار (PAKA:R) بر : په (PA) بجا : په ځائی — پځائی (PA ZA:Y) بتیله (فارسی نیز بتیله) : پتیله (PATI:LA(H)) بسان : پشان (په شان) (PA SHA:N) باغنده : پاغنده (PA:GHŪNDA(H)) شبان : شپون (SHPŪN) سبک : سپک (A SPE K) اسباب : اسپاب (ASPA:B) تسبیح : تسپی (TASPE:)

اسب : آسپه (مؤنث آس) (AS ASPA) رباب : رباپ (RABA:P) کباب : کباپ (KABA:P) ارباب : ارباپ (ARBA:P)

W < B

بیزار : ویزار (WE:ZA:R) بید : وله (WU-, WALA) بیخ : ویخ (WE:X) برادر : ورور (WRO:R) برف : واوره (WA:ARA) به : وه (WA(H)) بخ بخ : وخ وخ (WAX WAX) بخ : وخ یا وخی (WAX) (WAXE:) باز : واز (WA:Z) بریخ : وریجه (WRIJA) بیازما : وامایه (WUAZMA:YA)

(-B-) ابره : اوره (AWRA(H)) تابدار : تاودار (TA:WDA:R) تابگین : تاوجن (TA:WJEN) پشتیبان : پشتیوان (PUSHTIWA:N) (پسوند عام) گریبان گریوان (GRE:WA:N) گوبند گوباره : گووار (GUWA:R) شباروز : شواروز (SHAWARO:Z) شبگیر : شوگیر (ه) (SHAWGĪR) دربان : دروانـجی (DARWA:NCĪ) سبب : سوب (SAWAB) (تل تلفظ) ساربان : ساروان (SA:RWA:N) زبر : زور (ZWAR) ابتر : اوتر (AWTAR) ابر : اوره (ناموس — ابر بارنک) (AWRA(H)) ابدست : اودس (AWDAS) بادبان : بادوان (BA:DWA:N) باغبان : باغوان (BA:GHWA:N)

(-B) تالاب : تالاو (TA:LA:W) تاب : تاو (TA:W) (TA:bA:W) پایاب
: پایاو (PA:YA:W) طناب : طناو یا تناو (TANA:W) سیب : سیو (SEW
(

B < W

(شاذ است) ترب : تره (TARA)

B < M

بالنگو : (تخم) ملنگان (تل تك عو) (MALANGA:N) شبکور : شمکور (SHAMKO:R)

P/B < W

(شاذ) چارپا : څاروې (SA:RWE:)

P < B

تپه : ډبه (DABA(H)) پادشاه : باچا (BA:CA:) پود : بوده (BŪDA(H))

P < M

تپانچه : تماچه (TMA:Ṇ CA) پشه : ماشې (MA:SHE)

P < F

پالوده : فالوده (FA:LUDA(H)) پرهیز : فرهیز (FARE:Z) پلپل : فلفل
(FILFIL) پولاد : فولاد (FAWLA:D) ~~پیچ : پیچه~~) پیروز :
فیروز (FE:RO:Z) پیروزه : فیروزه (FE:RO:ZA(H)) پیل : فیل (FĪL)

P < K

کرپ : کرکه (KRUKA) (شاذ)

T < Ṭ

( ) تنگه : ټنگه (TANGA) توپك : ټوپك (TO:PAK) تيتال :
ـ (تيتال TITA:L) تیز : ټيز (ṬĪZ) تيك : ټك (ṬAK) تپ :
ټپ (TAP) (عموما تپ تپ) تس : ټس (برهان) (TAS) تفك : ټوپك
(TO:PAK) تق : ټق (TAK) نيز (TAQ) توته : ټوټه (TO:TA(H))
توتك : ټوټه : ــــ باتنگان : باټينګړ (BA:TINGĪṆ) پتو : پټو (PATU:)
بوته : بوټې (BŪTE)

C < T

قاطر : قچر (ه) (QACAR)

D < T

تاتوره : داتوره (DA:TŪRA(H)) نیز دالتوره ・ خدیجه : ــ (XUTF:JA(H))
(بالکس) (تل تك عو) تانتن : تودول (TAN=, TO:DANƏL) تانته : تود (TO:D)
مو : توده ــ تفت : تود (TO:D)

Ḍ < T

تپه : ډپه (DEPA)

Y < T

هفتاد : اویا (AWYA:) هشتاد : اتیا (ATYA:)

Z < J

(ـJ) جوش : ځوش (ZO:X) جوان : ځوان (ZWA:N) همچنین جه
جواني : ځواني (ZWA:NĪ) جنگل : ځنگل (ZANGAL) جل : ځــل
(ZƏL) جگر : ځگر (ZĪGAR) یا (ZIGƏR)
(ـJـ) جان : ځان (ZA:N) جاي : ځاي (ZA:E) جانور : ځناور
(ZANA:WƏR) بې جا : بې ځایه (BE:ZA:YA) بې جان : بې ځانه (BE:ـ
ZA:NA) زنجیر : زنځیر (ZANZĪR) یاجوج : ازوزي (تل تك عو) (AZŪZE)
ماجوج : مازوزي (MA:ZŪZE) رنجور : رنځور (RANZŪR) بجا (ي)
پاځاي (PAZA:E) پنجاه : پنځوس (PANZO:S)
(ـJ) پنج : پنځه (PINZƏ) رنج : رنځ (RANZ) غلط فوج : فوځ
(FAWZ) محتاج : موتازه (MUTA:ZA) یاجوج : ازوزي ( )
ماجوج : مازوزي ( )

C < J

جیغ : چغه (CƏGHA) جیر جیر : چر چر (CƏR CƏR) جز جز (کردن) چس چس
(کول) (CƏS CƏS (K.)) یا (CUS CUS K.) جغ جغ : چغ چغ (CƏGH ـ)
خرج : خرڅ (XARS) کم خرج : کم خرڅه (KAM XARSA)

ج-- ZH < J

کج : کوږ (KO:ZH)

S < J

خرج : خرڅ (XARS) کم خرج : کم خرڅه (KAM XARSA)

SH < J

جرنګ : شرنګ (SHRANG) نیز شرنګ (SHRANG)

GH < J

مثال ـ جوز : غوز (GHUZ)

G < J

بادنجان : باتینګړ (BA:TINGẒH) کج : کوږ (KO:G)

یاداشت • علامت ږ در واژه هاي پشتو دو تلفظ دارد یکي (Z) که بالا ذکر شد ـ و دومي همان ژ که در کلمات فارسي است ـ مګر اول الذکر لهجه • عمومي است ـ همچنان چون بدل ج در کلمات پشتو به ږ نوشته شود این علامت نیز دو تلفظ دارد ـ یکي ګ (G) مثل مثال بالا ـ واین لهجه شمالي پشتو است ودومي ژ که لهجه جنوبي است

Ṭ < C

مچ : مټ (MƏṬ)

J < C

چانه : جامه (JA:MA) (رنګ JAṆ

Z < C

چانه : ځنه (ZƏNA)

S < C

چادر : څادر (C=) چاشت : څاښت (SA:XT) چه : څه (SƏ) چاه : څاه (SA:) چاریا نیز چاروا : څاروي (SA:RWE:) (SA:DAR) چر : څر (SƏIA) چرا : څله (SO:RƏB) چرب : څورب (تلفظ علاقه اي) چریدن : څریدل) SARE:DƏL (چریش : څریښت (در فارسي شاذ است مګر در پشتو عام) (SARBAXT) چرخ : څرخ (SARX) همچنان چرخیدن : څرخیدل (SARXE:DL) چرم : څرمن (SARMƏN) چسان (چه شان : څه شان ـ

(SƏSHA:N) چش : ښکه (SAKA) همچنان چنیدن : ښکل (SKƏL)
) چکیدن : ښځیدل (SASE:DL) چمچه : ښمڅۍ (SAMSAI:)
چهار : ښلور (SALO:R) ښهره : ــ (SE(H)RA) چیز : ښیز (SĪZ)
(-C- -S) دوچار : پوښار (DŪSA:R) چمچه : ښمڅۍ (SAMSAI:) کوچه
: کوښه (KUSA(H))
(-C) چخ چخ : پخ پخ (PƏS PƏS) هیچ : هیڅ (HES) (HIS)

SH < C

چوپان : شپون (SHPŪN)

K < C

کرچ : کرکه (KWRƏKA)

صامت عربی (Ḥ) < به (H) یا حذف می شود ــ ذکر حذف (Ḥ) مفصل ذکر خواهد شد ــ

امثال (Ḥ) < (H) بسیار است همچو وحی : ــ (HABI:) بحر : ــ (BAHƏR) رحم : ــ (RAHƏM) حساب : ــ (HISA:B) حد : ــ (HAD) حال : ــ (HA:L) حیا : ــ (HAYA:) حوصله : ــ (HAW SELA)

XW- < X

واژه های فارسی که بعد از خا (X) واو معدوله دارند ــ امروز تلفظ این واو نمی شود ــ مگر باید در زمانه ماضی تلفظ آن رواج داشته باشد ــ در پشتو این چنین واو معدوله هنوز ارزش دارد ــ و با خا مرکب صامت (CONSONANT CLUSTER) می سازد ــ امثال : ــ
خواب : ــ (XWA:B) خوار : ــ (XWA:R) خواجه : ــ (XWA:JA)
خواست : ــ (XWA:ST) خوان : ــ (XWA:N) خوانده : ــ (XWANDA(H))
همچنین خواندگی به : (XWA:NDAGĪ) خواه : ــ (XWA:H) خواهان : ــ (XWA:HA:N)
خواهش : ــ (XWA:HESH)[1] خوش : ــ (XWAX)
خدا : خدای (XWUDAI) یا (XWDAI) خش : خوابښې (XWA:XE)

---

۱) تلفظ صوت (و) در خوابښې وخوله می نماید که خش وخوله نیز در زمان قدم صوت داشته باشد ــ که امروز خلاف معمول از تحریر نیز رفته است ــ

حذو : خوله (XWALA(H))

(-XW-) اب‌خور : اوبه خور (UBI XWAR) بدخواه : -(BAD-

XWA:(H)) همچنان : بدخواهي - پسرخواندگي (PISAR XWA:NDAGI:)

یاداشت - واژه ها که مرکب از پسوند (-خوار) است در پشتو مبدل به (-خور) مي شوند -

مثلا ادم خوار : ادم خور (A:DAM XO:R) بسیار خوار : بسیار خور (BISYA:R XO:R)

ظاهرا دراین چنین مواد (W-) در پشتو حذف شود - مگر چون جمع یا مونث این پسوند

سازیم همان واو مرکبي بازبه ظهور مي اید یعني جمع ادم خور - ادم خواره (A:DAM XWA:RƏ)

وجمع بسیار خور بسیار خواره (BISYA:R XWA:RƏ) ومونث این مرکبات -

ادم خوره · بسیار خوره (-XWARA(H)) وجمع مونث - ادم خوري · بسیار خوري

(-XWARE:) مي شود -

D < X

خرمن : درمن (DRƏMƏN) از سبب تشابه با واژه ها

که در اخر ان (-AND) باشد و در تکلم عو بدل به (ƏN ، AN-) شود - این واژه

را از شکل مختصر (DƏRMAND) تصور کرده شوه است -

Z < X

سوختن : سوزیدل (SWAZE:DƏL) (در استقاقات فارسي نیز (Z) بازمي گردد

مثل سوز و سوزش - و سوزانیدن -

Q S < X

نخ : نخي (NASAI:)

Q < X

خجیر : قجیر (QAJĪR)

K X

خشخاش : یا کا شکاش (KA:SH KA:SH) ناخن : نوك (NŪK)

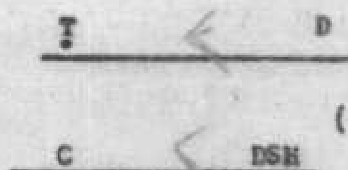
T D

(D-) دنبوره (طنبور) : تنبل (د ف) درنگ : ترنګ ; (TRANG)

(-D-) کسده زن : کستیزن (KUSTE:ZAN) جلدي : جلتي (JALTĪ)

پلیدي : پلیتي · زیادي : زیاتي (ZYA:TE:) نیز زیاتي (ZYA:TĪ) -

(-D) :ـ بارود ، باروت (BA:RU:T) جلد : جلت (JALT) یا
(JALAT) جلاد : جلات نیز جلاتي JALA:T, JALA:TE:) پلید : پلیت (PALI:T)
پریزاد : پریزات (PARI:ZA:T) گنبد : گنبت (GŪMBAT) مدد : مدت
(MADAT) ـ زاد (پسوند) : زات (-ZA:T) شهد : شات (SHA:T)
کالبد : کالبوت (KA:LBŪ:T) زیاد (ه) زیات (ZYA:T) زمرد : زمروت
(ZAMRŪT) (تل تك عو ـ در نامهاي زنان) امرود : امروت (AMRŪT)
نساد : نسات نیز پسات (تل تك عو) (PASA:T)

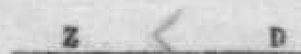


بادنجان : باتینگن (BA:TINGAN)

بادشاه : باچا (BACA:) همچنین بادشاهي : باچاهي یا باچاي ـ بادشاهزادي :
باچاگي ـ BA:CA:GAI:
واکی
یاداشت : غالبا (DSH) < (TSH) زیرا که T ، SH هردو بي صوت (VOICELESS) اند ـ وبعده حسب قاعده علم (TSH) < (C)



(D-) (چهار) داڼګ : (څلور) ډانګه (DA:NGA) (SALO:R) دهل : ډول ( )
دولچه : ډولچه (DO:LCA(H)) دمدمه : ډم ډم (DAM DAM) دمامه : ډمامه
(DAMA:MA) دبه : ډبي‌ه (DABE:) یا نیز (DABLE:)
(-D-) دمدمه : ډم ډم (DAMDAM) بادبادك : باډیوه (BA:DIWA(H))
اده : اډه (ADA)
(D=) گود : گوډ (GO:D)



(D-) دل : زړه (ZRA) داماد : زوم (ZŪM)
(-D-) باردیگر : بازیگر (BA:ZIGAR) گردنده : گرزیدونکي ـ گردیدن ـ گرزیدل
(GARZE:DAL) خذمت XĪZMAT XID- ، قزرت QUZRAT QUD-
(-D) استاد : استاذ (USTA:Z) (استاد نیز گویند) همچنین استاذي
( ) خدمت : خذمت ( ) قدرت : ـ ( )

ZH G < D

زهیدن (زادن ـ زیبدن) : زیږل (زیږول)ـ ZF:ZH، ZE:GƏL) نیز (ZE:G AWƏL / ZF:ZHAWƏL)

S < D

نواده (نواسه) : نوسی (NAWSE:)

G ZH < D

زهیدن ـ زادن : زیږل (ZE:ZHƏL) نیز (ZF:ZHAWƏL)

L D

(D-) دوشیدن : لوشل (LWASHƏL) دیوانه : لیونی (LE:WANE:)
دور : لری (LƏRE) دست : لاس (LA:S) دامن ـ دمن : لمن (LAMƏN)
دم : لم (LƏM) درو : لو (LAW) دختر : لور (LŪR) دام : لومه
(LŪMA)
(-D-) جدا : جلا (JƏLA:) (تلفظ قبیله ای) تراشیده : تراشلی (TRA:SHƏLE)
دودستی : دوه لاستی (DOLA:STĪ) پیاده : پلی (PƏLE) پدر : پلار
(PLA:R) پاک دامن : پاک لمن (PAKLAMƏN) بخدا : پخلای (PAXLAI)
(تلفظ قبیله ای) حذو : خوله (XWALA)
(-D) بید : وله (WƏLA) صد : سل (SƏL)

N < D ( ) ( )

سپید : سپین (SPĪN)

(W) < (D E)

ذمه دار : ذمه وار (ZĪMAWA:R) همچنان ذمه واری (ZĪMAWA:RI:)

Ṭ < T (R) (G)

مشت : موټی (MŪṬE)

(C) < (R)

کره : کچ (KUC) کره : کوچی (KŪCE)

(Z) < (R)

باردیگر : بازیگر (BA:ZI:GAR) غالبا (R) اینجا حذف شده D < Z گردیده
است ـ

(Ṛ)   (R)

(RD) عموما در پښتو به (Ṛ) بدل می شود یا به (Ṭ) مثال های* (RD) <

( ) در پائین می اینډ ــ مگر مثال (RD) فارسی < (Ṭ) نیافتم برای توضیح

مثال انگلیسی ("CARD") (KA:T) یا "POSTCARD" (PO:S-

ka:t) داده می شود ــ

در بعضی ازمواردی (D) نیز بجا می ماند : امثال :ــ

نامرد :ــ (NA:MAṚD) نیز (NA:MAR DI:*) مثلا نامرده (NA:MAṚA)

در نامردی (D) با بجای خود می اید (NA:MAṚI:G:B) شود و (NA:MAṚI:)

نمی گویند ــ مرد :ــ (MAṚD) مرده : مړی (MṚṚ) مردی :ــ

(MAṚDI:) پرده :ــ نیز پرده (PAṚDA(H)) گردان :ــ گردان (GAṚ-

A:N) گرده :ــ نیز گرده (GAṚDA(H)) گوگرد : گوگړ (GŪGṚ) گرد :ــ

(GṚD) گرداگرد : گرچاپیر (GṚ(D)CA:PE:R) شاگرد :ــ (SHA:GṚD)

نیز تل تك عو (-GṚ) مگر در جمع (-GṚDA:N) [illegible] (SHA:GṚA:N)

بادشاه گردی : باچاگردی (BA:CA:GAṚDĪ) خورده :ــ (XUṚDA(H)) درد :ــ

(DAṚD) نیز (تل تك عو) (DAṚ) مگر جمع : (DAṚŪNA)

همچنین : دردمند :ــ (DAṚDMEND) (DAṚMEN) . (دم) کرده :

(دم) کړی ((DAM) KṚE) کارد : چاړه (CA:Ṛ)

(-R) امثال دیگر عمومی :ــ تواره : تواړه (TAWA:ṚA) تلنگر : ترینگړی*

(TRI:NGṚAI:) ترنگ : ترنگ (TṚANG) (برهان) چارچوب یك ــ چوبه :

چارچوبی* (CA:Ṛ CO:BAI:) جرنگ : شرنگ (SHṚNG) مردن : مرکیدل

(MṚ K.) ور وراکردن) : بر بر (کول) (BAṚ BAṚ K.) یا (BṚ-

BṚ K.) لرزیدن : لرزیدل (LAṚZE:DƏL) لرزه :ــ نیز لرزه (LAṚZA)

ماشوره : ماشوره (MA:SHO:ṚA) غراره یا غرغره : غرغره (GHAṚ GHAṚA(H))

غرغره : گرگری (GAṚGAṚI: gaṛ) غرنبیدن : غرنبیدل (GHṚAMBE:D-)

گریه : ژړا (ZH- JAṚA:) پارسی : پارسو (PA:ṚSO:) کرچ : کرکه (KṚUKA)

درنگ : ترنگ (TṚANG) خرطوم : خرتم (XAṚTAM)

(-R) کرکر : کرکر (KṚ--) قراقر : قرقر یا گرگر (GṚ--) یا

(GAṚ--) نیز (KAṚ--, KAṚ..) ناجیر : ناجوره (NA:JO:ṚA) پروار

: بربر (PARE:Ṛ) کر : کونړ (KŪṆ [illegible])

(R) < (RD)

زرد : زیر (ZYAR) سرد : سور (SOR SO:R)

(L) < (R)

(R-) راه : لار (LA:R) راهي : لاروي (LA:RAWE:)
(-R-) تلنگر : تینگلي* (TINLAI:) چرا : خله (SELA) چاردیواري
: چاردیوالي (CA:RDIWA:LI:) ترازو : تله (TELA) مرهم : ملهم (MAL-
HAM) غربیل : غلبیل (GHALBE:L) ترار : قلار ـ خرقه : خلقه ـ
(مR دنبره (ـ طنبور) : تنبل (TANBAL) دیوار : دیوال (-DE:
WA:L) دربار : دلبار (تل تك عو) (DALBA:R) دارچیني : دالچیني ـ زورانه
: زولانه (درفارسي زورانه و زدانه هر دو شاذ است) (ZO:LA:NA(H)) برگه : بیلگه
(BI:LGA(H)) راهوار : راهوال (تل تك عو) سیر : سیل (SE:L)

ND < R

نشخوار : شخوند (SIXWAND)

N < R

تار : تنه (TANA) (پ : تنه پوده ـ ف تار وپود)

WR < R

ران : ورون (WRŪN)

J < Z

انزروت : انجروت (ANJARŪT) بزاز : بجاج (BAJA:J) نیز بجازي
(BAJA:ZI) زرو : ژوره (JUWERA) زم : ژمي (JEME)
زندگي : ژوند (JWAND) زنده : ژوندي (JWANDAI) زن : جن
(JEN) دروغزن : دروغجن (DARO:GH- (JAI:) زه : ژي) (بمعني دختر)
JEN) نیز دروغژن (درفارسي شاذ است) دوزبان : دوه ژبي (DWA JEBE)
زبان : ژبه (JEBA) پزاوه : پجاوه (PAJA:WA(H)) پجه علم تراست
(PAJA(H)) پز : پخ (ازپخیدن : پزیدن (درپ ـ شاذ است)

ZH < Z

نزدیك : نژدي (NIZDE:) (تل قبیله اي) زم : ژمي (ZEME)

همه واژه هاي كه در تحت (Z) < (J) به (ژ) نوشته ايم تلفظ ان ظاهر است كه
ما (ZH) نيز باشد _

S < Z

نماز : ماس < نماز مثلا درمركبات ماسپنين _ماسختن _در هر دو موارد بدل (Z)
به (S) اثر هم صامت پيوست اينده يعني (P) (X) است كه بي صوت (واک)
(VOICELESS) است _و (Z) را به صامت مقابل بيصوت ان يعني (S)
بدل كرده _جز جزاكردن) جس جس (كول) CSS CSS)

G < Z

(شالي) زار : (شول) گره (GARA(H) SHO:L))

J < ZH

ژوند : ژور (JAWAR)

C < ZH

ژغار : چغار (CAGHA:R) صوت پرندگان نيز چغيدل (CAGHE:DEL)

Z < ZH

ژخ : زخه (ZAXA)

G < ZH

ژغار : غږ نيز ږغ (GHAG) (GHAGANEL) ژاله : ږلي (GALAI:)

T < TH OR & S

مثل : متل (MATAL)

T < S

بوس : بوټ (BŪṬ) نيز عبوس : بوټ :_

C < S

سك : چوكه (CŪKA(H))

X < S

رسيدن : رېښل (RE:XAL)

Z < S

افسوس : افسوز يا اوسوز (AFSO:Z) نيز (AWSO:Z) (تل تك عو)

SH < S

سان : شان (SHA:N) درمرکبات مثل بسان : په شان (PASH A:N) چه سان یا چسان : څه شان (S& SHA:N) اسکنجه : شکنجه (SHIKANJA(H)) قسط : کشت (KESHT) (پنبه) ریسي : پنبه ریښل (RE:X&L) شست : شپش (SHĪSH) نشاسته : نشاشته : ــ نیست : نیشت یا نیش (NĪSH)

K < S

سال : کال (KA:L)

H < S

ترس : ترهه (TRAHA)

T < SH

گوش (گوشه) : گټ[1] (GUṬ, GOṬ)

B- C < SH

کشکول : کچکول (KACKO:L) شپلاق : څپېړه (CAPE:ṚA) (تلفظ قبیله اي)

X < SH

شب پرک : ښاپیرک[2] (XA:PE:RAK) شکار : ښکار (XKA:R) شهر : ښهر (ښار) (Xa:r) شوره : ښوره (XO:RA) شیشه : ښیښه (XĪXA) شاد : ښاد (XA:D) همچنان شادي : ښادي (XA:DI:) شاخ : ښاخ (XA:X)

(-sh-) چاشت : څاښت (SA:XT) توشه : توښه (TO:XA) پیشین : پښین (PAXĪN) درمرکب مازپښین ــ نماز پیشین (وقت پیشین) پوشش کردن : پوښل (PO:X&L) لشکر : لښکر (LAXKAR) گوشت : غوښه (GHWAXA) گوشه : گوښه (GU:XA) فرشته : فرښته (FARIXTA) ریشه : ریښه (RE:XA) ریشم یا ابریشم : ریښم (RE:X&M) دوشاخه : دوه ښاخي (DWAXA:XAI:) خشتک : خښتک (XAXTAG) خشت : خښته (X&XTA) خویشي : خپښي (XE:XĪ) بالشت : بالښت (BA:LAXT) اندیشه : اندیښنه (ANDE:-) اشک : اوښکه (UX- OXKA) اشکاره : ښکاره (XKA:RA(H)) هوشیار : (XHA)

---

۱) پنجابي و هنکو (GOṬH)

۲) همه اين واژه هاي پشتو که به ښ نوشته شده اند ــ به ش نیز تلفظ مي شوند در تلفظ قبائل جنوبي ــ

هوښیار (HU-, ŪXYA:R) تیشه : ترخز (TARXƏZ) ومختصران تخذ یا تخز (SH-) هوش : هوښ در مرکب هوښیار — جوش : ځوښ (ZO:X) (تلفظ قبیله ای) پیش : پیژ (PE:X) نیز پیش امدن : پیښیدل (PE:XE:DƏL) پوش : پوښ در پرده پوښ (PARDAPO:X) و سرپوښ — کفش : کوښه (KO:XA) خوش : خوښ (XWAX) خارش : خارښ (XA:RAX(T)) ازمائش : ازمېښ (AZME:X(T))

یاداشت : ازروی قیاس ANALOGY به واژه ها که اخران (SHT-) باشد ودر تلفظ عوام (T-) اخران حذف شود — ازمېښ را نیز ازانجمله قرار داده اصل انرا ازمېښت پنداشته محمول عام است (AZME:XT)

بالش : بالښت (BA:LAX(T)) در ف شکل قدیم ان بالښت است — و بالښ شکل مختصران است — در پښتو اگر در تل تکلمی عوام بالښ (BA:LAX) نیز گویند — مگر بالښت عام است — وجمع بالښ نیز (T-) بازمی گردد یعنی بالښتونه (BA:LAXTŪNA) می شود —

Z < SH

تراشه : ترازه (TARA:ZA(H))

ZH < SH

اشپش ، شپش : سپږه (SB SPƏZHA) غوش : غوږ (GHWAZH) موش : مږه (MƏZHA)

S < SH

اشپش ، شپش : سپږه (SPƏGA(H) شکنجه : سکنجه (SKANJA(H)) شپلاق : شپېړه (SAPE:RA) ماشه : نوسی (NAWSE:)

W < SH

ترش : تریو (TREW)

K < SH

چشیدن : شکل (SKƏL, SAKƏL) چش : څکه (SAKA)

G < SH

اشپش ، شپش : سپږه (SPƏGA) غوش ، گوش : غږد غوږ (GHWAG)

موش : مږه (MEGA)

X < SH

غرغشه : خرخشه (XARXASHA(H))

G < GH

غرغره : کړکړي (GARGARI:)

GHW — GH

غوش ، غول : غوږ (GHWAG)

P < F

پس‌پس : فس‌فس ، پیل : فیل (تل تك عو) (PE:Z) نیض : — (F-)
(PATĪHA) فطیره : پتیره (فکر : — (PĪKAR) فقیر : — (PA ĪR)
فلان : فلانی (در تحریرف مي ماند) (PIA:NAI) نیز فلانکي (PIA:NKAI)
فراخ : پراخ (PARA:X) (تل تك عو) فراوان : — نیز پراوانه (PARA:WA:NA)
خفه : — نیز خپه (XAPA(H)) فرمان : — پرمان (تل تك عو) در فارسي پرمان نیز مستعمل
است — فاتحه : پاتا (PA:TA(:)) فال : — نیز پال (PA:L)
(-F-) حافظ : — ((H)A:PĪZ) (تل تك عو) حافظجي : ایپجي (API:JI:)
(تل تك عو) تفك ، تفنگ : توپك (TO:PAK) کفن : — (KAPAN) (تل تك
افیون : ایم (APĪN) افیوني ؛ ایپمي ، اشرفي : — (ASHRAPAI:) (تل تك)
اسفنج : اسپنج — اسفید : سپین (SPĪN) افت : — (A:PAT) (تل
تك عو) افرین : — (A:PARĪN)

vorw < f

(-F) تکلیف : — (TAKLĪP) نداف : نداپ (NANDA:P) انصاف
: — (ĪNSA:P) (تل تك عو) (بر) خلاف : (بر) خلافه (BARXILAPA)
(تل تك عو) لاف : لاپه (LA:PA) اشراف : — (ASHRA:P) (تل تك عو) تفو
: تو (TU: TA:W) > (*TWU: TAW) پف : پو (PU:) > (*PWU:)
تف : تو ( ) ( ) تف : تو (TA:W) یا (TAW)
جفت : جوت (JO:T) > (*JUWT) تافته : تودهء ، تاودهء TA(:)WDA (
همچنین تافته : تود (TO:D) > (*TAWD) تافتن : تاودول یا تودول
(TAWDAWƏL) (TO:DAN ƏL) (TAWD-ə) نفس : — (naws)

کفش : کوښې (KO:XE) دفتر : دوتر (DAWTAR) ژرف : ژور (قلب)
(JEWER) یا (JAWER) کفتر : کوتر (نیزکونتر) مو : کونتره :
(KAWNTARA) تافتن : تاوکول (TA:WAWEL, TA:W K.) افسون : ـ (AWSŪN) TAWD
(تل تک عو) افزار : اوزار · تفت : تود (TO:D) > (TO:D-TO:D-)

K < F

تف : توک (TŪK(A:ḤRI))

L < F

شفتالو : شلتالو (SHALTA:LŪ)

M < F

ناف : نوم (NŪM)

X < F

مفت : مخت (MOXT) درمرکب په مخته کښې (PA MOXTA KE) (تل تک عو) ـ آرگان

P < Q

جوقه : جوپه (JO:PA)

X < Q

قشنگ : خشنگ (XASHANG)
(-Q-) چقچه بقچه : بخڅکۍ (BOXSAKAI:) وقت : وخت WAXT
(-Q) چاق : چاخ — طاق : طاخ یا تاخ —

GH < Q

(-Q) قالیچه : غالیچه (GHA:LĪCA (-Q)) (نیزبجای قالیچه : قالینچه (QA:LĪNCAH())
(گوسفند) نقاره : نغاره (NAGHA:RA) قاشق : کاشغه (KA:SHUGHA) شق :
شغ (SHAGH) چاق : چاغ — CA:GH
(-Q-) جقه : جغه (JEGHA) نقد : نغد (NAGHD(A))

K < Q

قسط : کشت (KESHT) صیقل : سیکن (SĪKAN) (تل تک عو)

G < Q

بدرقه : بدرگه : — خفقان : خفگان —

C < K

کارد : چاړه (CA:RƎ) که : چه (CE)

S < K

چکیدن : څڅیدل (SASE:DƎL)

GH < K

جیکا : جغه (JƎGHA)

G < K

خشتك : خښتګ (XAXTAG) پیشکي : پیشګي (PE:SHGI:) تك (تکاپو) :
تګ (تګ وپو) TAG O PO:

L < K

تك : تل (TAL) (ته) تنبك : تنبل (TAMBAL) (نام عود سازمگربدل)

6666666666666666 K Ƶ OR A < K

توتك : توته (ṬO:ṬA) (ف : پارهٔ نان · پ : پاره) تاریك : تیارهٔ (TYA:RƎ)

W < K

یك : یو (YAW)

J < G

گریه : ژړا (JAṚA:) غمگین : غمجن (GHAMJƎN)

ZH < G

غمگین : غمژن (GHAMZHƎN) ZHAṚA:

GH < G

(Q) گز (نام درخت) : غز (GHAZ) گاو : غوا (GHWA:) گادن ب‍
گائیدن : غوول · غیبل (ghayil) (GHO:WƎL) گوشت : غوښه (
GHWAXA) گوش : غوږ (GHWAG) گلو : غاړه (GHA:ṚA)
گندم : غنم (GHANƎM)
یاداشت : مثالهاي ان تنها در شروع کلمات یافتیم ــ

(-G-) دیگچه : دیچکې (قلب) (DE:CKE:) پرکار : پرکار ـــ
(-G) تفنګ : توپک (TO:PAK)

R < L

هلیله : هړیړه (HARĪṚA) بلیله : بړیړه :ـ زلو : ژوره (JAWṚA)
قلنج : کړنج (KṚAC) چلپاسه : چرمبنکې* (CARMBXKAI:) تلینګر :
ترینګرې* (TRĪNGṚAI:) تلنګ : ترنګ (TRANG) تاتوله : داتوره ـ کلاغ :
کارغه* (KA:RGHƏ) تلخ : تریخ (TRĪX ṬRĪX)
یادداشت : امثال ان د (ـلـ) (ـل) نیافتیم ـ

Ṛ̈ < L

(-R-) هلیله : هړیړه (HARĪṚA) بلیله : بړیړه ـ شلپ شلپ : شړپ شړپ
(-- SHṚP) شپلاق : شپیړه (SAPE:ṚA) مچاله : مچوړې نیز منچوړې
(MANCO:ṚĪ) نواله : نوړې* (TṚANG) تلنګ : ترنګ (ṚP) ( )
پلنګ : پړانګ (PṚAÑG) کلو : غاړه (GHA:ṚA)
(-L) دل : زړه* (ZṚƏ)
یادداشت : (ـل) نیافتیم ـ

ZH < L

غول (ف : شاذ) غوژ (GHWAZH

G < L

غول : (ف شاذ) : غوږ (GHWAG

N < L

صیقل : سیکن (SĪKAN)

B < M

(-M) مخمل : بخمل (BAXMAL)
(-M-) تیم (ع) : تیبون (TE:BŪN) انبناع : بنه (BƏNA) ـ دنب :
لم (LƏM)
یادداشت : (-NB < -mb < -m) قس ٠ تنباکو : تماکو

N < H

(-M ماشه : نوسې (NŪSE)
(-M) اوستیم : استین ـ لستوڼې (LASTO:NE) تیم (ع) : تیبون
(بالا) نیز (-M) > (-NG) دمدمه : ټونګ ټنګ (ṬANG --)

L < N

(N-) لاچاري : ناچاري ـ (-N-) غنیم : غلیم (GHLĪM)

M < N

انیوني : ایمي (APĪMI) چانه : جامه (JA:NA) انیون : ایم (
APĪM) پنهان : پنهم (PENHAN) بویژه در مرکب پټ پنهم

N < -NB

تنباکو ۰ تماکو (TAMA:KU:) سنبوسه : سموسه (SAMO:SA)

N̄ < N

پنبه : ـ (PUN̄BA(H)) اینجانب : ـ (I:N̄JA:NIB) اهنگر : ـ (A:HĪN̄GAR
) نیز (IŊN̄AR

N < N

کونیا : کوڼریا (GUṆRIA) جین : جیڼ (CĪṆ.R) باتنگان :
باتینګر (BA:ṬĪNGEṆR) استین : لستوڼې (LASTO:ṆRE)

B < W

(W-) وردر (کردن) : بې بر (کول) (BAṚ --) یا (BEṚ --)
ونګ ونګ (کردن) : بنګ بنګ (کول) (BANG --)
(-W-) کوبار : کووار (GU GŪWA:R) اوره ← ابره (ABRA)
(-W) جلو : جلب (JILAB)

gh < W

چاویدن : چغیدل (CAGHE:DEL)

X < H

تابه : تبخي (TBAXE:) په : پخ (PAX.PEX) (کلمه تحسین)

R < H

کپه‌بکپتیمل) (---) راه : لار (LA:R)

Z < H

تیشه : تخز (TAXEZ) < (TARXEZ) ترخز (

SH < H

پنجاه : پنخوس (PANZO:S)

SH < H

ته (TEH) تش (TESH) (خالي)

K < H

پیچه : پیچك (PĪCAK) در سرپیچك

L < H

پهن : پلن (PLEN) ته : تل (TAL) (در ف : شال)

N < H

پحله : پلن (PLEN)

W < H

سوهان : سووان (SŪWA:N)
یاداشت : براي (H) با صامت‌هاي كوتاه وطويل ر_ف به (H) جاي ديگر
زيرعنوان حذف ' لا ' مثل هياني > امياني (AMYA:NEI:) هلهله (كردن) :
الا الا (كول) (AIA: AIA: K.) هندوانه : — (INDWA:NA) نيز
(HIND.) هفت : اووه (O:WE) هفتاد : اوبا (AWYA:)
هشت : اته (ATE) ونظائران —

T < Y

خایه : خته (XUTA)

J < Y

یوغ : جغ (JEGH)

R < Y

سایه : سوری

R Y

سایه : سوري (SO:RE)

ZH Y

يوغ : ژغ (ZH:GH)

L Y

خوي (XO:Y) : خوله (XWALA(H))

W Y

ديوث : دووس (DAWŪS) پيدايش : پيداوښت (PE:DA:WEXT)

فصل چهارم ــ تغییرات دلالت در واژه هایٔ دخیل فارسي (شامل کلمات عربي) در پشتو

قاعدهٔ زبانهاست که واژه هایٔ را که از زبانهایٔ دیگر بدست ارند ــ یعني مستعار گیرند وان واژه ها بخش همان زبان شوند ــ عده اي از ان واژه ها از کثرت استعمال و مرور زمانه تغییر در معاني ان مي یابند ــ چنانچه زبان انگلیس که واژه هایٔ کثیر را از زبان فرانسه مستعار گرفته است ــ عده اي کثیر از واژه هایٔ اصل فرانسه معاني اصلي خود را از دست داده معني نوین را اظهار مي کنند ــ همین طور واژه هایٔ زبان فارسي که در زبان پشتو دخیل گردیده است عده اي از انها نیز در معني ان تغییر یافته است ــ شمار این گونه واژه ها نیز کثیر است ــ معروف ترین انها برایٔ خوانندگان در پائین نوشته مي شود وچونکه معاني ان واژه ها در فارسي بر خوانندگان معلوم است از جهت اختصار اکتفا فقط به معاني ان در پشتو مي کنیم ــ الا جائیکه ضرورت ان باشد ــ

اباد ــ قریه

ابخور ــ اوبه خور (سیراب کردن کشت ها)

اتشي ــ پیدا کننده اتش چنانچه اتشي شیشه ــ یا شیشهٔ عدسي ــ

اخرت ــ روز قیامت

اره ــ اره ــ بنیاد دیوار ها ومثال ان (ف ــ بیخ ــ وبن دندان)

ازار ــ بد دعا

ازاري ــ ایذا رساننده ــ

اشنایٔ ــ تعلق ناجائز

اغا ــ لقب لیعه اعزازي مرد ــ بویژه مرد سید ــ

اَت ــ علاوه بر معني معروف ان ــ صفت است ــ مرد چالاك و هوشیار و زیرك ــ

الو ــ الویٔ زرد (سبزیٔ معروف)

آئینه دار – نماینده – اشکارا کننده (نه حجام و سرفروش)

اغاقې – اغاغا

اجازه – اجازت استاد و مرشد برایٔ سحر یا تعوید (برایٔ اجازه٭ فارسي در پشتو اجازت مي گویند)

اخ – اخې – کلمه٭ انبساط وتحسین (نه درد وافسوس)

اخبار – روزنامه (نه خبرها)

اخته – مشغول ومصروف

ارمان – ارزویٔ دل – خواهش قلبي –

اسباب – (عوام: اسپاب) بستر – ساز وسامان خانه –

اسکنجه کردن – (پ سکنجه کول) درگرفت اوردن و جمع کردن (غله گندم وغیره)

اقرار – شرط

اماني – ثابت – بلا کمي یا بیشي –

امتحاني – ممتحن

الله – ا کلمه اي حیرت یا برایٔ اظهار – به تنگ امدن

انبار – توده٭ هر شي – مثل گندم وخاک

انزروت – انجروت (طنزا) شئ عجیب – هنر وخوبي –

انکاري – منکر (انکاري کیدل – منکر شدن)

انگبین – گبین – کدویٔ عسل

اه! – کلمه انبساط – با درد وکرب (نه کلمه طنز وملامت)

باتر – (باتریا) شخص نیم دیوانه ومجهول

باراني – قطعه٭ زمین که ابیاري ان به باران باشد –

بازاري – شخصي ناقابل اعتبار – وزمانه ساز وخود غرض ونامحکم در دوستي –

بازو – چوبي که بین دوپایه٭ کرسي یا کت مي باشد –

بازي گر – قسم کبوتر – که هنگام پرواز به خود پیچ وچرخ مي خورد –

پاغنده – (ف – پاغنده) مجازا نرم ونازک –

بالایٔ – مال رشوت وغیره – در مرکب امدن بالایٔ –

بانگ – اذان یا بانگ خروسي (نه فریاد)

باهر – بهر – بیرون – بدر

ببر – شیري که گرد گردن ان موهایٔ کثیر ودراز باشد – شیر ببر (نه جانوري تشبیه به گربه

ملك كه دم نه دارد)

بېر —	مویهاي پریشان
بخشش —	بخشش — انعام وعطا
بخیل —	بچه اي كه ضد كند و گریه كند و قرار نه گیرد
بخیلي —	ببین بخیل
بد —	همچو فارسي — مگر در پشتو بطور تاكید صفت نیز عام مستعمل است — مثلا بد گرندي — بسیار تیز رفتار —
بد رنګ —	معني معروف نیز فقره ٔ دعائیه بد رنګ مشې خراب و خوار و بد حال نه شوي —
بدل —	انتقام
بدمعاش —	شخصي سرتیز و جنگجو ومتمرد
بدي —	دشمني — مخاصمت
برخاست —	از ملازمت برطرف كردن
برخوردار —	تعظیما (یا لطفا) — پسر —
برطرف —	از ملازمت بدر (كردن یا شدن)
برفي —	نام شیریني ٔ معروف
بسته —	جزدان
بګاه —	(بیګاه) شب گذشته (نیز شب اینده) لغت اضداد است —
بند وبست —	حساب اراضي كه پس از عرصه معیني قرار مي گیرد — بویژه بند وبست كه در ۱۸۷۰ هـ شده بود —
بوره —	براده
بهادري —	تمغه یا میوال كه از جانب دولتي به سبب كار شجاعت در جنګ مي دهند —
بیابان —	میدان لق و دق — كه درخت و سبزه ندارد (محدود به ریگستان نیست)
بیرنګ —	ان نامه كه تمبر څه پست ندارد —
بې سر —	سركش — سخن و نصیحت ناشنونده —
بیګار —	كاري كه با ناخوش دلي یا بادل ناخواسته كرده شود — چنانچه بیګاري كاریكه با ناخوشدلي و مجبوري كرده شود و ازین جهت كمتر از معیار و ناقص بوده — (نتیجه)
بیل —	نوع خاص بیل — انواع دیگر را بیلچه مي گویند —
بې ننګ —	بې غیرت و بې حمیت —
بې نور —	(بې نوره) بدرنګ — بد صورت

پاکي — استره

پرده دار — محفوظ دارنده٭ راز

پره — پهلو — طرف — جنبه

پسین — (پسینه) فصلي که بدیر کاشت شده باشد و به دیر رسد —

پشك انداختن — (پچغ اچول) پشك — بذریعه پشك — پشکره یا پشکل نه بذریعه انگشتها (جیم)

پشم — موهاي باریك وخورد بدن انسان وحیوان نازك (نه موي زهار — جیم)
(۲) باران شبنمي ترشح (۳) ریشه هاي باریك ونرم ونازك پارچه هاي ابریشمي وپشمي —

پناه — پنهان — پچه پس چیزي که به نظر نه اید —

پنجره — قفس (در جیم نیست)

پنیرك — نوعي از سبزي نیز گلي که برگهاي ان مثل پنیرك مذکرر باشد —

پوز — (پوزه) بیني — پوز مذاقا — بیني بزرگ وپهن —

پوستي — شخص تنبل وکاهل ونازك —

پویا — (پویه) رفتار مخصوص است (نه تلاش آن جیم)



پیازك — (پیازکي) گیاهي است که برگهاي مثل پیاز باشد —

پیش — (پیش) وقفه وارد شدن — پیش امدن —

پیش پیش — اواز خواندن گربه (نه اواز راندن ان)

پیشه — پیشه کردن (پیشه کول) تحبگي کردن —

پیشي — حاضر امدن درعدالت —

پیغله — از پیغوله فارسي — دختر جوان وبالغ (که عموما از سبب شرم وحیا در گوشه٭ خانه مي ماند) — (نه گوشه وکنج خانه)

تاریخ — روز مقرره — برائي حاضر شدن درعدالت —

تپه — (ت په) درمعنی کوهچه مستعمل نیست — بلکه توده٭ خاك وجائي بلند که مردم عموما انجا نشینند —

تپه — خطه زمین — ناحیه —

تحصیل — خطه وناحیه٭ بزرگ که حاکم انرا تحصیلدار گویند — نیز عمارتیکه که تحصیلدار انجا مي باشد —

تخته شدن — (تخته کیدل) دراز وشخ شدن —

تخته پوش — نوعي از میز کلان که عموما براي نماز بکار مي رود —

تختی — (تختئ) تختهٔ مخصوص که کودکان بران مشق خطاطی می کنند —

ترده — (ترده‌ه) — حیران و ششدر —

ترس — رحم و دلسوزی

ترسناك — رحمدل — دلسوز

تعدي — (تادي) تعجيل — شتابي

تقديري — اتفاقا — بلا اراده

تكليف — بار — زحمت — كار پر زحمت —

تكه — (تيكه) پارهٔ خورد گوشت —

تكه تكه — (تيكه تيكه كيدل) (تكه تكه شدن) جنگ طويل و سخت كردن گويا پاره هاي بدن را ا
هم تكه تكه كردن —

تكيه — جاي قيام درويشان — بالخصوص مركز بنگ و چرس درويشان —

تماشا — (تماشه) مجلس رقص و سرود موسيقاران و خنيا گران —

تمام — ختم — مرده — بددعاي زنان — تمام شي — تمام شوي — يعني بميري —

تمامي — (علاوه بر معني معروف) اجل — مرگ

تمبه — (تمبه) يك در (نه چوبي كه در پس در تختند)

تنسته — تار و بود مانندگي (نه معني شاذ فارسي تار عنكبوت)

تنه — حصه پيشين و پس پيراهن —

توكلي — شخصي كه بلا فكر و تردد كار كند —

تيزي — تند مزاجي — سرگرمي (در جنگ و جدل)

ثابت — مكمل — ناشكسته —

جايزه — نظر كردن براي تحقيق و امتحان (در افغانستان بمعني معروف ان يعني انعام نيز
رواج دارد) —

جرح — اعتراض — يا استفسار براي انكشاف و تحقيق چيزي —

جرگه — جمعي از بزرگان ده يا قبيله اي كه براي تصفيهٔ چيزي جمع شوند —

جرم — جرمانه

جفت كردن — جوت كول — اسپ را در كالسكه بندن —

جلوس — انبوه عوام كه براي احتجاج و مثال ان در كوچه و بازار مي گردد —

جماعت — مسجد

جمع — بالخصوص جمع نماز

جنجال — كاري دشوار و پيچيده — مسئله دشوار —

جوابي شدن — (جوابي کېدل) پاسخ انکار یافتن —
جان — (ځان) خود کسي — ذات خود کسي — محبوب جانان —
جانې — ځانې — به ذات خود — خود کسي —
چارچوبه — (چارچوبۍ) غسل خانه
چالاك — هوشیار و چست و زیرك — نیز نوب کار —
چاهي — کشتي که ابیاري ان ازچاه مي شود —
چپ — کم — سبك — محبوب
چشمه — (عموما جمع ان چشمې) عینك
چنك — چنك یهود (نه چنك معروف ایراني)
چنګل — ځنګل — ارنج —
حجره — جائي نشست و برخاست و مهمان داري مردمان در دیهها —
حوالات — قید خانه عارضي — شهربانان — شخصئ که در انجا در حبس باشد حوالاتي مي نامند —
حیران — (حیران) محتاج — حاجتمند —
خاشه — خس و گیاه خشك وغیره که بان اتش روشن کنند —
خاکي — بیضه مرغ که بلا جفتي نر باشد وچوزه ازان پیدا نمي شود —
خالي — نام ماه — که انرا میانه نیز گویند و نیز روز شنبه —
ختم — ختم قران —
خدمتي — خدمت کننده (نه پیشکش)
خدو — (خوله) عرق بدن — (نه لعاب دهن)
خراباتي — کسي که جهو خرچ بسیار کند و مصرف در دوست پروري و تعیش باشد —
خشکي — خشك دماغ — زود به غصه اینده —
خصانه — نگهداشت و پرورش و حفاظت —
خفقان — (خفګان) غم و رنج —
خفه — (نیز خپه) ملول وغمزده — رنجیده —
خلاصي — (خلاصي کول) میانجي گري کردن —
خلاف — دروغ
خمیازه — سزا — نقصان عمل کسي —
خوار — عاجز و بي چاره نیز لاغر و مفلس —
خواننده — باسواد (نه خنیاگر)

خود — هوش (بی خوده — بی هوش)

خورده — چیزی خوردنی که از کدام شخص محترم یا پیر و مرشد باقی مانده باشد —

خیرات — ضیافت که برای ثواب باشد —

خیراتی — بلا مزد و قیمت — مفت (رائیگان)

داده شدن — (داده کیدل) معترف و تسلیم کردن (مثلا گناه یا جرم خود)

داروغه — حاکم یا منتظم بندیخانه —

داستان — سخن دراز (طنزا)

داشته — زن غیر منکوحه —

داغ — (معنی معروف) نیز قسمی از نان خورش —

داغی — میوه ای که یک طرف ان خراب و گنده باشد —

در — اویزه گوش —

دماغه — (دماغه کول) اماس دار و بزرگ کردن جسم — زدن کوب کردن —

دستور — قاعده و رواج —

دستی — فورا — بلا تعجیل —

دفتر — جائیداد — ملکیت (مثلا زمین)

دفعه — نمره فهرست (جرائمها و سزای انها)

دنبوره — طنبور (تنبل) — دف دائره —

دوبرگه — فصل گیاه و امثال ان که دوباره پیدا شده باشد —

دوران — ایام شوکت و ترقی یا عهد حسن و جوانی وغیره —

دوره — دوره موش —

دیوانی — مقدمات وابسته به امور مالی یا عدالتی که امور مالی را فیصله دهد —

ذخیره — پرورشگاه گیاهان —

ردی — چیز یا چیزهای بیکار و ناقابل استعمال مثلا روزنامه های و کتب های که بکار نیاید —

رسا — درست و صحیح (به نشانه)

رسوخ — رسائی و تعلق به امراء و حکام —

رگ زدن — (رگونه وهل) ابله کوبی کردن —

رمه — از گوسفندان و میشها باشد (نه از گاو)

رنگ امیزی — در بیان چیزی از خود اضافه کردن —

رنگ روغن — اب و تاب ظاهری —

روزگار — کار — ملازمت —

ریاست — مملکت — سلطنت —

زاري — منت — استدعا به عجز —

زاغ — هوشيار — زيرك چالاك —

زبردست — زورآور — نيز بسيار — (زبردست نقصان — نقصان عظيم)

زبردستي — به استعمال قوت و زور —

زنانه — زن (واحد) (نه جمع) مربوط به زنان —

زوال — وقتيكه آفتاب از نصف النهار بگذرد (عموما زاوال)

زهره تركيدن — زهره چاك‌دل — محنت و سعي تلاش و بيره اي بسيار كردن — مكر لاحاصل —

زيارت — ديدن و ملاقات شخص بزرگ و ولي الله —

سلامي شدن — (سلامي كيدل) تسليم شدن — اعتراف شكست كردن —

سنگين — مضبوط — مستحكم — پروقار — اهم

ساز — لوازمات براي بستن اسب در كاسكه و درشكه و امثال ان —

ساعت — پارهٔ وقت —

سپاره كردن — (سپاره كول) دشنام هاي بسيار دادن —

سرتيز — نافرمان و گستاخ —

سرداري — نشان عمده سرداري — نيز نوعي از طپنچه —

سردست — حالا — موقته —

سررشته — محكمه — شعبه دولتي —

سررشته دار — دبير — كارمند دفتري بويژه در عدالت و دادگاه —

سفيده — پودر كه در رنگ عمارتها استعمال مي شود —

سوا — در پشتو بمعني متروك ، شاك خود (آن) رواج دارد — يعني علاوه — مزيد بر —

سوخت — غصه — قهر —

سوختن — (سختيدل) قهر شدن — غصه شدن —

سوال جواب — پيغام —

شاه توت — يك نوع توت دراز سبز زردي مائل (نه توت سياه)

شباروز — (شواروز) عرصه يك شب و يك روز —

شرابي — معروف (۲) شرابخور —

شكنجه كردن — سكنجه كول — در گرفت سخت اوردن (۲) جمع كردن و خرچ نه كردن —

شناخته — (شنخته) سنگ مزار —

شوشه — نكتهٔ عجيب در گفتگو (در اوردن)

شوم ـ بخیل ـ ممسك ـ

شوئ کردن ـ (شوي کول) پارچه نورا بطریق خاص شستن و انرا سفید و براق بر اوردن ـ

شیره ـ معروف (۲) ان خوردني که بعد از مردن کسي مي پزند و به غربا و مساکین و امثال ان تقسیم مي کنند ـ

صابوني ـ شیریني مخصوص که بوقت تیاري قند سیاه از شیره ٔ نیشکر جوشانیده و کره مي سازند ـ

صحبت ـ معروف (۲) محفل سیر و ضیافت ـ

صدر ـ معروف (۲) ان حصه شهري که در ان عساکر مقیم مي باشند ـ

صدقه ـ معروف (۲) قرباني ـ نثار ـ

صوفي ـ معروف (۲) کسي که تمباکو نوشي نه کند ـ

صوفیانه ـ معروف (۲) رنگ جامه وغیره که شوخ و نمائشي نه باشد ـ

ضلع ـ معروف (۲) یك بخش دولتي ـ ناحیه ـ

طالب ـ معروف (۲) طالب علم که در مکتب مسجد تحصیل علم مي کند و خرچه او بذمه اهل ده وغیره باشد ـ

عاجز ـ معروف (۲) مفلس و بي چاره ـ

عاشوره ـ ماه و روزهائ محرم ـ

عالم ـ معروف (۲) خلق ـ مخلوق ادمیان ـ

عذر ـ معروف (۲) ماتم پرسي ـ

عرضي ـ عرضداشت در عدالت ـ استغاثه ـ

عملي ـ معروف (۲) کسي که منشیات بویژه چرس و بنگ و افیون استعمال مي کند ـ

غریب ـ مفلس ـ نادار (نه مسافر)

غریبي غریب زاده ـ (د غریب زوئ) مفلس زاده (نه حرامزاده)

غریبي ـ مفلسي ـ ناداري ـ

قانوني ـ معروف (۲) شخص معترض که در هر کار نکته ها پیدا مي کند ـ

قبضه ـ لولا ـ که دروازه بان بسته و حرکت مي کنند ـ

قشنگ ـ (خشتك) شوخ ـ گستاخ ـ فضه ور ـ

قطره ـ معروف (۲) پاره (مثلا پاره ٔ دل)

قلبه ـ دو گاؤ نر که قلبه ٔ راني مي کنند (نه گاو اهن)

قوال ـ مطرب و سرودگر که سرود هائ صوفیانه سراید ـ

علت ـ معروف (۲) شرارت ـ

عزیز — معروف (۲) رشته دار — خویشاوند —

عکس — معروف (۲) ضد — حسد —

قوي — معروف (۲) باقاعده — ضرور —

کاتب — معروف (۲) کتب فروش که در کوچه ها کتب فروخت مي کند —

کارنامه — معروف (۲) معني بالعکس کار شر امیز — یعني کارستاني (طنزا)

کارگاه — معروف (۲) اله اي که بان ازاربند ها مي سازند —

کاغذي — معروف (۲) نوع مخصوص بادام و گردو و لیمون —

کافر — معروف (۲) صفت را بطور تاکید مي گویند — (کافر گنبت — گنبد) (گنبدعظیم)

کاکا — عمو — هر شخص بزرگ را احتراما مي گویند — (نه برادر بزرگ)

کالبد — (کالبوتځ) ظرف کشاده خاکي که ظرف ساز بطور کالبد به استعمال مي برد و نیز براي خوردن برنج وضیافت بکار مي بردند —

کبوتر خانه — معروف (۲) جائیکه که هیچ پابندي بر امدورفت در انجا نه باشد — (طنزا)

کد خدایي — عروسي — زناشویي —

کتابي — معروف (۲) چیزیکه از کتاب (قران وحدیث وغیره) گفته شود —

کرسي نشین — اعزاز دولتي — که صاحب اعزاز را در دفاتر کرسي محیا مي کردند —

کشیدگي — معروف (۲) رنجش — کشاکش —

کفر — معروف (۲) دشنام ها — بویژه در کفر غزل —

کلنگي — خروس جنگي که پایش مثل کلنگ درازمي باشد —

کمینه — معروف (۲) خاکسار —

کوبه — چشم بند گاو وپیش —

گردان — تصریف

گردني — (گردنځ) فانسقه —

گشت — معروف (۲) دسته محافظان شهر که در راه ها مخدوش و کوچه ها مي گردند (گشت مي کنند) —

گلبدن — نام پارچه زنانه —

گلکار — خانه ساز — (نه کوزه گر که انرا کلال مي گویند)

گلگناه کاره — جرمانه —

گنده — الوده بچیزي ناپاک یا چرکین (نه معني خراب شده مثل سبزي گنده)

گنگ (گونگي) — معروف (۲) بازي اطفال که دران خاموشي اختیار مي کنند —

گلوبند — پارچه پشمي یا ابریشمي که در گلو مي بندند —

غم — معروف (۲) تدارک — بندوبست (برائی شادی نیز می گویند)

غیبی — از غیب — ناگهان غیر متوقع —

فرش — جائی فرش شده از خشت ها و امثال ان —

فصل — معروف (۲) کاشت سرسبز (قابل درو)

فضول — معروف (۲) بی فائده — عبث —

فواره — معروف (۲) آلهٔ اب پاش —

قاعده — معروف (۲) کتاب درسی برائی طفل نو —

گوشتی — رنگ گوشت — شوخ گلابی —

لباسی — منافق — نمائشی — گندم نما جوفروش —

لته — جامه لباسی —

مانده — لاغر — نحیف — کمزور —

مجذوب — معروف (۲) فقیر خدا رسیده که از دنیا و ما فیها بی خبر باشد — نیز شخصی عاجز و بی ضرر —

مجرم — معروف (۲) مغرور — که بعد از ارتکاب جرم گریخته باشد —

مجمع یا مجمعه — معروف (۲) سینی — طبق —

مجمله — معروف (۲) مبهم — در کنایه — غیر واضح —

محل — معروف (۲) کاخ — قصر —

مخلوق — معروف (۲) بی شمار — کثیر — بکثرت —

مردار — معروف (۲) مردن شدن (مردار بدل) مرده شدن هندو یا حیوان —

مرده کردن — (مړی کول) قتل کردن —

مرگ کردن — (مرگ کول) — قتل کردن —

مسئله — جواب مسئله را نیز گویند —

مشهدی — (مشهدۍ) عمامه ابریشمی (که اول در مشهد می ساختند)

مصرع — معروف (۲) صنف مخصوص شاعری عوامی پشتو که انرا ټپه و لنډۍ نیز گویند —

ملک — سردار قبیله یا دهٔ یا محله —

ملنګ — فقیر درویش — (که سر برهنه یا پا برهنه)

منت — التجا — استدعا بعجز —

موجی — شخص خوش باش و عشرت پسند —

میش — (میښه) گاؤ میش —

موډی — معروف (۲) زن بیوه شوهر ثانی را از رویٔ حقارت وتنفر گفته گوید —

معونچه بویژه دران ناحیه جات که انجا زن بیوه را بلا رضایء او به نکاح کسی در اورند —
مولود — (عموما مولود شریف) مجلس میلاد النبي صلعم —
میرزا — عموما میرزا صاحب — لقب ملازم دولتي که در هر ده حساب کشت کاري و مالیات مي دارد
که اورا پتواري مي گویند — نیز لقب محرر اداره شهرباني —
واقف — شناسا — بلد —
واویلا — شور وغوغا — فریاد —
وجود — بدن — جسم —
ویران — (وران) معروف (۲) شریر وشوخ —
وظیفه — معروف — [۲] دعاي که باقاعده ورد ان کنند — (۳) خیرات نقد که به طالبان مکتب دهند —
(٤) نان یا پارهء نان ونان خورش که طالبان مساجد وغیره دهند —
وي — (ويء) کلمه درد و کرب — یا حیرت —
ناپکار — (ناپکار) چیزي که به کار نمي اید — بیکار —
ناترس — (ناترسه) بي رحم — ظالم —
ناراست — کاهل — تنبل —
ناصاف — معروف (۲) مخالف طبع ناپسندیده (چیزي خوردني یا سخن یا حرکتي)
ناظر — معروف — (۲) کارنده — منتظم کار —
ناکاره — بدفطرت — بدعادت — ضرر رسان —
ناکام — معروف (۲) کاري که خلاف طبع خواهش کرده شود —
ناهار — (نهر) چیز ناخورده — خالي شکم —
نقلي — معروف (۲) مسخره — بذله گو —
نگراني — معروف (۲) پژوهش خواهي درعدالت بالايء —
ننگ — غیرت — حمیت (نه عار)
نوچه — نوچيء — قحبه نوجوان که قحبهء پیران را داشته باشد — نوقحبه
نهر — جويء اب مصنوعي برايء ابیاري کشتها (نه جويء قدرتي)
نهري — کشت ها که از ابیاري ان از اب نهر مي شود —
نیا — مادر مادر یا مادر پدر (نه جد)
نیاو — پیشکش — بویژه چیزي پخته بنام کدام ولي یا بزرگ به فقراء و مساکین دهند —
نیاز — (نیازیدل) فخر وناز کردن — افتخار کردن —
نیستي — ناداري — افلاس —
نیم تن — (نیم تنې) پیراهن خورد نیمچه —

نیمچه ــ حیوانی (یا کسی) که مادر و پدر او از یک نسل نه باشند ــ

نیم سیری ــ مزد ارد نیم سیر که یومیه به کلکاران دهند ــ (بویژه کوچیان و پناهندگان را که از افغانستان به پاکستان می ایند)

نیم کاره ــ شرط دهقانی که نیمه فصل را مالک زمین می گیرد ــ و نیمه ان را بدهقان می دهند ــ

هی ــ کلمه راندن گاو میش ــ

هیهت ــ معروف (۲) تعجیل ــ عجلت ــ

یار ــ معروف (۲) کسی که با زنی تعلق غیر شرعی دارد ــ مؤنث ان یاره است ــ

یخ شدن ــ یخبدل ــ معروف ــ (۲) جوش و شوق کاری نماندن ــ (۳) سزای کار ناکردنی یافتن ــ

یکه ــ معروف (۲) ورق گنجفه که یک خال دارد ــ

151

فصل پنجم
انواع تغییرات در کلمات دخیل فارسی و عربی در پشتو

تغییرات لفظي که در واژه هاي پښتو از واژه هاي عربي مي بينم فقط از براي موازنه هر دو زبان است ــ زيرا که اين گونه تغييرات از مثل تغييرات صوتهاي کوتاه بلند تغييرات حروف صامت که در ادوار مختلف در همان يك زبان واقع شده قابل توجه ماهرين محققين و متعبين زبان شناسي مي باشد ــ هر زبان در طئ عمر خود تغييري يابد ــ اين گونه تغييرات فطري مي باشد ــ و مطابق اصول و قواعد زبان ها باهسته اهسته چنان بظهور مي ايد که قطعا محسوس نمي شود ــ مگر چون هيئت همان يك زبان راکه در ادوار مختلف باشد بمقابل يکدگر نهاده شود فرق و تغيير واضح به نظر مي ايد ــ و چونکه هريکي از زبانها به طريق و خصوصيات و ماحول خود ان باين گونه تغييرات و تفاوت دوچار مي شود ــ تغييرات انها هيچ بايکديگر همبستگي نه دارد ــ الا واژه هاي يك زبان که در زبان ديگر دخيل شود ــ پس از مدتي حسب قواعد و اصول ان زبان تغيير مي يابد چنانچه فرق و تفاوتي که در واژه هاي زبان هاي پشتو و فارسئ عهد حاضر يافتيم در ذيل نشان داده ايم ــ اين تغيير نوين است که بعد از شمول واژه هاي فارسي در پشتو بظهور امده است ــ و هيچ وابستگي با تغييراتي که خود در زبان پشتو از ازمنه قديم تا عصر حاضر به عمل امده نه دارد براي اين گونه تتبعات و تحقيقات بايد که مطالعه تاريخئ هر دو زبان از ان وقت کرده شود که فارسي از زبانهاي مادران يعني اوستا و پهلوي و فارسي قديم جدا شده به شکل و نام نوين ان بوجود امد و رفته رفته در مرور ايام به شکل امروزه ان به ما رسيده است ــ وظاهر است که اين گونه تحقيق تاريخي ميداني است جداگانه که بيرون از دائره کار ما است ــ ~~وبطلعوبلسسک~~

در پائين تغييراتي يا بالفاظ بهتر فرق و تفاوتي که در واژه هاي زبان فارسي و پشتو پيدا کرديم زير عنوانهاي مختلف مي نويسم ــ

قطع اخر (حذف)

---

۱) واژه هاي که در حروف صامت در اخر ان ساکن باشد فقط در تلفظ عوام عموما حرف صامت ان را قطع يا حذف مي شود ــ چنانچه دوست ــ دوس ــ نيست ــ نيس ــ مگر ~~جهه~~ چون حرف مصمت باخر ان بيايد حرف صامت محذوف بجاي خود ان بازگردد ــ يعني دوستي ــ نيستي ــ نشتها واشال ان ــ
ديگر امثال ان حسب ذيل است ــ

یاداشت : یاداش — گشت : گش — سخت : سخ — درخواست : درخواس —
گوشت : غوشه — غوشه — صدبرگ : صدبر — گل برگ : گل بر — سپند : سپن واستال ان —

۲) واژه هائ که در اخر ان پسوند مند می اید — در تلفظ عوام حرف صامت اخر ان (د)
را حذف می کنند — چنانچه —
نیازمند : نیازمن (مو : — منه) شادمند — شادمن (مو : — منه)
سودمند : سودمن (مو — منه) دردمند : دردمن نیز دردمن (مو — منه)
واستال ان — دولتمند : دولتمن (مو — منه) واستال ان —

۳) واژه هائ که در اخر ان حد حروف مخصوص به زبان عربی یعنی ح و ع همزه بیایند — در تلفظ
عمومی انرا حذف می کنند — همچو :
جمع : جمه — دفاع : دفا — طمع : طمه — بلکه تمه —
سماع : سما — شمع : شمه — طالع : طالی — قانع : قانی — مانع : مانی — علیه
شائع : شاعی — مطیع : مطی — وسیع : وسی — طبع : طبه — صلاح : صلا — صباح :
صبا — مباح : مبا — صلح : صله یا صوله — تسبیح : تسبی یا تسبی واستال بیشماران —
یاداشت : املای همه ای واژه هائ این گونه را همچون فارسی یا عربی می نویسند — باستثنای
صباح وتسبی که انرا صبا می نویسند —

۴) استال متفرق :—
پشاب : پیشی (زبان بچه ها) دم پخت : دم پوخ — جاروب : جارو — تخی : تش
هفتاد : اویا — هشتاد : اتیا — نوین : نوی — ناخن : نوک — مهمان : میلمه
مدارا : مدار — گوگرد : گوگر — مدت : مده — مرد : مر (درنامر) زبان : ژبه
سوراخ : سوری — سرخ : سور — سیله : سیل — دست : لاس — دبدبه : دبدب —
داماد : زوم — سرد : سور — زنار : زن — (قلب — غز) پخته : پوخ — ادمی زاده :
ادم ذات — بخشیدن : بخل (یا بخشل) —

اضافه در وسط (تحریک)

---

۱) واژه هائ عربی الاصل که چوان حکم — عمر — دخل که به دو حروف اخر ان ساکن و موقوف
می باشند — و هیچ حرکت میان ان نباشد — در پشتو حرف دوم ان ها را متحرک می سازند
چنانچه این را تحریک نیز می توان نامید — و این حرکت حرکت مخصوص پشتو است که در
پشتو انرا زورکی می گویند — که در اغاز این مقاله ذکر و وضاحت ان کرده ایم — استال این
گونه واژه ها بسیار است — چندی ازان بطور مشتی از خروار می نویسیم :
دخل — عمر — حکم — عدل — علم — حلم — اصل — وصل — فصل — حرص — جرب (ضروب)
ذکر — شکل — ژرف (ژور) برج — امن — امر — اذن — فرق — صبر — درک — خلق —

شر ـ جرم ـ بغار ـ زهر ـ بزم ـ اهل ـ نرم ـ جشن ـ پشم ـ چتر ـ مغز ـ زخم ـ کفر و امثال ان ـ

۲) مشرق :

باغچه : باغیچه ـ ارد : اوره ـ تیره : تیاره ـ پاشنه : پیښته ـ بقچه : بخڅکۍ ـ

قطع در وسط

گران : گران (به سکون ک فارسي و نون) دست مال : دسمال ـ دست خط : دسخط ـ (تلفظ عوام) ـ شب پرك : شاپیرك ـ دیودار : دیار ـ نماز دیگر : مازیگر ـ نماز خفتن : ماس‌ختن ـ گندم : غنم ـ تندور : تنور ـ مواجب : ماجب ـ هموار : هوار ـ هفتاد : اویا ـ هشتاد : اتیا ـ گاهواره : گهواره ـ بختیاور : بختور ـ قلعه : قلا ـ اعتبار : اتبار ـ (تلفظ عوام) بهادر : بادر ـ جیارا : جارا ـ پرهیز : پیزیا فریز ـ غایب : غیب ـ ستون : ستن ـ شهد : شات ـ شهر : ښار ـ نواره : نواره (بلاتشدید واو) بهانه : بانه ـ مشعل : مشال ـ فاتحه : پاتا ـ پدر اندر : پلندر ـ

اضافه در وسط

امثال اضافه در وسط کلمات در پشتو کمتر است ـ ذکر اضافه ن در اول این فصل کرده ایم امثال دیگر ان که بدست اوردیم این است :ـ

خمار : خمبار ـ خمیره : خمبیره ـ داتوره : دالتوره ـ دبه : دبلي ـ دغل : درغل ـ زانو : زنگون ـ مرگ حال : مرگي حال ـ جوان مرگ : ځوانې مرگ ـ اندیشه : اندیښنه ـ زوال : زاوال ـ خش : خوابنې ـ گرز : گامره ـ زره : زغره ـ زنده : ژوندي ـ برف : (به سکون را وفا) : واوره (دراصل در اوستا وفره است که با پښتو مشابه است) بره : ورخه (برخه تیر مي گویند) ـ بزرگ : زبرگ ـ بز : بزه (به سکون باد حرکت زا) تیز زبه ـ باد سرخ : سرخ باد (قلب نوظي) اولاد : الواد (تلفظ عامیانه) ابناع (به سکون نون) : بنه (به حرکت باد نون) ابر : وریخ (به حرکت واو یا) و امثال ان ـ

ادغام

در زبان پښتو واژه هاي مشدد شاذ است ـ و واژه هاي مشدد که از زبانهاي فارسي و

عربي دخيل زبان پشتو گرديده است ـ بالعموم تشديد خود را از دست داده است ـ
و تشديد ان عموما در اشعار ديده مي شود ـ بصورت ديگر تشديد ان درحقيقه هيئت
واژه تغيير مي ارد ـ مثلا توكل را توكل (به حركت تا و كاف و سكون واو و لام) مي گويند و
تردد را تردده (به حركت را و م دو دال) ومحله : محلت (به سكون حا و حركت لام)
يا مالت مي شود ـ
جلاد : جلات ـ قند شكر : شكره (به حركت م سه اول) ـ دلال : دلال ـ نيت : نيت
(سكون نون و حركت يا) ـ تهجد : تهجد (به تلفظ تاجد)

هم جنسيت

امثال ان در زبان پشتو شاذ است ـ نويسنده بعد از جستجوي بسيار يكدو امثال ان را
دريافته است يعني نماز خفتن نماز پشين كه در پشتو بعد از تخفيف وغيره مازختن و
مازپشين گرديده است ـ چونكه اوازهاي (خ) درختن و (ب) درپشين بي صدا است
زرا نيز متاثر ساخته انرا بي صدا يعني (س) ساخته است ـ و بالعموم ماسختن و ماس
پشين مي گويند ـ
ديگچه ـ ديچك ـ بعد از قلب گ و چ ديچك يا ديچكي شده است ـ و از تاثير (چ)
كه بي صدا است (ك) نيز بي صدا يعني (ك) گرديده است ـ

قطع در اول

امثال قطع در اول در پشتو شاذ است مگر معدوم نيست ـ لفظ نماز در پشتو نمونځ است مگر
در واژه هاي مركب مثل نماز پشين ن اول نماز افتاده است و ماز گرديده است ـ چنانچه
ماسپښين (نماز ـ پشين) مازديگر يا مازيگر (از نماز ـ ديگر) وماښام (از نماز ـ شام)
و ماسختن (از نماز ـ خفتن) رجوع فرمائيد براي تغيير ماز در ماس در ذيل عنوان
هم جنسيت مذكوره بالا ـ
استانه : ستانه ـ ابريشم : ريښم ـ اسپيد (سپيد) : سپين ـ اشپز : شپز ـ ازغ :
زغه ـ اشكار : ښكاره ـ اهوري : هوري (اوري) ـ اسكندر : سكندر ـ اسفيدار :
سفيدار ـ اسكنجه : سكنجه يا شكنجه ـ اسپش : سپږه ـ اشخار : شخار (به سكون
شين) الاچي : الائچي : لاچي ـ انگشت : گوته ـ انگشتري : گوته ـ

قلب

دیگچه : دیچکه یا دیچکی – حیوان : حیران (تلفظ روزمره) – چرت (به حرکت (چ) وسکون (ر) و (ت) : چرت به سکون (چ) وحرکت (ر) – تندرست : ترندست (تلفظ عوام) مطلب : مطبل (تلفظ عوام) مغز : مازغه (چون موازنه مازغه با اوستا شود قلب نیست) پشمان (به حرکت (ب) : پشیمان – به سکون (پ) و حرکت (ش) پریشان – پریشان (همچون پشیمان) – گاو : غوا (به سکون (غ)) – رخصت : رصحت (تلفظ عامیانه) – خسر : سخر – ارخالق : به حرکت (ل) و (سکون (ق)) : خلقه (به حرکت خ وق وسکون ل و (ه) – زنار : غز (نیز زغ که قلب نیست) – زوف (به سکون را وفا) : زور (به حرکت واو وسکون را) بی رونق : بی نورقه (تلفظ عامیانه)

تخفیف ـ

CONTRACYION

اختصار در مصوت هاي مركب فارسي در پشتو عام است ـ چنانكه در ذكر مصوت هاي مركب گفته شد ـ در اینجا اكتفا به اوردن امثالي چند مي شود :

(۱) (A:E) یا (A:E:) > (A+E+ AE:) یا (E:)

مثل پائیزار : پیزار (PE:ZA:R) ملائكه : ـ (MALA-EKA) یا عامتر (MALE:KA)

) بطور واحد مستعمل است ـ جمع : (MALE:KE:) جاي : ځائي

(ZA E(:)) یا عامتر (ZE:) جائز : ـ (JE:Z) یا (JE:ZA)

(تل تك عو) پایچه : پینڅه (PE:NSA(H)) لایق : ـ (LE:K) (تل تك عو) غائب

: غیب (GHE:B) شاید : ـ (SHE:D) باید : ـ (BE:D(A)) قائل

: ـ (QE:LA) شكایت : ـ (SHEKE:T) (تل تك عو) اینده : ـ (AE:N-

DA) نیز ((E:NDA) (تل تك عو) صاحب : ـ (صیب نیز مي نویسند) ـ (SE:B)

شاهدي : ـ (SHEDDI) (تل تك عو) بمعني گواهي · شاهد : ـ (SHE:D)

(تل تك عو) بمعني گواه · (بي) قاعده : بي قاعدي (BE:QE:DE:) نیز قاعده :

ـ (QE:DA) شاعري : ـ (SHE:'RI) (تل تك عو)

(۲) (A:I) > (I:) : مثل ـ ائینه : ـ (I:NA(H)) >

((A:INA(H) AINA(H) ائي : اي (قبیله اي) (I:) (كلمه ندا یا تخاطب) اهنگر : I:NG-

(GER) > (A:INGER) > (A:HI :NGER)

(۳) AO: > O: مثل توبه : ـ (TO:BA(H)) جور : ـ (JO:R)

(٤) A:O > E: مثل پاوزار : پیزار (PE:ZA:R)

*

نوعي از اختصار ان است كه در استعمال نیم مصوت (Y) وصامت هاي (ء) (ع)

(H) كه بر سه حلقي اند بكار برده مي شود ـ در اغاز یا وسط كلمه عموما همه اي صامت ها را همچو زبان فارسي بسیار نرم و ملایم كرده شود ـ یعني برائي ادائیگي ان حلق را قبض و بند شنمي دهند یا بسیار كم دهند ـ نتیجتا این صوت ها در اغاز وسط كلمه نزدیك به صوت هاي زبان پشتو (U,I,A , یا H,) مي شوند ـ بلكه در تكلم عامیانه چنان نزدیك این صوت هاي پشتو شوند ـ كه شنونده گمان مي برد كه گوینده مطلق همین صوت هاي پشتو را ادا كرده است ـ ما به این توجه نه دهیم ـ زیرا كه همین تغیر از عربي در فارسي نیز پدید امده است ـ

اما به تغییراتي كه در مورد مقابله الفاظ فارسي و پشتو با ان برخوردیم ـ در پائین درج مي كنیم :ـ

۱) (-YA:) < (-A:) یا (-A--A) مثل

یاجوج : ازوز (AZŪZE) میانج (ازمیانجي) میان : مینځ (MYANZ)

نیز (MANZ) بختیاور : بختاور یا بختور (BAXTA:WƏR) یا (BAXT-AWƏR)

(YA:) < (AI:)

بوریا : بورئ (BO:RAI:)

۲) (-YE-) (-I-) یا (-E-)

الف) واژه ها مثال ستایش ۰ زیبایش ۰ ارایش وامثال ان که به اخران (-YESH) اید درپشتو به ( ) بدل مي شوند ــ مثل (SETA:YESH) (SITA:-ish) وامثال این چنین واژه ها بسیاراست

ب) واژه ها که به (-YENDA) ختم مي شوند ــ درپشتو به (-INDA) بدل مي شوند مثل جوینده (JU:YENDE H) < (JO: INDA) پاینده (PA:YENDEH) < (PA:INDA) نماینده (NOMA:YENDEH) < (NUMA:INDA)

شایع (SHA:YE) < (SHA:E)

۳) (YI:) < (E: ,E) مثل چاي (CA:YI:) < چاي (CA:E) یا (CE:)

براي : براي (BARA:E)

نیز (YI:) < (I:) مثل جدایي :ــ (JUDA:I:) برنایي :ــ (BANA:I:) پایین :ــ (PA:I:N) بي نوایي :ــ (BE:NAWA:I:) (بیهوده) گوئ :ــ (BE:HŪDA)GO:I:) رویید گي : روئید گي (RO:I:DAGI:) (بد) خويي (BAD)XU:I:) (بد) نمایي :ــ (BAD)NUMA:I:) دراین صورت اضافه غنائیت (NASALISATION) نیز دیده شده :

بوئ :یا بوئین (BUNI:N)

(YU:) < (I:)

یوسف : ایسپ (I:SƏP) (تل تك عو)

(YA) < (I:)

سه پایه : سه پائ (SE:PA:I:)

(YA) < (AI)

بخیه : بختي (BAXAĪ)

همزه عربي مربوط به الفاظ عربي است و ما الفاظ عربي را به کار نه برده ایم ـ الا ویژه ها که در زبان
عوام علم شده اند ـ ازین است ـ که امثله متعلق به همزه (ع) (') شاذ است ـ

(-'A) < (-A) مثل مسئله : ـ (MASALA(H))

('A:) < (A:)

مثالها : معامله : ـ (MU A:MLA(H)) نیز (MA:MLA) انعام :ـ
(ĪNA:M) دعا : ـ (DOWA:) (مصوت : A: چو بعد از -U
امده است - W- از سبب کثرت استعمال وارد شده) ـ عاجز : ـ (A:JEZ) ـ
عاشوره : ـ (A:SHU:RA(H))[1] بیعانه : ـ (BE: A:NA) معاف : ـ (MUA:F)
نیز (MA:F) که شکل مختصر مزید ان است) ـ همچنین ـ معاني و بدمعاش .

تعالي : ـ (TA ALA:)

('A-) < (-A) یا (-A:)

مثل : عکس : ـ (AKES) عقل : ـ (AKEL) جماعت : ـ JŪMA:T
) (نیز بمعني مسجد) مشعل : ـ (MASHALL) مشال نیز مي نویسند ـ
طبیعت : ـ (TABIAT) یا (TABĪYAT)
(ورود از سبب انست نه دو مصوت ها (-Ī) و (-A) جمع شدند و از کثرت استعمال
(-Y-) در میان ان پدید امد ـ شیعه : ـ (SHĪ A) یا (SHĪYA)
بیع : بیعه (BAYA, BEYA) بیه نیز مي نویسند ـ

قلعه : ـ (QALA:) قلا بلکه کلا نیز مي نویسند ـ معمولي : ـ (MA-
MŪLĪ) معلوم : ـ (MA LŪM) نعره : ـ (NA RA(H)) ناره نیزمي
نویسند ـ نعل : ـ (NA AL) نعت : ـ (NA AT) تعدي : ـ (TA:DĪ)
تعبیر : ـ (TA BĪR) جعلي : ـ (JA LĪ) تعلیم : ـ (TALĪM)
مصرع : ـ MĪSRA)

('I-) یا ('E: ...) < (I) یا (E) یا (E:) یا (Ī)
مثلا ـ علت : ـ (ĪLAT) قاعده : ـ (QA:EDA(H)) شاعري : ـ (SHA:-
ER) اعتبار : ـ (E:TIBA:R) همچنان اعتراض ـ اعتدال ـ اعتقاد ـ
('U) (U) یا (O:) (Ū) ـ مثل : عمر : ـ (Ū MAR)

---

۱) چنانکه گفتیم تلفظ مطلق (A:) یعني ا (یا (ع) وا) نیست بلکه این صوت را از حلق بر اورده مي شود قدري رنگ (ع) مي دهد ـ

رعب : ـ (RO:B) شروع : ـ (SHO:RO:) معجزه : (MO:JIZA(H))
معتبر : ـ (MO:TABAR)
(A) < (A) ع (A:) نیز (-I)
جمع : ـ (JAMA) بعد : ـ (BA:D) برقع : ـ (BORKA) طبع :
ـ (TABA) شمع : ـ (SHAMA) شفعه : ـ (SHUFA) شرع : ـ
(SHARA) نفع : ـ (NAFA) طمع : ـ (TAMA) منع : ـ (MANA,
MANE) موقع : ـ (MO:QA)
(HA:) < (HA:) یا (A:) (تل تك عو) نیز (A-) (تل تك عو)
حاجت : ـ (HA:JAT) · (A:JAT) نیز (AJAT) حاجي : ـ
(HA:JI) (A:JI) نیز (AJI) حال : ـ (HA:L) (AL)
(تل تك عو) خوشحال : ـ (XOSHA:L) لحاظ : ـ (LIHA:Z) (LIYA:Z)
مصوت های -I , A- یکجا شده اواز-Y- را نیز پیدا کنند چنانچه (LIYA:Z)
(HA) < (HA) و (A:)
مثل : فاتحه : ـ (نیز پاتا) (FA:TEHA) ع (PA:TA) > (FA:TA)
مصلحت : ـ (MASLA:T) حیا : ـ (HAYA:)
(HI) < (HI) ع (I) یا (I:) (E)
امثال : صاحب : ـ (SA:HEB) (SE:B) محنت : ـ (ME:HNAT
نیز (ME:NAT) (تل تك عو) حجاب : ـ (HIJA:B) ع (IJA:B)
(تل تك عو) حساب : ـ (HISA:B) ع (ISA:B) (تل تك عو) حرص : ـ
(HIRIS) ع (I:RIS) (تل تك عو) حصه : ـ (HISA(H))
(I:SA(H)) (تل تك عو)
(HU) < (HU) ع (HU) نیز (U:) (U)
(تل تك عو)
امثال : حکم : ـ (HUKEM) ع (HUKEM) ع (UKEM) حجره : ـ
(HUJRA) ع (UJRA)
(A:H) < (-A:)
امثال : صلاح : ـ (SALA:)

(AH) < (-A) ، (-A:)

مدح : — (MADA) جرح : — (JARA) قحط : — (QA:T)

(QAHZT) صلح : — (SOLA)

(UH) < (UH) ، (O:) : مثال تحفه : — (TO:FA)

(TUHFA)

SYNCOPE (H) حذف "ه"

صامت ه در پشتو عام است و قدر فونیمي (PHONEMIC VALUE) دارد — در تکلم
عام این صامت را مثل صامت عربي (ع) (ح) ملایم و نرم مي سازند — تا انکه در مواردي که
در ذیل مي اید — حذف هم شود : —

(-HA:) < (-A:)

مثل : جهار : جار (JA:R) (***********) بهادر : — (BA:DZR)

بهانه : بانه (BA:NA) جهارا : جارا (JA:RAN) در مرکب جارا بارا —
علانیه ، که مصوت سیلاب ما قبل (-E) باشد —

در موارد ي (-HA) < (-YA) مثل — جهاز : — (JĪYA:Z)

جهان : — (JĪYA:N) نیز (JEHA:N)

نیز در موارد یکه که مصوت سیلاب ما قبل (-U) باشد (-HA) به (WA-)

مبدل مي شود — محار : — (MŪWA:R)

(HA-) < (A:) یا (A)

مثل : جهر : جار (JA:R) در مرکب په جار — علانیه ، مذهب : — (MAZ-
HAB) نیز (MAZAB) (تل تلک عو)

(HU) < (O:)

دهل : ډول (ḌO:L)

(HI:) (I:)

اهنگر : — (A-I:N̄GAR) نیز (I:N̄GZR) بدخواهي : — (BADXWA:HI:)

(BĪDA:NA) بهي دانه : — (GAWA: I:) گواهي : — (BADXWA: I:)
(ماهي (مهي) ***) — : امثال : بهي‌دانه (E:) ⩽ (HI:)
مهي (MAHE:) نیز MA E:) زهیدن : زیزل (زیژول) (ZE:GE:D-)
(E:) < (HE)
پرهیز : — (PARE:Z) جهل : — جهل (JE:HIL) , (ZE:L)
شهره : — (SE:RA) نهر : — (NEHER[1]) , (NE:R)
(A:H) < (A) مثل — برماه : برمه (BARMA(H)) گاهوار :
گهواره (GAWA:RA) کلاه : — (KO:LA)
(AH) < (A:) , (A) (عموما تل تك‌عو)
امثال — بهره (مند) : — (BA:RAR-) شهد : شات (SHA:T) شهر :
— نیز بنار (ZA:R) بهلول : — (BA:LO:L) بهبود : — (BA:BŪD)
بهرام : — (BA:RA:M) زهر : — (ZA:R, ZAHER) زهره : — (ZA:RA
زهري : — (ZA:RĪ) قهوه : — (QA:WA) قهر : — (قارنیزمي نویسند)
(QA:R) گریه : ژرا (JARA:) گهواره : — (GAWA:RA)
پهلوان : — (PA:LAWA:N) پهنه (برهان) : پانه (PA:NA) ته‌خانه : —
(TA:XA:NA) تهجد : — (TA:JUD)
(EH) < (E:) , (I:)
اهنگر : — (A I:NGAR) به‌دانه : — (BĪBA:NA) (BE:DA:NA)
دهقان : — (DE:QA:N) —
(UH) < (O:)
امثال — مهلت : — (MO:LAT) تهمت : — (TO:MAT) (زهر) مهره
: — (ZAHER MO:RA) زخم : — (ZAXAM) ستر : — (SATAR)
عوض (خلق : — (XALAQ) درك : — (DARAK) صبر : — (SABAR)
شناخت : — (SHANA:XAT) یا (SHINA:XAT) فرق : — (FARAQ)
تسلي (بخش)— (GATAR -BAXASH) مغز : — (MAGHAZ) چهله چتر : —
(CATAR)

---

۱) تلفظ خواص یعني تصحیح این واژه (NEHR) استنه (NAHR) به‌ازین سبب (NE:R) بر شده‌است —

واژه ها که به عین ع یا ح شروع شوند و بعد ان Ū-ع ($^{-U}$) اید – زیر همین قاعده مي ایند مثل : –

عمر : – (ŪMAR) حکم : – (HŪKM) – در اسما (UMAR) باشد – مثل عمرگل (UMARGOL)

۲) اضافه مصوت (-I) مشروط باشد با مصوته هاي مثل ان یعني ($^{-A}$) و (-Ī) (-I) که در سیلاب ما قبل باشد – مثل

اهل : – (AHIL) بزم : – (BAZIM) زهر : – (ZAHIR) نرم : – (NARIM) جشن : – (JISHIN) پشم : – (PASHIM) حرص : – (HI:RIS) اجر : – (AJIR) اذن : – (EZIN) امر : – (AMIR) امن : – (AMIN) ببر : – (BABIR) برج : – (BRIJ)

(این کلمه دو تغییر دارد یکي که ذکر شد یعني -CC < CVC و دیگر -CVC < CC- عکس : – ( ) ژرف : – ( ) شکل : – (SHIKIL) –

(SORIB) چرب : سورب ذکر (ZIKIR) اصل : – (ASIL) –

یاداشت : مصوت هاي اضافي بالا یعني (-A) (-I) باهم تغییر ازادانه (FREE VARIATION) دارند و باهم بدل مي شوند – مثل : پشم : – (PASHIM) نرم : – (NARIM) بزم : – (BAZIM) ونظائران –

(مگر کفر : – (KŪFIR) استثنا است توضیح در پائین (۱۱۱) مي اید)

(iii) اضافه مصوت (-U) مشروط باشد با مصوت هاي مثل ان یعني (-U) و (-Ū) که در سیلاب ما قبل باشد – مثل :

بغض : – (BOGHUZ) تخم : – (TUXIM toxum) جرم : – (JURIM jorum)

ونظائران – مگر واژه ها که (-Ū) دارند در سیلاب اخر (-I -I) مي اید – مثل :

کفر : – (KŪFIR) شکر : – (SHŪKIR)

اضافهٔ ن وسط

EPENTHESIS

امید : امیند (OME:N̄D) نیز امیدوار (-WA:R) مگر : منگر (تل تك‌عو)
(MAN̄GAR) مجاور : منجاور (MAN̄JA:WAR) نادان : ناندان
(NA:NDA:N) (تل تك‌عو) ـ بهي : بي ئیین (BI:TAI:N̄) بوي* : بوئین
(BOI:N̄) مجاله : منجوري مجوري (MANCO:RĪ) قیچي : قینچي
(QE:N̄CĪ) موشك : منږك (MAN̄GẔK) مجلس : منجلس نیز مینلس (تل تك‌عو)
ۍ (MAN̄LIS) (ME:N̄LIS) نماز : نمونځ (MŪ N̄Z) نداف : ننداف
یا ننداپ (NANDA:P) مادینه : ماندینه (MA:NDI:NA) مدرسه : مندرسه
(تل تك‌عو) (MANDRASA) کر : کونږ (KŪ N̄Ṛ) کفتر یا کوتر : کونتر
(KAWNTAR) مو (KAWNTARA) پازیب : پنزیب یا پانزیب (PA:NZE:B)
پایچه : پینځه (PENSA(H))
حذف (ن) از وسط نیز دیده مي شود ـ رف ـ عنوان حذف (ن) از وسط کلمه ـ

اضافه در آخر

DISSIMILATION

۱) کلمات صفت زبان فارسي که اخر ان صامت اي باشد ـ چون در پشتو با مصوت خوف اورده شوند در اخر ان حرکتي (ه) داده شود ـ مي توان این تغییر را اضافه در اخر یا تحریك صامت اخر کلمات صفت بگوئیم ـ امثال ان بسیار است چندي ازان درج در پائین مي کنیم ـ
بي اختیار : بې اختیاره ـ بي ادب : بې ادبه ـ بي ازار : بې ازاره ـ بي اعتبار : بې اعتباره
بي بنیاد : بې بنیاده ـ بي خبر : بې خبره ـ بي شرم : بې شرمه ـ بي قیمت : بې‌قیمته
بي نظیر : بې نظیره ـ ونظائر ان ــــ

۲) اضافه جات دیگر حسب ذیل به نظر امده است ـ

اضافه (الف) ـ مثل : اب : ابا :
اضافه ب مثل : دریا : دریاب ـ کم خا : کمخاب ( )
اضافه ت غالبا از سبب تشابه (ANALOGY) است ـ خارش : خارښت (XA:RAXT)
اضافه د مثل اوبزان : اوبزاند (تل تك‌عو) این نیز غالبا اثر تشابه (ANALOGY
است ـ
اضافه س مثل کرکر : کرس‌کرس (KRAS --)
اضافه ن و غنا (nasalization) : امثال : ـ زانو : زنگون (ZANGŪN)
چرم : څرمن (SARMIN) بوئي : بوئین (BOI:N̄) ها : هان
(HA:N̄)
اضافه ي (I:) بعد از (ـه) یا (a:) ـ امثال : ـ زلوبیا : زلوبي
(ZALAI:) ژاله : ژلي (GALAI:) چارچوبه : چارچوبي (CA:RCO:BAI:)
اضافه (ـAĪ) با صامت اخري : امثال چتر : چترۍ ـ چرخ : څرخي (SARXAĪ)
اضافه ي مثل ـ امامت : امامتي (IMA:MATI)[1]
اضافه (ـه) بسیار است ـ امثال : فطیر : پتیره (PATĪRA) حور : حوره
(HŪRA) (اضافه براي تانیث که خود این واژه مفهوم مودل بر دارد (REDUNDANCY?)
هش : هشه (HASHA) چش : څکه (SAKA) جراب : جرابه ـ ترس : ترهه
(TRAHA) توپ : توبه ـ تب : تبه (TABA) نه : نهه (NAHAN̄)
نام : نامه ـ بود : بوده ـ پشك : پچه یا پچکه (PACKA) پسین : پسینه ـ کون :
کنه (KONA) گزر : گاځره (GA:ZARA) شور : شوره ( )
شیرین : شیرینه (ـه تانیث مزید) (شالي) زار : (شول) گره (SHO:L) GARA)
کرج : کرکه (KRAKA) کفش : کوښه (KO:XA) سك : چوکه (CŪKA)
تاشق : قاشغه یا کاشغه (KA:SHUGHA) خشت : خښته (XAXTA)
دریغ : دریغه (DRE:GHA) دام : لومه (LŪMA) خو : خوله (XWALA) زخ
(نیز ف : زخه) : زخه (ZAXA) بید : وله (WALA) بخش : وبخشه
(WUBAXSHA) اشك : اوښکه (ŪKA XKA)

---

[1] این یاي نسبتي را مي توان نوعي از اضافه مزید (REDUNDANCY) خواند ـ که لفظ امامت خود ان معنئ امامتي پشتو در بردارد ـ

مازغه

اضافه (‎-ǝ) امثال : ــ مغز : ماغزهٔ (MA:ZGHǝ) مرغ : مارغهٔ (MA:R-GHǝ) پنج : پینځه (PI:NZǝ) ماست : ماستهٔ (MA:STǝ) سکار : سکارهٔ (SKA:Rǝ ska) اب : اوبه (O:Bǝ) ارد : اوړهٔ (O:RI*)

اضافه (E) یا (E:) امثال : ــ جا : ځائې (ZA:E:) (ZAE:)
چا : چائې (CA:E:) (CAE:)

اضافه (-E:) یا (-E) عدم بسیار است : تنك : تنکې (TǝNKE:)
زلف : زلفې (ZOLFE) ژم : ژمې (JǝME) دور : لرې (LǝRE ZOLFE)
خش : خوابنې (XWA:XE) کام : کومې (KIME) راهي : لاروې
(LA:RAWE:) پرون : پرونې (PARWǝNE) پس : پسې (PASE:)
مثلا پس‌او ــ هغهٔ پسې ۰ پك : پوکې (PUKE:) پوست : پوستکې (PO:STǝKE)
پیش : پیشې (اوازخواندن با راندن گربه) (PISHE) تابه : تبخې (TABAXE:)
نیم تن : نیم تنې (NI MTANE:) نو : نوې (NǝWE) نیم سیر : نیم سیرې
(NIMSARE:) ((وزن نیم سیر)) تنك : تنکې (TǝNKE:) جلاد : جلاتې
(JLA:TE:) (طنزا) چخ : چخې : اوازراندن سگ (KORE) ــ چپ :
چپې (ــ چپ چشم) چخماق : چخمخې (CAXMAXE:)

بخش دوم

باب پنجم

تغییرات صوتها گفتاری و دلالت در کلمات دخیل عربی در پشتو

اندکي بعد از ورود عربان در ایران ومشرف به اسلام شدن ایرانیان اثر و نفوذ زبان عربي در زبان فارسي اغاز گردید ـ ودر مدت قلیل شمار الفاظ دخیل عربي در فارسي به هزارها رسید ـ وچون بعد ان ایرانیان نیز براي فتح ممالك و تبلیغ اسلام کمربسته دوشبدوش عربان پراکنده ٔ اطراف عالم شدند به هر طرف بویژه در ممالك شمالي و مشرقي ٔ ایران کارهاي نمایان انجام دادند ـ وچون پختونها نیز اسلام اوردند ـ ایشان علوم دیني ومذهبي وعلمي را بیشتر از ایراني ها اموختند ـ و ازین است که از سبب تماس ایشان با ایراني ها و خواندن کلمات کثیر عربي در کتب نصاب و درس و تدریس چه در عربي و چه در فارسي کلمات کثیر عربي را موخته شامل زبان علمي خود گردانیدند ـ وبه این طریق عده کثیر واژه هاي ٔ عربي داخل زبان پختو (و زبان هاي ٔ دیگر اسلامیان هندي) شده جزو این زبان ها گردیده است ـ باید اینجا وضاحت کرده شود که واژه هاي عربي تنها شامل زبان علمي پختو شده است ـ و بسیار کم واژه ها در زبان عوام دخول یافته است ـ براي وضاحت مزید ان شمار کلمات عربي که از حرف میم شروع مي شود و شامل زبان پختو گردیده است ـ درج ذیل مي کنیم ـ ما انتخاب حرف میم ازین سبب کرده ایم که در این باب کلمات عربي که به اوزان فاعل ـ مفاعله ـ متفاعل وغیره است بسیار است ـ

شماره کل واژه ها که معمول زبان علمي است ـ ۱۵۵۸

واژه هاي که در زبان عوام شامل شده است ـ ۱۲۴

بالفاظ دیگر از همه اي کلمات عربي که در زبان علمي شامل است فقط ۸ درصد واژه ها در زبان عوام راه یافته است ـ و ظاهر است این کمي اثر و نفوذ واژه هاي ٔ عربي را در زبان عوام اشکار مي کند ـ

نویسنده همه اي کلمات عربي را که در زبان علمي بالعموم معمول است ـ جمع کرده است ـ و شمار ان درعدد صفري به شش هزار مي رسید ـ این کلمات را پیش نهاده و بعد از مطالعه و مقابله و موازنه و تحقیق درباره ٔ تغییر و تبدل در کلمات و اصوات ان و معاني ان اهم ترین از نکات که بدست اورده

است حسب ذیل است ــ

۱) تلفظ کلمات عربي بویژه تکیه صدا در پختو عموما بجاي خود برقرار مانده است ــ واین عمل زبان پختو خلاف معمول زبان هاي دیگر هندي است ــ که‌ هنوز داراي کلمات عربي است ــ یعني پختو این واژه ها را پیش از این زبان ها شامل سرمایه خود کرده است و به همان تلفظ و هجا مقبول کرده است که در زبان فارسي بود ــ بالعکس این خصوصیت پختو زبان هاي هندي تلفظ این گونه واژه ها را حسب مذاق و ضرورت خود بدل ساخته اند ــ مثلا

کلمه عربي	تلفظ پختو	تلفظ ارد و پنجابي وغیره زبانهاي هندي
الفت	ال ــ فت	ال ــ فت (۱)
راحت	را ــ حت	را ــ حت
سلطنت	سل ــ ط ــ نت	سل ــ ط ــ نت
لطافت	ل ــ طا ــ فت	ل ــ طا ــ فت

۲) کلمات عربي که به (AH-) ختم شوند ــ و در فارسي کنوني به (EH-) تغیر یافته پختو این گونه کلمات را به تلفظ اصل عربي ــ یا قدیم فارسي ادا مي کند ــ شبه (-BEH) معاینه (-YENEH) وغیره در پختو (-BA(H)) و (-ENA(H)) است ــ

۳) تشدید در پختو شاذ است ــ ازین سبب تشدید واژه هاي عربي را به عمل حذف کرده است ــ assimilation

امنا > امنه AMNNA صدیق > صدیق SADĪQ

نیت > نیت NYAT ملا > ملا یا مولا MŪLA:

۴) اواز (ق) عربي را در فارسي کنوني عموما به (غ) بدل مي کنند مگر پختو این ابدال را قبول نه کرده همه این گونه کلمات را به اواز (ق) تلفظ مي کند ــ البته در بعضي از واژه ها که در زبان عوام راه یافته است ق را به غ بدل مي کنند ــ و انرا به غ تلفظ مي کنند ــ مثلا نقاره ــ نغاره نقد ــ نغد وغیره ــ

۵) کلمات جمع عربي به دو طریق مروج است ــ یکي بقاعده عربي و دوم بقاعده فارسي ــ مثلا

حکم ــ احکام ــ نیز حکمونه

حدیث ــ احادیث ــ نیز حدیثونه

عالم ــ علماء ــ نیز عالمان

---

۱) سیلاب هاي خط کشیده تکیه صدا را ظاهر مي کند ــ

کلمات جمع که بقاعده عربي ساخته شوند فقط در زبان علمي رواج دارد ـ مگر جمع دوم که به اضافه پسوند جمع یعني (ـ ا ن) (ـ و نه) وغیره ساخته شود در زبان عوام و زبان علمي هر دو رواج دارد ـ ظاهر است که در فارسي نیز الفاظ جمع مثل عالمان و فاضلان وغیره مروج است مگر جمع حکم وحدیث (بقاعده فارسي) حکمها وحدیثها معمول نیست (یا شاذ است)

۶) کلمات عربي که یکي از سیلاب ان مصوته (E-) بوده است و در فارسي کنوني انرا به (YE-) بدل کرده اند ـ در پښتو به همان تلفظ قدیم ان رواج دارد ـ مثلا ـ شایع و معاینه که در فارسي (YE-) و (YENEH-) است در پښتو (E(ه)E-) و (ENA-) است ـ

۷) همچو عربي (AH-) در اخر کلمه علامت تانیث است ـ مثلا خطیب : خطیبه ـ حاج : حاجه ـ دلال : دلاله ـ ذکي : ذکیه وغیره ـ همین پسوند در پښتو نیز علامت معروف تانیث است و همه اي کلمات که داراي این پسوند است در پښتو مونث است ـ

چونکه حروف صحیح عموما در اخر کلمات پښتو علامت مذکر مي باشد ـ ازین سبب بعضي از کلماتي راکه در اصل مونث است مذکر دانسته در اخر ان پسوند مذبور اضافه کرده انرا مونث سازند ـ مثلا مریم : مریمه ـ شیرین : شیرینه یا شیریني (که (ـ ي) نیز پسوند تانیث است) وازین است که کلمه شیرین بطور جزو اسماي مردان نیز رواج دارد مثلا شیرین خان یا خان شیرین وعورت : عورته وغیره ـ

۸) ت در اخر کلمه هاي عربي اگر چه علامت تانیث است و در همه اي زبانهاي هندي این گونه کلمات را بطور مونث استعمال مي کنند ـ مثلا حکمت ـ شرافت ـ دولت ـ حکومت وغیره ـ مگر خلاف این همه این گونه کلمات را در پښتو مذکر شمرده اند ـ وفعل وکلمه صفت ان نیز مذکر باشد ـ

۹) کلماتي یک سیلابي که در اخر ان اجتماع دو مصمت ها باشد (یعني CVCC) مثل حکم ـ حلم ـ علم حبس وغیره در پښتو مصمت اول را حرکت داده کلمه را در سیلابي (CVCVC) گردانند یعني (HUKM) را (HOKUM) ـ (HELM) را (HELEM) و (ELM) وا (ELEM) و (HABS) را (HABES) مي سازند ـ

نکته اهم در این سلسله است ـ که اضافه مصوت بحکم قیاس مماثلت (ANALOGY) مي باشد یعني زبر و زیر کلمه اقتضاي حرکت زبر یا زورکي (حرکت مخصوص پښتو) و پیش کلمه اقتضاي حرکت پیش مي کند ـ چنانکه از مثالهاي بالا روشن است ـ

۱۰) واژه هاي فارسي که عربان انرا معرب ساخته اند درین صورت پښتو کلمه فارسي را فوقیت مي دهد وانرا مي پسندد ـ مثلا بجاي شنجرف ـ شنگرف و بجاي جوهر ـ گوهر علم است ـ گوهر جزو اسماء مردان وزنان است ـ مثلا گوهرزمان ـ گوهر علي ـ وگوهر بیگم وگوهره وغیره مگر مگر جوهر نیست ـ

۱۱) عده اي از کلمات را مغفن کرده اند ـ یعني تغییر در اصوات ان پیدا ؟؟؟ شده است ـ

ومعني ان نيز تغيير يافته است ـ مثلا

ليلة القدر كه در فارسي شب قدر ترجمه ان است ـ همين مركب در پختو شوقدر شده است در فارسي دو يا سه شبها ي مخصوص است كه انرا شب قدر مي گويند ـ مگر در پښتو همان ليلة القدر را شوقدر گويند ـ كلمه تفحص كه در پختو تپوس شده يعني حسب قاعده عام تبديلي اصوات ف پ (ح) حذف شده وصوت ص ـ س است ـ

در عربي وفارسي معني ان استفسار تفتيش كردن است ـ در پښتو علاوه بر معني استفسار كردن پرسيدن ـــ در زبان عوام بمعني بيمار پرسي است ـ

همچنين كلمه حوالت در عربي معني مختلف دارد ـ مگر پختو معني خط خود از فارسي دام كرده است ـ مگر اين كلمه كه در فارسي كلمه حوالت است ـ و در پختو حواله است ـ و در فارسي معني حواله همان است ـ كه در عربي است يعني خلاف معني پختو ! ـ درين معني جمع ان حوالات است ـ مگر در پختو باز معني حوالات بدل شده و بندي خانه اي كه در دفتر شهربانان باشد است ـ خفقان به خفگان بدل شده ـ كه معني ان غمگيني و انسردگي و فكر و اندوه است ـ اين گونه تغيير در صورت و معني كلمات بسيار است ـ و بايد تحقيقي جداگانه درين زمره كرده شود ـ

۱۲) كلمات عربي كه جمع ان به اضافه پسوند (ـ ات) مي سازند ـ مثلا مذاكره ـ مذاكرات ـ اله : الات ـ مباحثه : مباحثات ـ چون اين كلمة ت در اخر ان (ـ ه) تانيث دارند ـ در پختو علاوه به كلمات جمع كه حسب قاعده عربي مذبور ساخته شده است و در زبان پختوي علمي معمول است ـ جمع ديگر ان بقاعده پختو نيز به اضافة پسوند جمع تانيث (ـ ـــ) مي سازند ـ يعني مذاكري ـ الي مباحثي وغيره ـ

وكلماتي كه در اخر ان (ـ ه) تانيثي نه باشد وجمع ان در فارسي (وعربي) به همان (ـ ات) مي سازند ـ مثلا

حال : حالات ـ امتحان : امتحانات جمع به اضافه پسوند جمع مذكر مي سازند ـ يعني حالتونه (نه حالتي) ـ امتحانونه و امثال ان ـ

ياداشت : ـ بعض از الفاظ عام عربي را در پختوي عوام نه پذيرفته است ـ مثلا مسجد كه كلمه اهم مذهبي است و بجاي ان جومات (جماعت) گويند ـ ازين سبب جمع ان يعني مسجدونه مروج نيست ـ

۱۳) به قياس (ANALOGY) كره سيلاب اخير واژه ها مثل معاون ـ معالج وغيره فتح كلمات معاونت ـ معالجت را به كسره بدل مي كنند و معاونت ـ معالجت وغيره گويند ـ همچنين تلفظ كلمات معارضه ـ معاينه ـ معامله وغيره را به قياس مذبور معاونت و معالجت وغيره كنند ـ

۱٤) عده اي از كلمات معني خود را در پښتو در يانه است ـ و داراي معاني جديد شده ـ مثلا اغيار بمعني دشمن ـ لفظ (كه در پښتو لوظ شده است) عهد همچنين اقرار ـ عهد وعده ـ بخيل ـ بچه اي كه گريه بسيار كند و قرار نه گيرد ـ حجره ـ جائي كه مردمان انجا نشست و برخاست

کنند و بطور مهمان خانه مردانه و جائي اجتماع باشد ۰ حافظ ـ نابينا (غالبا از انکه عموما اشخاص نابينا بهترين حافظ قران مي باشند) ـ خيرات جمع خير است مگر در پختو دعوت عام بويژه خورانيدن طعام به فقراء و غرباء از راه ثواب ـ چون در خيرات عموما گوسفند وغيره ذبح کنند و خيرات عموما از براي ادائيگي شکر خدا باشد ـ که بعد از نجات از بلاي وغيره مي کنند ـ ازين معاني ديگر زائيده ـ مثلا مادر به پسر خود گويد که خيرات شم (خيرات تو شوم ـ قربانت شوم) يعني از براي تو ذبح شوم ـ و در خيرات به خلق خدا خورانيده شوم ـ دنيا ـ دولت ـ زيارت ـ مرقد يا مزار شخص نيك و ولي وغيره عجمعه سهيل ـ جنوب ـ شيخ ـ شخصي پارسا بويژه انکه در جواني پرهيز داشته باشد يا نشه تنباکو نه کند همچنين انرا صوفي نيز گويند ـ

۱۵) عده اي از کلمات عربي در پختو شکل و صورت خود را بدل کرده است ـ مگر معني ان بدل نه شده ـ مثلا سلاح ۰ وسله ـ بکاء ۰ بقه ج : بقي ـ (بقي وهل) ـ تسبيح ـ تسبي ۰ جلد ـ جلت ـ جلتي ۰ جلاد : جلات يا جلاتي ۰ صفر (ماه) ـ سپره ـ خرطوم : خرتم تسليت : تسله ـ حيران ـ حريان (قلب) ـ خرقه ـ ورخاري ـ طنطله ـ تترا ـ عامي = امي وغيره ـ

۱٦) در بعضي از کلمات اختصاص معني پيدا شده است ـ يعني کلمات عربي همه اي معاني ان که در عربي داشت در پختو (بويژه زبان عوام) نه دارد ـ

اخير : به همه معاني ان که در فارسي مروج است مگر بعضي ديگر و مردم معمول نيست ـ اسباب (مفعن : اسباب) عموما بغد بستره را گويند ـ که در زبان عوام عوام معمول است ـ معاني ديگر ان لمنها در زبان خواص و علمي معمول است ـ

علت : در پختوي عوام تنها بمعني عيب و نقص و شرارت است ـ و بمعني سبب وغيره معمول نيست ـ

ملاقات ـ در زبان عوام معني مخصوص دارد يعني ملاقات کسي که در قيد و بند باشد ـ

بعضي از کلمات معني معروف انرا در پختو (زبان عوام) دريافته است و بمعني نوين معمول گشته است ـ مثلا

مواجب ـ به تلفظ ماجب معمول است که بمعني تنخواه سالانه قبائليان سرحد پاکستان است ـ

وظيفه ـ در زبان عوام بمعني زر مقرره که طلاب از جانب دولت حکومت به طور امداد داده مي شود ـ و نيز عام تر ازان بمعني نان يا پاره نان است ـ که به طلاب مساجد يا مجاوران مزار بزرگان داده ميشود ـ

عذر ـ در زبان عوام (بويژه زنان) تعزيت ـ

مجلس ـ مجلس سرود و غنا و مطرب را مجلسي گويند ـ

محصول ـ ماليات

مخلوق ـ بسيار

۰۰ مدح ـ مدحي وئيل ـ تعريف بيجا کردن ـ

مصلحت ــ صلاح و مشوره ــ

معذور ــ شخصیکه از بینائی یا پای خود محروم باشد ــ

معصوم ــ (ماشوم) ــ بچه شیرخوار

مقرر ــ پختو ــ مقرره ــ نوشته تقدیر

خیرات ــ دعوت مساکین و غرباء وغیره وغیره ــ

۱۷) پختو تلفظ اصل عربی را مثل فارسی برقرار داشته است ــ در حالیکه همان واژه ها بعد از دخول در زبان های هندی مسلمانان تلفظ خود را تبدیل کرده اند ــ مثل

لفظ	تلفظ پختو	تلفظ اردو هندکو وغیره
حرکت	ح ــ ر ــ کت	حر ــ کت
برکت	ب ــ ر ــ کت	بر ــ کت

همچنین مصوت (   ) عربی که در فارسی و زبان های هندی مسلمانان به مصوت (   ) تبدیل شده است ــ پختو این گونه تبدیلی را قبول نه کرده است و به همان تلفظ اصل واژه ها قایم است ــ مثلا

لفظ	تلفظ اصل و قدیم	تلفظ پختو	تلفظ فارسی و اردو وغیره
احمد	AHMAD	AHMAD	E:HMAD
احمق	AHMAQ	AHMAQ	E:HMAQ
تحصیل	TAHS I:L	TAHSIL	TEHS I:L
تحسین	TAHS I:N	TASIN	TEHS I:N

باب ششم

مقایسه ساختمان نحوی پشتو و فارسی

دستور زبانی را عموماً مشتمل بر دو بخش دانسته اند -

۱) کلمه یا لفظ - (۲) مرکب - مرکب نیز دو بخش دارد - مرکب تام یا جمله و مرکب ناتمام یا ناقص -

در اوراق گذشته " این مقاله بحثی در باره " کلمه یا واژه های پشتو و زبانهای ایران بسیار کرده ایم

وحالا می خواهیم راجع شویم - به مرکب ها که باید اول از مرکب ناقص بحث کنیم زیرا که خود آن جزو

مرکب تام یا جمله می باشد -

مگر همچو اکثر زبانهای عالم (۱) خطی فاصل میان کلمه و مرکب ناقص زبان خود نمی توانیم کشید

زیرا که در دستورهای جدید عالم لفظ یا کلمه را نیز تجزیه کرده اند و آنرا کلمه خالص (morpheme)

وکلمه ای که از دو یا زیاده از مارفیم ها یا یک ضد مارفیم و جزو دیگر (مثلاً پسوند) مرکب باشد - مثلاً

" دوم " که دو - م است دو مارفیم است - " م " جزوی است که مارفیم نیست - بهرکیف در دستورهای

آنرا کلمه - لفظ می گویند - وما همین معانی را وقتاً تسلیم کرده آن را لفظ دانسته مربوط بخش حرف

دستور خود دانیم -

در بخش نحو (syntax) بویژه در ذکر مرکب ناقص (phrase)

به کلمه ها برخوریم - که از روی " معانی آن یک کلمه باشد - و از روی " هیئه آن مشتمل به دو یا زیاد

از دو کلمه باشد - مثلاً " بد ځناور " که مرکب است از بد + ځناور که هر دو واژه های جداگانه است

مگر معنی بد ځناور (یکجا خوانده) بمعنی خنزیر باشد [نه هر جانوری که بد باشد - همچنین

" دوه دیرش " مشتمل است هر دو کلمه دوه + دیرش که هر دو معنی جداگانه دارد مگر یکجا

---

۱) هاکه صفحه ۱۴۸ و نیز گیسن صفحه ۱۲۸ -

خوانده مي شود و معني ان عدد (٣٢) باشد – ومزيد بران دوه ديرش (سي و دوم)
مشتمل است – دوه + ديرش + (+م) و از روي دستورهاي قديم انرا كلمه مركب مي دانيم
از بحث ان مي گذاريم كه اين گونه مركبات خود را مركب خوانيم يا كلمه و لفظ – انرا براي تسهيل
كار خود مركب تسليم مي كنيم – و انرا نيز شامل بحث خود مي كنيم – اهم ترين مركب هاي ناقص
در زبانهاي مشرق به اين قرار است –

مركب عددي – مركب صفتي – مركب اضافي – مركب جاري (جار و مجرور) در پائين هر مركب
ناقص مذكور را جداگانه در بحث اريم و مقابله و موازنه مركبات زبان پختو و زبان فارسي مي كنيم –

۲) مركب عددي

اين مركب را از جهت تسهيل كار خود به دو بخش تقسيم كنيم – اول انكه در ان دو عدد ها
يكجا شده يك عدد ديگري سازند – و دوم شكل صورت ان يعني مركب عدد و محدود ان مقابله
ترتيب اعداد بالا از ده به قرار ذيل است –

١– ازده بالا تا به بست قاعده هر دو زبان يكسان است يعني عدد واحد + كلمه اي براي
ده – مثلا يازده – دواز– ده سيزده وغيره – در پشتو يولس (يو + لس) دولس – ديارلس
وغيره – در هر دو زبان در كلمات مفرد قدري تغير راه يافته است – يعني در فارسي ازيك دو
سه ٠٠٠٠٠٠ ياز ٠٠٠٠٠ دواز – سيز ساخته شده همچنين در پختو يو – دوه – دري را
يو – دو – ديار وغيره ساخته اند –

٢– بالا از اعداد بست روش ترتيب اعداد مفرد (١– ٩) و دهه ها اختلاف دارد – در
فارسي عدد دهه را اول مي ارند وبعده عدد مفرد اورده مي شود – مثلا بست و يك (بست +
و + يك) بست و دو (بست + و + دو) بست و سه – يا سي و يك سي و دو على هذا ——

در پختو بلك بالعكس اين ترتيب اعداد مفرد را اول ارند و دهه ها را بعد ازان مثلا
يو ويشت (يو + ويشت) دوه ويشت (دوه + ويشت) يو ديرش (يو + ديرش) دوه ديرش
(دوه + ديرش) و امثال ان – و اين سلسله تا صد مي رسد –

ياداشت —— در پشتو كلمه عطف (او) مستعمل نيست –

٣– در فارسي بعد هر دهه مفرد نه (٩) مستعمل است – مثلا بست و نه – سي و نه
وغيره – مگر در پشتو علاوه برعدد مفرد نهه (٩) مثلا نهه ويشت (٢٩) نهه ديرش (٣٩)
وغيره – قاعده اي كه عام تر است ان است كه ازعدد دهه اينده را ذكر مي كم و يك ازان منها
مي كنند يعني يو كم ديرش (يك كم سي يعني (٢٩) مي گويند –

ياداشت —— اين طريقه شمار كه ازعدد مخصوص (صفري) عدد ديگر را كم يا زياد مي كنند –
در زبان سانسكريت عام است – مثلا پينانه كم سل – پنج كم صد – ٩٥ –

لس‌کم دوه سوه = ده کم دوصد = ۱۹۰

لس‌دپاسه دوه سوه = ده زیاد بر دوصد = ۲۱۰

دوه سوه کم دري زره = دوصد کم سه هزار = ۲۸۰۰

وامثال ان — غالبا این قاعده شمارکه در پشتو بویژه در میان عوام عام است — در زبان فارسي رواج ندارد —

۴) قاعده شمار بالا از صد در دو زبان (فارسي وپشتو) یکسان است یعني اول عدد صد را نامیده بعده عدد دیگر بان اضافه مي کنند — مثلا

فارسي — یك صد و سي وچهار = ۱۳۴

پشتو — یو سل او څلور دیرش = ۱۳۴

درفارسي دو واوٌ عطف به استعمال رفته است مگر درپختو یك واوٌ عطف بعد از عدد صدي بکار مي رود — وبعد ان ترتیب‌عدد دیگر بقاعده مذبور (۱) است یعني عدد خرد — عدد دهه —

۵) درپختو شمار اعداد از حساب بست نیز مروج است — بست را درپشتو شل مي گویند — که جمع‌ان شلې است — وشمار اعداد تا چهارپانج صد بطریق شلې نیز کنند — مثلا

دري شلې = سه بستها = ۶۰

څلورنیمې شلې = چهار و نیم بستها = ۹۰

اته شلې = هشت‌بستها = ۱۶۰

یاداشت — صد را به کشلې نمي شمارند — درشمار از روئې شلې کم و دپاسه (کم)

(زیاد بر) نیز مستعمل است که درغلطیه فارسي نیست — مثلا

پنځه کم اووه شلې = پنج کم هفت‌بستها = ۱۳۵

عدد و معدود

درپشتو مطابق قاعده فارسي عدد اول مي اید — ومعدود بعد ان — مثلا دوه سوه کتابونه — دوصد کتاب (ها) درپختو لفظ‌عدد یو (یك) نیز تذکیر و تانیث‌معدود ان دارد یعني برائې عدد مذکر یو و برائې معدود مونث یوه مستعمل است — مثلا

یو سړی — یك مرد

یوه ښځه — یك زن

ودرهمه اي اعداد دیگر هیچ هیچ تمیز تذکیر و تانیث‌معدود ان مروج نیست —

یاداشت — همچو فارسي ترتیب‌عدد معدود در اشعار از ضرورت شعري تغییر مي توان یافت —

سعدي — بسي رنج بردم در این سال سي عجم زنده کردم بدین پارسي

یا

منکري د عاشقئ سره مله ده

په انکار که دروغژن يم دروغ‌سل کړم (خوشحال)

دروغ‌سل : دروغ‌صد

کلمات مغيره به هر دو اجزاي مرکب تاثير دارد يعني عدد و معدود هر دو تغيير يابد مثلا

يو سړي — يك مرد —

اي يو سړيه! — (اي يك مرد)

اي يوې ښځې! — (اي يك زن)

اي لسو سړو! — (اي ده مردان)

اي لسو ښځو! — (اي ده زنان)

اين گونه تغيير در فارسي نيست —

اعداد ترتيبي — در اعداد ترتيبي در فارسي معدود گاهي پيش و گاهي پس از عدد مي ايد — مگر در پښتو عدد ترتيبي پيش از معدود ان مي ايد — روز پنجم را پنځمه ورځ گويند — نه ورځ پنځمه —[1]

طريق ساختن اعداد ترتيبي در پښتو همان است که در فارسي است — يعني اضافه پسوند (ـم) باخر عدد اصل باستثناي —

اول — اول دوېم (به يائي مجهول) که در ابتدا (دوه — م) بوده از کثرت استعمال (دويمر به يائي مجهول) گرديد — فرق ديگر ان است که در فارسي لاحقه — ام يايم است و در پښتو (م) (به حرکت مخصوص پښتو زورکي) ~~مممممممم~~

در پښتو اعداد ترتيبي نيز تميز مذکر و مونث موجود است که در فارسي نيست — براي کلمات (معدودهاي) مونث کلمه عدد ترتيبي را حسب قاعده پښتو حرکت فتح بعد از کلمه مذکر مي افزائيد مثلا

اوله — دويمه — دريمه — علي هذا —

۳— مرکب توصيفي —

اين مرکب را نيز براي تسهيل کار خود به دو بخش خواهيم تقسيم کنيم — يکي مرکب الفاظ که معني اجتماعي ان بطور صفت کلمه ديگر مستعمل باشد — دوم مرکب توصيفي معروف — در پښتو در هر دو صورت صفت اول مي ايد و موصوف ان بعد ان در فارسي ترکيب

---

(۱) دکتر محمد جواد شکور صفحه ۵۸ —

ان بالعکس پښتو است یعني اول موصوف بعد ان حرف صفت (کسره) و بعده صفت زن نیک — مرد ازاد — وغیره که درپښتو نیکه ښځه و ازاد سړی است — نیز این ترتیب راحسب ضرورت شعري یا نثر مقفي و مسجع وغیره مطابق دستور فارسي تبدیل هم مي کنند —

پسه دا سرو شونډو ئي نه ده وینځه توره

راشه خضر د حیوان پسه چشمه کوره (خوشحال)

در این شعر وینځه توره ۲اصل توره وینځه است بمعني کنیز سیاه فام

چه این گونه ابدال درپښتو و فارسي هر دو عام است و احتیاج مثالهاي مزید ندارد —

بخش اول که مرکب از دو کلمه ها باشد — و در معني صفت اید نیز درپختو بسیار است که در فارسي نیز این گونه رواج مرکبات عام دیده مي شود —

در فارسي این گونه مرکب از دو اسم ساده ترکیب مي شود — مثلا هنرپیشه وجفا پیشه و امثال ان و درپښتو میلمه دوست (انکه مهمان را دوست مي دارد یعني مهمان نواز) مگرعام تر ازین ان مرکبات است که از کلمه صفت و اسم ترکیب یابد — و یاز بمعني صفت بکار رود — مثلا (فارسي) تنگ دل — روښین تن درپښتو امثال اینگونه بسیار است — چه چنانچه سپین باز — باز سفید را و ازان شخصي که هیچ داغ گمنه وخطا ندارد و در نتیجه اي ان هیچ فکر وغم محاسبه و سزا نه دارد

سپین سترګی (سفید چشم) بي حیا —

زیړی ماښگر — عصر زردگون — وقت غروب افتاب

سپین دږیږی — (سفید پوش) شخصي معزز —— وغیره

یاداشت — کلمات صفت از اضافه پشوندها و پسوندها نیز ترکیب مي شود — و اگر چه مطابق در دستورهاي قدیم پیشوندها و پسوندها تنها هیچ معني اي ندارد — مگر در تحقیقات جدید این پیشوندها و پسوندها نیز معني مخصوص در بر دارد ازین جهت نویسنده نیز این گونه مرکبات را مرکب از دو کلمه هائ با معني داوهد ند — پیشوندهاي فارسي مثل (با —) (نا —) (بي —) (کم —) درپشتو نیز عام است — مثلا با خدا — باوجود — ناپوهه (نافهم —) ناکاره (درشت بد) بي ایمانه — بي کاره (بي کار — بي فائده) کم عقله (بي عقل یاکم عقل) کم زوری (کمزور ضعیف) وغیره — اکثر پس اوند هائي فارسي نیز درپشتو عام است — مانند : —

— شان (فارسي سان) په شان (بسان)

— مند یا من (مانند) عقل مند — شته من (دولتمند) دردمن (دردمند)

— ناك مانند — دردناك

(— ین) مانند — سنگین — زرین

(ـ ینه) مانند زرینه ـ رنگینه ـ

(ـ ي) (که در فارسي یائي معروف است) ایراني (ایراني) ښاري (شهري) کورني (خانگي) که مونث ان ایرانۍ ـ ښارۍ ـ کورنۍ مي باشد ـ

(ـ گین) مانند غمگین ـ درپشتو هنن این پسوند (ـ جن) یا (ـ ژن) عام تراست ـ مثل غمجن (یا غمژن) (غمگین) نم جن (نمدار)

درپشتو مطابقت کلمهٔ صفت با موصوف ان در تذکیر و تانیث وجمع ومفرد نیز لازم است ـ که در فارسي وجود ندارد ـ مانند

سپین سړی ـ (به یائي مجهول) مرد سفید رنگ (یا راست دل)

سپینه ښځه ـ زن سفید

سپین سړي ـ (بیائ معروف) مردان سفید

سپینې ښځې ـ (هر دو یائي مجهول) زنان سفید ـ

کلمات مغیره درمرکبات توصیفي نیز تاثیر دارد که در فارسي نیست ـ کلمات مغیره ـ در کلمه صفت وموصوف هر دو تغییر مي اورد ـ مانند

سپین سړی ـ مرد سفید (ندائیه) اې سپین سړیه ! اې مرد سفید! ـ
اې سپینو سړو (اې مردان سفید!) اې سپینې ښځې! (اې زن سفید!)
اې سپینو ښځو (اې زنان سفید!) وامثال ان ـ

مرکب اضافي

درپشتو ترتیب این مرکب باین قرار است ـ

حرف اضافت (د) + مضاف الیه + مضاف ـ مانند

د احمد کتاب ـ کتاب احمد ـ این ترتیب مطابق قاعدهٔ زبانهائ هندي نیز نیست که در هندر مضاف الیه ـ کلمه اضافت ـ مضاف مي اید ـ مثل احمد دي کتاب (هنکو ـ پنجابي) احمد کي کتاب (اردو ـ هندي)

درپشتو همچون فارسي ضمایر مختصر نیز رواج دارد ـ مانند

(د هغهٔ کتاب)= کتاب ئې	=	کتابش
(د هغوي کتاب) = کتاب ئې	=	کتاب ایشان
(ستا (دستا) کتاب) = کتاب دې	=	کتابت
(ستاسو (دستاسو) کتاب) = کتاب مو	=	کتاب شما
(زما (دما) کتاب) = کتاب مې	=	کتابم
(زمونږ (دمونږ یا دموږ) کتاب) = کتاب مو	=	کتاب ما

از امثال بالا ظاهر است که ضمائر مختصر برائ ضمائر جمع در فارسي وجود نه دارد فقط وجود دارد يعني :ـ

پشتو	—	فارسي
(ــ ي)	—	(ــ ش)
(ــ د)	—	(ــ ت)
(ــ م)	—	(ــ م)

گاهي (در اشعار) اين ترتيب بدل هم مي شود ــ در فارسي ترتيب ان بدل نمي شود ــ البته گاهي حرف (کسره) اضافت حذف ~~هم~~ شود ــ در پشتو حرف اضافت مقدم يا مواخر مي شود مگر حذف نمي شود ــ

مانند ــ " کتاب ~~[illegible]~~ د احمد" بجائ د احمد کتاب (کتاب احمد)

در فارسي مرکبات اضافي از چند نوع است که در پشتو نيز (باستثنائ پائين) نيز وجود دارد ــ مانند ــ اضافت ملکي (مثال مذبور) اضافت تخصيصي د کور ور (ــ در خانه) ۰ اضافت بيان يا جنسي ــ د فولاد و توره (شمشير فولاد) د زرو جام (جام زر)

اضافت بيان توضيحي ــ د اختر ورځ (روز عيد) د شمال باد (باد شمال)

بعضي از اضافتها مانند تشبيهي يا اضافه نسبت پدري و امثال ان که در فارسي عام است در پشتو وجود نه دارد ــ

کله اضافت نيز در کلمات مغيره دستور پشتو شامل است يعني اين کلمه در مضاف اليه تغيير مي ارد که در فارسي رواج نه دارد ــ مانند :ـ

د زرو جام (جام زر) اضافه (ــ و) بعد از مضاف اليه واقع شده است ــ

د سري جامه (جامه مرد) ابدال (سړی) به (سړي)

د ښځې جامه (جامه زن) ابدال ښځه به ~~[illegible]~~ ښځې

د سړو جامه (جامه مردها) ابدال سړي بـه سړو

د ښځو جامه (جامه زنها) ابدال ښځه به ښځو

مرکب ندائ و مرکب جاري

در پشتو اي ــ هي ــ يې ــ او هو و ــ يه ! وغيره کلمات نداشت که هميشه پيش از منادائ ان مي ايند ــ همه اي اين کلمات همچون فارسي برائ واحد و جمع و تذکير و تانيث منادائ ان هيچ تغير نه يابند مگر خود در منادائ ان تغير مي اورند ــ

اي سړيه ! (اي مرد !) تغيير از سړی به سړي (ی ــ ي)

اي سړو! (اي مردان) تغييري از سړي به سړو (ي ـ و)
اي ښځې! (اي زن) تغيير از ښځه به ښځې (ه ـ ې)
اي ښځو! (اي زنان) تغيير از ښځې به ښځو (ې ـ و)

مرکب جاري

يعني ان کلمات (اسماﺋﻲ) که باحروف جار ايند ـ درين صورت ان کلمات را مجرور مي گويند ـ در فارسي هيچ تغير در کلمه جار يا مجرور ان واقع نمي شود ـ مگر در پشتو کلمات جار از کلمات مغيره است ـ يعني تغييري در مجرور ان مي اورند ـ بويژه در صورت واحد ان بصورت اضافه (ـه) و در صورت جمع ابدال مصوته اخر کلمه به (ـو) است ـ مانند

په کتابونو کښې (در کتابها) تغيير : کتابونه به کتابونو ـ
له پېښوره (از پشاور) تغيير : پېښور به پېښوره
يا ـ د کلونه (از ديهه ها) تغيير : کلي به کلو
له سحره (از سحر) تغيير : سحر به سحره
يا د گينټونه (از ساعت ها) تغيير : گينټه به گينټو
تر پېښوره ـ (تا پشاور) تغيير : پېښور به پېښوره
تر ماښامه ـ (تا شام) تغيير : ماښام به ماښامه
يا تر ماښامونو پورې (تا شامها) تغيير : ماښامونه به ماښامونو
مېندو لره
يا د مېندو دپاره (براﺋﻲ مادران) تغيير : مېندې به مېندو
مېندو سره ـ (همراه مادران) تغيير : مېندې بـه مېندو
مېندو نه (با مادران) تغيير : مېندې به مېندو

ياداشت : ـ (اين گونه مرکبات را در جمله هاﺋﻲ تام مفعول غير صريح يا بواسطه مي نامند)

---

٥) مرکب تام يا جمله

در دستورهاﺋﻲ پشتو مرکب تام يا جمله را نيز به همان اقسام منقسم کرده اند که در دستور فارسي رواج دارد که معروف تر ازان به قرار ذيل است ـ

الف) جمله اخباري ـ که در ان احتمال راست بودن يا راست نه بودن بود ـ مثلا
پلار مې له سفره (بيرته) راغې ـ پدرم از سفر (باز) ايد ـ

ب) جمله انشاﺋﻲ ان است که دران احتمال مذبور نه باشد ـ و اقسام ان مستعمل است به

امر ونهي ـ در استفهام وتمنا وندا ودعا وتأسف وقسم وتنبيه وتحسين وتعجب وامثال ان ـ که تميز اکثر اين گونه جمله ها با ادات باشد ـ در پشتو نيز ترتيب واستعمال ادات مانند فارسي است ـ يعني ادات استفهام وندا تأسف وقسم وتنبيه وامثال ان بکار مي برند ـ وترتيب اجزاي جمله در پشتو نيز تقريبا همان است که در فارسي مروج است ـ

ج) جمله فعلي که مستعمل بر فاعل وفعل يا فاعل ومفعول وفعل باشد ـ در پشتو همان ترتيب اين اجزاء دارد که در فارسي مروج است ـ اما در پشتو بالعکس فارسي علامت مفعول (را) وجود نه دارد ـ وتميز فاعل ومفعول تنها از ترتيب ان مي شود ـ مانند :

احمد محمود ووازه ـ احمد محمود را کشت

در فارسي مي توان گفت که محمود را احمد کشت ـ مگر در پشتو محمود احمد ووازه ـ معني ديگر دارد يعني در اين صورت محمود فاعل (کشنده) است ـ نه مفعول ـ همچو فارسي در پشتو نيز مفعول به دو قسم است ـ يکي مفعول مستقيم يا صريح يا بلا واسطه است ـ که ذکر ان در سلسله ادات جار (مرکب جاري) گذشته است ـ در اين صورت ان را مرکب جاري نمي گويند ـ بلکه مفعول اليه مفعول منه (يا عنه) مفعول فيه مفعول معه ومفعول له مي گويند ـ

فاعل يا مفعول در جمله اي اسم باشد ـ يا مرکب از اسما وصفات وغيره ترتيب اين گونه مرکبات از مرکبات فارسي اختلاف دارد که ذکر ان در سلسله مرکبات عددي توصيفي واضافي وغيره کرده ايم ـ

يادداشت :ـ در فارسي اگر فاعل جمع ~~مگر~~ بي جان باشد ـ فعل ان مي توان بلکه عموما مفرد مي اورند ـ مانند ـ چراغها گل شد ـ مگر در پشتو اين رواج نه دارد ـ وترجمه ان چنان باشد که ډيوې مړې شوې (اينجا فعل نيز جمع است)

اختلاف ديگر که در درباره فاعل وفعل ان در فارسي وپشتو وجود دارد ـ ان است که فعل در پشتو علاوه بر ان که مطابق واحد يا جمع فاعل باشد ـ مطابق تذکير تانيث ان نيز باشد ـ

ډيوه (مونث) مړه شوه ـ چراغ خاموش شد ـ (بمرد)

اور (مذکر) مړ شه ـ اتش (خاموش) شد (بمرد)

د) جمله اسمي ـ ان است که مستعمل بر مسند ومسند اليه وکلمه ربط باشد ـ مثلا ـ اسمان دور است ـ پشتو ـ اسمان لرې دې ـ

يادداشت :ـ در پشتو چنانکه بالا ذکر کرديم کلمه ربط مطابقتي دارد با مسند اليه ان ـ

١) در واحد وجمع ان : مانند ـ ونه شنه ده ـ (درخت سبز است)
ونې شنې دي ـ درختها سبز است (يا درختها سبز اند)

يعني همچو قاعده فارسي نمي توان کلمه ربط واحد را با جمع مسند اليه بکار بريم ـ

۲) کلمه ربط در پشتو مطابق تذکیر و تانیث مسند الیه می اید ـ مانند
اور بل دی (واحد مذکر) اتش روشن است ـ
اورونه بل دي (جمع مذکر) اتشها روشن است
ډیوه بله ده (واحد مؤنث) چراغ روشن است
ډیوې بلې دي (جمع مؤنث) چراغها روشن است

جمله هاي مرکب

در سلسلهٔ جمله یا مرکب تام باید ذکر ان جمله ها نیز کنیم که یکي ازان چو تنها گفته شود معني ان مکمل نه باشد ـ اقسام معروف ان به قرار ذیل است ـ

۱) جمله شرطیه ـ اگر بزرگي بامعرفت بخشندگي کن بجاي حرف شرط اگر در پشتو که یا که چري مستعمل است ـ در پشتو پیش از جمله جزائیه نیز حرف جزا "نو" مستعمل است که در فارسي رواج نه دارد ـ مانند
که، ته، راشې، نو، زهٔ به در ته حال اووایم ـ اگر، تو بیاي، حال خود بتو خواهم
حرف شرط، شرط، حرف جزا، جزا حرف شرط، شرط، جزا
گفت ـ

۲) جمله عاطفه یا معطوفه ـ دو جمله ها است ـ باهمدیگر هیچ ربط نه دارد ـ مگر حرف عطف انرا مربوط ساخته ـ مثلا
ښار ته لاړم او احمد مې ولید به شهر رفتم و احمد را دیدم
معطوف حرف عطف معطوف الیه

ظاهر است که در ترتیب جمله ها هیچ فرق بین پشتو و فارسي است ـ

۳) جملهٔ بیانیه ـ که از حرف بیان اغاز مي شود ـ مثلا
وائي چه یو باچا وو ـ مي گویند که بادشاهي بود ـ

در این جمله حرف چه که حرف بیان است جمله بیان را با جمله اول مربوط ساخته است ـ

٤) جمله جوابي ـ مانند ـ وې مې ولې نه راځې اوس دې کوڅو ته
وې ئې ما دپاره څه دي پاتې دلــې

گفتم ـ حالا به این کوچه ها چرا نیاي! گفتا ـ حالا چیزي برائي من این جا باقي نمانده است ـ مصرع اول سوال است ـ و مصرع دوم جواب ان ـ و ظاهر است که هیچ فرق در میان جمله هاي پشتو و فارسي نیست ـ

۵) جملهٔ معترضه ـ مانند
ایمل خان دریاخان د واړه مرګ ئې مه وې
هیڅ تقصیر د وارو و نه کړو د واړه سه وار (خوشحال)

(ایمل خان و دریاخان هردو مرگ ان مباد) هیچ کمي در جنگ نه کردند ـ
مرگ ئې مه وي (مرگ انها مباد) جمله* معترضه است ـ
۶) جمله مدلله : مانند :ـ
نوي خط ئې اوس بازار د زلفو خور کړ و
په میږیو باندې مغز خور مار شي
خط نوین او بازار زلفهایش را پریشان کرد (سرد کرد) که مغز مار را به مورچگان خورانیده مي شود
۷) جمله تفسیریه ـ مانند :ـ
ستا به یاده اغه ورځ وي یا به نه اي
چه به ما او تا کول پټ مجلسونه (خیال)
یاد داري یا ان روز را فراموش کرده باشي که من و تو (از خلق) نهان مجلسهاي کردیم ـ

مصرع دوم تفسیر ان روز است ـ چنانکه در فارسي :ـ
مشکلي دارم دانشمند مجلس بازپرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر مي کنند ـ در پشتو کلمه* تفسیر (چه) نیز پیش از جمله تفسیر مي اورند ـ که در فارسي عموما محذوف باشد ـ
۸) مقوله یا جمله مقول قول ـ مانند
هغه* ووې "زه به تاله صبا درشم" ـ (او گفت ـ "من فردا بتو خواهم امد") جمله اي که در قوسین است قولي است که عینان در الفاظ گوینده بیان شده است ـ گویا مقوله ئې اوست ـ
۹) تشبیه ـ مانند
هسې رنګ زما په ډیره ژړ اخاندې لکه ګل د سپرلي خاندي په باران کښې
کلمه تشبیه مشبه کلمه تشبیه مشبـه به
در پشتو کلمه* تشبیه خلاف قاعده اي فارسي عموما دو جز دارد که پیش از جمله هاي مشبه و مشبه به مي اید ـ مانند مثال بالا ـ
۱۰) جمله موصولي یا موصوله ـ جمله ها که پیش ان کلمه* موصول بیاید ـ مانند
هر څوک چه دلته راشي ـ ملنګ شي ـ هر کس که اینجا اید درویش مي شود ـ
در فارسي پیش این گونه کلمات صله مانند هرچه ـ جائیکه ـ هرکجا ـ هرکس وامثال ان مستعمل است ـ

بخش سوم



واژه‌های همریشه



بخش سوم باب اول درباره واژه های همریشه پشتو و فارسی و زبان های ایران باستان و گویشهای ایرانی

در سلسله جمع اوري واژه هاي همريشه زبان پختو در زبان هاي و گويشهاي ایران از کتب و مواخذ بسيار استفاده شده است ـ که ذکر ان در فهرست ماخذ و منابع موجود است ـ نکته اي که اينجا بايد واضح نمود که چون ماخذ هاي متعدد را بکار برده ام ـ و بعضي از ماخذ تفاوت زماني ميان شائع شدن ان ها دارد ـ ازين سبب واژه که از يك ماخذ قديم درج كرده ام ـ امكان دارد كه چون همان واژه را از ماخذ دوم پسين اخذ شود تغيير صوتي در ان راه يافته باشد ـ نكته اي ديگر انكه زبان هاي يك عهد گويشهاي مختلف دارد ـ و تلفظ كلمات از شهر به شهر فرق دارد ـ اين سبب ديگر است كه واژه اي از يك ماخذ به يك شكل نقل شده باشد و از ماخذ ديگر به شكل ديگر ـ توجيهه سيوم فرق ميان املاي واژه ها ان است كه هر يكي از مستشرقين و زبان شناسان كه زباني را به تحرير اورده اند ـ علامتهاي يكسان (مثل خط صوتي بين الاقوامي) را بكار نه برده اند ـ با اين همه خواهم يادآور شوم كه فهرست واژه هاي كه در فهرست هاي مستشرقين قرن اخير است ـ خالي از غلطيها نيست ـ و بايد به احتياط تام ان را به كار بريم ـ براي اثبات ادعاي خود مي بايد ـ بعضي از سهو هاي مستشرقين كه در باره زبان خود نويسنده كرده اند ـ ذكر كنم توجيهات اين گونه سهوها مختلف است ـ مثلا ايشان لفظ درست از گويندگان نشنيده اند ـ يا در تحرير اوردن ان واژه ها سهو شده است ـ مثلا مستشرق معروف گري در كتاب معروف خود[1] (KVAB) = HILL نوشته كه غالبا كب است بمعني كوهان نه كوه خورد ـ بمعني غنم garlic (سير) نوشته ـ همچنين بخل ـ بخل دانسته كه درست نيست و تومه ـ تخم نوشته كه دراصل تومنه است ـ و خوك بمعني PIG نوشته است كه درست نيست ـ در همين كتاب KO:N كر نوشته است كه دراصل كونر (يا كولها) است ـ غالبا كاتب بجاي كولها سهوا كون نوشته و گري انرا به واو مجهول كون دانسته و ضبط كرده ـ همچنين شگفت تر كلمه LUG لگ نوشته است ـ غالبا اين

---

1) ل ـ ه ـ گري INDIAN IRANIAN PHILOLOGY

نوشت

واژه کوک بود که کاتب سهوا انرا لوگ یعني کش کاف را فراموش کرد ــ وکدام مستشرق انرا LUG
نقل کرده است ــ وگري نيز ازان ماخذ LUG نقل کرده است ــ و طرفه بر طفه اين است که معني
کوک يا کوز دراصل گفتار است نه گرگ ــ وگرگ را ليوه يا لیوهه شرمخ گويند ... با همه اي اين گونه
غلطيها و سهوها اين فهرست که به محنت تمام جمع اورده ايم ــ ما را به مقصد خود مي رساند ــ

يکي انکه ثبوت ارتباط و همرشتگي پختو با واژه هاي زبان ها وگويش ها ي مختلف مختلف
ايران محيا مي سازد ــ

دوم انکه ثبوت همبستگي و همسايگي زبان پختو با هر دو دسته گويش ها و زبان هاي
ايران (که ذکر ان مي ايد) محيا مي کند ــ بالفاظ ديگر اثبات بهم مي رساند ــ که پختو در روزگارهاي
قديم اول با دسته غربي و بعدا با دسته شرقي قريب و همسايه ان بوده است ــ (اين نظريه نويسنده
است که اولين بار درين مقاله ذکر کرده است و اراده دارد که بعد اين مقاله در تحقيق اصل در نسل
گويندگان زبان پختو بپردازم)

سيوم انکه پختو يکي از زبان هاي قديم ترين خانواده هند و ايراني است که يکي[1]
از مستشرقين را به اين نتيجه رسانيده است که پختو يا از اوستا به وجود امده است و يا از زبانيکه که به
اوستا قريب تر است نويسنده قياس دوم را مي پذيرد ــ عالم بحر ايران اقاي دهخدا نيز در باره
عليحده اين زبان نوشته است که پشتو .... بسياري از خصوصيات اصل زبان هاي ايران را حفظ کرده
وخود لهجات مختلف دارد[2] ــ

زبان شناسان عهد حاضر مثلا اقاي علي اکبر دهخدا زبان هاي و لهجه هاي ايران
کنوني را به دو دسته عظيم تقسيم کرده است[3] که تنوع بسيار دارد ــ مگر اين تقسيم به حسب مشترکات
صوتي ولغوي و دستوري است ــ يکي ازان دسته شرقي است ــ ودوم دسته غربي ــ زبان هاي
دسته غربي بدين قرار است : ــ

اسي . يغنوبي ــ پشتو ــ لهجه هاي فلات پامير ــ که معتبرين ازان عبارتند از وخي
(وخاني) شغني (شغناني) ارشري ــ يزغلامي ــ روشاني ــ سنگليچي (زيکي) اشکاشمي ــ
مونجي (مونجاني) يدغه اي ــ اورموري ....

درين گروه نيز مي توان دسته هاي مختلف تشخص داد ــ يعني (۱) شغني ارشري
يزغلامي و روشاني و برتنگي از يک دسته است ــ و سنگليچي اشکاشمي بهم پيوسته اند ــ يدغه را
بايد منشعب از مونجاني شمرد ــ وخي زبان مستقل است که ظاهرا بازمانده اي يکي از زبانهاي مستقل

---

۱) دارمستيتر ص LXII
۲) لغت نامه ص ــ ۱۹
۳) لغت نامه ص ــ ۱۹

قدیم ایرانی است ـ

دسته غربی تنوع بیشتر می دارند اهم انجا بدین قرار است ـ

بلوچی ـ کردی[1] ـ ولهجه های ساحل دریای خزر که شامل گیلکی ومازرندانی (طبری) وغیره ـ

لهجه های مرکزی ـ اهم ترین ازین جمله است ـ نطنزی ـ فریزندی ـ جوشقانی ـ خونساری ـ نائینی ـ لهجه زرتشتیان یا بهدینان ـ

در نواحی گروه شمالی بدسته دیگری نیز بر می خوریم که اهم ترین ازان سمنانی ـ سنگسری شهمیرزادی ـ لاسگردی و سرخه ای وغیره است ـ

در فهرست طویل اینده واژه های کثیر را فراهم اورده ایم ـ که همریشه با زبان پختو است ـ و واژه های اکثر از زبان ولهجه های مذبور شامل ان است ـ بعد از تقابل وموازنه واژه های پختو با واژه های زبان ها ولهجه های مذبور به نتیجه ای که رسیده ایم ان است ـ که پختو ربط محکم وعمیق با زبان ها ولهجه های ایران دارد وباوجودیکه قربت ونزدیکی ان در واژه ها واصوات واژه های دسته شرقی مذبور زبان های ایران ثابت می شود ـ در بعضی از موارد پختو ربط و همبستگی با دسته غربی نیز بحدی دارد که این ربط وهمبستگی را نظرانداز نه توان کرد ـ بلکه به نتیجه ای میرسیم که پختو در قدیم الایام رابطه به زبانی داشت که دارای همه ای خصوصیات دسته های شرقی وغربی بود ـ بالفاظ دیگر روزگاریکه دسته های شرقی وغربی از هم جدا نه شده بودند ـ ویا به طور واضح تر ـــ می توان گفت که پختو ومادرهای دسته های شرقی وغربی کلهای یک شاخسار قدیم اریای هستند ـ

اقای دهخدا زبان رخی را زبان مستقل ـ وظاهرا بازمانده یکی از زبان های مستقل قدیم ایران می شمارد[2] ـ همچنین در دسته شرقی بخیال من زبان کردی جالب توجه ماست که نه تنها خود ان زبان مستقل وقدیمی است بلکه نام عمومی یک دسته زبان ها ولهجه ها است ـ وعلاوه بر زبان های دیگر هر دو زبان مذبور که یکی از اهم ترین دسته شرقی است ودیگری از دسته غربی ـــ ربط وهمبستگی تریبی با زبان پختو دارند ـ که پیش از عهد اسلام رابطه وهمبستگی ان از هم رفته است ـ یعنی مماثلت ـ مشابهت وهم اهنگی واژه ها واوازها ی ان مربوط است با زبان های قبل از تاریخ ! ـــ وپختو که حلقه وسطی زنجیر میان دسته شرقی وغربی است تاکنون واژه های قدیم را در شکل قدیم ان محفوظ داشته است ـ که بعضی ازان در زبان های مذبور چنانکه از فهرست اینده واژه های همریشه پختو وزبان ولهجه های ایران واضح است دیده می شود ـ

ما پیش ازان که با تقابل وموازنه واژه های پختو باواژه های همریشه ان در زبان های

---

۱) نویسنده خود زبان کردی اخص یعنی کرمانجی (سلیمانیه) را در امریکا اموخته است ـ

۲) لغت نامه ـ ص ۲۰

دو دسته مذبور بپردازیم — باید بعضي از نکات اهم که در حین بررسي در واژه هاي پختو و اوستا بدست اورده ایم — مختصرا ذکر کنیم — که چه تغیر و تفاوت صوتي در دو زبان قدیم به ظهور امده است وان بدین قرار است :—

۱) (ك) که در میان مصوت ها اید — عموما بدل به (ي) شود —

سپاکه (سگ) سپي

اهماکم (ما) مو

(ك) در اخر کلمات پهلوي (اوستا) در پختو بدل به (ــه) یا (ي) شود —

ستارك ستوري

۲) (گ) در اغاز کلمه بدل به (غ) شود — مگر در وسط کلمه بجا ماند —

گاو (گاو) غوا

گیري (کوه) غر

گوشه (گوشت) غوښه یا غوشه

(گ) در فارسي عموما بدل نمي شود — مثلا گاو (پ غوا) گندم (پ: غنم) وغیره —

۳) (چ) در اوستا در پختو (س) ماند یا (چ) (ش) (تس) شود —

چث (چه) سه° چه څه

چوت (که) سوك چوك څوك

چر (چر) سر (بدل) چر (بدل) څر (بدل) (چریدن)

چریمن (چرم) سرمن چرمن څرمن

٤) (خ) (وسطي) بدل به (ز) شود یا به (غ) (دز)

روچو (روز) روز روځ (یا ورز)

سکوچایمي (سوزم) سیزم سیځم

نماځ (نماز) نمونز نمونځ (نیز مونز — وغیره)

۵) (ج) بجاي ماند یا به (ژ) بدل شود —

جني (دختر) جیني° — (جل) —

جفره (ژرف) جوره ژوره

جریز (گریه) جرل جریدل — ژرل

جو — جونت (زنده — زندگي) جوند جوندي (یا ژوند — ژوندي)

(ازین امثله برمي اید که تلفظ لهجه° شمالي قریب تر است — به تلفظ اوستاي° — که ج را برقرار داشته است) —

۶) (ت) در ضمیر مختصر (د) مي شود که دراصل دتا بود ـ در فارسي ت بجا مانده و در اوستا تي بوده است ـ

۷) (ت) در وسط کلمه (که درمیان مصوت ها باشد) تبدل به ل شود ـ

ستم (صد) سل ـ

پتر (پدر) پلار ـ

بتیا (دوم) بل ـ

۸) (د) که در آغاز یا در وسط کلمه باشد ـ بدل به (ل) شود ـ

دئیمن (نظر ـ دیدن) لیمه ـ (لیدل ـ که در فارسي دیدن است) ـ

داته (دادن) لل (گواهي لل) (گواهي دادن)

در (داشتن) لر (ل)

دغدهر (دختر) لور

دخش (دوشیدن) لوشل

۹) (د) در وسط کلمه (که عموما در اوستا (د هـ) باشد مبدل به (ل) شود ـ

گده (دزد) غل

مدهاخه ملخ

پدها (قدم پای) پل

۱۰) تبادل (ن) به (ل) و بالعکس نیز در زبان پختو دیده مي شود ـ مثلا

نمر ــــــ لمر (آفتاب)

جن (جني) جل ـ یا نجل (دختر)

و بالعکس ـ تولس ــــــ تونس (تحفه)

۱۱) (ب) بدل به (و) مي شود ـ

برادر ورور (برادر)

بزه وز (بز)

۱۲) (ف) بدل به (و) شود ـ

وفره (برف) واوره (برف)

فرا (فرا ـ) (تس) وړاندي

فرجن وژنم (مي کشم)

۱۳) (س) گهي بدل به ش شود

هسته شته (هست)

سکرنو شکونبر (خارشت)

	کسیاو	کشر	(خورد)
	مسیاو	مشر	(بزرگ)

۱٤) (خش) درلهجه شمالي بدل به خ ودرلهجه جنوبي به ش شود ـ

تخش تخ (تبدل) تش (تبدل) (گریختن)

۱۵) (رش) یا (رشت) نیز همچو بدل به خ یا ش شود ـ

برشته پختیځ پشتیځ (RIB)

کرش کرخه کرشه

نیزکرش (را) کشل رابنکل (قلب) یا راخکل (خط کشیدن)

۱٦) (ش) نیز دربعضي ازمواد بدل به (خ) یا (ش) شود ـ

گوش غوخه یا غوشه (گوشت)

۱۷) ش بعضي اوقات بدل به (گ) یا (غ) شود ـ

گوش غوگ یا غوږ (ف ـ گوش)

رئیشه گیره یا ژیره (قلب) (ریش)

۱۸) (هو ـ) بدل به (خ) (یا خو) شود ـ

هواي پئ تعیا HVAE:PAITHA خپل (خویش)

HVANHAR خور (خواهر)

HVAR خورل (خوردن)

HVAE:DHA خوله (خوي)

۱۹) (شت) گهي (ش) حذف شود ـ

اشتن اته (هشت)

انگشته گوته (انگشت)

۲۰) تپـفت گهي (ف) یا (پ) حذف شود ـ

تپته تود (گرم)

هوپته اوده (خفته)

ابده اود (ل) بافت (ن)

۲۱) (سر) ـ (سل) شود ـ

سریش سلیخ سلیش

۲۲) (خر) ـ (وسطي) عموما (خ) حذف شود ـ

سخره سور (سرخ)

ستخره ستر (بزرگ)

۲۳) (فر) ـ (وسطي) (ف) بدل به (و) شود ـ

وفره	واوره	(برف)
سفره	سوري	(سوراخ)

۲۴) (تر) ميانه (ت) حذف شود ـ

ماتر	مور	(مادر)
براتر	ورور	(برادر)
اتر	اور	(اتش)

۲۵) (رد) (رت) بدل به ړ شود ـ

زريد ه	زړه	(دل)
سريته	سوړ	(سرد)
كريته	كړ	(كرد ن)

حالا ما به مقابله وموازنه واژه هاي پختو با واژه هاي هر دو دسته زبان هاي و گويشهاي ايران مي پردازيم ـ و بنا بر نكته هاي اهم در باره تغير صوتي كه از عهد قديم تا به امروز دران راه يافته است ـ نزديكي و مشابهت و هم اهنگي پختو و بالعكس ان با زبان هاي وگويشهاي مذبور يك نظر بررسي مي كنيم ـ

پختو اوازهاي قديم (بويژه از اوستا) را محفوظ داشته است ـ

اوستا : ZANVA جانه (فارسي) ـ پختو زنه ـ

اوستا : ZAIRIGAONA پهلوي : زرغونيه ـ فارسي زريون ـ (شاذ) پختو : زرغون (عام است)

اوستا : CATH WA:RO پهلوي CAHA:R (TH < H) وفارسي چار (TH حذف شده است) مگر پختو خلور از خلوار (A: < O:) وتهـ) ل)

اوستا : YAESHYANTI:M كه (Y) ان در همه اي زبانها به (ج) بدل شده مثل جوشيدن هم معني اي اين واژه در پختو دو تلفظ دارد ـ جوشيدل ـ زرخيدل ـ مگر يشيدل عام تر است كه ريشه قديم (YA-) را محفوظ داشته است ـ در

اوستا : JAINI (زن) در پهلوي و زبان ها وگويشها ي ديگر (ز) يا (ژ) بدل شده است ـ مگر در پختو جيني وجل ونجل انرا بجا داشته البته معني ان قدري تغيير يافته و بمعني دوشيزه و دختر است ـ عقدوه

اوستا : XSHAPAN, XSHAP در همه اي زبانها وگويشهاي ايران به استثناي بلوچي اواز (-P) به (و) (ب) بدل شده يا حذف شده است ـ مگر پختو (شپه) انرا برقرار داشته است ـ و در تغيرات جديد ان هم در مركبات به (W) بدل مي شود

مثلا شواروز (عرصهٔ یك شب و یك روز) مگر همچو فارسي به هیچ صورت بدل به (پ) نه شده است ــ

اوستا : NAZGA مرکب ــ (‎-ZG-‎) در پهلوي و پشتو همان (‎-ZG-‎) است مگر در زبان و لهجه هاي دیگر به (‎-GZ-‎) مقلوب شده است ــ در پشتو دو تلفظ رائج است ــ یکي (‎-ZGH-‎) یعني به شکل قدیم و دوم (‎-GHZ-‎) به شکل جدید ــ غالبا شکل جدید ان وام ثاني (Second Borrowing) است از فارسي ــ

اوستائي : YA:S که با سابقه (‎-A:‎) بمعني اوردن است و باسابقه (‎-APA‎) بمعني بردن است ــ مترادف ان در پشتو (ور ل) است ــ که با سابقهٔ (را) بمعني اوردن است ــ و با (یا بلا) سابقهٔ (ور ــ) بمعني بردن است ــ

(‎Y-‎) در فارسي به (ب) و در پشتو به (و) بدل شده علاوه بران در پشتو شکل (‎Y-‎) ان نیز در مشتقات ان مثل یوسه ــ یوړ ــ یوسي وغیره موجود است ! ــ

اوستا : (VAE:N که در پهلوي نیز VAINA است ــ بمعني نظر و نگاه و کلمه پشتو وېنم ــ پهلوي ادهـ ــ وینك (ادهي ــ وینه) ــ در فارسي مصدر ان دیدن است ــ بمقابله پشتو لیدل که در بعضي از امثال ان از مصدر (وینل) ساخته مي شود ــ کلمه ها مثل وېنم بمعني بینم در کلام بابا طاهر عریان عام است ــ اوستا : وئین امي (بینم) ــ

اوستا : VARADHA بمعني گل در پهلوي : VARTA: شده است ــ ابدال اواز (V) به (G) عام است ــ (مثلا VART > GARD) (گرد) در پشتو کلمه گل از اوستا است ــ ورنه بجاي (گل) گړ یا وړ یا گرد یا ورد بوده ــ زیرا که (‎-RT‎) (‎-RD‎) اوستاي یا پهلوي در پشتو (‎Ṛ‎) یا (‎ṚD‎) مي شود ــ

اوستا : KARAYE:TI مي کارد ــ در مصدر فارسي کاشتن (‎-SH-‎) است که در حال بار کارد مي گردد (راجع به اواز (R) مي شود) همچنان بلوچي انــــرا KISHAGH ساخته است ــ که داراي (‎-SH-‎) است ــ مگر در پشتو کرل است که در همه اي اشتقاقات و انحال (‎-R-‎) بجا ماند ــ

اوستا : کلمه براي شش ــ (‎XSHV--‎) دارد ــ که در پشتو (شپگ) یا (شپږ) است ــ ابدال (V) به (B) عام است ــ ازین رو مي توانیم گفت که اوستاي (V) به (پ) بدل نه شده است ــ بلکه اواز اصل است ــ الا در فارسي (V) مطلقا حذف شده مثلا در شش شانزده ۰ شصت وغیره اوازهاي (V) (B و P) وجود نه دارد ــ مگر پشتو در همه اي کلمات ان (‎-P-‎) را محفوظ داشته که شپږ ــ شپاړس

شبیه است ـ

اوستا : (WAFRA) درپهلوي اواز (-FR-) بجا است وهمچنان درپختو واوره (ف > و) (-VR) و دریرنئي ونیرزندي (كه از دسته شرقي است) مگر در فارسي وهمه اي زبان ها ولهجه هاي* دسته* غربي مثلا كیلكي نطنزي سنگسري شمیرزادي وغیره (فر) را به (رف) بدل كرده اند ـ یعني وفره را برف ساخته ـ همچنان اوستا (ژفره) را درپختو (ژور) و (جور) ساخته مگر درفارسي انرا قلب كرده (ژرف) ساخته اند ـ

هزدارش APRA (خاك) اواز هزدارش(-A) به (-XA) بدل مي شود ـ مثلا هزدارش(ARBU:JI:NA) درپهلوي XARBU:ZA است ـ همچنین (بره*(APRA) اي مذبور درپهلوي اول به XAPRA وبعد به (خاك) بدل شده ـ كه در همه اي زبان ها وواژه هاي* ایران (خاك) است ـ مگر درپختو (APRA) را محفوظ داشته است یعني بعد ابدل A > XA, P < W انرا XA:WRA ساخته است (خاك درپختوي عوامُهم محمول نیست) ـ

اوستا : XVAE:DHA (خوي) ـ اواز (ده) دربعضي اززبانهاي* وواژه ها به (ل) بدل شده كه این ابدال عام است ـ ودرپختوهم به (ل) بدل شده است ـ مگر دربعضي ازلهجه ها مثل پهلوي درفارسي انرا حذف كرده اند و (خوي) ساخته اند ـ دوم انكه اواز (-V-) درهیچ یك اززبان ها ولهجه ها موجود نیست مگر واژه پختو انرا نیز محفوظ داشته كه در (XWALA) موجود داشت ـ

مثالهاي بالا پختورا نزدیك تربه زبان هاي وگویشهاي* ایراني مي رساند ـ تحفظ اوازهاي قدیم را درپختو اشكارا مي كند ـ جائیكه همه ي* (یا اقلا اكثر) زبان هاي* ولهجه هاي* ایران انرا به اواز هاي دیگر بدل ساخته است ـ

حالا بنا برهمین تغیرات صوتي * خویشاوندي* پختورا با زبان هاي* دسته* شرقي وا نمائیم ـ كه پختو رشته وخویشاوندي قدیم را ازان ها یكسر نه گسته است ـ ظاهر است این گونه مشابهت و مماثلت در تغیرات صوتي چنان قریب تر است كه به وثوق تمام مي توان گفت كه پختو و زبان هاي* و لهجه هاي دسته* شرقي تا مدتها خویشاوندي ودوستي وهمسائگي داشته اند ـ وچون ازروي* تاریخ مي دانیم كه تا اوائل عهد اسلامي هیچ ربط ووابستگي وهمسائگي میان پختونها وممالك ونواحي كه زبان هاي مذبور انجا گفته مي شد ومي شود ـ وجود نه داشت ـ لازما به نتیجه ي* مي رسیم كه این ربط وهمسائگي قرنها بیش ازمیلاد عیسوي مي بوده است ـ كه ما هیچ معلوماتي واثق متعلق به پختونهاي ان روزكار در دست نه داریم ـ

بعضاز واژه هاي كه ادعاي ما را تقویت مي رسانند حسب ذیل است :ـ

زغره (ف) زره ــ در همه اي زبان ها و لهجه ها (-Z) است مگر در استي (دسته شرقي) (-ZGH) است ــ كه نزديك ان به پختو ظاهر است ــ
زره : ف ــ دل ــ در زبان هاي دسته غربي مثل گيلكي ــ فريزندي ــ يرني ــ نطنزي ــ سمناني شهميرزادي ــ سنگسري سراي لاسگردي و طبري در همه ان (-D) است مگر در دسته شرقي سريكلي ــ شغني ــ سنگليچي وغيره (-Z) است ــ و (-Z) در بلوچي و كردي غالبا قديمي است ــ كه هر دو يكجا بوده اند ــ
زمكه : (ف) زمين ــ در همه اي دسته غربي (-I:N) است مگر در دسته شرقي در اسران (C) (شغني) ٠ (-S) (سريكلي) است ــ كه از كلمه اوستا ZAN يا پهلوي ZAMIK است ــ نه از (-I:N) فارسي كه اشتقاق اخير است ــ
مياشت : (ف) ماه ــ اوستا MA:H است ــ فارسي و اوستا در زبانهاي ديگر در اخر كلمه (-H) دارد كه خصوصيت زبانهاي ايران است ــ كه اصل ان (زبان ايران) (-S) بوده است ــ پختو در اخر كلمه (-SHT) دارد ــ و شغني (دسته شرقي) نيز (ST) دارد يعني (ميست) ــ همچنين كلمه پختو لس است كه در اخر ان (-S) خلاف ايران كه (-H) است ــ مگر اين (-S) اثر زبان سانسكرت نيست بلكه در زبان ايران باستان (-S) بوده است ــ
لاس : (ف) دست ــ اوستا : ZASTA وپهلوي (-D) است ــ زبانهاي هر دو دسته (-D) يا (-DH) دارد ــ مگر منجي (دسته شرقي) همچو پختو (-L) دارد ــ
لري : (ف) دور ــ اوستا (-UD) وپهلوي و هر دو دسته ايراني (-D) دارد مگر يدغا (دسته شرقي) (LU:RO) (-L) دارد ــ
لس : (ف) ده ــ اوستا (-D) وزبانهاي هر دو دسته (-D) دارد ــ مگر ــــ شغني (دسته شرقي) علاوه بر (-DH) (-L) نيز دارد ــ
سپزه : (ف) شش ــ اوستا پهلوي و زبانهاي هر دو دسته بالعموم (-SH) دارد ــ مگر استي (دسته شرقي) (-Z) دارد ــ
(SH اوستا در پختو ZH شده كه بعدا G شده است ــ مثال ميش ميز) ــ
ــ ويشت : (پسوند) : بست ــ پختو بست ــ (شل) است ــ مگر در اعداد ما بعد بست همين شل به ويشت بدل مي شود مثلا يو ويشت ٠ دوه ويشت (بست و يك ــ بست و دو) وامثال ان ــ
در اوستا و پهلوي اين واژه به (-V) است ــ و در زباكي ٠ وخي ٠ سريكلي يدغا (دسته شرقي) (-W) است ــ مگر در دسته غربي مثل فارسي (-B) است نه (V) يا (W)
لوشل : (ف) دوشيدن ــ و واژه هاي اين گونه لوبه ــ ليدل ــ ليمه ــ كه از (ل ــ) شروع

مي شود و در فارسي بدل ان به (د ـ) است در دسته غربي مثل گيلكي ـ فريذندي ـ برني
نطنزي ـ سناني ـ سنگسري و سرخه به (D-) است ـ و در دسته شرقي مثل اشكاني و
وخي به (ط) است ـ

كلمه : (ف) چه وقت ـ اوستا (KADHA) در دسته شرقي همچو پختو (-DH)
اوستائي به (ل) بدل شده است چنانچه منجي ACKALA (پ) هيڅكله ـ يدغا : HE:C- :
KULACHNA پ : (هيڅ كله نه) منجي : RR KRLA ـ

كندي : ف ـ محلت ـ در سغدي KUDH ساكين : KANTHA كه در
نامهائي شهرهائي مثل ياركند ـ سمركند (قند) وغيره امده است ـ در پشتو نيز علاوه بر معني محله
شهر در نامهاي ديهات مي ايد مثلا تازه دين كندي ـ

للمه : (ف) زمين باراني ـ در زبان وخي LALMA و سريكولي (للمي) است ـ كه هر دو
از دسته شرقي است ـ

يوسه : (ف) ببر ـ از مصدر غير مستعمل يوسل * كه ديگر افعال از مصدر ورل مي ايند ـ
در اوستا و پهلوي (B-) است مگر كلمه اوستائي (YA:S) نيز موجود است ـ كه با
پيشوند (A:-) معني اوردن مي دهد و با پيشوند (APA-) معني بردن ـ همين كلمه
ورل پختو با پيشوند (را ـ) معني اوردن و با پيشوند (ور ـ) معني بردن دارد ـ مگر يك فعل
ايران كه يوسه است با (Y-) نيز موجود است كه از يك جانب همريشه كلمه اوستائي
مذبور است ـ و از جانب ديگر هم اوازان (Y-) در واژه هاي دسته شرقي (مثلا شغني ـ
سريكلي ـ يرغلامي ـ وخي ـ منجي) نيز موجود است ـ

وينه : (ف) خون ـ اوستا (V-) است مگر پهلوي و زبان هاي دسته غربي مثل كردي
گيلكي ـ بلوچي (H-) و (X-) دارد ـ و زبانهاي دسته شرقي مثل وخي ـ شغني
سريكلي ـ سنگليچي ـ اشكاشمي ـ همچو پختو (V-) دارند ـ

ورور : (ف) برادر ـ دسته غربي مثل ـ گيلكي ـ نطنزي ـ سناني ـ سرخه اي ـ لاسگردي ـ
شهميرزادي ان همه (B-) دارند ـ مگر دسته شرقي مثل اشكاشمي ـ زيباكي ـ وخي
سريكلي ـ سنگليچي برني وغيره (VR-) دارند ـ نيز (ر ـ ك ـ وروزه) پائين ـ
وروزه ـ (ف) ـ بروت ـ اوستا و پهلوي نيز (BR-) دارد مگر پختو همه اي دسته شرقي
(VR-) دارد نيز (ر ـ ك ـ ورور) بالا ـ

كسل : (ـ كتل) (ف) ديدن ـ نگاه كردن ـ اوستا (KAS- شغني (CES)
(ديدن) سغدي KAS سكين KASTE مي نمايد ـ همه اي ان از دسته شرقي است كه
همريشه ان در دسته غربي وجود نه دارد ـ

کب : (ف) ماهي ــ تنها در دسته شرقي بويژه منجي وخي ــ سغدي ــ سکين در شکل کپ کپ یا کو موجود است ــ در دسته غربي نيست ــ

غل ــ (ف) دزد ــ کلمه اوستا GADHA که (-DH-) درپختو (-L-) شده است ودر دسته* شرقي (-DH-) است مگر در دسته غربي انرا مثل کلمه* فارسي دزد به (-Z-) مبدل کرده اند ــ

درکلمه دزد فارسي (-D) هيچ مناسبت به (G) اوستاي* نه دارد ــ (G) اوستايي درپختو وزبانهاي* دسته* شرقي مثل وخي و سغدي به وغيره (GH) مبدل شده است ــ

ابدال (G) اوستاي* به (GH) دردسته* شرقي عام است ــ که در دسته* غربي بحال يعني (G) ماند ــ مثالهايي ديگران غنم ــ گندم و غوا ــ گاو* وغوز . گوش وغيره است ــ که در دسته شرقي (وخي ــ اشکاشمي ــ سريکلي ــ شغني ــ يدغا وغيره) (GH) است ودر دسته غربي (سمناني ــ سرخه اي ــ لاسگردي ــ سنگسري ــ ~~شعم~~ شهميرزادي ــ کردي ــ بلوچي و امثال ان) (G) است ــ

سپي (ف) سگ ــ لغت قديمي است که (هرود وتس) فقط همين کلمه اززبان مادي براي ما محفوظ داشته است ــ ازين انرا در ايران باستان SPAKA* فرض کرده اند ــ در ايران دو دسته واژه* ها داريم ــ (١) ان که -SP يا -SB دارد ــ (٢) دوم انکه تنها -S يا -SH دارد ــ پهلوي ارمني ــ کردي از دسته دوم است واوستا (SPAN) اوري ي وبخره* از سمناني -SP دارند ــ مگر دسته* دوم يعني (بخره* از) سمناني و سنگسري سرخه اي ولاسگردي دارايي (-SB) اند

يادداشت : اوازهاي* -SP يا -SB در ان نواحي مستعمل است که نزديک به ميدياي* قديم است ــ پشتو که دور تر ازان نواحي است ــ مي نمايد که در روزگاري پختو نيز دران نواحي همسائگي ان زبان قديم زيست کرده است ــ

~~عصر~~ ترهه ــ ترهيدل ــ (ف) ترسيدن ــ در ايران باستان THRAH بود ــ پختو اواز قديم (-H-) را بحال داشته است وفارسي واستي ــ بلوچي انرا به (-S-) مبدل کرده است ــ نيز اين زبانها انرا تحريک داده است از (THRAH) (TASI:) ساخته است ــ درپختو واژه* ترس نيز موجود است ــ مگر معني ان رحم و شفقت است نه خوف وبيم ــ

پختو باوجوديکه ربط ومشابهت ونزديکي با زبانهاي* وگويشهايي دسته* شرقي دارد ــ اثار ربط و وابستگي ان با زبانهاي* دسته* غربي نيز دارد ــ درپائين مثالهاي* متعدد را جمع اورده ايم که اوازهايي ان مشابهت ونزديکي با دسته* غربي دارد ــ

جغ ــ (ف) جو غ ويوغ ــ درپختو دوگونه تلفظ دارد يعني (-J) (-ZH) درهمه اي

دسته* غربي (بلوچي – کردي – سمنائي – سرخه – لاسگردي – سنگسري – شهمیرزادي و امثال ان)
(-J) است و (-Y) که خصوصیت دسته* شرقي است ندارد –

دمیره یا دانداره (ف) زنبور سرخ – در سرخه – لاسگردي – شهمیرزادي سرخه دندونه یا سرخه
دندون (D-) است و در لهجه هاي دیگر زنبور سرخ است –

میره* (ف) مرد (شوهر) در همه* دسته* شرقي (-RD) است که در پختو حسب قاعد تبادل
صوتي به (ر) بدل شده و میره* گشته است – در بلوچي کردي (علاوه بر -RD) ویرني
نطنزي – سمنائي وغیره از دسته* غربي (-R-) است نه (-RD) –

یور – زن شوهر برادر – در سرخه – سمنائي سنگسري – شهمیرزادي (-Y) و لاسگردي
(-ZH) به همین معني است – دارمستتر این کلمه را از دیوراني مي داند – مگر دیوراني دراصل
مونث دیور (DE:WAR) است که در پختو (لې ور) است که واژه دیگر است – و با یور ربط نه دارد –

دننه (ف) اندرون یا درون – در سنگسري (دننو) – لاسگردي (دون) شهمیرزادي
که در دسته شرقي (ر) موجود است و به (– ن –) بدل نه شده است –

سیو (ف) سیب – در دسته* شرقي وغربي (-B) (-P) و (-F) بدل شده ولې در
اوراماني که از دسته غربي است (-W) موجود است –

کلا (ف) قلعه – در طبري قلا یا کلا است – در مازنداني کنوني این کلمه در اخر نام دهیدها امده
است – مثلا حسن کلا – فیروز کلا – همچنین در پختو نیز این کلمه علاوه بر معني قلعه* ان در اخر
نامهاي دیها نیز مي اید –

کلچه : (ف) نان شیرین – در کردي KUIA:C و در سمنائي GUIA:C است که هر دو
از دسته غربي است –

وخت • وقت – در همه اي زبان هاي دسته شرقي انرا به شکل (-GT) مي بینم – ولې در سرخه
لاسگردي – سمنائي – شهمیرزادي و سنگسري (-XT) است –

وریجې – وریژي (ف) برنج – پهلوي (-VR) است – ولې در فارسي و در زبانهاي دیگر هر دو
دسته به (-B) و (-PR) بدل شده – با این همه در سرخه اي – لاسگردي – نطنزي – سمنائي
به (-V) موجود است –

غټ – در طبري – مازنداني کنوني : گت – بزرگ غټ پختو است –

سور :(ف) سرخ – در اوستا وپهلوي (-XR-) بود که در بعضي از لهجه هاي دسته غربي و
شرقي (-XR-) موجود است – در بعضي مثلا (دستي) مثل فارسي به (-SX-)
مغلوب شده است –

در پارسي باستان SUXR بوده در اوستا THUXRA شده و در پهلوي XUXRA بود ـ که در پختو (-X) حذف شده (-R) باقي ماند ـ و در زبانهاي دسته غربي مثل کردي ـ و ... نريزندي ـ يرني ـ سرخه اي ـ سنگسري ـ شهميرزادي ـ نطنزي ـ اوراماني به شکل (-R) است ـ

چخي کول ـ راندن سگ ـ در سمناني : چخه کردن ـ سرخه : چخ کردن است ـ در بعضي از زبانهاي هندي که همسايه پختو است نيز اين کلمه (چخي) موجود است ولي دخيل است از پختو ـ که در زبانهاي ديگر هندي معمول نيست ـ

توبل : کاسه سر ـ در سمناني : توبله دوبله معمول است ـ در پختو در محاوره معروف خاوري به توبل خاك به (کاسه) سر ! ـــ واژه توبي از اين مشتق است ـ که زبان هاي همسايه پختو ازان وام گرفته اند ـ (توبي)

زوم ـ (ن) داماد ـ اوستا زاماتر بود که در پختو (-Z) باقي است و در اکثر زبانهاي ايران کنوني همچون فارسي (-D) است ولي در کردي ـ گيلکي اوراماني ـ سرخه اي ـ سمناني ـ شهميرزادي لاسگردي ـ سنگسري همچو پختو (-Z) است ـ

مثالهاي بالا اکتفا مي کند ـ که ربط و همبستگي واژه هاي پختو و در برقرار و محفوظ داشتن صوت هاي قديم (اوستائي يا پارسي باستاني) را با دسته غربي ثابت کند ـ و از مشابهت و مماثلت واژه هاي پختو با واژه هاي زبانهاي و گويشهاي دسته غربي و مغائرت از زبان ها و گويشهاي دسته شرقي مي توان قياس کرد ـ که روزگاري بوده است ـ که پختو مستقيما با زبانهاي گويشهاي مذبور (دسته غربي) همسايه و مربوط بوده است ـ و بعد ازان بجانب مشرق امده ربط و همبستگي طويل با دسته شرقي پيدا کرده است ـ وچند صد سال پيش از ميلاد عيسوي ازان دسته نيز جدا شده به نواحي کوه سليمان و خطه هاي کوهستان که به هر دو جانب خط ديوراند کنوني واقع است امده اباد شده اند[1] ـ وايشان همچنان که واژه هاي قديم زبانهاي هند و ايران بويژه ايران قديم را محفوظ داشته اند ـ تلفظ واژه هاي را نيز محفوظ داشته که ربط و همسايگي پختو را با هر دو دسته زبانهاي ايران را ثابت مي کند ـ

---

۱) چنانکه در اول اين کتاب عرض کرده ايم که تاريخ گويند گان زبان پختو (پختونان يا افغانان يا پتهانها و امثال ان) تا کنون هيچ کار تحقيقي نه شده است ـ و هر چه گفته شده قياس و گمان است ـ نظريه مذبور از نويسنده است که بار اول درين کتاب به ضبط تحرير اورده ام ـ و بلا شبه مقتضي تحقيق و تدقيق است که نويسنده بعد ازين مقاله بان رجوع خواهد کرد ـ (انشاء الله)

باب دوم

فهرست الفبایی واژه های پشتو که با واژه های زبان فارسی در زبانهای ایران باستان و گویشهای ایران همریشه است

ذیلا فهرست الفباي واژه هاي پشتو اورده مي شود که در برابر انها امثالي راکه از واژه هاي* همریشه زبان فارسي و زبان هاي ایران باستان و گویش‌هاي ایران از تالیفات زبان شناسان استخراج نموده و بدست اورده ایم یا در نتیجه * تتبع خود مان پیدا کرده ایم مندرج ساخته ایم —

همان طور که قبلا در دیباچه ومقدمه تذکر داده شده است همریشه هاي که درینجا اورده شده بمنظور اثبات کامل خویشاوندي پشتو با فارسي وسائر زبانها وگویش‌هاي ایران است فقط تا ان اندازه که این حقیقت براي خواننده بوسیلهٔ امثالي که ذکر شده بحد کافي مجسم گردد ولي استقصاي کامل درین خصوص مقصود ما نیست وعجالهٔ میسر هم نیست — براي اینکه بررسي وکنجکاوي که دربار ه* زبان هاي ایران باستان تا بحال شده است محدود بوده ودرباره* گویش‌هاي ایران هنوز درحال پیشرفت است یك قسمت از رسالي زبانها در فهرست زیر بصورت کامل اورده شده است — در اغاز رساله حاضر توضیح داده شده است —

ابا — عرب — اب · هزوارش ABU (دها) پهلوي PIT (من — ٩٦) غالبا اصل ان از عربي است —

ابادي — ف : ابادي — پهلوي A:PA:TI: (من — ٢٦٦ — نیب ١٦)

اته* — ف : هشت — اوستا ASHTA پهلوي HASHT (ASHT) ارمني UT'

استي AST' وخي HAT, HA:TH شغ VASHT سریك VOXT

منج ASHKA یغ AXS (هواشتق 1095:) سنګل HA?, HA:T

نیز نوشته (ګري — ٢٣٠) یغ UXS اوسي OSTH

(ګري — ایضا) کردي HASHT, HESHT زازا HESHT (ژابا — ٤٤٥)

ګیل HASHT سم — شهم — سنګ HASHT سرخه HO:SHT

(ست — ٤١٢) روشاني HASHT (ګري — ٢٣٠)

اتيا ـ ف : هشتاد ـ اوستا ASHTA:TI پهلوي HASHTA:T (ASHTA:T)
(هواشتق ـ ۱۰۹٦) ـ كردي ASHTE,HEISHTE:,HESHTI زازا HEISHTAI
(زابا ـ ٤٤٥)

اخور ـ ف : اخر ـ پهل AXWAR (نيب ـ ۷) اوستا A:-KWARA (دائرة
المعارف اسلام)

ارزو ( ) ف : ـ پهل : A:RZU:K (نيب ـ ۲۸) يا A:RZU:K
(اون ـ ۲۹۵)

ارزيدل ـ ف : ارزيدن ريشه ارز ـ پهل : ARZH < اوستاي* ARJA
(بر ـ ۱۹۱) (نيب ـ ۲۲) نيز من : پهلوي ARZ (۲ : ۲٦۷)

اروبدل ـ ف : شنيدن ـ پار HARV- اوس HAURVA,HARVA مشاهده كننده
(مار ـ ۱۱) (نيز ـ ر ـ ف ـ اوريدل)

اره ـ ف : اره ـ سم شهر ARA لاس سنگ ARE سرخه ZRE
(ست ـ ۱۲)

ازاد ـ ف : ـ اوس A:ZA:TA (اصيل ونجيب) (بر ـ ۳٤۳) پهل A:ZA:T
(من ـ ۲٦۹) (اون ـ ۳۲۵) (ر ـ ف ـ Z D فارسي Z يه پشتو) ازاد
چهر(ه) پهل A:ZE:TCIHRAK (اندراتريات : گنج شايگان بند ۳٤ ـ
نام بعضي افراد ايران باستان)

ازار ـ (ـ ازارول) ف : ازار (ازردن) پهل A:ZA:R (نيب ـ ۲۸ ـ من ـ
۲٦۹) از ريشه* ZAR اوستاي ـ بخشم اوردن (بر ـ ۱٦۷۰) پهل A:ZA:RI:TAR
رنج دادن (دها ـ ۱۷۷)

ازمائل ـ ازميشت ـ ف : ازمودن ـ ازمايش ـ پهل A:ZMA:YISHN مركب از AZ , MA
(نيب ـ ۲۸) UZMA:YISHN (اون ـ ۲۳۸)

اوس A:ZMA: مرکب از پیشوند A:ZI (UZ که در پارسي ز
شده) و MA: اندازه گرفتن ـ آزمایش کردن ـ

اس (مو : اسپه) ف : اسب ـ اوس ASPA پارپاس A:S (در ASA-BARA
اسب بردن سپواري) AS(P)A (گري ـ ۱۴۳) پهل ASP (من ـ ۲۶۸)
(اون ـ ۲۷۹)

گیل ASB تبریز ASM بیرتطن ASB ؤك اس ۱۸۳ ـ ۱۷۶)

اور ASP (ك ـ او ـ : ۱۲۰) Tot.o : A:S وخي YASH منج YASAP

بل ASP, HASP کرد HASP AFSA YAFS (گري : ۲ ـ ۱۴۳)

اساني ـ ف ـ پهل A:SA:NI:H (من ـ ۲۶۸) مرکب از A:SA:H + I:H علامت
حاصل مصدر ـ (دها : ۱۸۵)

او ـ ف : ـ اري ـ بلي ـ سم سرخه لاس MA: سنگ W: HŠ شهم ARF
(ست ـ ۴۰۹) (ف ـ پ : هو ـ او سنگ)

اواز ـ ف : ـ از ریشه اوستاي WAC, WAK (گفتن) پارسیانه UXT (پر ـ ۱۳۳۲)
پهل A:WA:C (اون ـ ۳۲۹) پهل WA:JAK, WA:J (نرده اوستا ـ
۸۳)

اوبه(UBZ) ف : اب ـ اوس A:P پارپاس A:PI (پوردا ـ ۱۶۵)
پهل A:P (پوردا ۱۶۵ + نیب ـ ۳۱) (هور ـ ۲ : ۴۹ ـ من ـ ۲۶۶ ـ
گري ـ ۹۶) سغ A:P (بین ـ ۸۳ ـ اون : ۷۲) گیل A:B
(گري ـ ۹۶) نریر AW نطـ UV (کر ۱ ـ ۲۸۴) AU (گري ـ ۶
سم OW سنگ VU سرخه AW لاس UW شهم U:
(کر ۲ ـ ۱۹ ـ ۱۷۶) اور AW (کر او ـ ۱۲۰) باز A:W (گري ـ ۹۶
گبر O: (ایضا) سیو : ۹۶ AV,AU یزد VO: کاشا O:V
نائي A:O: وخ YAPAK, YUPK یدغا YOUGH یغ A:P کرد A:V
(گري ـ ۹۶)

(پ ك : پ "او" در اودس (AWDAS) با الفاظ بالا —
(نيز — سرخه A:W سم لاس UW شغم U: سنگ V:
(ست — ٨)

اوبه‌خور (UBĀ XWAR) ف : ابخور — ابشخور — اوس AVO:XVARENA
(يسنا : ١٢٢ ح) (دريشتو بمعني سيرابي كشتهانه جاي اب نوشيدن)

اوچت (U:CAT) ف : بلند — بالا — اوس USCA وخ UC (مارگ
٣٠)

اودل — ف : بافتن — اوس UDBAENA(بافته) است VAFIN وخ VUFAN UFAN
(گري — ١٠٣) سريك VA:FAN درارباي در شكل امده VABH, VAPH
(هو اشتق — ١٦٨) لاس UVETUN (ست — ٣٤) نيز اوس UBDA
كي در (مارگ — ٩) گبر VAFTHU:N سرق VA:FAN بل GVAFAG,-GH
(شمالي بل GVAPAGH) گنج — اوسي VATIN(گري — ١٠٣)
(پ ك — اوستاي UBDA=UDBAENA با پ : اوبدل — اودل ٠ بدل B / V /پ)

اور — ف : اتش — اوس A:TARSH, A:TAR پهل A:TARSH, A:TUR (نيب ١ — ٢٥
٣٤ ٠ من — ٢٦٨) A:TASH (گري — ٣) گيل A:TASH قر ير نط
ATASH (كر ١ — ٢٨٤) سم A:TASH سنگ IA:TASH,ATESH
سرخه ATASH لاس A:TAS شغم ATESH(كر ٢ —
١٨ — ١٧٦) اشك وخي A:TISHUK (برق) (گر — ٧٣) مطابق گن
اوس A:THR ، مردار : اوس A:TRYA شغ THI:R(خاكستر)
كرد A:R, E:R, AGER زازا A:DIR شغ YAC گبر TASH
منج YU:R سريك YU:R YUC (گري — ٣)

اوریشه (WUR-, URBESHA) ف : جو ـ سنگ WURWUDH اشك URWUSH
یدغا YERSHIYOH (مارک ـ ۱۱)

اوره ـ وریغ ـ ف : ابر ـ گلا اوس AWRA (پور ـ ۹۹) پهل ABR (دها
۱۷۶ ٠ من ۲۶٤) بلو HAUR (پور ـ ۹۹) (هور ـ لاس باران) لغت
گبرکاش AVR بلو HAVR کرد HA:U:R اوس ARV, AVR
(گري ـ ۱۹۰) اوتا HAWR (کر ـ او ـ ۱۲۲) گیل ABR شحم
(ست ـ ۳۵)

اوریدل ـ اوریدل) ف : شنیدن ـ اوس HAURVA-, HAR (مشاهده ـ) (مارک : ۱۱)

اوزار ـ ف ـــ پهل ANZA:R (تاو ـ ۱۵۹ : ۲) APZA:R (من ـ ۲٦٤ :
۲) پهل AFCA:R, APZA:R مرکب از ZA:WARE, API اوستاي (زور نرد)
(پور ـ ۱۶۸۹)(تیپ ـ ٤)

اوزد (U:GED) ف : دراز ـ سغ BH IZ وخي VORZ یدغا
VAZ (VIZ) (مارک ـ ۱۳)

اوسپنه (وسپنه) (USPENA) ف : آهن ـ اوس AYAH در ترجمه تفسیر
پهلوي A:SE:NE:N (پور ـ ۱۵۶) پهل ASI:N (پور ـ A:SEN)
A:HE:N (دها ـ ۱۸۸) اورم A:SAEN (گراو ـ ۱۲۰) سم ASAN
سنگ AHAN سرخه A:SA:N لاس A:SAN شحم A:HUN
طط (کر ۲ ـ ۱۸۱) گیل A:HIN فریو A:HAN لاس تط
(ك ـ ۱ ـ ۲۸۵)
توجه کنید به اشتراك (سک)
(مارك) نظريه جیگر را رد مي کند ـ اوسپنه < A:YO:SPAE:NEM فلز سفید
(اوستا) و مي گوید که O: < AYO: قابل قبول نیست ـ O:SU:M
وخ ISHN یدغا ـ VISPIN شغ *SPN سم
(توجه ف ـ ر ...

استاد ، استاذ ، ف :ـ پهل : ōstāt (من : ۱۲۲) باز : ōstā
(بارو : ۹۸) ، گیل : ustā (استاذ : ثوب)

است ول : ف : فرستادن ، پهل : frastāton (تاو : ۱۶۱) ، frēsta ، frēsti
(بر ـ ۳۱) aiš + fra مرکب از fraišta ایران باستان > frista
بمعني سفير ، رسول ، هو ، گويد > پارسي باستان fra * ش هند باستي :
(هواشق ۸۱۲) ـ بيرون کردن ـ فرستادن = sθā + pra

اسمان : ف ـ اسان ، سخ ā:smān لاس : ā:smon سنگ asemū:n
(ز ـ ۲۹)
اوس : osman ـ سنگ (بر ـ ۲۰۷ ، ۲۲۰) ، پارپاسي : asman
پهل ā:smā:n (من ۲۶۸) گيل : ā:smā:n فر astmun
سير : asmun تطق : ā:smā:n (کر ـ ۱ : ۲۸٤) ، سنگ ā:semūn
سم a:sma:n (کر ـ ۲ ـ ۱۸۰) ، وخ āsmān asmān
سيک : āsman (گر : ۷۲)

اشنا : ف : اشنا ، پهل : āšnāk (متون پهلوي : ۶۸ ، من : ۲۶۸)
بر : گويد مرکب از پيشوند ā وريشه اوستائي وپارسي باستا xšnā شناختن
(بر : ۵۵۹) ؛ سرخه : ōšenā (فر : ٥)

اغزي ، ازغي (ازغن ، ازغکي) ف ـ خار تياس کيد با فارسي گيدن مارگ به اين تياس
مي داند ـ نيز فارسي کردم ، کردم ـ ā̆gaz* >

افوستل : ف : دربر کردن ـ منج agundin اوس agd ـ کاهگل کردن ـ (ما : ۹)

انيشتل (نيز اخستل ، غيستل) : ف : گرفتن : لاس agitun سم هاتين (امر :
hāgīr) شحم : هاکتن (امر : hāyr) سنگ : هاگرتن (امر :
hāgī) ، سرخه هگيتين : (امر : hegī) (فر : ۲۶) ـ

افرين ـ ف : ـ اوس ـ āfrivana بر ـ ۳۳۱) ، پهل āfrīn (نيب ،
اون : ۳۱۵)

افسوس (افسوز ، اوسوز) : ف :ـ سرخه afsūs سم ausuz (عف ـ) ـ suz
(فر : ۲۵)

آگاه ۰ ف :ــ اوس: ā + kas بمعنی ملتفت شدن و مشاهده کردن ۰ است : شرقی :
kāsin (پر ــ ۴۵۹) (نگاه کردن (ت ــ ف ــ پ : کسل نگاه کردن) ۰
پهل ākās (نیب : ۶ ۰ من ــ ۲۶۵ اون ــ ۲۹۹) بمعنی مطلع ــ باخبر
آگاهانیدن (پ : آگاه کول) āhāsānitan: (من ــ ۲۶۵ ــ اعلام تنبیه و آگاه
کردن) ۰ آگاهی (پ :ــ) ākāsīk (نیب : ۶ ۰ من ۲۶۵ ۰ اون
: ۳۰۰)

اگنج ۰ (هاکنج ــ ها ــ هیه ۰ وویه ۰ یوییه) ف : تخم مرغ ۰ سکی : پر :
اور : hēla وشك : ahik (مار : ۳۰) لغت زند و پازند : هاك
از کلمهٔ پهل xāīk (پارو ــ ۳۹۸ ۰ نیب ۱۰۶ ــ hāīk ــ سا

امید ــ ف :ــ ۰ پهل ōmēt پاز : ōmēδ (الفا ۱ : ۲ ۳۰)

انا ــ ف : مادربزرگ ۰ گی انرا > اوستائی = hanā پیرزن می داند ۰ سریك اترکی :
ana (مادر) (مار : ۱۰)

انبار ــ ف :ــ پهل : hanbār مرکب از اپی پاس pārathami: مشتق از pari
پرکردن ــ (پر : ۴۵) ۰ ارم : ambār انبارول : انباردن ۰ انباشتن ــ

انجر : (inzīr) ۰ ف : انجیر ۰ سم ۰ شم ۰ سنگ : سرفه ۰ لاس enjīr
(فر ــ ۳۳)

انگور ۰ ف :ــ سرفه engur لاس: engūr سنگ : angūr شم engūr
(فر : ۳۳) (در پشتو غالبا مستعار است از فارسی ــ در پشتو کور (kwar)
نیز گویند ۰ گیل ۰ پر ۰ نط : angūr کر ــ ۱ ــ ۲۸۶) ۰ سم angīra:
سنگ ۰ سرفه ۰ اوس ۰ شم : angīr (کر ــ ۲ ــ ۱۸۲)
در فارسی ــ نیز پشتو بمقابله پهلوی یا
زبانهای بدخا و شغنی وغیره هو که در زبانهای دیگر نیست ــ نیز سرنه : (فر ــ ۵

اوسی : (ūsái) ۰ ف : اهو ــ صفت اوس : āsu 'تندرو' ۰ پهل ــ āhūh
(اون ــ ۲۷۲) ۰ سغ : āsuk (پین ۲۱۲) ۰ گیل : āhū پر ۰
نط : āhū (کر ــ ۱ ــ ۲۸۷) ۰ سنگ ۰ سرخه ۰ اوس ۰ شم āhu
(کر ــ ۲ ــ ۱۸۴)

(توجه : "s" اوستا و پشتو "h" پهلوی و زبانهای دگر)

اوش — (ūx) • ف • شتر • اوس : uštra (یو — ۲۰ • ۴۲۰ ۲۱) • پهل
ustr (اون — ۱۹۱)

گیل : štor نو • یو • نط : šutur(k), šotor (کر — ۱ — ۲۸۷) •
م — uštur شم šotor اشك štur زبا : uštur وخ uštūr (کر — ۰۹۶ ۳)
سریك : xtūr شغنی : štur یجرظا šturoh
(توجه سریك : x — د پشتو : x لهجهٔ شمالی)

اونه • اونكه (ūxa ، ūxka) • ف : اشك • اوس osru (مارك : ۱۲)
اشك : āšik وخ zask — سریك zūxk (کر —)
پهل — ars كاش asl مازند asr بل ols
(توجه — سریك (-xk-) • پشتو لهجهٔ شمالی)

اوم — (ūm) • ف — خام • نو xom نط : xām (کر — ۱ — ۲۹۴)
کرد : hum اورا hāmag: y, xāw (اسفا — ۱ : ۶۷۲)
باهندی باستان نیز تعلق دارد — ( ) (القا — ۱ : ۲ — ۶۷)

اوو : (ōwt) • ف : هفت • اوس : hapta پهل : haft است : aft
شغ : (اگری — ۱۴۰) vud, uwd سریك ub, hub وخ : awd
عخ : au منج : ē ... hoft سنگ : (اگری — ۱۴۰) vūud, wuwd
(هو اشق : ۱۰۹۸ — گاگری — ۱۴۰) • کرد : hau, haft, heft
زازا havt (زازا : ۴۴۶) استی avd (کر — ۱ — ۱۰۲) —
(توجه : بدل p ~ f • نیز اشتراك -w- درزبانهای)
سم • اوس • شم • سنگ haft — سرخه hött (نو : ۴۱۲) دگ
اوس — aft تك — avd, aft (اگری ۱۴۰)

اویا — (avyā) • ف : هفتاد • اوس : haptāiti پهل : haftāt
(هو — اشق : ۱۱۰۰) • کرد : hafti, -teh, ahofte زازا : hautai
(زازا : ۴۴۶) •
(توجه — بدل f < p وزازا — v — با پشتو v نیز — سم • سرخه • اوس haftā
شم • سنگ : hottā (نو — ۴۱۲) (توجه : حذف "د" آخر همچون پشتو)

ائینه (āīná) · (īna) (تل عو) ؛ ف ـ ائینه · پهل ayēna
(مین : ۲۶۹) · هین : ādēnak مي نماید · بل : adenag
اگل ـ ۴۲۶) ـ azina, -ōen, aden
(توجه : مشتق از di (ریشه" باستان) قس ' دیدن' فارسي ـ "لیدل" پشتو)
شغ : āhīna ۳ : eyna سرخه · اوس eynē
(توجه ـ شغ ـ (h) · پشتو تل عو -hī-)
بابا ـــ اشك : bōbō وخي : pūp سنگ bāva سریك bāb
یودغا : pap (پدربزرگ) (گري ـ ۷۴) · گیل : دزك : bābā
تیزسنگ : bāba (اوژن: ۴۲) · شغ : dādā
(ز ـ ۴۲) · ۳ babe (لز ـ ۴۶) ـ
(توجه · در سرخه دادا ـ برادر بزرگ · سم : دده ـ برادر بزرگ در پشتو بعضي از قبائل دادا برادر بزرگ را گویند ـ الا بالعموم دادا ـ پدر است)
باختر ـ اوس bāxtri سیل baxr فارسي balx (گري ـ ۱۴۶) بلک
بلخ
التوابیلاد در سبک‌شناسی ۱۲ - ادبیاتی : بخذی ؛ پهلوی بخل ، فارسی بلخ نوشته .
باتنگر (bāṭiṅgíṇ) ف : بادنجان · باتنگن ـ گیل : bādenjān
تر : vajaemjun یو · تط : bādenjun) (گرا ـ ۲۸۶) ·
شغ : (bādemjūn) · طبري : vingum) (واژن :
۸۱۸) · ۳ : vangona
(توجه برای (g) و (v) سم (n) مقابله کنید هندکو ننگر wæñ
وهندي بیگن) gur)
باچا (bāčaī) · ف : بادشاه ـ پهل بشاه · پارپاس xšayathiya) (یور ـ ۵۵۳)
پازند ـ شاه · (هو اشتق : ۷۷۲) · گگر یونکر (ص ۸۳) pātaxšāh)
غالبا (č) پ پشتو از این کلمه اخذ شده ـ یعني (taxš) به (ġ)
مختصر و مجتمع شده است یا از کلمه اي که پهلوي ازان گرفته است ـ
باد ـ ف ـ · اوس : واته (vāta) (یر : ۱۴۰۸) پهل : وات · vāt
(نیب : ۲۳۷ · تاو ۱۶۶ : ۲) گیل : باد · تر · یو · تط : vāj)
سرخه va bā, bād ۳ · بلو (گرا ـ ۲۸۵ (گري ۷۹ vād)

شم : (bād) ۰ گبر vād ۰ سیو vāi زفر vō
کاش ـ vōi ماذر وون ۰ vā نائني كهر vōd vad نط
تات vār اوس vād كرد bā، vāi بل gvāt شمالي θ م s ـ
(گري ـ ۷۹)
(توجه : مقایسه کنید 'وا' به كلمه هنکو ونجابي (wā) نيز هندي (hawū)
بادرنگ ۰ ف : ـــ گیل (bādrang) : پهل : (vātrāng) (تاوتشا ۲۲۷)
: وارن : ٤٤ ۰ ۲۷۳) طبر ـ vārang (وارن : ۲۷٤) ـ
(ب ـ مستعار از فارسي يا كلمه اوستائي 'b' (ب) داشت)
باران : ف ـــ ۰ پهل : (vāran) ۰ نیب : ۲۸۲) ۰ اور varan
(کراور ـ ۱۲۷) : فر ۰ یر : vārun نط ـ varan كرا ـ ۲۸۵) ۰
گیل : varan زفر : vurō کاش vōrūn نائني vārān كرد bārin
سراوسي vārun گگ varın (گري ۹۵)
(پشتو ابا مستعار از فارسي يا كلمه اوستائي 'b' (ب) داشت)
باز ۰ ف : ـــ ۰ (پرنده شكاري معروف) : پورداد دگوید باید از vaza بمعني پرنده
مشتق باشد از لفظ اوستائي vaz بمعني پریدن ـ (؟) ـ (قاب
۱ ـ ۳۱٤ پران)
بازار ـ سرخه ۰ اوس ـ شم ۰ بازار ۰ سم ۰ سنگ ـ وازا و (vāžār)
پهل : vācār پارپاس : abācari (مرکب از aba سانسکریت
sabha محل اجتماع + cari بمعني چریدن (دوار ـ تتبعات ایرانی ج ۲
۱۲۹ ۰ ۱۳۱) ۰
گیل : vācar (نیز بازار) ۰ فر ۰ یر : بازار ۰ نط ۰ vācār
(کر ـ ا ـ ۲۹۰) ـ سم : (vāžār) (کراس : ۱۱٤)
بازو ـ اوستا : bāzu (یر ـ ۱۵٦) ۰ گیل : بازو ۰ یر، نط bāzu
(کر ـ ۱ ـ ۲۸۸) ۰ دز ـ شرستري ( )
باغ : ف ـــ ۰ پهل : باغ (من : ۲٦٩) ۰ سخ : باغ (بین : ۱۰۵) ۰
گیل : فر ۰ نط ـ (bāg) ۰ (کر ـ ۱ ـ ۲۸٦) ۰ سرخه شم : باگ
(کر ۲ ـ ۱۸۲)

توجه : (g) در شکل قدیم مگر (g) در زبانهای دیگر ــ

باغوان : ف : باغبان (نیز باغوان) · پهل : (bāgpān) · من (۲۶۹) ·
شم : bāgbun (کر ۲ــ۱۷۶ · فر : ۴۴) · سرخه : (bagevān)
اوس : (bāgvvun) (فر : ۴۴) ·

بالبنت ــ ف: بالش ــ اوس : barəziš پهل bāliš گبر bālišt
کاش bōlēšm ، bōlišt (کری ۲۰۷)

بام ــ ف :ــ پهل : بان (بن : ۹۶) · نیز (تاو ــ ۱۵۹) · گیل : بام · فر
یر : bōn نط : bun ‏bum (کر ــ ۱ ــ ۲۹۰) · سم
سنگله : bun اوس: bon شم : banaka (کر ۲ــ۱۸۸)
توجه : پهلوی و اکثر زبانها (-n) مگر پشتو و نط (-m) بقیاس متن کلمهٔ
اوستائی باید نیز (-m) داشته باشد (؟)

باور : ف :ــ پهل vāvar (در vāvarīkān) (تاو ــ ۱۶۶ : ۲)
وپارسی ــ اوستائی var ازمصدر vore دراوس var
باستان = باز شناختن و اعتقاد داشتن و باور کردن ــ

باهو ــ اوس ــ bāzu ــ پهل bāzīh گبر bāī کاش bōhi ، bōī
سیو bāhū bāī فر bāhuxur (؟) (کری ــ ۱۳۸)

بچگانه : سم ــ zēkuni : اوس vicīuni شم vacigūni
سرخه ــ vocyāni (فر ــ ۲۲۱)
(ر ــ ف ــ به بازار برای طه b/v (؟))

بچی : ف : بچه · پهل : vacak (تاو ــ ۱۶۶) طبر vaca (وان
۲۸) · vacā ، vaška سرخه vaedi اوس : vacā ، -ška
(کر ــ ۲ ــ ۱۸۵) شم (بچه) bacca · سرخه vaci vacar
اوس : wac'a (سمنانی و سرخه = اولاد) ــ (فر ــ ۵۲) ــ
(مقایسه کنید با هنکو و پنجابی وچّهه ــ بچهٔ گاو ــ)

بخره baxra نیز قلب برخه barxa ف ــ بخش (بهره ــ بن) اوس : baxtōra
پارباس : baxtra (الفا ۱ : ۲ ــ ۸۱) : پهل : bahr ، bahrak
از ریشه

از ریشهٔ bag (نیب ۲۹) ومن ۲۶۹ ، بر ـ ۵۲۲)

(مقابله کنید واژه پشتو با کلمه پارسي باستاني)

اوس : baxšaiti پهل ـ baxtanō باز baxšidan (کري ۱۰۱)

پخل ، بخشل (baxšt‌l (baxt‌l)) بخشیدن پخل ـ tan

(من ...) پل ـ baxšag شمالي ـ baškag کرد baxšin

(کري ۱۰۱) .

بد ـ پهل : vat (صفت تفضیل vattar "بدتر") نیب (۲۳۶ ، ۳۲) .

گیل ، فر ، یو ، نط ـ bad (اکراغ ۲۹۲) ، شم : bad (کر ـ ۲ ـ ۱۹۲)

(پ : مستعار از ف ؟)

بر ـ ف : بالا ـ بر ـ : اوس upara از اوستائي upairi (مارگ ۱۰:)

برخه ـ ف : بخ ، پهل : baxš تقدیر ـ سرنوشت ـ بازند آوس breh bray

(بر ـ ۹۷۲) ـ پهل š braitan همریشهٔ بریدن brīn (نیب : ...)

بر نوالد بخش را از اوستا مشتق مي داند که bag بمعني بخش کردن .

مقرر داشتن است ـ

(در پشتو بخره baxra) نیز مستعمل است مقایسه کنید با baxš

پهلوي ـ)

بریت ـ (brēt) ف : بروت ، طبر : berit (واژه نامه : ۱۱۰ : ۲)

بریښ : brex اوستا : raēs (زخمي کردن در درساندن)

بزرگ (زبرگ) ـ پهل : barurg (نیب ۲۳۷۱) یا barurk (اون ـ ۴۳۷

الفا ۲۹) ـ پارپاس : vazraka (بر ـ ۱۳۸۹) ارمني ـ vzruk

بزه ، زیه ، بیزه ـ (bza, zba) (قلب) bāza ف : بز ، سم ـ سرخه

شم ، سنگ buz (فر ـ ۲۴) (ر ـ ف ـ بیزه) buz

بس ـ ف : (فقط و لبنده) ، پهل : vas پارپاس : vasaiy ، vasiy

(بر ـ ۱۳۸۴ ، نیب ۲۳۵ ، اون ۱۴) سم

سرخه ، اوس شم : vas (کر ۲ ـ ۱۹۲) گیل : basta

نیز سوخته : vōst (فر ـ ۴۰۰)

بستره ـ ف : بـــ ۰ پهل : vistara (تاو ـ ١٦٦ : ٢) هم‌ریشه* گستر
(الفا ـ ١ : ٢ : ١٧١)

بسيار : ف ـــ (ب مستعار [illegible] (زف) ـــ پهل : vasyār [illegible] پارياس -vasi
بسيارگرفته ۰ داشته ـ قس پهلوي vasīkār (نيب ـ ٢٣٦) δāra

بلخ ۰ ف ـ پهل : baxr ارمني balX سرياني balh پارياس baxtri
(الفا ـ ١ : ٢ ـ ٥٣)

بليدن ـ بلخ ۰ (روشن شدن آتش) ۰ سم ـ سرخه ـ سنگ : bal زبانه آتش (ف ـ ٦٤)
عه (مقايله كنيد با لفظ هنكو وپنجابي بلران ـ)

بنده ـــ پهلوي : banak (من ـ ٧٥) پارياس bandaka (يو ـ ٦٢٤)
نيزپهلوي بندگي bandagīh (الفا ـ ١ : ٢٥٧)
(پشتو غالبا مستعار است از فارسي)

بنياد ـ پهل : bundāt (الفا ـ ١ : ٢ ـ ١٩٢) پارياس bundāti
(الفا ـ ٤٤)

بخشكي* (پخشكي*) bosxakdi، boxsa— ف : بقچه ، شم bāqcī، م buxca
اوس ـ سنگ buxci (فر ـ ٤٤)

بوده ـ ف : بود ۰ سم : pūyis (فر ـ ١٠٣)

بوئ ـ (بوئيدن) ۰ ف : بو (ي) ۰ پهل : bōy، boδ (من : ٢٦٩ : ٢) ارمني
٣٨٠) ـ اوس : baoδi (يو ـ ٦١٨) ـ ارمني : b oir
(نيب : ٣٧) ۰ اولم ـ bō (كراوبه ١٢١) گيل : bu،
ختني bu، روزگارنوح ـ ٤ ـ ش ٣ ـ كشوارختن)

ط (يادداشت : دراوستا baoδa بوئ خوب درمقابل ganti بدبوئ
گند) ـ

بهه ـ ف : باد، بايد ـ اوس : bavāt (آگري ۰ ١٢٥)

بسرلي ـ psarlē، sparlē ف : بحار ، پهل : vahār پارياس
θūra-vāhara (اسفا ١ : ٢ ـ ٢٣) ۰ گيل : bacār فر۰ يو
(كر ـ ١ ـ ٢٨٤) سم : بحار ، سرخه : vihār bacār
لاس ۰ بهار ، شم b áhar (كر ٢ هـ ١٧٩)

نیز د > ل
(یادداشت : د، ب > p ؛ بهار > پلسر • لی (ـ))
بیا = (byā) : ف ـ بار • اوس: apaya (مارگ : ۱٦)
بیابان :ـ پهل : (viyāpān (اسنا ـ ۱ : ۲ ـ ۷٦) • سم bia bun
سد سنگ : سرخه piaban ، —van لاس -bán شم -bún
(کر ۲ ـ ۱۸۱) •
بیرته (byárta) ف : واپس • باز • اوس: apara ، پهل aparik (مارگ گوید
apari برنمونه اوستائي ساخته شده upairi مارگ ـ ۱٦)
بیزه • بزه • زبه (رف ـ بیزه) • ف : بز • اوس: būza ، پهل : buc،
ارمني : buc ، وخي bue (اسنا : ۱ : ۲ س) گیل ، فر
یر نط : buz نیز فر : vaij (کر ـ ۱ ـ ۲۸۷) • گیل : buz،
سنگ سرخه • شم : buz ، سم : boza (کر ـ ۲ ـ ۱۸۳) • اورم
bɨzta (کراور ـ ۱۲۱) ؛ اشک vuz ، سریک vāz
سنگل : vuz ، یدغا vizuh (گر ـ ۱۰۲)
(یادداشت ـ در لهجه قبائل پشتو "وزه" نیز گویند ـ لهذا مقایسه شود با / ـ v ـ / با
/ ـ a / نیز زبانهاي ايراني)
بیگاه (bēgā) ـ ف : پگاه • اوس upa-gāh (بهنگام)(هو ـ اشتق
۷۲) ، تاجک pagāhi (لحن ۲۰ ـ ش ۸ ـ ۶۱۹) • طو pekā
(صبح وقت، واژه نامه ـ ۵۰۲)
پار (پځر) : ف : پخره • اوس: paθra ، ارمني parhak (هواشتق : ۳٤)
پانرکي (پارکي) (pāṛ-pāṇke) • ف : پله ـ پایه • نردبان • پهل : parra
گیل : (paellaehan) فر • یر : pella (کر ۱ ـ ۲۹۰) ؛ سم
pallekun ، سنگ : lollé سرخه pallekā
لاوس : paldkān ، شم : -polla (کر ۲ ـ ۱۹۹)
پانره : pāṇa ف : برگ ، پهل valg ، اوس varik (بور ـ ۱۳٦۷) •
نیز پهل : vark (ثالو ـ ۱٦٦) گیل : balg فر • یر • نط
valg (کر ـ ۱ ـ ۲۸٦) ، سم varg ، سنگ : valg ، شم barg،
(کر ۲ ـ ۱۸۱) ؛ اشک barg ، وخي palk ، سریکلي pork شغ
pāṛg (گر ـ ۷۵)
(یادداشت : ملاحظه کنید وخي و سریکلي سریکي وشغ :)

آگری = ۷۵) ۰

(یادداشت : ملاحظه کنید وخي وسریکلي وشغ : -p/-t)

گائیگر اوستا : partna (مارگ : ۵۷) ۰ یدغا panuh (مارگ ۵۷)

نیز مقایسه ک : ف: پر ۰ بل: پر part/ ; pan = پر(ا/غ) (مارگ ـ ۵۷)

(مارگ این کلمه را خالصرعي داند) اوس: parən پهل par(r) ، گبر par-

بلو: pan ، کرد par ، زازا pal (آگري ۲۰۰)

پتون : ف : ران ۰ اوس (paitištana) ساق ۰ شغ : bixtun

یدغا : (bixtən) ـ (مارگ ـ ۶۲)

پتیره ـ ف : فطیره ۰ سم : fo'tir ، سرخه fo'tir ، الوس وشهم ۰ سنگ: fatir (ف ـ ۲۷۵)

پتیله ـ ف ــ الوس: palita ، سرخه : pilta شهم سنگ : pilta

(فر ـ ۹۱)

پچه ـ خر ـ بچک ـ جوخ : pošk ـ شغ paša (آگری ـ ۲۲۹)

پخول ـ ف : پختن ۲ اوس: pacaiti = مي پزد ۶ پهل : pazit گبر poxa،

کاش patan ، امانز paxta ، وخ pocam ، بل pacag ، (شمالي)

phašag ، کرد : pātin ، دکروسي ticun ، تک fiein

(آگري ـ ۶۲)

ferch

پراخ (پراخي) : ف : فراخ (فراخي) ۰ اوس: fraθah ، پهل : frāh ، کرد ۸

بل : prāh ، (جواشتق : ۸۱۰ ۰) نیز پهل : frāx که

frāxv نوشته شود > پارپاس frā(h)uva* (هب ـ ۸۱۰)

پازند ـ frāx perāxe (نیب ـ ۷۱) ـ پهل frāxvīh (نیب ـ ۷۱

کرد ferehi ، ferāhi (ژابا ـ ص : ۲۹۲) ۰ سم ۰ شهم ۰ سنگ

farāx ، سرخه ۰ الوس : ferāv ، سم : pam ،

سم شهم ۰ سنگ : pahn plin (ف ـ ۲۷۴)

(مقایسه کنید اخر درزازا پلن پشتو)

پروس (کال) ف : پار ۲ سنگ شهم : parast ۲ پارسال) ۲ سرخه pirisāl

۳ : parīsālī ، اوس : پلي سال (ف ــ ۹۲) ۰ وخ : pard

پژ : parsur ، سیک ~ parwus ، شغ : pirwās (پارسال)

اوخ viti = سال) (مارگ : ۵۹)

نیز سرخه : pārā (پس فردا) (ف ــ ۸۹) (مقابله ک : سیک و سغ

( ) پل پسال گذشته

پرون ــ ۳ : پرن : اوس : پره (ف ــ ۸۹) ۰ اوس پوروین Paourva+ayara

ف ــ پریر ۰ کاش pare ، پل phairi (در) : parērī (گذشته) (پریر پس دیروز)

پرونی (Parwúne ، (pērune ۰ ف : پرون ، اوس : (G)

(مارگ کوید ــ paoiryaēini ، paoiryaēnaṣa ، -u:n ــ از -wyān

پرتمی اپنی ــ ص ۵۸)

پری کول ۰ ف : پریدن ۰ پهل ــ brītan (ص ــ ۲۷۰) ۰ اوس bray

(پر ــ ۱۷۲) ــ

پر (pṛ) ۰ ف : هزیمت یا شکست یافته ۰ اوس (G) parita ، piša

شکست یافته ــ

پرانگ : ف : پلنگ ۰ کرد pilink (هواشتن : ۷۲) گیل ۰ لر ۰ تط palang

(کر ــ ۱ ــ ۲۸۷) ۰ درف

(مقابله کید با سنسکرت pṛdāku)

پسه (pist ، pst ۰ ف : گوسفند ۰ اوستا (گاتیک گر pasu ، بلو pas

(مارگ ۶۰) ۰ پیک : pás (ف ــ ۹۵)

پشم : ف ــ پشم ۰ سنگ : pašm ۳ ۰ اوس : pašm سرخه pṛšm

(ف ــ ۶۷)

پیشتی (puxtāi) : محده ــ مطابق بارستیتر ــ از اوستا porštī (پشت

نیز اوستا pṛrisae دنده

مقابله کید سانس : prṣti نیز paršti دنده (گر مارگ ۶۱)

پل (pal ۰ ف : پل ۰ اوس ــ اتویا paδa) سنسکریت : pada (اتویا)

ارم : het ۰ کرد pē، است : fad ، وخ : puδ،
(~~مغلوط~~ انها) ۰ سریک : peδ، شغ : paδ سنگل : puδ،
منج : (پا) palá از کلمه اوستائی pāδ (پای) : (هواشتق : ۳۴۶)

پل — اوسی : paretu، pešu (آگد ار پایاب) : پهل : puhr، puht
(پل — گدار) ۰ کرد : per، pēl، purd (هواشتق ۷۲) : گیل purd،
فر ۰ تط : pul (کر ۱ — ۲۱۱) ۰ سم : pul ، سنگ سرخه لاس : pul،
شغ : púl (کر اور — ۱۲۵) اورم : púrd (کر ۲ — ۱۸۹) —

پلن : (pltn) ۰ ف : پهن ۰ اوسی : paθana (مارگ : ۵۶)
(نیز هواشتق ۷۶) ۰ پهل : pahan (اون — ۹۸۹) کرد : pān
است fatan (هواشتق ۷۶) ۰ گیل : pan ، سم : pam نیز سم پهم
سنگ : pahn ، سرخه l+pak (کری — ۱۰۲) ۰ لاس : pohen
(کری — ۱۰۶)

پله — (plá) ۰ ف : پی ـ پهل : pal (ین : ۹۸)

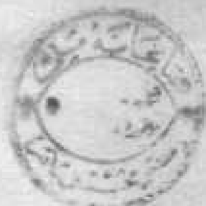
پم — (pam) خارش ـ گانیگر اوتل : pāmon (مارگ ۵۷)

پنا ف : پناه ـ پهل : panāh، پناهی : panāhī < *patnāh *panx-
*patināθa از jāh (نیب : ۱۶۹ که از هب نقل کرده — نیز هواشتق ۳۲۷ — ۳۲۸)
نظر کنید — به p- در الفاظ بالا که مطابق [p+t] = (پناه) (پشتو است)

پنبه : ف : ـ پهل : pombak (تاو : ۱۶۳) ۰ گیل : paembae
(کر ۱ — ۲۸۶) ۰ شغ : pāmba (کر ۲ — ۱۸۳)

پنځوس (panzōs (نیز panjōs) ف : پنجاه ـ پهل panjāh،
اوس pancāsata، کرد pēnjā (هواشتق — ۳۲۱)، پارپاس
*pancaθat (نیب : ۱۷۰).

پنځه : (pīnzə (نیز pīndzə) ۵ ف : پنج ۵ اوس : panca،
پهل : panj (نیب ۱۷۰) ۵ ارم : hing ، کرد panj، pe-،
است : funj ، وخ : pānz سریک شغ : pinz، سنگ panz،
منج pane (هواشتق : ۳۲۵) یزغ : pindz زیباک pūnz،
یدغ : pānc اشک : pūnz (کر — ۹۱) ۰ ختنی pamja-
(روزگار نو — ج ۴ ۰ ۳ کشور ختن)



(نظر — / z- / اخر کلمه زبانهاي — نيز / dz- / که مطابق بعضي ازلهجه هاي پشتو است که (pīndz) مي گويند — نيز پنځم = ف پنجم، پهل pancum (هواشتل ۳۲۸ و pancōm (اون — ۵۷۲)

پند — ف : پند ◦ پهل : پند ◦ اينايتي : panti (راه) (بر : ۸۴۷)، پارياس : paθi (راه) ؛ ارم : fondchum (مهل آرزو) (؟ هواشتل : ۲۳۰)، (نيب — ۲۶۹) ◦ نيز اوستا apant ، "بيراهه —

(نظر : درپشتو "پند" بمعني "راه رفتن" هم هست که تعلق به معني ايراني باستاني پارسي باستان واوستا دارد —)

پنير : ف — ؛ پهل : panīr (ين ۷۹ ◦ تاو : ۱۶۳ : ۲) ◦ گيلي لر برنط : pánir (کر ۱ — ۲۹۱) سم : پنير سنگ : pandir ، اوس خشم : پنير — (کر ۲ — ۱۹۰) — نيز خشم سنگ pandīr ، سرخه لاس : پنير گتو : ۱۰۳)

پوستکي (پوست ◦ غالبا مستعار است) ف : پوست ؛ اوس : pasta (بر — ۱۰۴) ◦ پهل : پوست (نيب ۱۸۶ ◦ تاو ۱۶۴ : ۲) ◦ کرد — پوست ، pīst ، وخ — pist سرکت past (هواشتل ۳۲۸)

پوره : ف — سپري (آخر وتمام ا، پازند — spur (کامل) = spurī ، پهل : spurīk (تمام) نيز spur ، spurkīh (تمامي) ◦ کلمه سپري فارسي ازپهل *sparīk وکلمه پهل spur ازپارياس *sprna ارم : spar (هب ۷۲۰ ◦ هواشتل ۲۰۳)

(نظر در هنکو وپنجابي وغيره زبانهاي هندي "پوره" به همين معني —)

پوزه — (pōza) ف : بيني ، پهل : vīnīk (ين — ۱۱۱) از پهل : pōcak (تاو — ۱۶۴ : ۲ — هواشتل ۲۳۷) (درف "پيرامون وگرداگرد دهان") ◦ کرد تحقه pūz ، pōz ، سنگل : fuzik ، foska ، است : finje ، ارم — pinj ، pinc (هواشتل : ۲۳۵)

په — ف : بر ◦ به ◦ اوس : upa ، اوس paiti . لهجه قندهاري (وغالبا پشتوي باستان نيز) par ازاوستا pairi (مارگ — ۵۵) ◦

پهل : pat ، ایرباس : pati ، باریاس patiy ، اوس paiti
(بر ـ ۲۲۲) پازند pa پهلوی تورفان : paδ (نیب ـ ۱۲۵) ـ
اوس : upairi ، upariy بالا) ؟ (بر ـ ۳۲٤ ـ ۳۲۵) پهل : apar
(من ۲٦٦) ، (اون ۳۲۵ ۰ نیب ۱۳ ـ ۱٤)

پیاله ۰ پیالی ((pyālá(i) ۰ ف :ـ گیگ : piālae ، فریزنط : piala ،
(کر ۱ ـ ۲۹۰) سم : pīālá ، سنگ : piālae ، سرخه piali ،
شهمیرزاد piālá (کر ۲ ـ ۱۸٦)

پیچل : (pēstl) نیز (tsil- ، ف : پیچیدن ۰ ، پهل pēčītan
(تاو ۱٦٤) گیگ wā-pēxtan (تاب دادن ـ خم وحلقه کردن)

پیدا ـ (آشکاره) پهل : Paitak (نیب ـ ۱٦۸) : paδtāk (اون : ۵۸٤)
کرد peida ، هواشتق ۳٤۹ ۰ نیب ۱٦۸ ـ ۱٦۹)
(غالبا مستعار است از ف)

پیزندل ـ (pējandil) نیز (-pēžan) ، پهل : dānastan (من ـ ۲۷۱)
باریاس : adānā ، dan(i)stan وجدانند از ریشه پارسی باستی : -dan ،
ایرانی -žan ، اوس ، zan ، است zūnum ، zōnum ، zōnin ،
بلو : zānag ، -nag سریک pā dzanam ، va-zānum ،
وخ : paz-dānam (هواشتق ۵۲٤) هوب : ۵۲٤
مازندرانی کتولی : domme ، dūmme
(نظر ک : [-ž-] نیز [pa-] [vat-] بمقایسه پشتو (-pē-) ...

پیشه ف ــ اوس pištra ، (حرفه) (بر ـ ۹۰۸) ؛ پهل : pēšak .
(هواشتق : ۳۵۷) (اون : ۵۷۸ ـ)

پیغ ۰ ف : شیر ۰ اوس : paya ، بر : pe اورمری ـ سیاک ۰ اشک :
pōi ، سغد : pai ، وخ pai (ماست) (مارگ : ۵۵)

پیشپیش ـ (pīš-pīš) (آواز خواندن گربه) وپیشی (pīše - pīše
آواز راندن گربه) ۰ وپیشو (pīšō) ۰ گربه ـ سم : پیش پیش :
pīšteh (آوازراندن گربه) ۰ (ف ـ ۱۰۷) شهمیرزاد : bāmešī
گربه ـ (فر ـ ٤۵)

تار ــ ف ـــ (تارمواببیشم) : اوس : taθra (هواشتق : ۳۶۹)

تارتره (نام قلهٔ کوه معروف) : مطابق گرائیگر اوستا taēra قلـهٔ کوه ،
غالبا تارتره ــ قله کوه سیاه رنگ (است)

تاریک ، تیاره (tārīk, tyārt) ، ف تاریک ، پهل : تاریک ، اوس : taθra
(پور ــ ۱۵۰) نیب ۲۲۳ ، هواشتق ۳۷۰) سنگ : turīk ، سرخه tarīk ،
شهم tarīk ، (کر ۲ ــ ۱۹۵) اشک tārikān (وقت پیش
از طلوع فجر) ــ (گر : ۹۸)

ف : تاریکی ، پهل : تاریکی ، (مسینا : ۱٤٦ : ۲) ، گیل نر ، نط tarikī ،
پر tariki (کر ۱ ــ ۲۵۸)

تازه ــ ف : ـ ، پهل : tājak ، کرد tāze (هواشتق ــ ۳۷۱) ، گیل
نر ، پر : tāze ، tāza ، نط tājá (کر ۱ ــ ۲۹۳) ،
سم : تازه ، سنگ : tāže ، سرخه ، لاس : tāzae .
شهم : tāze (کر ۲ ــ ۱۹٤) ؛ اشک ــ تازه (گر ــ ۹۸)

تاو ــ ف : تاب ، پهل : tāp ، (مسینا ۱٤٦ : ۲) ؛ طبر ــ tow .
(واژنامه ــ ۲۲۸) ؛ استی (گرم) tawd (کر ــ است ــ ۱۲٦) ، کرد : tow
(گداخته) ؛ ــ اوس tafnu ، tāw دستات آن tafta
(قاب ۱ ــ ۹۰) ؛

(نظریه است : گرم نیز ، پشتو tawd ، tōd ، (-w-/-t/d/-þ/-þ

تاول ــ (tāwawtl) ف : تافتن ، وخ tow-am ، سنگ teb-am
سریک tā bam (هو اشتق ۳۷۲ : ۲) = ب : tāwawim)

تبر ــ ف : ـ ، پهل : tabrak ، ارمـ tabar ، کرد wir ، tefer ــ
بل ــ tafar ، towār ، tapar (هواشتق : ۳۷٤) ؛ طبر : tur
(نصاب طبری) ؛ مازندرانی کتولی : tor ، (واژه نامه ۲٤۱) ' ــ
گیل : tábár ، نر ، نط : tavar (کر ۱ ــ ۲۹۱) ؛ اشک :
tuwar ، وخ : tipār ، زباکی : tewár (گر ــ ۹۸)
لاس : tavar ، سنگ : tuwar ، شهم : tūr ،
سرخه : tivar ، سم : tuwvar (کتو ــ ۱۲۲)

تبه ــ (tiba) ف پیتب بخار ، اوس : tafnu ، طبر : tu

(واژه نامه ۲۴۰) گیل : tab، فر : taw، یر : taev، نط : tow
(کر ۱ ــ ۲۸۹) ۰ سم لاس : túw، سنگ : tuw، سرخه taw،
شعی tab، (کر ۲ ــ ۱۸۷)
تبتیدل (اوستا tāxtan (گریختن) ف : تاختن ۰ پهل : taxtēdīl) از اوستا
tae ـ دویدن) ۰ است : tagd (تند زدن) tagal،
(جاری شدن) tajin (چکیدن) ۰ بل : taeag، -sag، tācaq،
وخ tocam، (من حرکت میکنم) ۰ سریک : tajam، tajānam (هواشتق :
۳۶۸) (نیبـ پهلوی این کلمه tak را از مصدر اوستائی taxtan پندارد)
(یر ــ ۶۲۴) نیب ۲۲۱) ـ
تخم ـ (نیز تومنه tōmna) ۰ ف : ـــ پهل : tōhm، tom (نیب ۲۲۶)
هواشتق ۳۷۸) tōxm شکل شمال غربی tōhm اوستائی :
tauxman (یر ــ ۶۲۳) و tōm، از پارپاس : taumā
(یر ــ ۶۲۳) ـ پازند ـ tuxm، کرد : tōm، وخ : tagm، سریک : tugm،
یدغا : taugum (هواشتق : ۶۲۳) ۰ فر ـ یر ـ نط : tuxm،
(تخم مرغ) (کر ۱ ــ ۲۸۸) ۰ سرخه شعم : tuxm (کر ۲ ــ ۱۸۴) ـ
طبر ـ tim (واژه نامه)
لاس ۰ تخم ۰ سم : تخمه جمع toxmey، سنگ : tu:m، شعم tīm،
(افزوده ۱۱۴)
(نظر ـ مقایسه کنید tōmna پا ـ)
تر ـ ف : تا ۰ پهل : tāk (هواشتق ۳۶۶) اون ــ ۹ تاو : ۱۶۵ :
۲) ـ پازند ـ dāk، (an، anda) کرد : dā (تااینکه)،
بلو dā(ïn)، da(nī)، dā(nku) (تا هنوز) (هواشتق ۳۶۶) ـ
اشک : ta، سریک : cú، شغ : tā، یغ : sa (اگر ـ ۹۶)
تراشل :(trāšīl) ۰ ف : تراشیدن ۰ پهل : tāšitan
(بندهش ۱۷۳ ۰ نیب ۲۲۴) شغ : taš (بریدن) گیل : -ba
ba-āšiyan (واژه نامه ۱۶۶۰) ستردن موی طبر tāštan
وجزان ـ

ترهه ـ ترهیدل (trahēdīl) ف: ترسیدن . نیبرگ انرا (پهلوی سهم
sahm) از θrah ایرانی tras دانسته (لرزیدن و ترسیدن)
(نیب ۱۹۹)
ترسیدن از ایرپاس: θrah (یر ـ ۸۰۲) پهل tarsītan، (نیب ۲۲٤)
کرد tarsin، است tarsin، tarsun، بلو trusag، (-g)
سیک: intrāsam (هواشتق ۳۸٤ ، هب ۳۸٤)
تریخ: (trīx) ف: تلخ ، پهل: taxl (در taxtīk = تلخی)
بندهش ٤۸ ، طبر tal (واژه نامه)، گیل ـ zarx ، فر ـ تط tal
(کر ۱ ـ ۲۹۲)
تریو. (trīw) ف: ترش ، پهل: turuš (اون ـ ٥٤۷) ، کرد
tirš ، بلو (trušp ، -pš) وخ trešp ، سیک tuxbe ،
یدغا: trišp -že (هواشتق : ۳۸٥)
تری (tītge نیز) ف: تشنه ، اوس: taršna (تشنگی) . پهل: tišn
ارم ـ tarš amin (پژمرده شدن) کرد: tenī ، tī- ،
بلو tūnag ، tunnag ، وخ taxi سیک: tur ، túri
شغ tāšna ، -nagī ، یدغا trušna (هواشتق ـ ۳۸۸) ارام
(ک ارام ـ ۱۲۷) گیل taešnae ، فر ـ طبر taešnae ، tajna
تط tášna (کر ۱ ـ ۲۹۳) ، سم tasnu سنگ taššun
سرخه tašond ، لاس tašan ، شمی: tášna (کر ۲ ـ ۱۹٤)
تش (tīš) ف: خالی ، تهی ، اوستای: tusen (خالی شدن)
پهل: tuhīk (خالی) ، بلو: tušag ، (-g) (خاموش یا رها شدن)
(هواشتق: ٤۰٤) ، پهل: tihīk (خالی) (تاو ـ ۱٦٦) اوستا
taoš (یر ـ ٦۲٤) (نیب ۲۲۷) طبر ـ tīsa (خالی)
(واژه نامه ۲٥۳)
نیز اوستا tusa (خالی شدن) از *tus-sko از tavšaya
(ارم ـ خالی شدن (بودن) ، اورمر tuš ، شغ tos ، سکی tussa
) tussatteti) ، پشتو تشیا (مارگ ۸٤)
سرخه: túsa لاس سنگ: tāsa ، دست خالی ـ tusa-das

پشتو: تنرلاس) (نر—۱۲۵) س: tīsā، سرخه نیز tusa
(کثو—۲۵)

تک . ف: تک . اوس: taka، (دو) از ریشه tak، tac (دویدن) .
پهل: tag (هوانشتق ۳۹۱) نیز اوس take ; تیز و تند —
(فرده اوستا ۸۵) —

تن — اوس: tanu (پر—۱۳۳) ; پهل: tan (نیب ۲۲۱—۲۲۲ تاو
— ۱۶۰) ; شغ: toná (هوانشتق ۳۹۳) ; س: tówn،
سنگ، لاس: tan، سرخه tan، شم: tan (کر۱—۱۸۵) .
اشک، وخي: taña، یدغا tanu (اگر—۱۲)

تنبل — (tambal) ف: تنبک ; چنبر ; طنبور ; هر سه واژها تعلق بسای
با تنبل پشتو دارند — مگر در معانی آن تفاوت است که مختصرا ذکر آن می کنیم —
تنبک: دهلی باشد دراز که از چوب و سفال سازند — و — زیر بغل گرفته می نوازند
(برهان) سلیمان چشم نیز انرا دهلی درازمثل طنبورین می داند —
طنبور یا تنبور بران شکل این اله چنان است —
سلیمان چیم انرا سه معنی داده ( ) که دهل و هم اله
تاردار باشد — قاموس انرا مثل بندیز و دف و طارمی نحمد و
می گوید — و شکل دف داده است مگر بالعکس ان منجد شکل ان
مثل شکل طنبور بالا (تاری) داده است — در پشتو تنبل دف را گویند وغالبا تنبک .
تنبور . بندیر تعلق به تنبل دارند که در اول دف بوده —

تنوری (tīhūk) ف: تنو . پهل: tanzīre (اون ۵۳۹) —
تند — هوان این واژه را از ریشه tav (اوستا) فس توان (توانستن) مشتق دارد
(هوانشتق ۳۹۵) مگر هب با وهتق نیست — (هب ۳۹۵) اما tōn
(کرادم: ۱۲۷) س . tūnd، سنگ سرخه لاس: tund
شم: du (کر۲—۱۶۶)

تنگ — ف — (چیق) ; اوس: tang(g)eišta صفت از taxma مهم،
و نیرومند ; پهل: tang، ارم: tanjir (سخت محکم) . کرد tenk
بلو: tank (هوانشتق ۳۹۸) ، وخي: tang، سریک tung
تنگ (نیز تانگ) ف: — جاپایان) س سرخه: ting ، لاس . شم سنگ: tong،
(قز—۱۲۲) ; بلو: tang، e — کرد — تنگ . اسکي: ātang
(هب: ۳۹۸)

تنه ـ ف : تار ۰ از ریشه اوستایی tan (تنیدن) پ : تنه بُوده = ف : تار و پود ـ

توان ـ (twān) (طاقت ـ قدرت) ف ـ اوس : tau * (توانستن قدرت داشتن) ، در tavā (cā : پهل tuvah ، ارم : tewom ،
(هواشتق ۴۰۱ : تیب ۲۲۸)

تیره ـ ، س : tūra لاس ۰ سنگ : tūre ، شم : túre
(لقو ـ ۲ ۱۲۴ ۰ ۱۲۵)

توتی (tōtī) (آلت تذکیر کوچک پسران) ۰ ف ـ بچگ : tūtū ، سرخه : tútúk ،
اوس : tūtūk (لقو ـ ۸۶)

تود ۰ تودول (tōd) ، (Tawdawīl) نیز) (tōd ـ
ف ـ تفت (گرم) اوس : taflā (اگرم شده) ۰ ف : تافتن ؛ از ریشه اوستایی tap ، tāpayéti (اگرم ساختن) ؛ tafnu (اگرما ۰ تب) ،
پهل : tāftan (جوشیدن) ؛ tapišn ؛ ارم : tap ، pa-c
(هواشتق : ۳۷۲ ـ تیب ۲۱۹)

تور ـ (tōr) سیاه ۰ نیز تاریک و تیاره = ف : تیره ـ تاریک ـ تار ؛ ایرانی باس : *toθrya-ka از اوستا taθrya (پور ـ ۶۵ ۰ تیب ۲۲۵) ۰
فس ـ تارتاریک ؛ پهل : tēlak ، بلو : férag ، شغ : tér ،
(هواشتق ـ ۴۰۲) ۰ گیل : tīrē ، فر : terra ، پرونط :
tīra (کر ۲ ـ ۱۱۵) ؛ س tāre (کر ۱ ـ ۲۹۴) ؛ لاس
tāri (تاریک) ۰ شم سنگ (لقو ـ ۲ ۱۱۱) tirīkī
(تاریکی) لقو ـ ۲ ۱۲۵) ۰ گاشیگر آنرا از کلمه اوستا taθra می پندارد ـ
(مارگ ۸۲) ۰ سکی : tasra ، سغد : tōθrāk ؛ منج : fūrá ،
سریک : tōr (مارگ : ۸۲) پهل : تار ؛ کرد تاری ؛ است :
taling ، talinga (تاریکی ۰ تاریک) ؛ بلو تار ؛ سریک پز ـ tār ،
منج : tarāvi (اشتق ـ ۳۷۰)
نیز تَم " temah " در تورتم " تاریکی بسیار ـ اوس : tam (تاریکی) ؛
پهل (وندیداد) tum ، tumīk (هواشتق ۲۶۲)

توك • توكانري ـ فعل توكل (tūk، tūkāṇr، dūkil، tūkāñri)
ارم tuk، کرد ـ tef، tu، tuw، tiw، tuk (تف کردن • تف)
است : tu، وخ : tef، tu، tuf، سريک : cēgao، tu
(تف کردن) (هواشتق ۳۹۰)
توشه (توبه ـ *) • (tōmna) گا آنرا از اوستاي taoxman داند (مارگ
۸۱) (ر ـ ف "تخم")
تو ـ (tt) ف ـ تو ؛ پارپاس : tuvam، (توا) اوس tvám، tum، tū، tava انیز
نیز tum، (پر ـ ۱۶۰)، اپیاس : tava (تیب ۲۶) ؛ پازند tó (tū)
ارم : du، کرد : tu، است : du، di (هواشتق ۴۰۰ • هب ۴۰۰)
نیز استي doe (کراس ـ ۱۱۷) گا نیگر کلمه اوستا tūm =
tuv+m*) داده (مارگ ۷۹) ؛ سر tt، سرخه، لاس، شهم tu،
سنگ : ta (اقو ـ ۱۲۳)
تَه (tah، táho) ف ـ تا • تاي ؛ طبر : otta (یکي) ؛ مازرند کوتي
: yatta، yatte، yatte (یکي) ؛ واژه نامه ـ) پحل : tāk
(پاره قطعه ـ تکه) Yaktāk (یکتا) ؛ کرد tāi (شاخه) ؛ بلو
tāk، tāx (هواشتق ۳۷۳) گیل : īta.
تیاره ـ (tyārt) (ر ـ ف ـ تیر)
تیتر (پ : مرغي که دانههاي سیاه دارد) ؛ ف : تترو ؛ پحل : titar (اون ـ ۵۵۱)
دوسانسکریت کبک را tittiri گویند (اشتق ۳۷۹) مگر در پشت و قسمتي از مرغ
بزرگ باشد)
تي تي ـ آواز خواندن مرغ خانگي ـ نیز در زبان بچه ها = مرغ خانگي) ف ـ تتي (برهان) :
گیلکي : آواز خواندن مرغ ـ
تیز (tēz) ف ـ پارپاس : tigra [xanda (دارنده نوک تیز) ؛ اوس :
broiθō] taeža (بالبه تیز) ـ پحل : tēj،
نیز پحل : tēš (تیز) ، کرد tīž، بلو ـ تیز ؛ سریک teiz،
وخي : tiz، مازرند کوتي tīj (هواشتق : ۴۰۸) ؛ اشك : تیز)
وخ tagd، یدغا turgoh (اگر ـ ۹۸) ؛ طبر : tej

tej (تند و تیز) واژه نامه ۱۹۹)

تیشه :ـــ پارسی: us[tašana ، اوستائي tasa =(تبر) ؛

پهل : tāšitan (تراشیدن پ:"تراشل") ۰ (هوانشق ۳۸۷) ؛ پهل؛

tīšak ، tēš (فرهنگ دتدیداد ۲۲۶) طبر: tāša (واژه نامه)

شم، سنگ tāša ، ۳ : tīša ، سرخه، لاس tīše ،

(فد ستو ـ ۱۱۱)

تیغه : tēga) ف ـ تیغ ؛ اوس: bi[taega (دولبه ۰ دودمه)،

کرد : tī ، (شمشیر) ؛ بلو : tég ؛ قبراوستا ـ tigra=

(تیز) ؛ است: tīg ، tēga (پشت کوه) ؛ ف تیزتیغ (هوانشق ۴۰۹) (هب

۴۰۱) پهل : tēg (نیب ۲۲۵ و تاو ۱۶۶) ارژ پهلوي: tēxak

(تاو ۱۶۶ هب ۴۰۱)

توپک :(tōpák) ف : تفنگ ۰ گیلکي : تفنگ : در فرهنگها مثل برهان قاطع شکل

(قدیم) این واژه "تفک" داده شده است و این موجب حدس است که این کلمه از لغت تف

"تفک" تف انداختن یا پُفیدن "ک" آمده باشد ـ (مقاله فراي Frye)[1] بعد

تیل ـ ف : کاسه سر ـ م ۳ : تیله تیزسم : دیله (اکو ـ ۱۱۱) ـ

تیز ـ ف : گوز ؛ لاس : گوزي تیز ـ tīz ، ۳ ـ ۳ شم، سنگ گُز (gúz)

(اکو ۱۲۸)

جان ف ـــ (پشتو نیز ځان (jān ، zān ، dz-) ، کلمه اوستائي gaya (زندگي

کردن) ۰ (Muller) ؛ هب ان را درست نمي داند ـ (هب ۴۱۲) ۰ پهل

(شکل قدیم تر) gyān شکل تازه jān (نیب ۸۷ ـ ۸۸) ۰

ارام ـ gjān (کراوم ـ ۱۲۲) ، ـ (بقول هوب این کلمه از سانسکریت

dyān (فکر کردن) است ـ

جامه ـ ف ـ پهل : jāmak ، yāmak (هوانشق : ۴۱۲) ؛ مولر این کلمه را از

کلمه پهلوي yāmak پارسي : yahma* دیوناني فقط zōma

داند (هو ۴۱۲ ۰ نیب ۲۴۸) ؛ است: junma (کر ۱ ـ ۱۲۲) (طبر ـ

---

۱) ژرنال هاروارد اینهاتیک ستدیز جلد ۱۰ ـ شماره ۳ ـ ۴ : ۴۳۹

jema) (نصاب طبري ۱۰۳)

جام ـ ف ـ اوس : Yāma (پور ـ ۱۲٦٤) ۰ پهل : jām (هواشتق ۴۱۱ ـ نیب ۲۴۸)

جفت ـ جوت (jōt ، juxt) ف : جفت ؛ اوس : Yuxta (بهم پیوستن)، پهل : juxt ، (zōj ، jōxt) ارم ـ juxtak (زوج) ، کرد : jōt ، cuxt ، جفیط بلو ـ juft (هواشتق ـ ۴۲۴)

(نظر : کلمه اوستاي به پشتو قریب تر است بمعني متن "بهم پیوستن لصقه قریب و متصل ، نیز (/-xt/) در کلمات و /jōt/ کردي قابل توجه است) Yut

جدا ـ اوس : juta (جدا) ۰ پهل : jutak ، jut ، Yutak (هواشتق : ۴۱۸ ـ نیب ۲۵۰) ، ارام jia (کراوم ـ ۱۲۳) ،

جرابه (ج : جرابي) ف : جوراب نیز گوراب ۰ کرد : gore ، gora ، gūre ، jurab ، شم : (ژابا ـ ۳٦۹) ، jūrāb نیز سنگ jerowb ، سرخه ـ jurāb ، لاس : jūreb ، سم : jūrafa (fi = z) ، (لغو ـ ۱۳۱) خوانساري jūrva (سالنامه فرهنگ گلپایگان ٤٦) گیل : jurūf -

جسته ـ ف : (کفش زنانه) ۰ سرخه : Cust (سنگسر ـ ۱۴۸)

نظر ـ جسته کفش معروف زنانه بوده حالا از رواج رفته ـ)

جغ (وغ) : (zig ، jug) ف : جغ ۰ جوغ ـ یوغ وغیره ۰ ارم jūk ، ilic ، سیوند : Yug ، (هواشتق ۴۲۳) سم : جوهك ، jū ، سرخه : jud ، لاس سنگ : jat ، شم ـ jut (لغو ـ ۱۳۱)

(نیز ر ـ ف ـ هند باستان : jugá (هواشتق : ۴۲۳) سانسکریت Yōga (هو ـ ۱۰۲) ـ

جلت ـ ف : چابك ـ جلد ۰ لاس jold سم سرخه لاسي سنگ : ferz ، سم cābuk ، jit ، سنگ zarang ، لاس zamuxt (لغو ـ ۱۲۳)

جو (اوریشي) ف : جو ۰ اوس : Yawa (گندم) ؛ پهل jav ، Yav ، کرد : jo ، jav ، Yav ، Yau ، jau ، است : Yau ، Yav ، jav ، بلو ـ jo ، سغ : Yavaj ، سیوند : Yaugi (آرد) ۰ (هواشتق ۴۲۸) ۰ گیلك : jou ، نر jā ، برتط : jā ، ja (کرا ـ ۲۸٦) سم : ja

سنگ JUN سرخه JA شعم : JU: (کر ۲۱ ـ ۱۸۲)

جوت ـ ر ـ ف ـ (جخت)

جوش ـ ر ـ ف ـ جوش ـ پشیدل ـ

جولا ـ ف ـ س : JUWLA: نیز ZHULA: (ست ـ ۳۸)

(نظر ـ هندي و هنكو پنجابي ـ جلاه ـ جولاهه ـ)

جولغ ـ جوله ۰ ف : جوال ۰ طبر مازندراني کتوني GA:L ، GEWA:L

GUA:AL ، GUA:L (لروزنامه ـ ٦٦)

(نظر ـ هندي و هنكو پنجابي جهنله جهولي ـ)

جول (ژول) (JO:WIL) (JEWIL) (ZH--) ف : جاويدان

پهل : JU:TAN کرس JU:IN ، JU:N بلو : JA:YAG

(هواشتق ٤١٥) ۰ نیز در پهلوي JO:YI:TAN (جويدن) (من ـ ۲۷۷ : ۲)

مضغ کردن تف انداختن ـ

جهنغ (جل) (JI:HAI::) ۰ (JL) ف : دختر ۰ پهل : ZHAN

(زن ۰ زوجه) ۰ اوس : JANI: ، JaHI: (پر ـ ۱۰۳ ـ نیب ۲۵۷ ـ ۲۵۸) ۰

ازم KIN کرد : ZHIN (زن) ۰ زازا JEH-- بلو ـ JINAI:

سغ GHIN سریك : ZHIN ، GHI:N منغ ZHINGÁ

(هواشتق ۱٦۸) اورام : ZHA:H (كراوم ـ ۱۲۸) اوستا : JAINI

(زن) ۰ تظ E:HJU (زن) سغد : INC (زن) ـ (مارك ـ ۳۱)

جائي (ZA:E ، ZE: ، JA:E) ف : جا (ي) ۰ پازند : JA:I: (هواشتق :

٤١٧) ۰ پهل : GIYA:K (من ـ ۲۷٤ : ۲) ۰ GYA:K (اون : ۱۰۷)

پهل شمالي : VIA:GH (لراوم ـ ۱۲۳) ۰ اشك : DZA (كر ـ ۷۸)

زبا : JA: (كر ـ ۸۱) ۰ اورام : JA:GA (كراوم ـ ۲۳) ۰ كرد ـ JI:

بلو : JA: كيل : JAGA

(نظر ـ (/ DZ- /) زبان اشكاشمي ـ در يكي از لهجه ها ي پشتو (DZA:E)

نيز تلفظ مي كنند) ـ

سر ۰ لاس : سنگ : JAGA: سرخه : JE:GA: (كر ـ ۱۲۰)

جگر ـ (ZI:GAR) (JI:-) ف : جگر ۰ اوس : YA:KAR كرد :

YERK است : IGAR بلو JAGAR (هواشتق ٤٢٥) پهل :

JIKAR (من ـ ۲۷۷ : ۲) ـ

خنتي (JA-- . ZANE . ZINE) ف : از ـ بعضي ٠ سغد : CAN (از)
(مارک ۳۰)

خوان (JA--) . ZHA:N) ٠ف : جوان ٠ اوس : Y(A)VAN (بر ـ ۵۰۰ ۱/۲)
پهل : YAVANAH . YAVANAK (نیب ۲۵۰) ارم : YUVA:N (بچه
جاریا) ٠ کرد : JUVA:N بلو : JAVA:N زرند : JAVA:N
(هواشتق ـ ۴۲۹) ٠ کیل : JA:VAN فر ـ یر : JA:VAN نط :
JAVA:N (کر ۱ ـ ۲۹۳) سم : JAVUN سنگ : JAVU:N
سرخه JUVAN لاس : JAEVUN شهم : JAVUN (کر ۲
ـ ۱۹۴) ـ نیز : سنگ : JA:HEL سرخه : JU:A:N سم : JAVUN
اس JARMAR JEVU:N شهم : JAVU:N (فر ـ ۱۳۱)

خواني (ZHA:NI:) (/ja--/) ٠پهل : JU:VA:NI:N (من ـ ۲۷۷ :
YUVA:NI:N
۲) ٠نیز (اون ۸۴)

خوش ـ (JO:SH . ZO:X) ف : جوش ٠ اوستا : YAH * قس : YAESHYANTI:N
A:PEH (هواشتق ۴۲۰) نیرگ این کلمه را از UYAH * (انداختن)
مشتق داند ـ (نیب ـ ۱۱۶) پهلوي JASTAN . YASTAN بلو JIBAG
(قرار گرفتن) (هواشتق ۴۲۰)

(نظر : در پشتو غالبا مستعار (loan) است ـ یعني جوش که بقیاس J Z
X SH خوش شده براي جوشیدن ـ ر ـ ف به پشیدل)

چا ( ) ف : که ٠اوس : KA پارپاس : KA کرد KI(N) است KA
(کدام ـ که) بلو KAI . KE: (چه کس) ٠ وخ KOI سریک COI
(چه کس) ٠ سغ KAI نیزوخ KI . KU سریک : KO . KI (که)
(هواشتق ۸۷۶) هوان گوید فارسي باید از پارپاس KAYA نشان یافته باشد ـ
نیز اوس : KAHYA: (مارک : ۱۷) ٠ یغ KA:I وخ KU:I
سغ CA:I (مارک : ۱۷)

چابک (چست و چالاک) ٠ف : ـــ پهل : CA:PU:K ایرپاسي : *CA:PUKA
CEP--
ارم capuk قابل انحنا ٠ نرم ـ وزنگ ٠ ازم : (شتاب)
(نیب ۴۲) (آسنا ۱:۱ ـ ۲۷۹ ـ ۲ : ۱۸۶)

چاپي كول : ف : چپوكردن ـ چاپيدن ٠ سرخه : CABA:W لاس : BECA:FUN
سم : CAPO KURDINUN (ست ـ ١٤٥)
چارسو ـ ف : ـــ چهارسوگ ـ سوق ٠ پهل : CAHA:RSU:G
چارشنبه ـ ف ـــ پهل : CAHA:RSHUNBAT (من ـ ٢٧٠) ٠ گيل : CA*A:R - SHAMBA
چاره ـ (CA:RB) ف : كارد ٠ اوس : KARETA پهل : KA:RT
كرد : KI:RD . KI:R است : K*ARD . K*ARDUN . KARDIN (بريدن) ٠ بلو :
KA:RC . KA:RCA (هواشتق ٨٣٢) نيز : كرد : KE:R سنگل :
KIR وخ : KO:ZH سريك : COGH (بحواله بيليو) ٠ بلو :
KARC . KA:RC (مارگ : ١٩) ٠ شغم سنگ KA:RT سم لاس : KA:RD:
سرخه : KERD (ست ـ ٢٨٦)
چاقو ـ ف : ـــ سم شغم سنگ CA*QU شغم لاس CA:QU سرخه : CA:QE:
سم : CA*QU* سمناني نيز CAQQU (چغو) (ست ـ ١٣٨)
چخي (كول) (CAXE---) ف : كلمه راندن سگ سم : caxe kardien
سرخه : CEXKORDOE
KURE---
(تظر ـ هنكو پنجابي نيز چخي كر درپشتوعطه عوما كري كول ( )
كوشد) (ست ـ ١٤٦)
چرگ ٠(G CERG) ف : مرغ خانگي كاتكر مقايله اين واژه با كلمه فارسي كرگ ميكند ـ
(مارگ ـ ١٧) اوس : * KAHRKA (دركلمه KAHRKA:SA) (كركس)
پهل : KARK (مرغ خانگي) كرد KURK (مرغ خانگي) است :
KARK (ماكيان) وخ : KORK (هواشتق ٨٤٨ ـ هب ٨٤٨) ٠ اورم
: KIRZHI: منج : KERIYA (ماكيان) سغ CUS
(مارگ ـ ١٧) لاس سنگ KARK شغم : KERK سم شغم : KARG
سرخه : KERGI:K (ست ـ)
نيز كركس : دراوستا KAHRKA:SA پهل : KARGAS . KAHRKA:S
بلو : KARGAZ است : CARGAS (هواشتق ٨٤٩) پشتوكنجي
(GANJAI) ـ
چنار (CAGHA:R) ف : ژنار ٠ هننگ مي گويد كه ژنار (شمس‌فخري جلد ٧ شماره

۱۹ ص ٦٣) هیچ واژه همریشه در فارسي ندارد – ممکن است اسم سندي ZHGHA:R *
را اصل ان بدانیم که از کلمهٔ سعدي XZHGHE:R (نالیدن ، فراخواندن)
بوجود امده – (هیننگ – الفاظ مستعار سندي BSOS جلد دهم شماره ا ص ۱۰۰)
ولي درپشتو چغار بمعني سرود و اواز پرندگان ، ژغ ZHAGH (وقلب غژ GHAG)
فراخواندن – اواز (دادن) – ژغیدل – گفتگو کردن – چغ چغ – ژغ ژغ – اواز پرندگان
نیز گفتگوي جنگ امیز – چغیدل – اواز کردن پرندگان – نیز (طنزا) سخن گفتن –

چغه – چوغه – ف : استي COXA: (نیمه تنه قفقازي (کراست – ۱۱٦) گیل : CU:GGA
نیم تنه پشمین به ترکي چوخا (جامهٔ پوستین) در پشتو جامه بالاي پشمین باشد – CU:XA

چمن – چمند (تل تله عو) ف – گیل : CAMAN (کر ۱ – ۲۸٦) سم – چمن سنگ لاس
شهم : چمن – سرخه CUMAND (کر ۲ – ۱۸۲)
(نظر (/ -aid /) در سرخه مقایسه کنید با کلمهٔ پشتو در زبان عوام)

چنار – ف نیز چنال پهل : CI:NA:R (بارد – ۲۵۲) اشک : CENARR (گر – ۲۵)
چنگ – پهل : CANG (اون – ٥٦۱) در (برهان) باین شکل است –
مگر در پشتو باین شکل – (Jews8 harp)

چوز – جوزه ، ف : جوجه ، کرمان شاهي : JU:JEK کرمانجي مکري JU:CEK ،
کرمانجي سنندج JU:JALA، JU:LEK کرمانجي ، کرد CIUCIALOK، CIZHĘK
لر : JU:JEK، COCEK JIJE
–
پشتو : چوز بمعني بچه باز ، چوزه بچه ماکیان ،

چیلم – ف : قلیان ، شهم سنگ : QEYLU:N سرخه QELYA:N
سم ، لاس : QALYUN (فه ست – ۲۸٤)

څادر – (SA:DAR) ، (TS— CADAR) ف : – لر : CAJUR یر : CA:DAR CADUR
رهله نطه CA:VUR (کر۱ – ۲۹۱) ، سم : CA:HAR سرخه :
لاس CA:DUR شهم CA:DUR (کر ۲ – ۱۹۲) نیز شهم : CUR
(کر ۲ – ۱۷٦) گیل : CA:DAR

څاروي – ف : جارپا – چهارپاي ، پهل : CAHA:RPA:DH (سینا ۱۳۲) ، پا
سغ CAHA:RPA:Y (من – ۲۷۰) C'ARDHP'DH (بین – ۲۱۵ : ۲)
زباکي CA:RPA: (گر – ۷٦)

غاشت (SA:XT) نیز (TS-o CA:SHT) ف چاشت ٠ پهل : CA:SHT

(تاو ـ ۱۵۱) ازمصدر پهلوي CA:SHTAN (یاد دادن ٠ اشکارکردن) پارسي

چشیدن ـ چاشت از ریشه اوستائي CASH- (KASH--) بر ـ ٤٦١ ٠ نیب ٤٢ و

هواشتق و هب ٤٣٢) ٠ اورام CA:SHT (کراورم ۱۲۱) ٠ گیل CASHTA

نظر ـ در پشتو وقت چاشت مراد است ـ وقت نماز غاشت ـ

غانه ( ) (TS-oC-oSA:Na) ف : چند ٠ اوس CAVANT o CVANT (بر ـ ٦٠٠ ـ

نیب ٤١ ـ ٤٢) ـ

غشیدل ـ (TS-o SASE:DEL) ف : قطره قطره افتادن ٠ کاتیکر مقابله ان با شاشیدن کرد ـ

مگر مارک انرا از کلمه اوستاي ٠ SRASC o SRASK قطره قطره افتادن داند (مارک ١٦ ـ ١٧)

نظر ـ نیز غاشکي (TS-o SA:SKE) (قطره نیز قابل غور است) ـ

غر ٠ غریدل (SARR:DEL) نیز (TS-o C-) ٠ ف : چریدن ٠ پهل : CARAK

(چراگاه) (هب ٤٣٩) ـ سم : CERE سنگ : CERE o CERE سرخه لاس CERA

شهم CERA (کر ۲ ـ ۱۹۷) طبر CARA: o XVA:R (چراگاه) (نصاب طبري ۲۸۲)

گیل : BA ÂCARA (بچرد) (اسفا ۱ : ۲ ٠ ۳۹٥)

غرب (SURBB) ٠ (CARAB o TSU-) ف : چرب پهل : CARP (نرم ملایم)

ارم : CARP (نیب ۲۸۲) است : CARV (کره) (کراست ۱۱٥) ـ

نیز ف (چربي که پیه سوختن است) CARBISH (پوستي پندهش ۱۱۸) ٠ پهل :

CARBISH N (تاو ۱٥۹)

غرخ ٠ غرخه (SARXA o SARX) نیز (TS-o C-) ٠ ف : چرخ ٠ پهل اوس : CAXRA

پهل : CARK (اسفا ـ ۱ : ۲ ـ ٥۲ ـ ۹٥ ـ ۳٥٥) ارم : CAXR (دوران)

CAXARAK (دستگاه قراطي) (هب ٤٣٧) ٠ گیل CARXA (چرخه ـ ترقره

نخ) تبریز CAHRA (چرخ دوك ایستي) ـ

(نظر : در پشتو غرخ ـ دوران ٠ غرخه ـ چرخ دوك ریسي نیز غرخښ (SARXAI)

ترقره اي براي اب بر اورده از چاه)

غرمن ـ (SARMAN) (TS-o C-) ٠ ف : چرم ٠ اوس : CARMAN استي :

CARM (اسفا ۱ : ۲ ـ ۱۰۳) (کراست ٠ ۱۱٥)

غکل (TS-o C-oSAKEL) ف : چشیدن ٠ پهل : CASHTAN از ریشه اوستائي CA:SH

(KA:SH)(پر ــ ٤٦١) یاد دادن اشکارا کردن ــ شاشت (تیب ۴) مسینا ۱۳۲)
چشد چاشني ــ مزه کردن ــ
(شنبل : (SKEL) CSHEL *) ۰ ف : نوشیدن (چشیدن ــ ر ــ ف ــ شکل
بالا) ــ
شلور ــ (SALO:R) نیز (TS-,EG-) ف : چهار ۰ پهل : CAHA:R (من ــ ۲۷۰)
اوس : CATHVA:RO: سریك : CAVUR سخ CAHA:R یدغا : CI:R (اسفا
۱ : ۲ ــ ۲۹۵ ۰ ۲۹۹) است GIPPAR (کراست ــ ۱۱٦) کیلکي CA A:R
شلوینت (TS-, SALHE:XT) ف : چهل ۰ پهل CEHIL (مسینا ۱۳۲) ۰ پارپاس CATHRUCH *
ازپارپاس CATHVETHAT اوس CATHWARSAT (اسفا ۱ : ۲ ــ ۱۵۷ ــ ۹۳)
شمشق (TS-, SANSAI) ف : قاشق چوبي ۰ شم ! QASHEQ سرخه QA:SHUQ
لاس CIMCE سم : CU:MCA: (ست ــ ۱۵۳)
شنگل (TS-,C-, SANGEL) (ارنج) ( ) ف : چنگ ۰ ارت CANG (بازو) (کراست CINGEA
۱۱۵) گیل (پنجه) * ف : چنگال ۰ اوس : درکلمه PESHO:-
(چنگال هاي باز) ازایران CANG (پر ــ ۸۹۲) سریك CANGA:L (اسفا ۱ : ۲ ــ
۲٦۹) اشك : CANGA:L وخ CUNGAL (گر ــ ۷۵) ۰ طبر CENGA:L
(کف) (نصاب طبري ۲۹۷)
شنگه ( ) (TS-, C-,SENGa) ف : چه گون (
شونه (SO:NA) (-,TS-,C-) ف : چند ۰ اوس GVAS از C"WA:NTS مارك
گیهد ــ -NE در CO:NE نزد بعض از وستا CINA است که حرف ابتداي طینن
(sonorization) یافته است ــ
(نظر : درپشتو CO:NA عام استنه CO:NE ازین سبب مسئله -NE پیدا
نمي شود ــ البته مي توان گفت که ZNE (بعض) درپشتو ریشه با CINE داشته باشد)
شهم ۰ سنگ CAH سم سرخه CUND لاس CAND سوخه GA:ND
(ست ــ ۱۵٤)
شوارلس (TS-,C-,SHA:RLAS ها ف : چهارده : پهل : CAHA:RDEH (مسینا ۱۳۱ : ۲)
اوس CATHRUDUSE (اسفا ۱ : ۲ ــ ۱۱٤) است GIPPAEEDA'S (کراست : ۱۱٦)
شه (SE) ۰ (CE) ف : چه ۰ پهل : CE: (زیرا که) ۰ (من ــ ۲۷۰ : ۲)
پهل : CE: (استفهام مسینا ۱۳۲ ۰ اون ٥٢٨) پازند CIH باریاس :
CISHEIY, CIYAKARAH (اسفا ۱ : ۲ ــ ۱۲۰) اوس : CI: (چه طور) است :

(کراست ۱۱٦)

خیز –(SI:Z) لد TS–G) ف : جیز ・ پهل : GISH (من ۲۷۰ : ۲) پارپاس :
CISHCIY (شئي) از CITCIY* (هب ۵۷) ۶۵ نیب ・ اسفا ۱ : ۲ – ۱۲۲)

خاشه : ف : خاروا شنال قابل سوزاندن – لاس XALA:SHE (ست – ۱٦۷)

خاوره (XA:WRa) ف : خاك ・ هزوارش APRA: پهلوي XA:K, APRA: (ین ۱۰۰)
(نظر –A/ هزوارش /X–/ درپهل وپشتو مثل ARBU:JI:NA: لغت زند یا زند – خربزه)
پهلوي XARBU:CAK (ین – ۹٦۰) – پشتو XATAKE:, XARBU:ZA)

پهل : XA:K (دها ۱۷۵) گیل : خاك ・ نر ・ یر ・ نط خاك ・ (کر ۱ – ۲۸۵) سم
خاك ・ سنگ XAK (کر ۲ – ۱۸۰)

خالي : — گیل XU:LA (سوراخ)
(نظر – پشتو – خوله (XVLE) (دهن نیز سوراخ مثل دهن هر چیز)

ختل ・(XATEL) ف : خاستن ・ پهل XA:STAN (روایات پهلوي ۷۰) پهل تورفان
A:–XASTAN, A:XASTAN, A:XESTAN نیز پهل ساساني XE:ZISTAN سغد : XE:ZH
(نیب – ۱۳۳)

(نظر – مقایسه کنید XE:ZE–, A:XE:ZH با پشتو خیژیدل XE:ZHE (من برمي خیزم
بلند مي شوم)

ختیي (XUTE) ف : سایه ・ پهل HA:YI:K کرد HAYIK بلو HAIL
(نیب ۱۰٦ هواشتق ٤٦۸) – سم : XA گیل : XAYA

خدائي (XUDAI) ف : خدا ・ پهل : XWATAEY پازند XVADA:I (هب ۵٤ ح
مسینا ۱۳۹ : ۲) کرد : XVADE: (اسفا ۱ : ۲ – ۲۸۵) اشك XUDA: زباکي
XUDA:I گیل XUDA (گر – ۸٤) سم : XUDE: (ف – ۱٦٤)
(نظر /–A:Y/, /A:I/, پهلوی وپشتو /–E:/)

خر — پهل خر ・ اوس : XARA (اسفا ۱ : ۲ – ٦٦) کرد XER (اسفا ۱ : ۲ –
۲٦۱) سنگلیجي XAR یدغا XOHGR (اسفا ۱ : ۲ – ۳۰۲) ・ زباکي XU:R
وخ XUR XU:RZ مغ : XARA (کر – ۸۵) اورامي HAR (کراوم – ۱۲۲) ・
گیل ・ نر ・ یر ・ نط XAR (کر ۱ – ۲۸۷) سنگ لاس : XAR رسم XARA
(کر ۲ – ۱۸۳)

خربوزه ・ ف : خربزه – پهل XARBU:G بندهش XARBE:G (اسفا ۱ : ۲ – ۷۳) نیز
پهل XARBUZ (اسفا ۱ : ک – ۱۹٤) پهل : XARBAZA (ین – ۹٦) ・
ارم XARBZAK (هب ٤۷٤) گیل XARBU:ZAE (کر ۱ – ۲۸٦) سم :

سنگ XARBOZE (کر ۲ ــ ۱۸۲) نیزشم : XARBEZA شم XARBU:ZA
سنگ XARBU:ZA سم : XARBI:ZA لاس KA:LAK سرخه KALK (ست ۱٦٤)
(نظر مقایسه کلك ــ کالك با XATAKE:)

خرد ــ ف : خرد پهل : XVART (تاو ــ ۱٦۷) اورام : WURD (کراوم ۱۲۷) ٠
شم : XURD (کر ۲ ــ ۱۷۷) ٠ طبر XURD (نصاب طبري ۳۲٥) ٠ گیل :
XURD هورن خرد را خد ازاوستاي XWARETA دانسته (اسفا ــ ۱ : ۲ ــ ۲۹۸)
(نظر ــ مقایسه کنید WURD با پشتووري WU:R خرد)

خشکي :ــ پهل : HUSHKI:H (خد تري) (من ــ ۲۷۷) نیزپهل : HUSHKA:R (اشیا XOSHKA:R
خشك) (تاو ۱٦۲) هورن HUSHKA:R خشك ــ ارد دانسته گیل :

خبشك (XAXTAG) (XASH-) ف : خشك

خبته ٠ (XEXTA) (XESHTA) ف : خشت ٠ پهل : خشت ٠ اوس : ISHTYA
(اسفا ۱ : ۲ ــ ٦۷ ــ ۸۷)

خندا ـــ پهل XAND-AH (اسفا ۱ : ۲ ــ ۱۷۳) ختني : XAN (زورکارنو ــ ج ــ ٤ شماره
۳ ــ ٥۲) شم : XANHA (کر ۲ ــ ۱۷۷) ٠ گیل : XANDA

خندل ــ ف : خندیدن ٠ سیوك : SHA:NDAH سخ بخ SHANDAH گیل : BA-XANDAH
(مقایسه کنید -DAN با پشتو XA:NDAH)

خوار ــ ف : ــ پهلوي XVA:R (بیهوده ناچیز) (اون ۲۲٥) اوس XVA:THRA
(رفاه ــ اسایش) فرده اوستا ۱٦۲ ج ۱) پهل XVA:R بلو XA:R : VAR
(هواشتق ٤۹٦) طبر XA:R (نصاب ــ ۳۱۱)

خوان : ف :ــ پهل : V^{A:N} XVA:N (طبق سیني) : (تاو ــ ۱٦۷) کرد (XA:N)
بلو (هواشتق ــ ٤۹۸)

خوب ٠ ف : خواب ٠ پهل : XVA:B' (تهب ۱۳٥) اوس XVA:FNA VAB (اسفا ۱ : ۲ ــ ٥۱
٦۸ ــ ۷٥ ــ ۲٦۸) کرد : XEVIN : XEVN XA:B بلو : XAW XA:W (هواشتق ٤۹٥) ٠ گیل : XOW
نر XOW یر XOW نط VOW (کر ۱ ــ ۲۸۹) سم : XU:
سنگ : سرخه : لاس : شم : (کر ۲ ــ
۱۸۷) طبر : XU: (نصاب ۳۲۲)
نیز ــ سرخه : XU: سم : XUW لاس وسنگ : XUN شم : XA:W (ست ــ ۱٦٤)

خور (XO:R) ف : خواهر · اوس : XVANHAR پهل : XVA:HAR
ارم : KOIR کرد : XA:LE,XU:HA,XO:H : است XOHE:, XO: : بلو GVAHA:R :
GVA:R,GO:HA:R,GVAHA:R ; وخ XUL سریك YAX منج : YAXVA
سنگل : IXVA (هواشتق ۱ : ۵۰۱) هوب ۵۰۱) است : XO (کراوم
۱٤۰) گیل XA:XUR نط XAHAR (کر ۱ ـ ۲۸۹) · سم XUAKA سنگ :
XARU, XAK لاس XAK سرخه XA:K : شهم XAXAR (کر ۲ ـ ۱۸۸)
طبو خواخر (نصاب ۳۲۳) XA:K
نیز ـ سم : XUNA:K شهم : XA:XAR لاس : XUNA:K سنگ XUNA:,KE (فر ـ
۱۳٦) سرخه · لاس · سنگ XUNA:, KE (ست ـ ۱٦۲)
نیز پهل ـ XVAH (ین ۹۵)

خورل ـ (XHAR&L) ف : خوردن · اوس : XVAR, XVARAITI پهل : XVARTAN
ارم : XORTIK کرد : XVA:RIN,XURIN است : XARIN, XVARIN سغ
منج : XAR-AH سریك XOR,AH سنگل : XYAR-AH (هواشتق ۵۰۷ · اسنا
۱ : ۲ ـ ۱۵۱ ـ ۲٦۰ ـ ۲۰٤) (سینا ۱۳۹ نیب ۳۸ ـ ۱۳۷ · ك است :
۱٤۰)
(توجه ـ R < R در خورم XaREH وخوراك XURA:K ومثال آن ـ در
بعضي از كلمات ر /R/)
نهه نیز بجا مي ماند ـ مثل WUKO:R خورد (ماضي)

خوز (ـZH, XO:G) ف : شیرین سغ XI:ZH (شیرین) · وخ : XIYIG
XUZG (مارك از بیلیو) · اشك : XAZHOK اوسي مغربي XWARZ (خوب)
بلو : AWARZA: (خوش) اوس : XVARZZISHTA (شیرین ترین) فارسي XWA:L
(مزه) از اوستا XᵛARETHA (خوراك) (مارك ۹۹) ـ

خول ـ ف : خود · كائیگران را از اوستا XAVDHA مي داند · فارسي XO:D, XO:L
(مارك ۹٦) · پارسي باستان TIGRA XAUDA,XAUDA: (خود سرتیز) (سیگل ۲۲۱)
استي : XU:D (کلاه تاج) (کراست : ۱٤۱)

خوله : (XHALA) ف : خوي · پهل : KWA:I XWAI) اوس (XVAE:DHA
( ) (اسنا ۱ : ۲ ـ ۳۸) ـ وخ : XIL کرد XO:H, XU:, XOI
است XED سریك XAIDH (هواشتق ۱۳ ه)

نيز خيو ــ ابدهن (پ ــ لاري (LA:RE) ــ پهل : XADU:K (هب ۵۱۷)
XARU:, XAUU:K اوس : XAVA (GEREDHI) (هواشتق ۵۱۷) سم :
سرخه : URUQ : شغم ° سنگ : لاس: ARAQ (پست ــ ۱۷۲)

خونه (XU:NA) ف : خانه ° پهل : XA:NAK ايرقديم *A:HANA (جا ــ ممل)
از *A:H HA:N, (ئيب ۱۳۲) هورن انرا ازمصدر اوستاي KAN KAN كندن)
مشتق دانسته (اسفا ۱ : ۲ ــ ٦٦) پازند : XA:NAK (مسينا ۱۳۹) اشك XAN
وخ XU:N زباك XAN, XA سنگل XA:N (گر ــ ۸۵) گيل XA:NAE
(كرك ۲۹۰) شغم : XUNA, XA:NA (كر ۲ ــ ۱۸۸)
نيز شغم XU:NA سرخه سرا لاس سنگ KE سم KIYA (ست ــ ۱۷۲)

خه (بنه) SHA, XA) ف : خوب ° سنگ XA'R (خوب) سرخه : XUJI:R شغم :
XU:B لاس : XUJI: (ست ــ ۱٦۲)
توجه : مقايسه ك XUJI:R با تجير QAJI:R به همين معني ــ

خيش ° خيشي (XE:XI, -SHI) ف : خويشي ° خويش ° پهل : XVE:SH (تاو ــ ۱٦۷)
ئيب ــ ۱٤۰) ° وخ : XISH سريك XE:X (اشتق ــ ۵۱٤) (خويشاوندي
قرابت)

خيل ــ (XE:L) ف : قبيله ° مطابق Andreas از اوستا X^v ae:tu (متعلق به قبيله
وخاندان) سريك XE:L (مارك ۹٦)

دادا (DA:DA:) ف : پدر (مخاطبه به) شغم : دادا ° سرخه : دادا (برادر بزرگ)
سم : دده DADA لاس ° برا (ت ــ ۱۷٦)
(توجه : درپشتو دادا درمختلف قبائل به هر دو معني مستقل است يعني براي مخاطبه پدر
يا نيز برادر بزرگ)

دارو :ــ پهل : DA:RUK (من ــ ۲۷۱) كرد : DA:RU: (هواشتق ۵۲۳)
(نظر ــ نيز پنجابي هنكو وامثال ان دارو به همين معني)

داغ :ــ اوسي : DAGHA پهل : DA:GH كرد : DA:GH بلو : DA:G, -GH-
(اشتق ۵۲٦)

دانه ــ ف ــ پهل : DA:NAK اوس DA:NO: ? KARSHA (دانه كش) ° كرد : DA:NE:KI
بلو : DA:NE: سريك : DA:NAG, -GH- PIN (DA:NA) (پنج دانه) (هواشتق ۵۳۵)

گیل : DA:NAE نرویر : DUNA: نط : DA:NA (کر ۱ ـ ۲۸٦)
سم : DONNA سنگ لاس DUNNAE سرخه DUNAE شهم : DUNA
(کر ۲ ـ ۱۸۲)

دایه ـ ف : ـ اوس : DAENU (ماده ازجانوران) ۰ پهل : DA:YAH (دایه) ۰
ارم DAYEAT (مادر) DIYA:, DA: ۰ کرد : (دایه ـ مربي) DA:IN (مادردایه)
ازفارسي DA:YEH است DAYUN ‎-IN, بل DA:I (هواشتق ۵۳۹) اوام :
A:DUA (مادر) درلهجه هاي ديگركردي DA:YE:, DA, DAE وغيره (کراوم ـ ۱۲)
(توجه : A:D: اورامان را مقایسه ك با پ ADE: ـ مادر)

درد (درد) DARD, DARD) ف :ـــ پهل : DART (من ۲۷۱ ۰ نیب ٤۹) اوراق تورفان
DARDH (نیب ٤۹) کرد ۰ بلو ۰ درد : (اشتق ۵۵۰ ۰ هب ۵۵۰) سم سنگ شهم :
DAERD) DE:RD) سرخه ـ درد (کر ۲ ـ ۱۸۷) گیل : (DE:RD) ۰
نیزپهلوي DARTOHAND دردمند ـ

درست (DREST) پهل : DURUST (من ۲۷۲ : ۲) DRUST (تاو ۳٦۰) ۰
DRUDHIST از ایرپاس ۰ تریب DRU-DRSHTI یا DRUVA-DRSHTI (درست سالم) از
DRVUA* اوس : DRVA ۰ پارپاس (سالم) DURVA بر ـ ۲۸۲) کرد
بلو DRUST وخ DRUST (هواشتق ۵۵۱ ۰ هب ۵۵۱) اوام
(کراوم : ۱۲۲)
(توجه /-DR/ را مقایسه کنید با /-dr/ بالا)

درگاه ـ پهل DARGA:S (دائرةالمعارف اسلام) زیر در نیز DARGA:H (تاو ـ ۱۵۹)

درمان ـــ پهل : DURMA:N (من ـ ۲۷۱) ازریشه DAR (بر ٦٦۰) ۰ ارم :
DARMAN (نیب ٤۹۰ ـ اشتق وهب ـ ۵۵٤)

درنگ (DRANG) ـــ پهل : DIRANG دراز ـ استه) (من ـ ۲۷۱ : ۲) (اون
۱۷۹) DAIRANG, DE:RANGZAMA:N زمان دراز) اوس : (بر ـ ٦٦٦)

دروازه (نیز در ـ ور) ـ پارپاس : DUVAR (در ـ باب) اوس : DVAR
پهل : DARN ارم DURU (باب در) کرد : BAR) DERI:, DER)
است : DVAR وخ : BA:R سریك DIVIR سغ : ‎-VERDIRE:
منج LABRA (اشتق ۵٤۵ ۰ بر ـ ۷٦٦) (نیب ٤۸۰ ـ من ـ ۲۷۱)

سم ولاس BAR شهم . DE:R سوخه BAR (کر ۲ ــ ۱۸۹) گیل :
DE:R نر ۰ نط BAR پر ۰ DE:R (ك ۱ ــ ۲۹۰) نیز : ــ گیل : DERVA:ZAE DE:R-
نر ۰ پر نط DE:RVAZAE (کر ۱ ــ ۲۸۹) سم ۰ شهم DE:RVA:ZE: سنگ : VA:ZE:
سوخه : DE:RVA:ZAE (کر ۲ ــ ۱۸۸)

دروغ ــ ف : ــ پهل : dro:g (من ــ ۲۷۲) و dro:v (تاو ــ ۱٦۰) § dro:gh
پارپاس : drauga اوس draoga (پر ۷٦۸ نیب ۵۹) اوراق مانوي به پهلوي
druz (دروغ گفتن و فریفته کردن)

نیز پارپاس drugiya (هینتگ ــ فهرست پارسي میانه BSOS جلد ۱ ۱ ۱
ص ۸۲) کرد DURU:GH بلو : DARO:G,-GH,DRO:G هواشتق ــ ۵۵۷) نر ۰ پر
: DAERU: نط : DORU: (کر ۱ ــ ۲۹۲) سم DURI: سنگ DAERU
سوخه لاس : DURU شهم DURU (کر ۱ ــ ۱۹۳) اورام ــ DRO (کرادم
۱۲۲) طبر : DERU: مازرند کو DROGH (واژه نامه ــ ۲۵۰)

نیز ــ شهم DURUGH سوخه DURU لاس DU:RU: سم : DU:RI:
شهم : DO:RI: (ست ــ ۱۸۵)

نظر ــ مقایسه کنید کلماتي که در اخر G- GH- ندارند باشکل ان در لهجه ٔ قبیله اي پشتو
DRO:R دروغ)

دروغزن (DARO:GHJAN) (-ZHAN -zhan) سنگ DERVA:ZHEN لاس DURU:VA:ZHAN
سوخه DURUVA:ZHAN سم DURI:VA:ZHAN (ست ۱۸۵)

دره ــ ف : ــ اوستا DARENA: (دره ــ گردنه) وخي : DRO:R سریك : DHER
(هواشتق ۵٦۰ ــ هب ۵٦۰) گیل : DAERRAE پر ۰ نط DA:RRAE (کر ۱ ــ ۲۸۵)
سم DAERR سنگ لاس DAERRAE سوخه DARRAE شهم DORRAE
(کر ۲ ــ ۱۸۱) ــ

دریاب[1] (ف ــ دریا) پهل : DRAYA:P از *DRAI ازپارپاس DRAYAH دراوس :

---

۱) کلمه دریاب درپشتو بجاي کلمه دریا رواج عمومي داشته دارد ۰ ولي در زبان فارسي رسمیت ندارد و فقط د بعضي ازموارد بطور شاذ دراثار متقدمین دیده مي شود ــ مانند بیت زیر

عدیل ماهیان باشم بدریاب که همچون ماهیم همواره دریاب

(فخر گرگاني بنقل از انندراج)

ZARAYAH ZRE:H (پر ـ ۱۷۰۱ نیب ۵۹) بلو : ZIRIH (سرچشمه) . ZIRA:

(دریا) کرد : DERYA: بلو : DARYA: یدغا : DARIYOW (رود)

(هواشتق ۵۶۱ وهب ~~ایضا~~ ایضا) گیل : DARRYA: نریرنط : DARRYA:

(کر ۱ ـ ۲۸۵)

دشمن (دشمن) : ف ـــ پهل : DUSHMAN (من ـ ۲۷۲ : ۲) (نیب ٦٢) ازاوستي

DUSHMANAH (پر ـ ۷۵۳ نیب ایضا) واورا م DOSHMA:N (کراوم ـ ۱۲۲) گیل .

نر.یر ـ نط DOSHMAEN (کر ۱ ـ ۲۸۹)

دم ف ـــ پهل : DAM است DIMUN, DIMIN (دمیدن) . کرد DEM بل : DO:M

DAM (هواشتق ۵۷۲) نیزدم (کول) دم (کردن) چاشي ومثل ان . سرخه : TOM-KORDAN

KORDOM لاس : DAM KARDUN سنگ TAN KARTAN سرخه :

(ست ـ ۱۹۳) HENA N

دنته (DANDNA /) ف : ـ اندرون ـ تو ـ میان . سنگ : DA'NU لاس : DU'N

سرخه : DARI:N ~~سنگ~~ سنگ DELA سم DANI:N شم DANI:N

سرخه : MI:YAN لاس NI:M سنگ DANU: (ست ـ ۱۷۵) AN

دو(کول) ف : دو(یدن) پهل : DAVA:TAN وخ : VITHAV-AM سریک : DAVA:N- DORAS-

(چارمخل رفتن) (اشتق ۵۸۵) نیزپهلوی DAVISTAN (نیب ۵٤) گیل : TAN

دوزخ : ـــ پهل : DO:SHAXV (من ـ ۲۷۲) اوس : DAUZHAHVA (پر ـ ٦۷۵)

ازایرپاس DUZHAHU (جهنم) (پر ـ ۷۵٦) ارم DUXAX-K از DUZHAXV

هـ اوراق تورفان DRSHWX پازند DO:ZHAX (جزو اول DUSH دژ ـ بد)

(نیرک ـ ۵۸) کرد DU:ZHE: بلو DO:ZAK, -X, -ZAK, -ZHE, (هواشتق ۵۸۱ و

هب ایضا)

دوست(DO:ST) ف : ـــ پهل : DOST (من ـ ۲۷۲) (اشتق ۵۸۲) از

DAUSHTA ازپارپاس DAUSHTAN (پر ـ ٦۷٤) نیب ۵۸) اورا م ـ

(کراوم : ۱۲۲) گیل : DUST نر ـ یر ـ نط DU:S (کر ۱ ـ ۲۸۹) سنگ :

DU:ST سرخه DUST (کر ۲ ـ ۱۸۸)

دوستي ـ پهل : DO:STI:H (من ـ ۲۷۲)

دوک . ف : ـ سرخه DU:K لاس DUK (ست ۱۹۹) طبر DI:K (نصاب ۲۸۳)

توجه: تلفظ لهجه ای پشتو di:k

دولس • ف : دوازده • پهل : DO:VAZDAH (من ٢٧٢) DUVA:CDAH اوسي DVADASA
است DUAEDAES, DVADAS كرد DVA:NZDEH بلو : DDA:ZDEH هواشتق ٥٧٦)

دوه (DVA) ف : دو • پهل : DO: ازريشه DVAU (نهب ٥٧ ــ ٥٨) من ــ
٢٧٢) پارپاس (دوهن) اوسي DUVITI:YA پازند DVA كرد DO: DU, DU:
است DUVX وخ BU:I, سريك DHA'U سخ DHO: يخ وسنگل :
DU منج DO (اشتق ٥٧٥)
(نظر ــ مقايسه كنيد پ DVA با DVA اوستائي)

ديارلس(DYA:RLAS) ف : سيزده • اوس THRIDASA پهل : SI:CDAH پازند :
-zhdah, SI:ZDAH كرد : SI:ZDAH (اشتق ٧٦٣) پارپاس *TH(R)AYADATHA
قبن سانس ــ

ديرش(DE:RSH) ف : سي • پازند : SI: ازپهل : SI:H پارپاس :
*TH(R)I:THAT اوس THRISAT (هب ــ ٧٦٠) گيل ــ سي)

ديگ (DE:G) ف : ديگ • پارپاس *DAIKA پهل : DE:G كرد DI:ZIK
بلو -Z, DE:G, DE:DH, THE:GEI وخ ــ DI:G (اشتق ٥٩٤) گيل : DI:G

ديوال (DE:WA:L) ف : ديوار • پهل : DE:VA:R (تاوــ ١٦٠) كرد DI:VA:R
سريك DEIVU:L وخ DIVAL (هواشتق ٥٩٩)
(نظر • توجه كنيد /R- L/ الپشتو با وخي)

SURXADON DUNA
ڊانداره • ڊنبره (DANBARA, DA:NDA:RA) ف : زنبورسرخ سم :
سرخه SURXEDANDUNA لاس : SURXEDENDUNE شغم : SURXEDENDUNE (ست ــ
٢٣١)

(نظر ــ نيز به صفحه ٢٤٠ سورډنډنه نيز نوشته ــ مقايسه كنيد با سور ــ سور پشتو ــ سرخ)
راست ــ ف :ــ پهل : RA:ST ازريشه RA:DH (بر ــ ١٥١٤ ــ ١٥٢٠ ــ نهب ١٩٣)
است RASTE, RAST كرد • بلو ــ راست • وخ ــ راست • سريك RU:ST (اشتق
٦٠٣) اورام RAS ك اورام : ١٢٥) گيل : راست • نر : RA:SS ير : RA:S
نط RA:ST (كر ١ ــ ٢٩٢) سم سنگ سرخه لاس شغم • راست (كر ٢ ــ ١٩٣)
(نظر ــ درپشتوتكلي تيز (/S/) شود مقايسه كنيد با الفاظ (/S/ / بالا)

رسيدل ــ(RASE:DEL) ف : رسيدن • پهل : RASI:TAN بلو : RASAC
مبنط بلو (هواشتق ٦١٦ هب ايضا ونهب ١٩٢ ــ ١٩٣)

رشتیا ـ (RIXTYA:) (RISH-) مطابق گائیگر (ERESH) اوستا : ARSH (مارک ٦٤)

رمه ـ ف :ـ پهل : RAMAK (اون ٤٤ ـ هواشتق ٦٢٠) ارم ERAMA (هب ٦١٦) بلو RAMAG -GH, ازریشه رم (ارمیدن استراحت‌کردن) (هواشتق ٦٢٠)

رنج ـ RANZ ف : رنج ـ پهل : RANJ (پارد ـ ٢٥٦) RANJAK (غم درد ناراحتی) ٥٥ اوراق تومان RANZ (نیب ١٩١)

رنجور ـ رنجور سم ٠ سنگ RANJU:R سرخه : (ناخوش) ـ سنگ : VI:NUR (پیمر) (ست ٢٠٨)

رنده (RANDA) ف :ـ پهل : RANDI:TAN کرد ـ RENIN بلو RANDAK R (شانه کردن) (هواشتق ٦٢٢ هب ایضا) سم ٠ سرخه ٠ لاس RANDE شهم RANDE سنگ ROHDE (ست ـ ٢٠٨)

رنگ ـ ف ـ پهل : (نیب ١٩١) ارم ERANG کرد RENK, RENG بلو RANG (اشتق ٦٢٣) اورم ـ RAENG (ك اورم ١٢٥) ـ

رو (سوری) ف : سوراخ ٠ سم : LOW سنگ : LO: شهم LU: سرخه : LU' نیز شهم : سوراخ (سوراخ) (ست ـ ٣٤٤)

روا ـ ف :ـ پهل : RAWA:K پازند : RAWA: (هواشتق ٦١٩) (هب ٦١٩)

روخ ـ وخ ف : روز ٠ پهل : ROC پاریاس WRAZ, RWAZ اوس : RAUCAH روشنای (بر ـ ١٤٨٩) (نیب ١٩٦) ارم : LOIS (روشنای) RAOCAH

کر : بلو : RUZH (روز ٠ انتاب) RO:C, RO:SH وخ : RAUJ (شعله)

گیل : RU:Z نر ٠ یر ٠ نط RU: (کر ١ ـ ٢٨٤) سم : RU:, RU:ZH سنگ ٠ RU:ZH سرخه : RUZ لاس : RU,RU:Z شهم RU, RUZ (کر ٢ ـ ١٧٩) اورام : RO: (کراورم ـ ١٢٥)

روخانه (رسم معروف دختران) ف : نام دختر دارا ـ فهرست شاهنامه : RO:SHANAG, -K یونانی : RO:XANE: از اوس : RAOXSHNA (روشن) (ایران باستان ج ٢ ـ ٣٩ ـ ١٧٣٦) (نظر ـ این نام در پشتو نها علم است و در مخاطبه روخانی گویند ـ مقایسه کنید با یونانی روخانی) ا ـ ف : روشان ـ

روزي ـ پهل : RO:CI:K ارم : ROCIK (هب ٦٢٩)

روښان ـ (RO:XA:N) ف : روشن ٠ اوس ROSHA:N, RAOXSHNA (تابان ـ

درخشان) است : RU:XSH, ROXSH (روشناي٭ درخشنده) سغ RUXSHINI

(هواشتق ٦١٠)

ريچه (ريخه) ف ـ رشك : تخم شپش ٠ كرد : RISHK, RIXA بلو : RISHK, RASHK

است LISK, LISHKA (هواشتق ٦١٨) دزفولي خوان اي RASHK گيلكي RASHK

ريمن ٠ (RE:MAN) ف : چرك وريمن ازريم پهل : RE:M بل : RE:M (هب

٦٣٩ ٠ شكل پهلوي RE:MAN (اشق ٦٣٩)

زاره ٠ زهره (ZA:RA) ف : زهره ٠ سم : ZA*RA سرخه ZOHR سم ٠ سرخه

لاس : ZA:LE شهم ٠ سنگ ZA:LA (ف ٢١١)

زده (ZDA, IZDA) ف : معلوم ٠ مطالق كالكر ـ اوستا و فارسي قديم AZDA پهل AZD

(مارك ١٠١)

زر ( ) ف : بزاز ٠ اوس HAZAN(G)RA پهل : HAZA:R ارمن (ع HAZARAPET

(هزاربد) ارم : HAZAR (اشتق ١٠٩٣) كرد XEZA:R, AHZAR, HAZA:R, HEZAR

زازا ـ HEUZA:R (زابا ـ ٤٤٣) زباك ـ AZA:R (كر ـ ٧٩)

زر (ZER) ف : زرد پهل : ZU:D (نيب ٢٥٧) پازند ZO:T اوس ٠ پارياس :

*ZU:TA كرد : ZU: بلو ZI:TH, ZI:T, ZU:T (هواشتق وهب ٥٧٣) اورم :

ZU (كراوم ١٢٨) شهم ZUD (كر ٢ ـ ١٩٦)

زر ـ (ZAR) ف : سرخ ـ طلا پهل : ZAR (ين ـ ٨٣ ـ ١٠٨) پارپا *ZARNA

(اوس ZARENAENA, *ZARNAINA) و من زر سنج (هب ٦٥٤)

پهل ZAR, ZARI:N كرد : ZER, ZIR است : SIZGHAIRIN, SUG ØZAIRIX

(طلا ـ طلائي) بلو : ZAR (اشتق ٦٥٤) اورام ZAIRAI (ك اورام ـ ١٢٧)

نظر ـ پ : سره٭ زر (SRE ZAR) زر سخ ٠ سپين زر ـ زرسفيد ـ نقره

زرغن ـ سرسبز ـ ف : زريون ٠ پهل ZARGHO:NI:H (رنگ زرين ٠ زرد ٠ سبز ٠ سبزي) وان

اسم مصدر است از ZARGHO:N از اوس (ZAIRI-GAVNA) برنگ زرد ٠ سبز ـ

سبزي (پار ـ ١٦٨٠) فارجديد ـ زريون (نيب ٢٥٣)

(نظر : مقايسه كيد ZARGHUN با ZAIRI-GAVNA نيز با لفظ پشتو زيره گونه ZYARA ـ

GU:NA رنگ زرد وغيره)

زرکه ـ (ZARKA) ف : کبک • شغ : ZARIC, ZAREJ یدغا JO:RJOH اشك :
UJIRJ اورمر ZBAJ سنگ : ZARE:ZH زازا ZA:REJ (مارک ۱۰۲) •
شغ : سم ـ سرخه لاس KOWK شغم KU:K KURK (ست ۱۶ ـ ۱۵
زره (ZRA) ف : دل اوس : ERED یهل : DIL, DI:L (من ـ ۲۷ : ۲)
ارم ـ SIRT کرد : ZAR است ZAIRDAI بلو : ZIRDEH سریك : ZA:RD
شغ ZRA:Y,ZRA:D منگل UZRA:Y منج ZI:L (هواشتق ۵۷۱) گیل ـ
فر ـ یر ـ تط DEL (کر ۱ ـ ۲۸۹) سم شغم DAIL سنگ سرخه لاس DAL DEL
(کر ۲ ـ ۱۸۶) طبر ـ DELA (میان)
تنظر ـ (Z-) پشتو مقایسه کنید با (Z-) کلمات بالا ـ نیز /ـ R ـ/ کلمات بالا به
/-R-/ ـ پشتو ـ
زغره ـ (ZGHARA) ف : زره • پهل : ZRE:H پازند ZEREH برابر اوستاي RA:DHA
(یو ـ ۱۷۰۳) ارم ZRAK-K' ارام ZERA:D (تیب ۲۵۷) کرد ZIRI,ZIRX
بلو ZIRIH است ZGHAIR (اشتق وهب ۱۶۰)
(تنظر ـ مقایسه کنید / ZGH- / پشتو با / ZGH- / استي)
زلزله ـ ف ـ سم : zelzele سرخه لاس شغم zelzele (غعد ست ۸۲)
زنکه ـ (ZNAKA) ف : زیین • پهل : ZAMI:K لاس : ZAN (یو ـ ۱۶۶۲
است : ZAIX, ZAINAIX سریك : ZEMS سخ ZEMC بلو : ZAMI:K
(مزارع) (اشتق ۶۶۷ ـ هب ایضا) گیل فر • یر تط ـ ZAIMI:N (کر ۱ ـ ۲۸۴)
سم سنگ ZAIMI:N سرخه ZAIM لاس شغم ZAIMI:N (کر ۲ ـ ۱۸۰)
زنانه ـ ف : ـ سم JENYU:NA سنگ ZANA:NA شغم ZANU:NA سرخه لاس :
ZAIMI:N (ست ۱۳۶)
زنگون ZANGU:N ف : زانو سنگ : ZUNE: (کر ۲ ـ ۱۸۶) طبر ZENI (نصاب
۴۰۹) مطابق با ـ اوستا ZA:NU اوس : ZONIG (مارک ۱۰۲)
زنـه (ZANA) ف : چانه ـ زنخ اوس : ZANVA ارمن : CHAUT CHAUT
بر ZANU:K , I:K , A:X, وخ : ZANAK سخ : ZINGU: سریك :
ZARGA:H (هواشتق ۶۶۹)
زور (ZO:R) ف : پیر کبن • اوس A:ZARTHA که اسب است از A- علامت نفي ـ

و ZARENA همیشه* ZAIRINA, ZAURUNA که هردو صفت است ـ فرتوت
شکسته ZAURVA: پیری است در پهل : ZARWA:N پیری ـ (خاب ۱۲ـ ۳۱۱)
(نظر مقایسه کنید ZAURVA: ـ ZO:RXA:IF پیری)

زوم (ZU:M) ف : داماد ـ پهل DA:MA:T اوس : ZA:MA:TAR کرد : ZA:VA:T
بلو : JA:MA:TH, JA:MA:TH (هواشتق ۵۲۲) گیل : ZAMA اورام : ZAIMXWAUM
(کراورام ـ ۱۲۷) د ز ف DHU:MA:MA: نیز اوس : ZA:MAOYA (برادر داماد)
(مارگ ۱۰۲) سرخه : ZA:MA: س : ZEMA: شم لاس : ZHUMA:
سنگ : ZHU:ME (ست ۲۱٤)

زوول ـ زیزل (ZE:GIL, ZO:WIL) ف : زادن ٠ نیرگ کید ZAHI:TAN (جاری شدن
چکیدن افتادن) (نیب ۱۱٦) کانگرانرا از اوستا ZAN- (زادن) پنداردـ وشد
اشك ZA:MAN (بچه) وخ : ZAMUK پدغا : ZUMK (مارگ ۱۰۳)

زوی (ZO:E) ف : پسر ZA: (در XA:XARZA: خواهر زاده) همچنین سرخه
سنگ ZA: ZE: س : ZIYA: (ست ـ ۱٦۲)

زهر (ZAHER) ـ ف : ـ پهل : ZAHR ارمن ZHAAH (نیب ۲۵۰) کرد :
بلو : ZHA:R,ZHA:IR,ZHA:HR ZAHR (هواشتق وهب ٦۸٦)

زبان ـــ پهل : ZIYA:N اوس : ZYA:NA:, ZR ZYA:HI (ضروا) (بر ۱۷۰۰ـ ۱۷۰۱ ـ نیب
۲۵٦) کرد : ziya:n است : ZYAN,ZH- ارمن ZEAN
(هواشتق ٦۷۹)

زیر ـــ پهل : AZI:R (من ۲٦۹) HAC,ADHAR ;AZHE:R (نیب ۹۱) از اوس : HACA-
ZHI:R ADHAIRI کرد : CE:RA- بلو : SHE:R,SHE:RA, CE:RA (اشتق ـ هب
٦۸۰) گیل : JI:R

زیر (ZYAR) ف : زرد اوس : ZAIRITA شغ ZI:RD سغد ZYRT'K
(مارگ ۱۰۷) پارپاس : *ZARTA اوس : ZARETA* ارمن ZARTAGOIN (زردگون
گل زرد) (هب ٦۵٦) پهل : ZART کرد : ZERD بلو : ZAR[D]
وخ : ZARD ZAIRD ZAIRD شغ : ZI:RD سریك : ZIRD (هواشتق ٦۵٦) گیل :

(نظر ـ مقایسه کنید ZARTAGOIN با زیره گونه ZYARA-GU:NA (رنگ زرد))

زیره (ZH- ,GI:RA) ف : ریش ، پحل : RE:SH AK,RESH کرد : RI-RE:SH
است : RI:XI:;RE:XE: وخ : YARZHA:REGHISH (اشتق ۶۴۰)
(نظر — مقایسه کنید -ZH وخي با -ZH پشتو)

zevir
ژیه (ZH- ,JABA) ف : زبان — اشك : ZIVUK منج : ZAVU: یدغا :
شغ : ZEV سریك : ZIV وخ : ZIK یخ : ZoHU:K (مارگ ۱۰۵)
لاس : ZEBU:N سنگ : ZEBU:N سم : ZAFA:N , ZAFAN سرخه : ZO:BA:N
شهم : ZAVU:N (ست — ۲۱۴)

ژرا (ZH- ,JARA:) ف : گریه نیز ژرل ، ژریدل — گریستن ، پحل : GRISTAN
از GRIY اوس : GAREZ (بر — ۵۱۶) (نیب ۸۳ — ۸۴) کرد GHIRIIA:N
(اشك (اشك ریختن) ، (ژابا — ۳۶۱) نیز GHININ (گریستن) (ژابا — ۳۶۲)

ژمي (ZH- ,JEMAE) ف : زم — زمستان پحل ZAM اوس : ZEM, ZYAM (بر —
۱۶۶۹ — نیب ۲۵۲) ارمن : JIUN (برف) ZMERN (زمستان) MEREN
(زمستان را باخر رساندن) است : ZIMAIG, ZUMAIG (هواشتق وهب ۶۶۶) پحل :
ZAMISTA:N (نیب ۲۵۲) اوراق مانول ZMG (سرما) گیل ZAFMAESTA:N
نر ZAEMASSUN یر : ZEMASSUN نطـ : ZAEMESTA:N (کر ۱ — ۲۸۴)
سم : ZAIMAISTA:N سنگ : ZEMASTUN سرخه لاس : ZEMESTA:N
شهم : ZEMESTUN (کر ۲ — ۱۷۹) استي : ZIMAEG (کراست — ۱۴۲)

ژن — جن (السوند) ف : گین ، گن ، پحل : -AKIN

ژور (ZH- , JAWAR) ف : عمیق — گود ، اوس : ZHAFRA پحل : ZAFR, ZUFAR
کرد ، زازا ZHIO:R بلو : ZHAVAR (هواشتق ۶۸۵) است : ARF (کراست
۱۰۷) گیل : JU:LF پازند : ZUFA:E: (هینگ BSOS ۹۰) سم — سرخه
لاس سنگ : JOWL سنگ نیز JOWLA شهم — جول (فد ست — ۱۳۸)

ژوره — (ZH- ,JAWARA) ف : زلو — زالو ، زرو ، کرد : ZALU:G, ZU:RI:, ZULU:L, ZELU:
بلو : ZARA:CH (هواشتق ۶۶۴)
(نیز مقایسه کنید سانس : JALIA:, JALU:KA (اشتق ۶۶۴)

ژندي (JHANDAE) (ZH-) ف : زنده — پحل : ZI:NDAK (حي) JHANDAE
از ZHI:VANDAK با پسوند -AK مشتق ازایرباس JI:VANT از JI:V
(ZI:VISHN زیستن) ، (نیب : ۲۵۶)

زندگي ــ پ ژوند ZH-, JWAND ف : زندگاني ۰ پهل : ZI:NDAKI:H (تيپ ۲۰۶)
(نظر ــ مقايسه کنيد ايرياس J- با پشتو J- و نيز Z- عربي با ZH- پشتو)
ژي (JAI: ,ZH-) ف : زه ۰ مطالق کانگر از اوس : jya; بلو : jigh
(مارک ۱۰۵)

ساز ــ سازول ــ ف : ساز (ساختن) ۰ پهل : SA:XTAN (تيپ ۲۰۰) ريشه اوس : SAK
(به پايان رسيدن : گذشتن تلف شدن) (پر ــ ۱۵۵۳ : ۵٤ ــ) بلو : SA:ZAG
ارمن : SAXTEAL (زين کرده) و AHSAXT- (زين ناکرده) (هواشتق
٦٨٨)
(نظر :ــ درمصدر ف ــ X ــ است مگردر پ : ــ Z ــ وانمال ان نيز هم به
ــ Z ــ سرخه مي شوند ــ البته لفظ ساخت نيز مستعمل است وغالبا مستعار است ۰
نيز ارمن SAXTEAL پ : SA:Z-KEHE و SA:Z سامان چرمي اسپ که انرا
به کالسکه وغيره بندند)

سپارل : (SPA:RZL) ف : سپردن ۰ سپاردن پهل: APSPURTAN, APASPA:RTAN
ارمن : AP-SPAR-EH (عيلم تسليم کردن : واگذاردم) از APA- ــ SPA:R ريشه ايراني
SPAR نيزک ۱۵ ــ هب ٦۹۲ واشتق ايضا) کرد : SIPA:RTIN پهل : -APE
SPA:RTAN (اون ۲۳۳) (من ٦٦ ۲ : ۲)

سپار (ه) SASPA:R ف : SUPA:R سرخه : SPAR اشك : ASPI:R
وخ : SPU:RDAR (مارک ٦۸)

سپاهي ــ SPA:HI ف : ــ پارپاس : TAXMA)SPA:DA اوس : SPA:DHA
(پر ــ ۱٦۱۷) ارمن : SPAH است : AIFSAD, AFSA:D (مقدار بسيار ــ سپاه
فوج) (هواشتق ــ ٦۹۹) ۰ پهل : SPA:H (تيپ ۲۰٤۱)
(نظر ــ مقايسه کنيد -SP پشتو با الفاظ بالا ونيز -SPP فارسي) (مارک ٦۹)

سپږه (SPEGA , -ZHA) ف : شپش ۰ اوس : SPISH پهل : spish
(در بند ۳ ــ ست گرد ۱۷ وندید ا ردو گونه شپش یاد شده یکي انکه در انبار گندم افتد
وديگر انکه جامه پارچه را تباه کند : نخستين را در فارسي ۰۰۰ شپشه گندم ولوك گندم و
دومين را دلوجامه ۰ ولوچك جامه ۰ کرم جامه گويند ناب ــ ۱ ــ ۱۹۹)
د (اما شپش در فارسي بجانوکي اطلاق شود که در بدن مردم چرکين وبعضي جانوران بايد ايد و
ازخون تغذيه کند)

(نظر ــ مقایسه کنید با پ سپزه ــ شپش جامه ٠ سپزی (SPƎGAI:) شپش یا لوك گندم یا جسم جانوران ــ)

(نیز نظر کنید با SP- پشتو و اوستا و پهلوي و SH- فارسي)

شهم : aspa:c گیل saba: فرانس : espish (سالنامه گلپائیگان ــ ٤٧)

طبر : esbi: (واژه نامه ــ ۲۳) اورمر ك : spo:i برع : espö:i شغ :

sepa:i سخ : SHPSHT وخ : SHISH زازا : SPIDA: مارك : ٦٩)

سرخه لاس سنگ : ESBAZ شهم : ESBEZ سم : ESBEZ, ESBEZA سرخه :

ESPAZE (فرست ــ ۱۳)

سپک : SPƎk ف : سپک ٠ پهل : SAPU:K پارپاس : CAPUKO * ایرپاس THRAKU *

(نیب ۲۰۱) گیل : SOBUK (دردیها SABU:K) ٠ فر : SAVU:K بر :

SAIVUK نط : SAIVU:K (کر ۱ ــ ۱۹۲) سم : SUBUK سنگ : SAEVU:K :

سرخه : SAVI:K لاس : SO:UK شهم ٠ SAVEH (کر ۱ ــ ۱۹۲)

نیز سم : SABUK لاس : SUU:K شهم سنگ : SEVO:K سرخه : SO:VI:K

(ست ــ ۲۲۸)

سپي SPE: ف : سگ ٠ پهل : SAK (لغت جنوبي غربي) پارپاس : SAKO *

ایرپاس : SPAKA * (هیرودوتس) (11:1) SPAKA را در زبان ماد ي بمعني سگ اورده به اریاي SUA-KA (نیب ۱۹۹) نیز

نیز پهل : SAG ارمن : SHUN کرد : SE, SEH (سگ) جمع SA:N

کاشاني : ESBA, ESPA تالشي : SIPA ه (هواشتق ۷٤۳ ــ هب ایضا)

گیل : SAEG (کر ۱ ــ ۲۸۷) سم : AISBAI سنگ AESBE (AISBAI) سرخه :

ESBA لاس : AESBAE شهم : SAG (کر ۲ ــ ۱۷۳)

نیز مطابق گایگر اوستا SPAN- ف : سگ از SPAKA اورمر SPUK بر :

ESPAG, ESPO نیز سرخه : ESBA: سم سنگ : ESBA لاس : ESBE

(ست ــ ۱۳) (مارك ــ ٦٧)

(نظر ــ مقایسه کنید شکل قدیم (ماد) واوس : SP- با پشتو ــ SP- وبا الفاظ دیگر ــ ESP-, esb-)

سپین : spi:n ف : سپید ٠ اوس spaeta (پور ــ ۱٦٠٩) ٠ پهل : spe:t

(نیب ۲۰٦) ٠ ارمن SPITAK کرد : SIPI: بلو : safe:th, ispe:t

سپیك : SPEID سنگل : ISPED شغ : SUFED منج : SUPI:
(هواشتق : ۷۰۸) گیل SEFI:D فر : AESPEJ یر : AESPAE تط :
AESPI (کر ۱ ــ ۲۹٤) سم : ASPI سنگ : AESBI: لاس : ISPI
شهم : AESBA (کر ۲ ــ ۱۹۵) د زف ــ ESBE:D
(نظر ــ مقایسه ك پ ــ sp با اوستا وپهل : ــ SP- وغیره ــ مگر SA- فارسي)
ستانه ف :ــ پارپاس واوس : STA:NA پهل STA:N ارمن : stan
(هواشتق ۷۱۰) از -STA: *دراوستا وپارسي باستان ــ ستادن وایستادن (فاب ۱ : ۸۷) سم : A:STUHA (ست ــ ٤)
ستائل (STA:YEL) ف : ستودن ۰ اوس ریشه STOOMI, STAV (اوم ك تمجید کردن)
پهل : STU:TAN است : STUD, STID, ST'AUH (مدح دستارش) ۰ وخ : -STO:AH
شغ ۰ سپیك : STAU'-AH (اشتق ۷۱۹)
ستر STER ف : سترگ پهل : STURG کرد : ST'IR, ST'UR, USTU:R (بزرگ)
بلو : ISTU:R یدغا : USTUR, (هواشتق ۷۱۵)
ستن ــ (STEN) ف ستون پهل : STU:N اوس : STU:NA کرد : STU:N,
ESTU:N (هواشتق وهب ۷۲۱)
ستور (STVAR) ف : ستور (SUTU:R) پهل -STO:R STA-RAK (اسب) اوس:
STAORA (یر ــ ۱۵۹۰) (نیب ــ ۲۰۸) است : STURT'A: (حیوان خانگي)
زازا : ESTO:R شغ : STO:R سپیك : STAOR, STAUR (حیوان بارکش)
یخ : SUTUR (گوسفند خد حیوان خانگي صوما) ۰ (هواشتق ۷۲۰)
ستوري (STO:RE) ف : ستاره ۰ اوس : STAR پهل : STA:RAK (نیب ۲۰۷)
ارمن : AST کرد : ISTRIK است : STALI وخ : STA:R شغ :
SHTIRY, SHTARY سپیك : XTURJ منج : ASTA:RI سنگل : USTURAK
(هواشتق ۷۱۱) شهم : ESTA:RE, ESTA:RA (ست ــ ۱٦)
سخت : SAXT ف :ــ پهل : SAXT بلو : SAK (سخت محکم استوار) ۰
یدغا : SUKT (اشتق وهب ۷۲۳)
سخر SXER (XWSER) ف : خسر ۰ مطابق گائیگر اوس : XWASURA (مارك ۷۲)
سر ــ پهل : SAR اوس : SARA (یر ــ ۱۵٦۵) (نیب ۲۰۲) گیل SAER
فر ــ یر تط : SAER SAER (کر ۱ ــ ۲۸۸) سم ــ سنگ ــ لاس : SAIR سرخه :
شهم : SS SAIR (کر ۲ ــ ۱۸۵) اورام : SAER (کراورلم ۱٦٦)

سردار ـــ پهل : SA:LA:R پازند : SA:LA:R (نیب ۲۸٦) ارمن : SALAR همریشه
وهم معني به پهل : SARDA:R درکلمه سالار ر به لام بدل شده ودال افتاده ـ
(هب ٦٩٢ ، اشتق ٦٩٢)
(نظر ـ در پشتو بردو الفاظ سردار ، سالار مستعمل اند نیز سالارزي قبیله اي ست معروف)
سزي SIGE) ، (ـZHE) ف : شش ، اوس : SUSHI (هب ۷۸٤) پهل :
وخي : SUGH سریك SHUSH SUL (اشتق ۷۸٤)
(نظر ـ S ـ ست مقایسه کنید با S ـ اوس ، پهل ـ بمقایسه = SH ـ فارسي)
سل عد (SAL) ف : صد ، اوس : SATA پهل : SAT کرد : SED است :
SAIDAI (کراست ـ ۱۳۳) وخ ، سریك : SAD (اشتق ۷۲٦ ـ ۱۷۹)
سم ـ SUM ف : ـ پهل : SUMB ارمن : SMBAK کرد : SIM وخ سریك :
SUM (اشتق ـ ۷٤٥) پارپاس : SUMBA* یا SUMPA (هب ۷٤٥)
سنگین : ـــ گیل : SANGIN) SENGIN کرستنسن) نر : saengin بر : SANG ـ
I:N تط : SAINGI:N (کر ۱ ـ ۲۹۲) سم : SAINGIN سنگ لاس شهم :
SAINGIN سرخه : SANGIN (کر ۲ ـ ۱۹۲)
(نظر ـ غالبا مستعار است از ف)
سود ـــ پهل : su:t (نفع فایده) ریشه اوستایي SAV ـ (فایده بردن) (بر ـ
۱۵٦۱ ـ نیب ۲۰۹) بلو : SU:T, SI:T (هو اشتق ۷۵۱)
سور (SO:R) ف : سوار ، ف قدیم SUWA:R کرد : SUVA:R بلو : SAWA:R
(هو اشتق ۷٤۹) ، پهل : ASBA:R پارپاس : ASABARA (هب ٤۷۹ ـ نیب
۲۸۷) نیز پهل : ASWA:R اوستایي ASBA:RAY مرکب از BA:RAY + ASPA جزد دوم
مصدر بر ـ بردن (بر ـ ۲۱۹) پارپاس : ASABARA نیز پهل : ASPAVA:R
پازند ـ اسپار ـ ASVA:R, ASPABA:RAK, ASABA:R
سور (SU:R) ف : سرخ ، سرخ ، پارپاس : THUXRA اوس : XUXRA (سرخ)
(بر ـ ۱۵۸۲) ، پهل : SUXR کرد : SO:R است : SURX (سرخ قشنگ)
بلو : SUHR, SOHR (سرخ ـ سرخ شده وداغ) وخ : SOKR (اشتق ۷۳) ـ
نیز پهل : SU:R (اون ـ ۱۰۵) اورام ـ SU:R (کراورام ۱۲٦) گیل :
نر ـ بر : SUR تط : SU:R (کر ۱ ـ ۲٦٤) سم SURX سنگ SUR
عد

سرخه لاس : SORX شغم SOR (کر ۲ ـ ۱۹۵)

نیز سرخه سنگ SU:R لاس SU:R سم شغم SURXA (سمت ۲۳۱)

سوري (SU:RE:) ف : سوراخ ٠ پهل : SUFRA:K (درم ـ تنبهات ایران ۱ ـ ۶۲)

اوستا : (هواشتق ۷۰۴) پازند : SU:LA: (= SU:RA:K) ...

SU:LA:K) (کاتیگر ـ هب ۷۰٤) کرد : SURA:X شغم : SULA:

نیزبازند SU:LA: پهل : SU:LA:K (مارگ ۶۹)

سوري (SO:RE) ف : سایه ٠ پهل : SA:YAK (تاو ـ ۱۶۰) A:SA:YA: ـ A:SA:

(من ۲۶۸) کرد : SE:, SI: بلو : SA:I:, SA:IG وخ : SA:YA

سویك : SUYA: (هواشتق ۶۹۵) ـ سنگ ـ SA:HE شغم : SA:HE

سم سرخه : SA:YA لاس : SA:YE (سمت ـ ۲۲۷)

سور (SO:R) ف : سرد ٠ پهل : SART اوس : SARETA (پور ـ ۱۵۶۶ ـ

نیب ۲۰۲) ارمن : SARN (یخ) SARCIM, SARUUM (یخ بسته) کرد :

است : (سرما) بلو : SU:R, SURI:, SART, SARD (اشتق ۷۳۱)

کیل ٠ لر ـ یور ـ نط : SAIRD (کر ۱ ـ ۲۶۳) سم شغم : SAIRD سنگ لاس:

SARD (کر ۲ ـ ۱۹۳) ـ

(نظر ـ RD ـ RT, ـ R ـ پشتو ـ نیز ب سرزي (SARZI:) = سردي فارسي)

سوزول (SHAZAWEL) سیزل (SE:Z&L) (لازم سوزیدن) (SWAZE:D&L)

ف : سوختن (لازم سوزاندن) اوس : SAOC, YA:HI:, SAOC روشن کردن)

کرد : (سوختن) است : SU:JIN, SO:JUN بلو : SUSHAGH, SUCAG

(سوختن) SO:ZASHAGH, SO:CAG (سوزاندن) وخ : SU:Z (سوز)

سویك : SAHZ (سوز) ٠ (هواشتق ۷۵۰) نیز ب SVEL, SUL سوزیدل

اوس : SAOK (سوختن) (مارگ ۷۱)

(نظر ـ مقایسه کنید با ... پشتو با کلمه هاي بالا و (...) فارسي که در پشتو

و زبانهاي دیگر نیست ـ نیز در پشتو (... ... ...) مي شود و (ـ SWAJ)

نیز گویند ـ مقایسه کنید با (/ـ J ـ/ دراستي)

سوگند ـ ف ـ اوس : SAOKANDTA)VANT (گوگردمند ـ داراي گوگرد که در ایران باستان

براي ازمائش حق و ناحق بکار مي بردند بخش بمعني قسم فارسي به استعمال امد) ـ

کرد : SO:ND (قسم) بلو : SAUGIND (ر ـ ك به فرهنگنا ص ۴۴۲ ـ ۴۴۸)
نیزکرد : SAUGIND، SO:GIND (اشتق ـ ۷۵۷) پازند : SAUGAND (هب ـ
۷۵۷)

سولول (SU:LAWUL) ف : سودن • پهل : SU:TAN (تاو ـ ۱۶۵) کرد : SU:N، SU:IN
(اشتق ۷۵۲)

سوهان (SUWA:N) ف : سوهان • مخفف این واژه سوهن که سان شده ـ سار ـ
مقایسه کنید سار فارسي را به چوسار (CO:SA:R) نوعي از سوهان ـ
(سوهان غالبا مستعار است از ف)

سهي کول (SAHI: K.) (به نظر اوردن ـ تلاش چیزي به نظر کردن و یافتن) پهل :
SAHISTAN (بنظر امدن ـ ظاهر شدن) (ین ـ ۱۱۵ • اون ـ خند ۵۰۶) • تهراني :
B.SE (امر بمعني بنگر و دقت کن)

سیخ ـــ ف : ـــ کرد : SI:XI:، SI:XU: (فتیله) بلو ـ SI:HISI: (سیخ) ـ
(هو اشتق ۷۶۲)

سینه ـ ف : ـــ پهل : SI:N (اون ـ ۱۱۵) گیل ـ فر ـ یر تط ـ SI:NA (کر ۱ ـ ۱۸۹
سم : SINK سنگ سوخته لاس : SINAK شحم : SI:NK (کر ۲ ـ ۱۸۶)

سیمرغ ـ ف : ـــ پهل : SE:N-MURV اوس : MERAGHO: SAE:NO: (پشت ۱۴ ـ ۴۱)
بور ـ (۱۰۴۸) (تهب ۲۰۳) نیزپهل : SE:NE:MURU: (یاد کازایران ۶۴)
(غالبا مستعار است از ف)

سیو (SYO:) ف : سیب • پهل : SE:P (تاو ـ ۲۱۵) (اون ۱۲۰) اورام :
SA:W (کراورام ۱۲۶) گیل : se:b طبر : se مادرندان کنوني SI:P،
SEF (واژه نامه ۴۵۴) خوانساري : SO: (سالنامه به کلپاسگان ۴۷)
(غالبا مستعار است از ف)

شان (پسوند) ف : سان • کرد : KU)SA:N، SA:N (اشتق و هب ۶۹۴) (چه طور ـ پ)
(SE SHA:N) VA)SAHA (اشتق و هب ایضا) (باین طرز) (پ :
(DA: SHA:N))

شپارس (SHPA:R:R) ف : شانزده • اوس : XSHVASHDASA پهل SHA:NCDAH
کرد : SHA:NZDEH (در شانزده بقیاسي پانزده امده است) (هو اشتق : ۷۷۰

بازند : SHA:NZDAH (هب ۷۷۰)

(نظر : پشتو شپاړس ــ شپږ لس وغالباً -G-,-Z- در SHPAG-LAS, SHPAZH-LAS -R-

(مارك گيد اين ممكن است ازروي علم اصوات) نيزمقايسه كيد در /-S-/ پشتو با

(/-S/) اوستا كه درپهلو و (اـ ف ـ شپز دريا لس) ف (/-H/) شده است ـ

شپز : (SHPAG -sh,) ف : شش ۰ اوس : XSHVASH پهلو : shash

ارمن : VEC كرد : SHESH است : AIXSAIZ وخ : SH A:DH,SHA:L

شغ : XAUSH (هواشتق ۷۸۳)

شپون (SHPU:N) ف : شبان ۰ چوپان ۰ پهلو : SHUPA:N ايرپاس : *FSHU-PA:VAH

(نيب ۲۱۷) ارمن : SHPET (اوستا : *FSHUPAITI) كردي SH IVA:N

بلو : SHUPA:NK, SHAVA:NK, SHAPA:NK وخ : SHPUN, SHUPUN

(هواشتق وهب ۷۷٦ـ اسفا ۱ : ۲ ـ ۷۱) زباكي : GO:PA:N (كرـ ۷۵) ـ

سرخه : CUPPA:N سمنا : CU:PPUN سرخه سنگ : KURD لاس شعم :

KURD (غد ست ۱۵۵)

شپه : (SHPA) ف : شب ۰ پارپاس : XSHAPA اوس : XSHAPAN

XSHAP پهلو : SHAP,SHAVA:K كرد : SHEW است : AIXSAIW

بلو : SHAP وخ : SHUB شغ : SHAB سريك : XAB

منج : XSHAVA,XASANA (هواشتق ۷۷۵) گيل : SHAYB فر : SHAW

يو : SHAEW نط : SHOV (كر ۱ ـ ۲۸٤) سم ـ لاس : SHO:W سنگ :

(SHOW (SHO:W) سرخه : SHAW شعم : SHU: (كر ۲ ـ ۱۷۹) خوان اي

(سالنامه) (سنگ گلپاسگان ـ ٤۷) (هو دراستعاربابا طاهر شو

امده) نيز سم لاس سنگ : AMSHUW (مشب) سرخه : AMSHEF شعم : AMSHA

(ست ـ ۳۰)

(نظر ـ مقايسه كيد با /-P-/) پارپاس و اوستا با پشتو (/-P-/) وتيزبا طعد

-B- , -W- درالفاظ زبانهاي ديگر بالا ـ)

درپشتو شبا روز ـ شواروز (SHAWARO:Z) نيز مستعمل است بمعني يك شب و يك روز ـ

شپيته (SHPE:TA) ف : شصت ۰ اوس : XSHVASHTI بازند : SHAST

كرد : shest (اشتق ۸۷۱)

شپیلی (SHPE:LE:) ف : شپل (SHIPL) ۰ (واواز شانوت که کبوتر بازان
از دهان کنند) در پشتو مخصوص یا کبوتر بازان نیست ـ) طبر : SHAPPOL

شرم ـ ف : ـ اوس : FSHARENA پهل : SHARM (تاو ـ ۱٦٥) است :
AIFSARM ، AIFSHAIRM (عیب ننگ) ۰ بلو : SHARM کرد : SHERM
(اشتق ۷۸۰)
(نظر ـ مقایسه کنید HEM اوستا با پشتو RAN ـ وبا RM ـ واژه های زبانهای دیگر)

شکونړ (SHKU:NR) ف : سگر (سحَر) اوس : ـ SUKURNA (از انواع سگ
محسوب شده) ۰ پهل : SUKUR کرد : SI:XO:R بلو : SI:KUN (جوجه)
(اشتق ۷٤٤) ـ
(نظر N ـ در اوستا با N پشتو ـ که درف وپهل نیست)

شل ـ (SHAL) ف : بست ـ پهل : RI:ST اوس : RI:SAITI (اسنا ۱ : آ
۷٦) زیباک : WISHT وخ : WI:ST سریک : WIST WI:STA (گر ـ ۱۰۱)
(نظر ـ در پشتو تعداد بعد از بست به (WI:SHT ـ) رنته مي شوند ـ شل ـ یوویشت
دوه ویشت ۰۰۰)

شمار (SHMA:R) شمارل یا شمیرل : SHMA:RAL ، SHME:RA ف : شمار ـ شمردن ـ
پهل : SHUMA:R قس : CSHMA:R ، AHO:SHMA:R (ناشمرده) کرد :
IZMA:R (اشتق هب ـ ۷۹۱)
(نظر ـ مقایسه کنید با (SH ـ) پشتو با (SHM ـ) پهل ـ که درف SHUM ـ
گردیده)

شنخته (SHNAXTA) (سنگی که براي شناختن قبر نصب کنند) ف : شناختن ۰ پهل :
SHNA:XTAN ایرباس : XSHNA: پر ـ ۵۵۹) پارباس : XSHNA:SA:TIY
(شناختن) کرد : NA:SIN (شناختن) (هواشتق ۷۹۲ وهب ایضا)
(نظر ـ غالبا مستعار است از فارسي ـ همچنین ـ شناخت (در پشتو) نیز مستعمل است ـ
مستعار از ف)

شو (SHAW) ف : شب (ر ـ ف ـ به شپه) سم ـ سرخه لاس سنگ : SHUW
سنگ شهر : SHU: (ست ـ ۲۵۷)
(نظر ـ ب ـ شپه (ر ـ ف) مگر شو در مرکبات مستعمل است مثل شوارورز (شب و روز بمعني
یک شب ویک روز) شواشو (در ساخت شب همه شب)

شوده (SHANDه) ف : شیر ۰ اوس : XSHVIPTA (شیر) شغ : SHU:VD
سویك : XEVD یدغا : XHOVD (مارگ ۷۲) لاس : SHE'T سم : SHET
سرخه شهم سنگ : SHAT (ف ـ ۲۵)

شول ("SHVZL") ف : شدن ۰ پهل : SHUTAN ایرپاس : SHAV-، SHYAU-
(بو ۱۷۱۴ ـ نهپ ۲۱۸) پارپاس : ریشه SHIYAV- (رفتن ۰ راه رفتن) اوس (ریشه)
(رفتن) ... ارمن : CU (حرکت) CUEN(عزیمت کردن) ۰
کرد : DICIN،CI:N (رفتن) است : CAIUN (رفتن قدم نهادن) ـ
بلو : SHUTHA،SHUDHA،SHUT،SHUTA وخ : CAUAn شغ : VI)ZHAFCAN
سویك : VA)ZHEVSAN (اشتق ـ ۲۷۸) ۰ طبر : SHURNA (میرو) طوبوند
مازندران کنوني SHUME، SHUMAG (واژه نامه ۴۹۱) ۰ (نیز ... رف شي درپایش)

شیخ (SHAI:) ف : شهید (جمع شه SHA شو وشه (SHE) شد) ـ سم :
لاس : SHE'VA شهم ـ شهیت ۰ سرخه : SHE'VE سنگ SHEVI:D :
کول (تلفظ تهراني SHI:VI:D) (ست ـ ۲۵۰)

شیرخط (SHE:R XAT) ف : شیریا خط (کردن) سم : SHI:RYA XAT (ست ۲۶۱) ـ
(نظر ـ دخیل انیف مي نماید ـ اگرچه بعضي مي پندارند که مربوط به سکه اوائل عهد فرنگ در هندوپاك است که آن سکه محریك طرفش شبیه دو شیر داشته و طرف دیگر فقط خطي (درانگلیسي) داشته است محتملا مربوط به ام سکه اي ایراني است که به یك رو شبیه شیر و بطرف دیگر خط داشته باشد) ـ

شین (SHIN) ف : سبز ۰ پهل : SABZ (بندهش ۱۴۰) گیل : SABZ
فریزنط ـ SAWZ (کر ۱ ـ ۲۹۴) سم سنگ : SOWZ سرخه : SAWZ
لاس : SO:WZ شهم : SAIBZ (کر ۲ ـ ۱۹۵) اشك : SABZ
(کر ـ ۹۳) اورام SAEWZ کرد : SEUZ،SAUZ (کراورام ۱۲۶) طبر : SUZ
مازرکنو SOZ (واژه نامه ۲۴۹)
(نظر ـ درپ این واژه نیز آبي نیلگون مستعمل است ـ شین اسمان ـ اسمان نیلگون (که ابر ندارد) شته سیاهي ( ) روشنائي ابي ۰ نیز ابي درپشتو رنگي است که ابي با کبودي که سپهر نباشد)

بنابیرك (ma:pe:rak) (Sh- SH...) ف : شب پره ۰ طبر ـ SHU:PARPARI:

مازرکنو - SHU-PAR (واژه نامه ٤٨٥) گیل : SHAPPARA
بناخ (SH XA:X) (SH-) ف : شاخ (درخت) پهل : SHA:X, SHA:K ارمن :
CAX کرد : SHA:X بلو : شاخ (قرن ٠ شاخ ٠ جانور) وخ : SHAO, SHOIX
سریك : XAO (مجموعه شاخها) (اشتق ٧٦٦)
(نظ - مقایسه ك -X با -X سریك)
بناد (SH-, XA:D) ف : شاد ٠ پهل : SHA:T SHIYA:TI اوس : SHA:TA, SHYA:TA
(بر - ٧١٦) (نیب ٢١٤) پارپاس (شادي ٠ پ : بناديِ) است :
(ارامي سكوت) AINCAD, ANCAYUN, ANCA:IN ((اشراف کردن) -
(اشتق ٧٦٧) پهل : (شادي) پ بنادي (نیب ٢١٤ - اشتق ٧٦٧)
بنار - بنهر (SH-, XA:R) ف : شهر ٠ پهل : SHAHR (تاو ١٦٥ ٠ اون ١٦٨)
SHATR (واشتق ٧٩٧) SHATHR ایرپاس : XSHATHRA پارپاس : XSHACA
(بر - ٥٤٢) ارکیَ ASHXAR-K (جهان ٠ عالم) از *XSHAHR (نیب ٢١٤) اوس:
XSHATHRA پازند : SHAHR (اشتق ٧٩٧) گیل فر یر نط : SHAIHR
(کرا - ٢٩٩) سم : SHAIHR سنگ SHAHR سرخه SHAHR لاس شهم
SHA:R (کر ٢ - ١٨٨)
بنایسته (SH-, XA:ISTA) نیز بنیسته (XAISTA) نیز (SH-,) (حسین جمیل)
ف : شایسته ٠ پهل SHA:ISTAN = SHA:I:TAH (توانستن - قادربودن) ریشه اوستائي
XSHA:Y (توانستن) (بر - ٥٥ - نیب ٥١٥ هواشتق وهب ٧٧٣)
بنهنه (XBZA) (SH-) ف : زن ٠ کانگر گوید از A + *STRICI:
مرکب است - قس برای SHIGAK (زن) زباك ( ) - SEC (مونث)
منج SHI:YA وخ STRE:I اوس : STRI: (مارك ٧٧ ٠ ٧٨) سم :
JENIYA (زن همسر) شهم ZAN سنگ ZHAN سرخه ZHAK
(همسر) لاس ZHEK, ZHI:KI: (همسر) (ست - ١٣٦)
بنکار (SH-, XKA:R) ف : شکار - پهل : SHKA:R SHKA-ZA-R صید) است : SH'AIRUN
(راندن صید) (اشتق ٧٨٦) کرد SHIGA:R (وحشي) (هب ٧٨٦)
(نظر - مقایسه کنید -XK ، -SHK پشتو با -SHK پهل -SHIK فارسي)

بشکاره (SHKA:RA:K) ف : اشکارا · پهل : SH-, XKA:RA (من ـ ۲۶۸) (نهب ۲۵) اورا، ASHKAIRA:J (پور ـ ۲ ۵۴۲) (صریح ـ پنهان پرده)
(نظرک XK- , SHK- با SHK- پهلوي ـ که درف ASHK شده)

بشوروا (XO:RWA:) · (SH-) ف : شوربا · اوس SHU:VA: (ست ـ ۲۵۹)

بنه · خوش (XA , XWAX, SH-) ف : خوش · پهل : XWASH (نهب ۱۳۹) ـ پازند XWASH شغ XA-ISH سرپك XEX (اشتق ۵۰۸ ـ اسفا ۱ : ۲ ۲۶۰) اوراما HOSH (کراوراما ـ ۱۲۷)
(نظر ـ مقایسه کنید XWA- با XWA- پهل وپازند که در فارسي XU شده)

بنه XA ( ) (SHA) ف : خوب پازند : XU:B پهل : HUP (من ۲۷۷) XWAP (مسینا ۱۳۹) XU:P (اون ـ ۲۴۱) گیل فر XOB یر : XU:B نط : XAEB (کر ۱ ـ ۲۹۲) شهم : XU:B (کر ۲ ـ ۱۷۷)

صبا (سبا) (SABA:) (بسه فسوده ا) ف : فردا · سرخه : SABA: (فردا) سم : BAREYN (ف ۲۶۶) شهم وسنگ : SABI: نیز شهم سنگ SUBUY (ف ـ ۲۶۶)

طوطي ـ ف ـ گیل · فر · یر ـ نط (TU:TI:) (کر ۱ ـ ۲۸۸) سم : TUTI سنگ لاس TU:TI سرخه TUTI شهم TUTI (کر ـ ۱۸۴)

غاره (GHA:RA) ف : گلو اوس : GARAH پهل : GARU:K کرد : GERU:
است : QUR ,QRA) سنگل GHAR (هواشتق وهب ۹۲۸) خوان ساري : GELI درف ـ GOLI (سالنامه کلپائیگان ۴۷) گیل : GULI:
کرد : GHEU:RI: , GHEU:RI: (گلو · محبوستنگ) GERYU GAVRI, GAURI
(کرابا ۳۶۹ ـ ۳۶۸) سنگ KARA سم لاس شهم GAL سرخه GUL
(ست ـ ۳۰۲) شهم : GES (ست ۳۲۹) نیز شهم : GAL(BAND (ست ۳۲۷)
سنگ : GERI (نفت ایضا) لاس GALLE (ست ـ ایضا)
(نظر ـ پ ـ فرانک گردن دراز ـ غري* (GHARAI:) گردن صراحي و امثال ان ـ به غاره غري* ـ هم کنار)

غالي (GHA:LI) ف : پوند بمعني جا · اوس GA:TU (مارک ۲۵) درپشتو در مرکبات مثل اورغالي · کوغالي و امثال ان ـ

غت (GHAT) ف : بزرگ · طبر : GAT (بزرگ)(واژه نامه ۶۳۸) درمازرکنو

و شهم رو، فارس : GAT = بزرگ مستعمل است ـ نیز که به همین معنی (پ ـ غته GHATA) (بزرگ مؤنث)

غرول (GHARAWZL) ف : تا به دادن ـ گشتانیدن ـ بگریدل (GHARE:DZL)
ف : گشتن ـ گردیدن ـ پهل : GARTI:TAN, VARTI:TAN اورامان : GEL, G'AIL
(گشتن) ـ کرد GE:Z, GIL (کرد ـ) اشك : GU:L L(بگرد اگرد) زیب :
(بازگردیده)
(در پشتو محاوره عام غاره غرول (GHA:RA GHARAWZL) رد، رخ گردانیدن ـ انکار کردن ـ ب R= ف RD=) در فارسي گردیدن ـ
(نظر ـ سرخه ناقلین (برامدگی گلو) (ست ۳۷۷) پ : چم غرك یا غرق ۰ مقایسه ك غرق ـ قلین)

غل ـ (GHAL) ف : دزد پهل : DUZ (من ـ ۲۷۲ : ۲) DUZHD, DUZH (تاو ۱۶۰ : ۲) اوس : DUZHDA:O (بد جنس) کرد : DIZ (سارق) DIZIN
(سرقه) بلو : DUZ, DUZI (اشتق ـ ۵٦٤) اوان مانوي به پهل : DWZ (سارق)
نیز پهل : DWZ (DUZ =) هیتك ص ۸۲ ـ اشك : DUZHD وخ :
GHU:DH (گر ـ ۷۸) گیل : DU:Z (سارق) ـ اوس : GADHA SADHA
اورمر GHLI: وخ : GHU:DH سغنوي : GHDH (دزدیدن) ـ (مارك ۲ DH)
(نظر ـ مقایسه کنید ـ واژه پشتو با DHA- اوستا و وخي DH- و سغدي : D- DH-
فارسي و الفاظ دیگر زبانهای دیگر)

غل (GHUL) ف : براز سوگهی ۰ اوس : GU:THA در GU:THO:(VARETA بمعنی
کوه گردان ۰ جعل ۰ پهل : GU:H (در GU:HVART جعل) [illegible] ارمن : KU
(کرد فضله) کرد : GU: بلو : GI:H وخ : GI:, GU: اشك : GU:S
(هو اشتق ۹٤۷) شغ : GHATH یغ : GHU:T (مارك ۲۵)

غلبیل : (GHALBE:L) ف : غربال ۰ شهم : GH ARBA:L سم سرخه سنگ GHALBA:L
لاس : سنگ GHALBA:LAK, BI:R- : غلبال کرتن (پ غلبیل کول) خصب (ست ۳۷۲)

غندي (GHUNDE) ف : بوریا ۰ سپك GAUN شکلي GO:NI (مارك ۲۵)
غندي (GHUNDE) چون بتل : کهودار GO:N سغد : GO:N (قسم طریقه)
(مارك ۲۵)

(نظر ــ غالبا فارسي پسوند ــ گون همريشه ان است)

غنم (GHANƏM) ف : گندم · پهل و پازند : GANTUM کرد : GENIM

وخ : GHIDI:M سريك : ZHANDAM ، -DUM سنگل · منج : GHANDAM

شغ : ZHINDAM يدغا : GHDUM بلو : GANDI:M (هواشتق ۹۳۵ · هب

ايضا) گيل · تر · پر تط GAINDOM (کر ۱ ــ ۲۸۶) در دهيه هاي گيلان :

GAINDAM ۳ : GUNDUM سنگ : GANNUM سرخه : GANNOM

اوس : GONDAM شمم : GANDUM (کر ۲ ــ ۱۸۲)

اوس GANTUMA سخ يغ GANTUM (مارگ ۲٦) نيزسم لاس :

(ست ۳۳۲) سرخه : GUNNA:M شمم سنگ -GH GANNUM

(نظر : توجه کنيد پ -GH با الفاظيکه که gh گ دارند نيز حذف -D- يانه الفاظ

همچو پشتو) ــ

غوا (GHWA:) ف : گاو ــ ايرياس : GAV (بر ۵۰۰) پهل ga:v (نيب

۷۹) کرد : GA: است : YOG، GU:G بلو : GO:X ، GO:K (گاو ماده و نر)

وخ : GIU: ، GHAU سريك : JAU شغ : JAO سنگل ومنج : GHAO

يغ GOVA (هواشتق ۸۸۸ وهب ايضا) سم GA: سرخه GA:U

لاسرو سنگ GOU شمم GOU سم جم GI: (ف ۳۲٤)

(نظر مقايسه ك -GH با همچنين واژه ها ــ)

غوز (GHUZ) ف : گوز · گردگان پهل : GO:Z (تاو ــ ۱٦۱) (بلوچستان)

GU:C (اون ۱۰۱) کرد : GU:Z، GU°IZ (زابا ــ ۳٦۱) طبر : AQU:Z

مازرند کنو ــ JU:Z (واژه نامه ٤۱) گيل : A:QU:Z شمم : XLUZ

سريك : GHAUZ GHAZ يدغ : OGHU:ZOM شغ GHO:Z (درخت گردگان)

(مارگ ۱۰)

(نظر ــ مقايسه واژه ها با -GH) نيز واژه طبري AQU:Z وگيلکي A:QU:Z

مقايسه کنيد با واژه ديگر پشتو (AKO:R) به همين معني)

غوز (GHWAG ، -ZH) ف : گوش · اوس : GAOSHA (بر ــ ٤۸٦) پهل :

GO:SH (نيب ۸۳) پارياس GAUSHA کرد GU:SH است GHOSH، GU:SH

بلو : GO:SH وخ GHISH، GHUSH (هواشتق ۹٤۳)

غوښتل (GHUXTƏL ، -GHUSH) ف : خواستن ــ پهل : XVA:STAN کرد : XVA:STƏN

(۳۷۶ــ۳۳۶ــ۲۶۰ــ۱۳۸ ــ ۲ : ۱ اسنا) ۴۹۷ اشتق XU:STIN

غوشه (GHNAXA ,SHA پهل : GO:SHT کرد : GU:SHT بلو : GO:ZHD ,GO:SHT

وخ : GUSH T منج : GHO:SH سریك : GHXT شغ : GOFT

(هواشتق ۹۴۴) سم لاس سنگ GU:SHT سرخه شهم : GU:SHT (ست ــ ۳۳۵)

(نظر ــ GH- با منج GH- نیز (XT-) سریکلي با (هالدپشتو) ــ

غوند (ghund) (گلوله ــ گلوله نما) (مو ــ غونده) ف : گنده اوستا : gunda

گلوله ارد (مارك : ۲۰) (پ ــ بیره)

غونه (GHU:NA) (ج ــ غونی) ف : (موهاي بدن) اوستا : GAONA (مو ــ ورنگ موهاي)

(مارك ۲۵)

(نظر ــ در پشتو گونه (GU:NA) بمعني رنگ و چهره نیز مستعمل است ــ زیره گونه ــ

رنگ زرد)

غوول ــ غئیل (GHOWEL ,GHAYEL) ف : گادن ٠ سفد A:GA:Y پر : GE:H

(مارك ۲۴)

فولاد (نیز پولاد) (FAULA:D) ف : فولاد ــ پولاد ٠ پهل : PU:LA:FAT ,PU:LAFT

ارمن : POLOPAT ,POLPAT ,POLOVAT (اشتق ۳۴۰) پهل : PU:LA:PAT

۱۶۴ : ۲) کرد : PU:LA: ,PI:LA: (اشتق ۳۴۰) است : BOLAT (کراست ۱۱۵)

قجیر (QAJI:R) ف : خجیر ــ پهل : HU-CIHR (ازهو (خوب) ــ حچهر

(اصل نژاد) اوس : HU-CITHRA (بر ــ ۱۸۲۱ نیب ۱۰۹) طبر : XO:JI:R

(خوب ــ زیبا) (واژه نامه ۳۱۳) والفاني XO:JI:R شم : XO:JI:R

قلف : (QUF ,QLEF) ف : ــ سرخه شهم سنگ QULF سم لاس QULF (ست ــ ۸۰

(نظر ــ در پشتو نیز قلب این واژه (QLEF) استعمال مي شود)

قلعي (گر) ف : سفید گر ــ اوس QALEY شم QALI: (قلعي) شم نیز :

QALECI: لاس و سنگ QALEYGAR (سفت ــ ۲۸۱)

(نظر ــ مقایسه ك ــ پ قلعي گر (QALAI:GAR) با واژه QALEYGAR برعکس

ف ــ سفید گر)

قینجي (QAINCI:) ف : قینجي ــ سم : QECCI:YA لاس و شهم : NA:-

XUNCI:R سنگ : NA:XANGI:R شهم : QEYCI: (ست ــ ۲۷۹) نیز

سرخه : QEYCI: KO:DO:N سم : QEYCI:KARDION (نیز ناخن گیر کردن) شهم :
MEQRA:ZHA: KERDAN (ست ۲۸۳)

کاروان ـــ ف : ـ پهل وپازند : KA:RAVA:N (من ـ ۲۷۸) ارمن KARAVAN (هب
۸۳٤) کرد KARWAN (واپا ـ ۳۲٤)

کاسه ـ ف : ـ سم KA:SA سرخه لاس شهم سنگ KA:SE (ست ـ ۲۸۷)

کاشکاش ـ (KA:SHKA:SH) ف : خشخاش ـ

کافه (کارغه*) (KA:RGHă, KA:GHA) ف : کلاغ ـ زاغ وشتی ـ مطابق هورن باشك از ریشه
اوستای* VA:RACHNA (شاهین) و همریشه پهلوی VARA:K, VARA:GH میداند
(اشتق ۸٦۲ ـ هب ایضا) کرد : KALA (کلاغ) زازا : KALA:NJIH (اریا ۳۳۹)
سم KALA: (زاغ) کاشانی KILO بلو : GURGA:H (اسفا ۱ : ۲
ـ ٥٦) طبر KALA: (واژه نامه ٥۹۱) تجرانی ودزف KALA:GH گیل :
KALA:C

کافور ـ ف : ـ پهل : KA:PU:R (اون ـ ٤٨١)
(نظر نیز سانس KAPPU:RA انگلیسی CAMPHOR (فرانسه) CAMPHRE

کاکا (KA:KA:) ف : برادر کلان (کاکا ـ برهان) فارسی (برادر) ـ KA:KO
طبر CAGA (برادر) مازرند کنو GEGA:, GA:GA: (برادر) (واژه نامه
۱٥٠) کرد KEK بمعنی پدر است ـ (زاپا ۳۳۸)
(نظر ـ در پشتو ـ صوت ـ برادر پدر و نیز احتراما شخص بزرگ)

کال (KA:L) ف : سال ـ اوس SARED (سال) بر ٦٧ ـ ١٥٦٦ ـ نیب ٢٠١ ـ ٢٠٢
لوپهی ارمن SARD (HAVA (سال نو) است : SAIRD, SAIRDAI (تابستان)
کرد ۰ بلو : SA:L وخ : SAL (کر ۱ ـ ۲٥٤) سم : SA:LA سنگ : SAL
سرخه SA:L لاس SA:L (کر ۲ ـ ۱۷۹) اورام SA:LA (کراورام
۱۲٦) وخ SA:L نیز غل SA:UZA زناك SA:L سنگل SA:L
(نصف سال) یدغا SA:LOH (کر ـ ۹۳)

کب ـ (KAB) ف : ماهی ـ منج : KAP وخ : RU:P سغد : KAP
ساکی KAVA (مارك ۳۱)

کباب (KABA:P) نیز (KABA:B) ف : کباب ۰ کرد KEBAB زازا KEBAB (زاپا ۲۲٤)

گیل : KABA:B

کتل (KAT&L) ف : دیدن ــ اوس : GES شخ : KAS- سخر AHZAR-KAS (دیدن) ــ
سغدي COS (ستاره شناسي) سالي KASTE (معلوم شدن) (مارک ۳۵)
(نظر ــ در پشتو بعضي از انعال این مصدر (کتل) از کسل (KSIL KS) ساخته مي شود
مثل کسي (ببند) وله (ببین) نیز کسي (KASE) (چشم ها)

کچ (KUG KEC) ف : کوچك ــ کرد : GEC CEK (کوچك) (واپا ــ ۳۵۷) KICAK,
KACIK (سیولمی) (جوان) (واپا ــ ۳۲۷) گیل ــ KUCEK,KUCI (کرا ــ
۲۹۲)
(نظر ــ پشتو کوچي KUCE کره خر ــ)

کدو ــ کرد : GHEDU: (واپا ــ ۳۵۷) گیل : KUIY تر : KOVI بر :
KAIDI تط : KUDU (کرا ــ ۲۸۶) سم KAVI: سنگ KAHU سرخه
لاس شهم KADU (کر ۲ ــ ۱۸۲) نیز شهم KADI طبر ــ KAIY
(واژه نامه ــ ۵۳۵) نیز سرخه KUDU: لاس کدو ۰ شهم KADI: سنگ KAVU:
سم KAVI:YA (ست ــ ۲۹۲)
(نظر ــ در زبانهاي هندي نیز کدو ــ)

کرل ــ (KAR&L) ف : کاشتن نیز کشتن ــ اوس : KA:RAYEITI (کارد) بلو : KISHAGLL
(نظر ــ مصدر فارسي کاشتن نیز در حال کارد مي شود ــ تبدیل D به ه عام است)

کري ــ (KURE) اواز راندن سگ ــ سم KOTE نیز KETI: (ست ــ ۲۹۱)

کس ــ (KAS) ف : ــ پارپاس KASH(CIY (کس ــ هر کس) اوس KAS(CIT
(کسي HA:) KAS پازند KASI(CA کرد KESEK, KES بلو : KAS
(اشتق ۸۵۱)

کشر (KESHAR) ف : که ــ اوس KASYA:O (کوچك) پهل : KAS,KIH(I)ST
است : KAISTAIR بلو : KASSA:N, KASA:N (کوچك ــ کم اندك) (هو اشتق
۸۸۷) نیز اوس KASU (پر ــ ٤٦٠) پهل CASHN-KA:S, KA:HISHN
(نیب ۱۲۵) سم لاس سنگ KASEA R سرخه KESTAR = شهم خردتر (ست ــ
(نظر ــ نیز کسین سلفین ــ مسین سلفین ــ ویك کوچك دیگ بزرگ)

کبل (با) را بمعني (RA:KSH&L) ف : کشیدن اوس : (RA:XK&L) نیز قلب
KARSH (بر ـ ٤٥٦) (نیب ۱۲۸) پهل : KASHI:TAN کرد KISHA:N
(کشیدن) بلو : GH,KASHAG- ارمن ـ KARSHEN (کشیدن) (اشتق ۸۵۹) اوراق
مانوي (پهلوي) KRSH کشیدن) ۰ (هینگ ـــ ۸٤)
(نظر ـ در پشتو تنها کبل (KSH&L) بمعني نوشتن نیز مي اید ـ و همچو فارسي خط
کشیدن ـ خط راکبل است ـ نیز مقایسه کنید با KARSH اوستائي که KARSHA
(KARXA) خط سطر است) NISHI,NI HAD DHAITAN
(کنبي) ناستل (KSHE-NA:S&L) ف : نشستن ـ پارپاس NI-HAD سغدي : NISHA:DHAYO:ISH NIMASHA:- DAYAN
NIYASHA:DAYAN- (نشستن) متعدي DAYAN پهل N(I)SHA-
N(I)SHI:NE:T, STAN بلو ـ NIHDAG هندي NISHTAINAGH (اشتق ۱۰۳۲) ـ
کرد : NISHI:N (نشستن) (زابا ـ ٤۳۰) نیز کرد : DA:NISHI:N (نشستن) NISHTAN
خلوله (زابا ۱۷۲ : ۲) گیل :
(نظر ـ متعدي پشتو ـ کښېنول KE:NAW&L نیز پ ناسته (پاسته) ـ نشست
(و برخاست) که جزو کښي KE یا KSHE ندارد)
کلا نیز قلا KALA:,QALA ف : قلعه ( ) ارمن KHALAKH است ـ کلا ـ که در
نصرت کلا امده است (Siddiqi,Frendwo:ter) طبر ـ GALA:
KALA:YA,KALAI, LOLA: (ده ـ قلعه) ۰ (واژه نامه ۲۳۸) درمازندراني کتونی :
KALA: (در اخر نام دیهه ها امده مثل حسن کلاي نوروز کلاي ـ گیل : KALA: KALA:YA
(نظر در پشتو عموما قلا بمعني قلعه است و کلا در اخر نام دیهه ها مي اید ـ نیز بمعني
چاردیواري بلند که مثل قلعه باشد مستعمل است)
کلاه ـ کوله ( ) کرد KULA:W پهل KULA:F (هب ۸٦۳ ـ اشتق ۸٦۳
زابا ۳۳۱) اورام KULAW (کراورام ـ ۱۲۳) گیل KULA نر KALLA: KOLA:
نط (کر ۱ ـ ۲۹۱) سم KULA سنگ KULAF لاس شهم :
KOLAH (کر ۲ ـ ۱۹۰) طبر KULA: (واژه نامه ۵۸۹)
کلچه (KULCA) ف : کلوچ (برهان) کرد KU:LU:C (قسمي از نان شیرین) (زابا ـ
۳٤۰) سم GULA:C جمع (GU:LA:CI:) (ست ـ ۳۳۸)
کل

کله ـ ( ) ف : چه وقت ـ اوس است (ایا)
بلو ـ (چه وقت) (اشتق ۸۷۸) ایرپاس (چه وقت)
(پور ـ ۱۱۷) کرد (که کدام) (ژابا ـ ۳۵۲) منج یدغ
منج (مارگ ۳۲)
(نظر ـ مقایسه کنید اوستائی با پشتو نیز
منجی با پښتو هیڅکله ( ) نیز
با پښتو محاوره عام هیڅ کله نه)
کم ـ ف ـ پارپاس اوس پهل کرد
بلو (هواشتق و هب ۸٦٥) (نیب ۱۱۸) سم ـ سرخه
لاس ٠ شم (کر ۲ ـ ۱۹۷)
کمر ـ ف : میانه کره کمرکوه ٠ پهل : اوس (سر)
(اشتق و هب ۸٦۷)
کندو ـ ف : سرخه سم لاس سنگ شم :
(ست ـ ۳۱۵)
کنده ـ ف : خندق ( ) پهلوی (تاو ۱٦۲ : ۲)
(نظر در فارسی جوی است گرد حصار و قلعه مانع امدن دشمن باشد ولی در پشتو
خندق بویژه ان که خود بخود جود امده است ـ و محتوی نه باشد که انرا صوبا خندق گویند)
کندی ( ) ف : محله ـ ساکی سغد (مارگ ۳۳)
کنستل ٠ کتل ٠ کندل ف : کندن ـ پهل
ایرپاس (کندن حفر کردن) (پور ـ ٤۳۷ ـ نیب ۱۱۹) پارپاس و اوس :
نیز پهل : (پندهش) کرد است
(دفن کردن) قس ارمن (اشتق و هب ـ ۸٦۹)
که ( ) ف : کون ـ پهل : کرد بلو :
سرخه لاس شم سنگ ایضا ـ سم : نیز سم (سرین)
(اشتق : هب ۸۷٤) (ست ـ ۳۲۱)
(نظر ـ در پښتو ته ظرف را نیز که گویند که بران استاده باشد)
کوتره ـ کونتره ف : کبوتر ـ پهل : ارمن
(کبود) کرد بلو وخ :
سریک (اشتق و هب ۸٤۲) سم سرخه سنگ اس :

شهم KU:TAR (ست ـ ۳۱۷)

کوخه (KUSA) ف : کوچه ۰ گیل KU:CAI قریر KU:CAI نط KU:CAI
(کر ۱ ـ ۲۹۰) سر سرخه لاس KU:CAE شهم LICA (کر ۲ ـ ۱۸۸)
کرد KU:CAH (زازا ـ ۳٤٦) نیزسر KUCA لاس شهم سنگ KU:CE
سر KIZHA (ست ـ ۳۱۸)

کوز (KO:G ,...sh) ف : کج و کژ ۰ کرد KEC (کج) KEJ منحنی (زازا
ـ ۳٤٦) گیل KAJ در اوراق مانوی پارتی KJ (خود سر ـ فاسد)
(خود سری فساد) (جنگ ـ ۸٤)

کوسه (KO:SA) ف : ـ کرد KOSE (زازا ۳٤۹ ـ ۵۰)

کوشه (کوشی) (KO:SHA, KO:SHE) ف : کفش ـ پهل : KAFSH گجسته باشی ـ
طبع CHACHA بمعنی ۱۹۳٦ ـ ۲۰) طبرـ کوش(KAWSH) (واژه‌نامه
۱۲۲) اشك KAUSH (گر ـ ٤۳) گیل KAIFSH فریر KAWSH :
KOWSH (کر ۱ ـ ۲۹۱) شهم KUSH سنگ KAIFSH (کر ۲ـ ۱۷۷ ۰
(۱۹۱)

کول ـ (کرل) (KAWAL) ((KRAL)) ف : کردن پهل : KARTAN
ریشه ایرانی باستانی KAR (بر ـ ٤٤٤) (نیب ۱۲۲ ـ ۱۲٤) پارپاس : KAR[1],
KUNDVA:HY (کردن ـ ساختن) اوس KARENAGITI, KAR سریك KAN-AM
گیل KUDEH (هواشتن ـ ۸۹۸)

کولنگی (چرگ) KO:LANGI(CARG) نوعی از مرغ خانگی جنگی ـ پهل : KULANG
(اون ـ ۸٤٤) کرد KOLENGH, KU:LINK زازا ~~KENING~~
(زازا ـ ۳۵۱)

(نظر ـ در زبان های ایران بمعنی پرنده است درازها و نیم ابی ولی در پشتو نوعی است از مرغ خانگی پا و گردن دراز که برای جنگ می پرورند)

کوم (KEM) ف : کدام ـ اوس -KA(مطابق بر از اوستا KAHMI
ولی مارگ رد آن کند) ساکی چه KA:HA (چه کس که) پدغا : KYUM
(که کرار) اشك KUM (چه) وخ KIMJA:I (کی)
زازا KA:M (حرکه) ۰ (مارگ ۳۲) وخ

[1] KIRIN KAINUM , KAINIM -GH , KANAG
CARAM KIRRAM

کومی (KU:ME) ف : کلم (سقف دان)

کرنر ( ) ف : کر · اوس KARENA:OS(CA (لیشت ۵ ـ ۹۳) کرد :

KER است KURNATA: بلو KARR ,KAR وخ KAR پهل KARR

(تاو ـ ۱۶۲ ÷ ۲) نیز KRAK (KARG) (کر)(من ـ ۲۷۸)

نیز اوس ـ (KARENA شاخ دراز GO:N (مارك ۳۳)

(نظر ـ ك ـ (-N-) دراوس شاخ وپشتوکه درزبانهای دیگر نیست)

کیله (KI:LA) ف : [illegible] شیار ـ شم : (KE°L) سنگ SHI:YA:R

سم سوخته لاس سنگ (KI:L)

(شعر درپشتو کیله علاوه برخط شیار ـ خط سطر کتاب را نیز گویند)

کینه ـ ف ـ اوس KAENA: (بر ـ ۴۲۹) پهل KE:N (نیب ۱۲۸ ـ من ۲۷۸ ـ اشتق

۸۸۱) کرد KI:N بلو A:NAGH (بو سخن کینه) (اشتق ۸۸۱) ارمن KE:N

(هب ۸۸۱)

کام ـ ف ـ اوس GA:MAN (بر ـ ۵۲۲) پهل GA:M (نیب ۷۷) (اشتق ۸۷)

کرد GAM (قدم عمرزمان) زازا GAMYE (یك قدم) (ژابا ۳۵۶)

گپ ـ ف ـ کرد GAP (سخن گفتگو) (ژابا ۳۵۷) اشك گپ (مکالمه) زبان گپ کلمه

سخن ـ سنگل · گپ ـ یدغا GAPDAH (مکالمه کردن (گر ۷۹ ـ ۸۰) گیل :

GAP-ZI:N (گپ زدن)

(نظر ـ پ ـ خبرپی بنیاد سخن وگفتگو)

گران (GRA:N) ف : گران · پهل GARA:N اوس GOURU از GARU

(بر ـ ۵۱۹ ـ ۵۲۴) (نیب ۷۸) کرد GHIRAN سخت ثقیل) (ژابا ـ ۳۵۸)

گرد (گرد) GARD ,-RD ف ـ گرد پهل : VART (هب ۹۰۲) وخ GARD

سغ GHARAI (اشتق ۹۰۲)

گرد (کرد) GIRD (-RD) ف : گرد (بلاور) پهل : G(I)RD (هب اشتق ـ

۹۰۱) نیزپهل GIRT ارمن GRTAK (گردهٔ نان) · (نیب ۷۹ اشتق ۹۰۱)

گرز (GRUZ) ف : گرز ـ پهل VARZ ، لاس VAZRA -VAR- (بر ـ ۱۲۹۲) ارمن :

VARZ (اشتق ۹۰۶ نیب ۲۳۷) کرد GU:RZ (ژابا ۳۵۹ ـ ۳۶۰)

گرزیدل (GARZE:DƏL) ف : گردیدن · گشتن ـ پهل : GARTI:TAN (بندهش

۵۵ ـ ۶۵) VASHTAN (بر ـ ۱۳۶۶) کرد GHRUA:N (گردش کردن گردیدن)

(زاپا ـ ۳٦۱)

گرم (GARM) ف : گرم ـ پارپاس GARMA(PADA, GARMA اوس : GARENA
پهل GARM ارمن GERM, JERMU (تب) کرد بلو GARM است
GARM, GARM شغ GARM سریك ZHURM (اشتق ۹۱۱)

گریوان (GRE:VA:N) ف : گریبان ـ پهل GIRI:V-PA:N (اشتق ۹۱۳) جزو اول
اوستا GRI:VA (گردن)
(نظر ـ مقایسه ك ـ -R- ـ پشتوبا -V- اوس و پهل که بعد -B- شده است)

گرنگ (GARANG) ف : غار ـ جاي نشيب اوس : GEDHA (غار) غالبا اين
واژه را دخیل از هندي گرها همين معني است) (مارك ۲٤)

گل ـ ف ـ اوس VAR + DHA: ارمن VARD اورق مانوي پارتي W*R (گل‌سرخ)
(هينتگ ۸۸) پهل GUL ارمن VARDGE:S (اشتق ۹۲۷) کرد : GU:L
(گل سرخ) ولي GUL (خار) (زاپا ۳٦٤) زازا VIL*F (زاپا ٤۳۵)
گیل GU:L

گلوبند (GULU:BAND) پارچه ابریشمي يا پشمي براي گلو (نيز زيور براي گلو) سرخه GARDO:N
سنگ GERI:BAND شم (GALBABAND) (غمد ست ۳۲۷) BO:ND

گله ـ گیله (GI:LA) ف : گله پهل GILAK پازند GILA اوس GAREZ
(يو ـ ۵۱٦ ـ نيب ۸۱) کرد GILI: (شكايت) GI:RI (دعوي) است: GAIR-
ZIN, ghairzum (اشتق ۹۳۰)

گمارل (GUMA:REL) ف : گماردن ـ شماريدن وگماشتن ـ پهل GUMA:RTAN (نيب ۸٦)
پازند GUMA:RDAN ارمن GUMAR-EL (جمع‌کردن ـ استادن تسليم کردن)
(هب ۱۳۱ واشتق ايضا)

کمان (GU:MA:N) ف : ـ اوس VI:MANAH* فراوستائي VI:MANO:HYA
پهل GUMA:N کرد ـ کمان ・ بلو GUMA:N (اشتق ۱۳۲) پارپاس :
VIMA:NA* (هب ۱۳۲)

گناه (GU:NA:(H)) ف : ـ پهل VINA:S (گناه خراب کردن) ارم VNAS از
VINA:S (نيب ۲٤۳) کرد GUNA:H بلو GUNA:S (اشتق ۹۳۳)

گنبد ـ گنبت (GU:MBAT ,-D) ف : گنبد ・ پهل GUMBAT (او ۱٦۱ : ۲)
تهران واراك سلطان اباد GOMBAZ سرخه سنگ GUMBE شم : GUMBAZ
س GUNBA لاس GUMBE
(نظر ـ مقايسه گنبد (-T-) پشتوبا ( ) پهل غالبا کلمه اوستائي* نيز
)

(-Z-) داشته باشد) (ست ـ ۳۳۲)

گند (ه) ـ ف : ـ اوس GAINTI (بوي متعفن) پهل GANDAK (گنده)

بلوـ گند (گل انفله) -GN, HANDAG (بد ـ شرور) پارباس GASTA

(بدي ـ تنفراور) سریك SHOND (اشتق ۱۳۹ ـ هب ایضا)

گنگ ـ گونگي (موـ گونگي) (GU:NGE:) ف : لال ـ گنگ پهل : GUNG (نیب

۸٦) بلو GUNG (اشتق و هب ۱۳۷) کرد GU:NG (زابا ـ ۳٤٤)

گووار ـ گوار ( ) GU:WA:R) ف : گاباره ٠ دوركن باد GAVA:RA (کله گاو)

گوته (GUTA) ف : انگشت پهل ANGUST (نیب ۱۱ ٠ اول ۲۱۱) گیگ :

AINGUSHT فرـ پر شم (انگشت) نط KUNGOSHT ـ ۲۸۹) سم

ـ -AIN سنگري لاس -AIN سرخه -AEN (کر ۲ ـ ۱۸٦) ارام :

AIN(G)US, ONGOSHT کراورام ـ ۱۲۰) مازرند ENGEL وخ YA:NGL اوس

ANGUSHTA مکرتي ـ بلو :GUTA (مارگ ۲۹)

گودر (GU:DAR) ف : گذر سرخه GUDA:R لاس ٠ سم گدار ـ سم شهم :

GUZAR (ست ۳٦٦١)

گور (GO:R) ف : ـ کرد GO:RH, GU:R تبر) (زابا ـ ۳٦۸) اراك GU:R

گیل GUR اشتق ۲۱۰)

گوشه (GU:XA ,GHA- ف : گوشه اوس GAOSHAKA* کرد GU:SHE, GU:ZH

بلو GO:SHAK کاساني GO:SHE (اشتق ۹٤٥)

گونگت (GU:NGAT) ف : گوگردان ـ گوگار سرخه GOGARDI:N سنگ GA:RDAN,

GUYI: لاس GU:GA:RDENAK سم GI:GALVA:KUNA (ست ـ ۳۳٦)

گونه (GU:NA) (رنگ چهره) ف : گون پهل : GO:N (تاو ـ ۱٦۱)

GO:NAK اوس GAONA (بر ـ ٤٨٢) ارمن GOIN (رنگ) (سریاني ـ

GANNA: هم کلمات پهل : O:GHO:N,HAMGO:NAK,CIGON I ZARGHO:NI:H

(نیب ـ ۸۲) نیز ارمن GUNAK (هب ۹٤٦ ـ اشتق ایضا)

(نظر مقایسه کنید ZARGO:NI:H (پهل) با زرغون ـ پشتو به سرسبز نیز ... زیره

گونه ZYARA GU:NA رنگ زرد)

گسواره ـ گاواره (GAWA:RA) ف : ـ پهل GA:HVA:RAK (تاو ـ ۱٦۱) کرد GAWRE

GEHVARI (زابا ـ ۳۷۳) شهم GE'RE سم GUWRA سرخه

لاس GUWHE (بابلي GA'HE) (ست ـ ۲۲۲)

گیا ـ (GAYA:(H)) ف : گیاه ـ پهل GAYA:H (ین ـ ۸۶) کرد GHIIAH GIJA GIJA:
(علف) GHIIA (ژابا ـ ۲۷۳) یر GIJA: نط (کرا ـ
۲۸۶) سم GIA: سنگ سرخه شهم GIA (کر ۲ ـ ۱۸۲)

لار (LA:R) ف : راه ـ پهل RA:H (تاو ۱۶٤ ـ اون ٤۳۲) RA:S
اوس : RAITHYA (راه) (یر ۱۵۰۸) کرد RE: سغد R'DH (نهب
۱۹۱ ـ ۲ ـ) کرد RI: بلو RA: RA:H قز ارمن RAH (اشتق ۶۰۷ ـ هب ایضا)
سم RAEJ سنگ RAEJH سرخه RA لاس RA: (کر ۲ ـ ۱۹۱)

لارغه (LA:RGHE) ف ب ـ باستاني اوستا : darigha (طویل ـ دراز) (مارک ۳۸)
(نظر ـ ف ـ دیر (تلفظ قدیم DE:R) دیرگاه از کلمه اوستائي بالا مقایسه کنید
کلمه اوستائي با پشتو)

لاس ـ (LA:S) ف : دست پهل : DAST پارپاس HASTA (یر ـ ۱۶۸۵)
(نهب ٤۹ ـ ۵۰) اوس ZASTA کرد DEST بلو دست وخ DHAST شغ :
DHO:ST سریک DHUST سنگل ـ دست منجي IAST یدغا LUST
(اشتق ۵۶۷) اشك DUST, DO:ST زباك DA:ST (کر ـ ۷۸) اورام :
DAES (کر اورام ـ ۱۲۱) گیل DAIST فر ـ یر ـ نط DAS (کرطعه ۱
ـ ۲۸۹) سم سنگ لاس ـ دست ٠ شهم DAS سرخه دست (کر ۲ ـ ۱۸۶)
نیز سم سنگ DAS سرخه DO:ST لاس شهم دست (ست ۱۸۶)
نیز پ : LA:STE = (دسته) ارمن DASTAK (هب ۵۶۷)

لرزیدل (LARZE:DEL) نیز (LAR-) ف : لرزیدن اوراق مانوي (پهلوي) RRZ
(لرزیدن و تب) (هینتنگ ۸۷) کردي LARZ (تب) (ژابا ۳۷۸)

لرل ـ (LAREL) ف : داشتن ٠ پهل DA:SHTAN (من ـ ۲۷۱ ـ ۲) از ایرپاس ـ
DAR (یر ـ ۶۹۰ ٠ نهب ۵۱ ـ ۵۲) پارپاس و اوس : DAR DHOR-AM کر DA:R
است DARIN بلو -GH, DA:RAG وخ VA-DHU:R-AM سریک (اشتق
۵۲۷) سرخه DA:RDN لاس DA:RDUM سم DARDIYUM (ست ـ
۱۷۶)

ط

(نظر ـ در فارسي نيز -SH- < -R- در دارد واتصال ديگر ـ نيز ـ مقايسه كيد
واژه وخي با پشتو ولرم WULAREM واژه سريكلي ـ با پشتو لرم LAREM)

لړې LARE) ف : دور پحل DU:R (اشتق ۵۸ ـ من ۲۷۲ : ۲) ايرياس ـ
(بور ـ ۷۵۰ ـ نيب ۶۰) پارپاس و اوستا DU:RA كرد DU:R, DE:R بلو ـ
DUR (اشتق ۵۸) گيل LU:RO يدغا DHI:R وخ DU:R, DI:R
نر · ير DIR, DI:R سم (كر ۱ ـ ۲۹۳) DU:R نط DUR سنگ شهم
سرخه DI:R لاس DU:R (كر ۲ ـ ۱۹۳) DUR نيز سرخه لاس سنگ
سم شهم DU:R (ست ـ ۱۹۷) DI:R

لس (LAS) ف : ده پحل ـ ده DASA اوس (اوق ـ ۷۶) ارمن TASN
كرد بلو DA:H, DEH است ـ وهه DAIS وخ DHAS, LAS سريك :
شغ DHES بغ · سنگل LA:S, DHI:S DAS منج DAH (اشتق ـ
۵۸۷)

لشه (LASHA) ف : نيش ـ سم ـ سرخه ـ شهم سنگ NI:SH لاس NI:SHK
(ست ـ ۳۸۵)

لل (LAL) ف : كنگ · سم ـ سرخه لاس شهم سنگ LA:L (ست ـ ۳۴۳)
(نظر در پشتو محاوره لل گل (LAL GAL) حيران و در سكته للو (LALU) شخص
كم گو و ساده)

للمه (LALMA) ف : زمين باراني ـ وخ : LALM سريك LALMI
(وحشي و جنگلي) · (مارك ۳۶) (در پشتو للمي زمين و فصل گندم وغيره كه از باران سيراب
شود)

لم (LAM) ف : دم ـ دنبال · اوس ـ DUMA پحل -MB, DUM كرد :
است DU:W DUNK بلو DUMRIG, DUMEG DUMB DUNB, DUNBAG
سريك DUMBAg:, DHUM وخ DUMBA (اشتق ۵۷۳ ـ هب ايضا) گيل :
ير نط DU:M, DOM نر DOM (كر ۱ ـ ۲۸۷) domb, DOM سم :
سنگ سرخه شهم DOM (كر ۲ ـ ۱۸۹) سغد DHWMP منج LAM
(نظر ـ دم فارسي ـ پ لكئ (LAKAI:) ولم ـ دنباله گوسفند وغيره ـ

لينگي (LI:NGE:) ف : لينگ ـ كرد LINK, LANK (ران ـ ساق) LINGE: (پا)

زازا LING (زابا ۲۸۱) تهران
(نظر ـ در پشتو لینگی ـ ران و در فارسی لنگ از منج ران به سر انگشت پای (برهان)
لو (کول) (LAW K.) ف : درو (کردن) پازند DRU:DAH کرد DIRU:TIN, DIRU:N
(دروکردن) DIRU:N (درو) وخي DRAW-AH (اشتق ۵۵٦ ـ هب ایضا)
سم سرخه لاس سنگ DEROW شهم DERU: (ست ـ ۱۷۹)
لوبیا ـ ف : ـ سم ـ سرخه لاس سنگ LU:BI:YA: شهم LU:BI:A: (ست ـ ۳٤۸)
لور (LU:R) ف : دختر • اوس DUGHDHAR پهل DUXT ارمن DUSTR
کرد DITT, DUXT وخ DHAGD منج LOGHDE (اشتق و هب ٥٤١)
نیز پهل DUXTAR (من ـ ۲۷۲ : ۲) گیل DUXTAER فر DOTAI بر
DOTE تط DOT (کر ۱ ـ ۲۸۱) سم DUTA سنگ DIOT لاس DOT
شهم DAETTAER (کر ۲ ـ ۱۸۷) طبر DETAR (تصاب ۳٤۰) فرانس
(سالنامه گلپایگان ٤۷) درف DOXTAR کرد کرمان DO:T ...
لور (LO:R) ف : داس • سنگ A:HDA:RA: سم دارا • سرخه لاس DAERE
شهم DA:RA (ست ـ ۱۷٦)
لوزي (LU:GE:) ف : دخان • پهل ـ DU:T (من ۲۷۲ : ۲) کرد DU:
بلو DIT, DU:T وخ DHIT شغ DHUD سریك DHUT
(اشتق ۵۷۹)
لوشل (LWASHEL) ف : دوشیدن
لومه (LU:MA) ف : دلم ـ پهل DA:M (من ـ ۲۷۱) ارمن DANK
(تور) طبر ZU:MA: مازرند کتو ZEMA: (واژه نامه ـ ٤١٢)
لیدل (LI:DEL) ف : دیدن • پهل DI:TAH ایرپاس VAE:NA, DA:Y
(بر ۲۲٤ ـ ۱۳۲۳) پارپاسی DIDIY اوس DA:I کرد DI:TIN
بلو DI:DHA:R, DI:DO:X, DI:DH (مردمك چشم) وخ DIDIG-AH (اشتق
۵۹۲) گیل
(نظر ـ در فارسی افعال از دیدن به B بین بیند وغیره ساخته مي شوند ـ مقایسه کنید با
پشتو که از (W-) مي سازند ـ ويني ـ وینم WI:NI:, WI:NEM بابا ظاهر جعفید
چنین الفاظ را به W- اورده یعني وینم = بینم نیز تغییر تبدل V, W, B عام است
نیز توجه ك به واژه ایرانی باستان VAENA:)

لیثیت ـ لیشت (LIt~e LE:SHT) ف : بالشت مطابق گائگر ـ اوستا VI:TASTI (مارک ۸۰)

لیمه (LE:MZ) ف : چشم ـ اوستا DAEHAN (مارک ۳٦) نیزاوس : daeman (اشتق : ٥۹٦) ـ پهل (ANDE:MA:N)KAN) (پذیرفته مشتعل) ارمن DE:M (اشتق ٥۹٦) کرد DE:M (هب ٥۹٦)
اورام DAIM (کراورام ۱۲۱) سم DIM (کراورام ۱۲۱ : ۲) گیل DI:M
طبر DU:M (نصاب ۳۸٥) DHI:W

لیونی (LE:WANE:) ف : دیوانه ـ اشك LE:V وخ LI:V سریك
(دیوانه) ۰ (مارك ٤۰) گیل ـ دیوانه ۰لر DEVUNA بر DI:VAENA نط :
DI:VA:NAI (کر ۱ ـ ۲۹۳) سم DIVAINAI سنگ DIVAINAE سرخه :
DI:VA:NAE (کر ۲ ـ ۲۹٤)

ماده ـ ف ـــ پهل MA:TAK (مونث) (اون ٥۱۱) کرد MA:DEH (کاوش ماده)
(ژابا ۲۸٥)

مار ف ـــ پهل MA:R (نیب ۱٤٥) کرد MA:R (ژابا ۳٤٥)

ماسته* (MA:STE) ف : ماست شیر پمر شده ـ ارمن MACUN (شیرترش)
پل MAST'A, MADHAGH (بستن) منجمد شدن) MASTAGH
(ماسته) (اشتق ۹٥۹) کرد MA:ZD (شیردلمه (هب ۹٥۹) کرد : MA:S
(RAS MA:ST) (شیربسته) ـ (ژابا ۳٥٦) گیل برنط MA:ST لر :
(کر ۱ ـ ۲۹۱) سم MAST سنگ M(U)OST سرخه
لاس شهم MA:ST (کر ۲ ـ ۱۹۰) نیزشهم MA:S سم سرخه لاس :
MA:ST (ست ۳٦۲) سگر NO:ST اراک MOST (ابهنا)

ماشوره (MA:SHO:RA) ف : ماسوره یا ماشوره ـ کرد : MASIRE ارمن MASUR
(ژابا ـ ۳۸٦) در اراك (سلطان اباد)

ماشی (MA:SHE) ف : پشه ـ اوستا : MAXSH I (مگس پشه) پهلو
پهل MAXSH,MAGAS,MAKAS (در شرح کلمات اوستای**) (۱ ـ ف به من)

مانیام (MA:SH~e MA:XA:M) ف : شام ـ اوس XSHA:FNIA پهل : SHA:M
(غذای شب) (تاو ـ ۱٦٥ ـ اون ۱٥٦) کرد SHA:M (عصر ـ تب) بلو : شام

سغد سویک XIM یدغا شام (اشتق ــ ۲٦۸) گیل شام ــ فر شام ــ یر : SHUM
نط شام (کر ۱ ــ ۲۵٤) سم سنگ سرخه SHUM لاس شام ٠ شحم SHA:B
(کر ۲ ــ ۱۷۹)

(نظر :ــ پ مابنام ـــ نماز ــ شام و پ SHU:MA غذای شام وقت بعد خفتن عموما
شومه قلاره وقت شب که روم بخفتند و خامشی SHU:MA

متیازی (ثول) میتل (MI:T&L, MUTYA:ZE K. (ف ٠ میختن ازمنح ــ میزــتن) اوس MAEZAANTI, ME:H(I)STAN, ME:ZE:T, ME:ZI:TAN
(شاشیدن) پهل ME:Z, MIZEM (شاش) است mi:zin, ME:ZUM بلو ,ME:- MI:ZAGH ارمن
(اشتق ــ ۱۰۰٦)

مج (MEC) ف : مگس اوستای MAXSHI پهل MAGAS, MAKAS
بلو MAHISH, MAGISH, MAKASH (مگرپشه) وخی MAKS منج MOGHA
(اشتق ــ ۹۸۹) کرد MYSH, MEZH, ME:SH زازا MEIYES (زازا ــ ۳۹۹)
گیل MAGAZ

(نظر ــ پ ماشی ـ پشه مقایسه کنید با واژه های زبان کردی و اوستای*)

مرد (مرد) ف ب ــ پهل MART اوستا MARETA (یر ــ ۱۱٤۸ ــ نیب ۱٤٦)
پارپاس MARTIYA (انسان ــ بشر) ارمن مرد ٠ بلو MAR (اشتق ۹۷۲)
کرد MERD (سخی جوانمرد) MIR (زازا ــ ۳۹٤) انسان (زازا ــ
۳۹۲) اورام MIRDHAKA (کراورام ــ ۱۲٤) گیل MAIRD نر ــ MERD
یر MERA نط MIRAI (کر ۱ ــ ۲۸۸) سم MIRDAIKAI سنگ MAIN
سرخه MAIRD, MIRDI لاس MIRDAE شحم مرد (کر ۲ ــ ۱۸۵)
نیزشحم مرد ٠ سرخه MERDI: (مردی) شحم MARDI:KE سنگ
MARKE'I:N سم MI:R نیز سم MI:RDAKA لاس MI:RDE
(ست ــ ۳۵۸)

(نظر ــ در پشتو RD نیز RD شده که به R نیز مختصر شود ــ مثلا
دا نامرده NA: MARA (ای نامرد ! کم حوصله) نیز پ ــ میره (ME:RE)
جوانمرد (شوپر) مقایسه کنید با واژه ها بلوچی کردی ٠ یرنی ٠ نطری وغیره ــ که ــ D ــ
ندارند)

مُردار ـ (MU:RDA:R) مرداریدل ـ ف : مردار ـ پهل : MURTA:R ؟
(ورم ـ ج ـ ۲۸۳) کرد MIRAR (نربله) (ژابا ـ ۳۹۳) کرد MU:RDAR
(کثیف پلید) (ژابا ـ ۳۹٤)
(نظر ـ در ـ مردار ـ کثیف پلید لاش حیوان ـ مرده نیز مرداریدل ـ مردن مرد یا
زن هندو (بطور حقارت) همچنین مرداول ـ بقتل رساندن کفار)
مرغ ـ (MARGHAZ:) ف : مرغ پرنده پهل MURV اوس MEREGHA (پرنده
ماکیان) (پر ـ ۱۱۷۲ نیب ۱۵۳) نیز پهل MURGH کرد MIRA:WI:
است MARGH بلو GH, MURG ـ (پرنده ـ مرغ خانگی) مارزند MARG
(اشتق ـ ۹۷۵) سنگ MARJA: لاس MARGHI:JA سم MARGHU:ZHA
سرخه MORGI:ZH شغم MEGHI:JE (سست ـ ۳۵۸)
(نظر ـ در پشتو مرغی ٔ لفظ عام است برای پرنده کوچک و برای پرنده کلان مارغه
گویند ـ نیز مرغی ٔ در هنه ای کنجشک را نیز گویند)
مرگ ـ پهل MARG اوستا MAHRKA (پر ـ ۱۱٤٦ ـ نیب ۱٤٥) ارمن MARH, MAH
کرد MERK بلو MARK است MARG (سم ـ زهر) (اشتق ـ
۹۷۷) (ر ـ ف مر)
مرز (MARAZ) ف : بودنه ورچ ـ پهل VARTAK کرد VERDI:
است VAIRECAI بلو GVARDA:G (کبک کوهی) وخ VOLC (اشتق ـ
۱۰۷۸ ـ ژابا ٤۳) طبر VARDA
مر (کیدل) مرل (MER K) (MRBL)) ف : مردن پهل MURTAN
(تاو ـ ۱٦۳) ایرپاس MAR (پر ـ ۱۱٤۲ ـ نیب ۱۵۳) ارمن MERANIM
بلو MERI-AN وخ MI:RI:T شغ سریک MI:RAM اشتق ـ
۹۷۳) جزو کلمه اول در اوراق مانوی پارتی MURT(مرگ) قس اوستا
(هینینگ ـ ۸۵۰۰) است MARD (مرده) MARIN (کشتن)
(مردن) (کراست ـ ۱۲٦) کرد MYR (مرگ) (ژابا ـ ۳۹۲)
(مرگ) (ژابا ۳۹٦) MY RI (مرگ مرده)(ژابا ۳۹۳ ـ ۹٤ ـ)
(مردن) (ژابا ۳۹٦)
مری (MRE) ف : مرده ـ پهل MART اوستای MARETA (پر ـ ۱۱٤۸

(نیب ۱٤٦) سم MARDA سنگ MARDE لاس MERDE شهم
MURDE سنگ BERMARTE (بمرته) (ست ـ ۳٥۸)

مرتي (MARANE:) ف : مردانه ـ اوس MARETAN ,MARETA (قاني ـ
اري) پر ME:R (مرد) زازا MERE:DE شوهر) ـ (مارك ٤٧)
(نظر ـ پ میره* ME:RE ـ مردانه ـ شوهر)

مزه ـ ف ـ پهل MICAK, ME:CAK (تاو ـ ۱٦۳) کرد MEZE m (زازا ۳۹۷)
لاس ـ مزه سم TONA سرخه ماره نیز سم لاس سنگ MAZE شهم ـ مزه
(ست ـ ۳٦٤)

مژك ـ مشزك ـ مژه (MEZHA,MEGA,MANGEK, MUZHAK) ف : موش ـ ارمن
MUKU است MIST, MISTE بلو MUSHK ,MU:SHK (اشتق ۹۱٥)
کر MISHK,MESCK, MYSHK زازا MUSH (زازا ٤۰۰) گیل نط بموش
لر MUSH (کر ۱ ـ ۲۸۷) دوف MOSHK

مست ـ اوستاي* MADHE (مسکر) پهل ـ مست (اشتق ۹۸۱) کرد MEST (زازا
۳۹۸)

مس ـ ف ـ کرد MARJA (مس) (زازا ـ ۳۹۳) MYS ماروند MERS
گیل MIRS (زازا ۳۹۸)

مشک (MASHK) ف : مشک ـ پهل MASHK

مشر (MESHAR) ف : بزرگ ـ پهل ME:H پارپاس *MATHIYAL
ایرپاس MASIYA:H (نیب ۱٤۸) اوس MASYA:O نیز پهل MAS = (بزرگت
MASIST (بزرگتر) MAS(I)ST (بزرگترین) قس MAS(MAGNA:H
پازند MAHIST ارمن MAC (اشتق ـ ۹۹۹) نیز پازند mehest,
MAHE:ST پارپاس کرد MATH ISHTA MA:STIR (بزرگتر) کاشاني
MUSSAR, MASSER TFR (هب ۹۹۹) خوانسار MOSSAR (بزرگتر)
(سالنامه گلپایگان ٤٦)

سم سنگ لاس MASTAR (بزرگتر) MASTARI:N (بزرگترین) سریك :
MASTAR (بزرگتر) -I:N, (بزرگترین) نیز مسین (بزرگ) مثل مسین سلفین
(دیگ بزرگ) بمقابله* کسین سلفین (دیگ کوچك) (ست ـ ۳٦۳)

مغز ـ مازغه ـ ماغزه ـ (MAGHZĀ, MA:ZGHĀ, MAGHAZ) ف : مغز اوس MAZGA
(پر ـ ۱۵۹) پهل MAZG (نيب ۱٤۸) است MAGHZ بلو MAZHG
سريك MUKG (استخوان مغز) شغ MOGHZ (اشتق ۹۸٦) MAGHZ
كرد MEGZ (ژابا ٤۰۲) لارشهم سنگ MUX سم MUXA
سرخه MOGHZ لاس MAGHZ L (ست ـ ۳۵۷)
ملخ (MLEX) ف : ـــ اوس MADHAXA پهل MADHAK ارمن :
MARAX (اشتق ۲۲۲ ـ تاب ۱ : ۱۹۱) سرخه MALAX شهم سنگ
ملخ ـ سم MALLUGHA لاس MALLE (ست ـ ۳٦۷)
مند (پسوند) ف ـــ پهل : MAND نيز GHAND اوستا MANT
(نظر ـ در پشتو مخفف اين پسوند (-MAN) نيز بكارمي رود ـ مگرچون جمع ان
سازند بار (-mand گردد)
منج ـ (MANJ) ف ـــ پهل MUNJ (گياهي كه ازان ريسمان سازند)
(نظر ـ درزبان هنكو وپنجابي منجه تصغيرمنجي ـ چارپائي تعلق به منج دارد كه ريسمان
ان دران بكار برده مي شود)
موټي (MU:TE) پ ـ مشت ـ پهلوي MUST (مست ـ توت) (نيب ۱۵۳) اوس :
MUSHTI (پرـ ۱۱۸۹) مازرند MI:S بلو MUSHT وخ
سريك MO:T MUT (اشتق ۹۸۲) ارمن MUSHTIK (دسته)
(هب ۹۸۲) كرد MYST (مشت) (ژابا ۳۱۸) نيز (MU:SH T
(ژابا ۳۱۹) نيز پهل MUSTAK (پشت) (اون ـ ٤۹۷)
مور ـ (MO:R) ف : مادر پهل MA:TA:, MA:T, MA:TAR (پر ۱۱٦۷
نيب ۱٤۷) اوس MA:TAR ارمن MATAK (ماده) MAIR كرد
(مادر) (گاوميش ماده) است MADAI, MA:DE,
بلو MAD, MA:D (مادر) MA:S, MA:TH, MA:T -GH, MA:DAG (مونث) شغ
منج MA:D MA:YA: (اشتق ۹۵٦) سرخه MA: سم MI:
شهم سم MA:R لاس سنگ MA: MUY (ست ـ ۱۳٦ ـ ۳۵۲)
موزه ـ ف ـــ اوس MACC پهل MO:CAK ارمن MUCAK بلو MO:ZAG
MO:ZHACH (اشتق ۹۹٤)

(نظر – غالبا موچي كفش ساز يا پينه دوز با NO:CAK,NACC تعلق دارد –
درهندي نيز NO:CI: مستعمل است)
موم (NO:M) ف – كرد MU:M (زابا – ۴۰۹) طبر MI:M (واژه نامه
۷۴۹) گيل
مئينه (MAI:NA) ف: پيشين (درمقابل پسينه – به دير) شعر ME'I:NBA:BA:
(جد بزرگ) ومئين نانا (مادر بزرگ) (ست – ۳۵۲)
(نظر – مئين غالبا تعلق به اين واژه دارد – يعني فصلي كه قبل از وقت مخصوص ان كاشته شود
(درمقابل پسينه كه بعد از وقت مخصوص ان كاشته شود يا روئيده باشد) نيز شعر MAHIN
(ست – ۳۷۰) مهين تر – مهين ترين – (بزرگتر – بزرگترين) (ست ۳۷۰ – ۳۷۱)
مه (MA, MA) ف: مه (كلمه نفي) پهل MA: پاس MA: (بر –
۱۰۹۵ – نيب ۱۴۳) پارپاس واوستا MA: پازند MA ارمن MI
(كه نيست) است MA (اشتق ۱۹۸) كرد ME (زابا – ۴۰۹)
مهر – ف – پهل MATRA:K, MUDRA:K (حلقه) MUHR, MUDAR (مهر)
ارمن MUHAR است MIXUR, MU:R, MUHR (زابا ۴۰۹ – ۱۰ –)
مهي (MAHE:) ف: ماهي اوس MASYA (ماهي) پهل MA:H I:K كرد
MA:SI: بلو MA:HI: MA:HI:G, -GH (اشتق ۹۶۹) لري MU:SI:
زازا MA:SI گيل NO:HI: مازند NO:I گبري MU:SU
(زابا – ۳۸۶) اورام (A:VI MU:S (كراورام ۱۲۴)
(نظر – توجه كنيد به بدل H با S دركلمات بالا)
مهينه – ر – ف – مئينه –
مياشت (MYA:HSHT) ف: ماه – اوس MA:H شغ ME:ST ساكي MA:STI
(مارك ۴۹) شعر سنگ MA:NG (ماه) لاس MA: سنگ MUNGUR-SHOW
(شب ماهتاب – ماهتاب شو – شعر)
(نظر – مقايسه ك ST- دربعضي ازكلمات با SHT- پشتو نيز -H- (سنگسري
با -H- پشتو نيز -H- دركلمات هندي مثل مهينه)
ميغ ( ) ف: – است ME:X, mi:x, بلو ME:H,MEoX وخ meh
سريك MAX (اشتق ۱۰۰۵)

میشه (ME:XA) ف : گاومیش ــ پهل GA:VME:SH (اون ۵۳۲) گیل
ــ GAMI:SH

میلمه (ME:IMA) ف : مهمان ــ اوستا MAETHMAN پهل ME:HMA:N
سریک MEHMAN (اشتق ۲۲۵) نیزمطابق (هب ــ ۱۰۰۲) پازند وپهل :
MAHMA:N (مقیم وموجود) کرد MA:VA:N,MIVAN, MIHVAN, MIHMAN
(زابا ۴۱۲) اورام MEHMA:N (کراورام ــ ۱۲۴)
(نظر ــ مقایسه کنید -J- اورامانی با -Z- (MEZMA:N پنجابی وهنکو)

میځ (MYANZ) ف : میان ــ پهل MIYA:N کلمه اوستایی MAIDHYA
(پور ۱۱۱۵ ــ نیب ۱۵۲) نیزاوستایی MAIDHYANA (وسط) ارمن ME:J
(وسط) است ME:DAIG, MI:DAIG بلو MIYA:MAGH,MIYI:MI:G,MIYA:N
وخ MAIUNG شغ MEDHENA سریک MADHA:N (وزط)
(اشتق ۱۰۰۴) کرد (MAYA:N(KIRIN) (اشتی وصلا کردن)
زازا MYANI (زابا ۴۱۰)
(نظر ــ مقایسه کنید -J- اری بلـ -N- پشتو تلفظ قبله ای (MYANJ)

نان ــ نغن (NA:N), NAGHAN ف : نان ــ پهل NA:N ارمن NKAN نان
پخته درخاکستر) کلمه ماخوذ است ازپهل NIKA:N بل NAGHAN منج
NAGHAN (اشتق وهب ۱۰۲۳) کرد NA:N, NAN زازا NA:N, NA:
(زابا ــ ۴۱۶) گیل NA:N نر یرنط NUN (کر ۱ ــ ۲۹۰) سم
سنگ سرخه NUN شعم NON لاس NUN (کر ۲ ــ ۱۹۰)
سغد NGHN (مارگ ۵۱)
(نظر ــ نیب گوید که نان ماخوذ است از NAGHN وا رجاا به هورن ــ هب کرده
(نیب ۱۵۴) اگراین درست است پشتو* NAGHAN (نان گندم) تعلق به واژه های*
قدیم دارد یعنی با پارس NIGA:N NAGAN (هب اشتق ۱۰۲۳) وایرباس NAGAN
(اشتق هب ایضا)

نانا ــ (NA:NA:) ف : نانو ــ نانی (NA:NI:, NA:NA) خراندکی برای خواب
اوردن کودکان بود وحالا نسمی ازگهواره پارچه است ــ درپشتو نانا (بزبان کودکان) سرود
ونغمه وسرجنباندن وکف زدن کودکان با موزیک)

نجه (NACA) ف : نی ـ نائی ـ پهل NAD , NAI ارمن NET (نیز)
(اشتق ـ ۱۰۶۰) کرد NE: (نعال نی ـ نرمار) لری NEI (نیزه) (زابا ـ ۴۲۷)
(نظر ـ نجه غالبا از نای چه است نای خورد یا پاره نای ـ)

نزدی (NI:ZDE:) ف : نزدیك ـ پهل NAZDI:K (نیب ۱۵۵) پهل NAZDIST
(اشتق ـ ۱۰۲۹ ـ اون ۵۹) کرد NIZU:K , NIZI:K , NIZIK , NE:ZU:K (زابا ۴۱۹)
نیزکرد NIK (نزدیك پهلوی ‡ محفف نزدك) (زابا ـ ۴۲۸) بلو NAZI:X
NAZI: (اشتق ۱۰۲۹) گیل NAZDIK فریر NAZI:K نط NAIZDI:K NAZI:K
(کر ۱ ـ ۲۹۳) سم NAKZIT سرخه NAZDIK شهم NAZDI:K
(کر ۲ ـ ۱۹۳)

نغن (ر ـ ف ـ نان ـ پالا)

نغوزل (NGHWAGZL) ف : نیوشیدن ـ گوش کردن ـ پهل NIGHO:SHI:TAN پازند NY OXSHI:DHAN

نغوتل (NGHWATZL) ف : نیوشیدن ـ گوش کردن) (نیب ـ ۱۵۸) پهل N(Y)YO- N(I)YO:XSHTAN NIGO:GHAG,
SHI:TAN , N(I)GO:SHI:TAN (شنیدن) بلو -GH (اشتق ـ ۱۰۷۰)
است GHOSSUN , GO:SIN (شنیدن) (هب ـ ۱۰۷۰)
(نظر ـ دقت کنید به -NGH پشتو -N(I)G- N(I)W- پهلوی -NY (پازند
که بعدا CVC گشته است)

نمایل (NMA:YZL) ف : نمودن ـ پهل NIMU:TAN ایرباسی NI-MA:Y
(جزو اول پشوند ـ فرود ـ پائین و جزو دوم اندازه گرفتن ـ نمائشی دادن) (پر ـ ۱۱۶۵)
(نیب ـ ۱۵۹) است NIMA:YUN, NIMAIN (حساب کردن ـ شمردن) سریك .
شغ NAMA:YEM (نمودار شدن ـ ظاهر شدن) (اشتق ـ ۱۰۴۲) NIMAIT

نعده (NAMDA) ف : نمد ـ پهل NAMAT (تاو ـ ۱۶۳) است
کرد NEMAD لری NEOO (زابا ـ ۴۲۳)

نموئغ (NU:MZ , -NM ف : نماز ـ پهل NAMA:C ایرباس NAM
(خم شدن) (پر ـ ۱۰۴۱ ـ نیب ۱۵۴ ـ هب ۱۰۴۰) اوستای NEMAH (دعا
پازند بلو NAMA:SH, NAMA:SH (اشتق ـ ۱۰۴۰) کرد :
زازا (نماز) NYMI , NYMIJ (زابا ـ ۴۲۴) NEMA:J علمه

NADJUZ (کراورام ــ ۱۲۵)

(نظر ــ مقایسه کنید Z پشتو با ZH پازند نیز J کردي و زازا با J پشتو که در تلفظ تیله اي NHU:NJ نیز تلفظ مي شود ــ تغیر هاي دیگر IMU:NZ, NU:NZ نیز BEINA:ZA, BENNA:ZA بح نماز این واژه ها غالبا اجزاست)

ننگ (NANG) ف ــ پهل NANG (نیب ۱۵۵)

نو (NAW) ف ــ نم ــ پهل : NAH, NAMB بلو NAMB (چه شبنم)
(اشتق ــ ۱۰۳۹) کرد NEH, NEMI (مرطوب) (زابا ــ ۴۲۳)

(نظر ــ نو ــ نم در پشتو باهم ابدال دارند ــ مثل نوجن ــ نم جن (NAMJEN, NAWJEN NANJE, NAN-

نوجي ــ (NO:CAI:) ف : جوان ــ ستك NU:C سم NOWCE
(مثل NOWCE SHA:KE شاخه جوان) (سیت ــ ۳۸۳)
(در پشتو شبه جوان که با عجله پیر باشد)

نوسي ــ نمسي (NAWSE: NAM-,) ف : نواده ــ نواسه ــ پارپاس : NAPA:T
(نوه نواده) اوس NAPA:T (اشتق ــ ۱۰۴۷) کرد NEVI (پسرزاده)
NAVI: (زابا ــ ۴۲۵)

(نظر ــ در فارسي ــ دخترزاده ــ پشتو برادر پسرزاده و دخترزاده)

نوك (NU:K) ف : ناخن ــ پهل NA:XUN (پند هشی) بلو -HUN, -KUN, NA:XUN
(اشتق ــ ۱۰۱۶) کرد NAXONB (زابا ــ ۴۱۴)

نولس (NU:LIAS) ف : نوزده ــ پهل : NO:ZDAH, NAVAZDAH (نیب ۱۵۵)
اوس NAVADASA (نوزدهم) است NUDAIS, NATUDAIS (اشتق ــ ۱۰۴۸) کرد
NUZDAK, NO:Z-, NU:ZDEH زازا NEUYES (زابا ــ ۴۲۵)

نوم (NU:M) ف : نام ــ پهل NA:M ایرپاس NA:MAN (پر ــ ۱۰۶۲ ــ
نیب ــ ۱۵۴) پارپاس NA:MAN (نام ــ اسم) اوس NAMAN ارمن ANUN
پل NA:M است NON, NOM (اشتق ــ ۱۰۲۲) کرد NAW,
NA:M (نام شهرت) زازا NAME (زابا ــ ۴۱۵) اورام
(کراورام ــ ۱۲٤)

نوم (NU:M) ف : ناف ــ اوس NA:FA (پر ــ ۱۰۶۲) پهل NA:F

است NAFAI بلو NA:FAG, NA:FACH, NA:PAG (اشتق ـ ۱۰۲۰) کرد NAW

(ناف درون) NA:V (کفل) ۰ (زابا ـ ٤١٥) نیز اوس NAPA:T, NAPA:

پ پارپاس NAPTAI

(نظر ـ در پشتو نافه بمعنی ناف فقط در مرکب مشک نافه مستعمل است ـ غالبا دخیل است

از ف ـ بمعنی نافه : ـ پهل NA:FAT کرد NAFK, NAFKA, NAWIK

NAVIK, NAUK لر NAOOK (زابا ـ ٤١٥)

نوی (NAWE) ف : نود ـ اوس NAVAITI پهل NAVAT پارپاس NAGATI

(اشتق ـ ۱۰٤٦) کرد NA:VE:T, NAHVID, NU:D زازا NAVAI

(زابا ـ ٤٢٥) لاس NUVE ۳ NUVEY سرخه NUVVEY سنگ

NAVEY (ست ـ ۳۸٤)

نوی (NEVE:) ف : نو ـ تازه اوس NAVA (تازه) پهل NO:K, NAVAK

پازند NO: ارمن NOV است NVOG, NAIVAIG بلو NO:K, NO:X

شغ NAV سریک NUJ (اشتق ـ ۱۰٤٥) کرد NEU:, NU: (تازه

(زابا ـ ٤٢٤)

نه (NA) ف : نه ـ پهل NE: اوس NO:IT (طبری ـ ۱۰۷۲ ـ نهیب ۱۵٦) نیز

اوس NA (اشتق ـ ۱۰۰۵) پازند NA است NE, NAI (اشتق

۱۰۰۵ ـ هب ایضا) کرد NE زازا NEBE, NE (زابا ٤٢٦)

نهه (NAHAN) ف : نه ـ پارپاس NAVAMA (نهم) اوس NAGNA, NAVA,

NA:UHA (نهم) پهل NAUM ارمن INN وخی شغ NAO

یغ NAU سریک NEV NA (اشتق ـ ۱۰۵٦) (وهب ایضا) کرد NU:

NEH, NE:H, NAH (زابا ـ ٤٢٤) پهل NAH ایرپاس NAVA (نهیب ١٥٤)

نیا (NYA:N NE) ف : نیا (جد) ـ پهل NYA:K (جد) ایرپاس N(I)YA:KA

(بر ـ ۱۰٦٤ ـ نهیب ١٦٢) پارپاس و اوس NYA:KA (پدر بزرگ) : بلو

NA:O, NA:KU: (ع) NAK' (مادر بزرگ) (اشتق ۱۰٦٢) پارپاس

APAUYA:KA (هب ـ ۱۰٦٢)

(نظر ـ در پشتو نیا ـ مادر پدر یا مادر مادر ـ در فارسی مادر پدر است ـ که در پشتو

(...) NI:KE گویند ـ مقایسه کنید این واژه را با پارسی باستان و اوستا nyo:ka

ونیز ایرپاس YA:KA) N(I) نیز NY- تابل توجه است که بعد NI: شده)

نیم (NI:M) ف : نیم ــ اوس NAEMA (در ASNI NAEME ASNI، XSHAFNI) (رنه مواد ٤ ــ ٤٥) پهل NE:MAK، NE:M کرد NI:W (نصف) (در NI:VRU:N بلو NE:M سریك NAIM (اشتق ــ ١٠٦٩)

و (WU-، WA-) (واو العاطفه) ف : ــ ب ــ اوس AWA- (در AVAJANA:MI ووزتم) سرخه VA:- (VA:PURSEON) شغم BA- س VA- (VA:PARSIYON) (ست ــ ٣٨٨) پ و پوښتي (WU PUXTI:) (نظر ــ و درپشتو همچو فارسي درمواد مختلف مستعمل است ــ بکن ــ وکړه WUKRA ببین ــ ووینه (WU WI:NA) بتو ــ وتا (WA TA:) بمن : وما (WA MA:)

وار (WA:R) ف : بار ــ پهل BA:R (در E:VBA:R) (من ــ ٢٧٣ يك بار (YAW WA:R) طبر WA:R (واژه نامه ــ ٢٧٢) گیل VAIR

واښه (WA:XŠ، SHE-) ف : گیاه ــ پهل WA:XSH اوس VA:STRYA، VA:STRA (سبزه گیاه) شغ واښ (WA:X) سریك (WA:XK (سبزه زار) ــ (مارگ ــ ٩٣) لاس VESHE (در VESHEGEL کاهگل) سم VA:SHA (VA:SHAGEL) (ست ــ ٣٩١) سم سرخه لاس سنگ VA:SH (٣٩١)

واله (WA:LA) ف : جوي ــ اوس vaidha (جوي) منج wela شغ wa:dh سریك wa:dh (ساحل) (مارگ ٨٦)

واوره (wa:wra) اوس WAFRA پهل WAFR (قاب پهلوي ١ ــ ٢٤٥) (اسفا ١ : ٢ ــ ٢٦٠) گیل BARF، VARF بر VARF نط WARF نر WARF، WAFR (کر ١ ــ ٢٨٥) سم VAR، VARA سنگ VARF لاس شغم BARF (کر ٢ ــ ١٨٠) اشك سنگل VARF منج WA:RFA یدغا VERFOH (گر ــ ١٠١) سرخه VO:R لاس VAR شغم سنگ VARF سم VARA (ست ــ ٣٩٤)

(نظر ــ مقایسه کنید -WR- پشتو با -FR- درزبانهاي مختلف که شکل قدیم است و -RF- فارسي با واژه هاي همچنین ــ نیز توجه ف ــ بعضي از واژه ها -F- را ازمیان برداشته است)

ویل (WAYEL) وایه (گو) ف : واژ (بگو—برهان) ریشه
اوستاي VACCAT, VAC (سخن گفتن) پهل WA:YA VA:CAK (آواز صدا) VA:C
پازند VA:Z (دعا) (اشتق ۱۰۷۲)
(نظر—نیز مقایسه کنید VOX (لاطینی) VOIX (فرانسوی) VOICE
(انگلیسی)

وچ (WUC s) ف : خشك—پهل HUSHK (تاو ۱٦۲—من ۲۷۷) نیز خشك
پارپاس (H)USH -KA اوس HUSHKA (اسفا ۱ : ۲—٦٦—۱٦۹) گیل و
نط XOSHK فر HOSHK بر HUSHKAI (کر ۱—۲۹۳) سم XUSHK
XUSHK سنگ سرخه فر HOSHK بر HOSHKAI (کر ۱—۲۹۳)
سنگ سرخه لاس شعم XOSHK (کر ۲—۱۹۳) نیز اوس HUSHKA بر HUSHKA
اورمرك اورمرلي WOKD منج WUSHK (مارگ ۸۵)
(نظر—غالبا -SHK- در پشتو -C- گردیده است)

وخت (WAXT) ف : وقت—سرخه لاس هیچ وخت (هرگز—هیچ وقت) سم هیش
وخت (هرگز—هیچ وقت) (فر—٤۱۱) سرخه لاس هیچو بر HI:JWAXT (هرگز—)
(مفوست—٤۲۰) چنانچه سم—لاس—شعم—سنگ WAXT سرخه VUXT
(غد ست—۳۹٤)

وران (WRA:N) ف : ویران—پهل APE:RA:N (AVE:RA:N
(خراب—غیر سلوك) پازند AWI:RA:N (ویرانه) (اشتق—۱۰۸۷) کرد
VIRANE (خرابه) (ژابا—٤۳٦) گیل VEIRANAI (کر ۱—۲۵۵)
سرخه WAYRON سم VEYRONA لاس شعم سنگ VI:RU:NA
(ست—٤۰٦)
(نظر—تلفظ WR پ در بعضي از تقابل به RW- نیز بدل مي شود و
معني ان نیز تغییر یافته مثلا—ورانول—ویران کردن—خرابه ساختن—مسمار کردن—
تربیت عادبه دادن—وراني—شرارت وغیره)

ورور (WRO:R) ف : برادر—پهل BARA:T BRA BARA:TAR, وست : ۷۸)
اوستا BRA:TAR هون—(اسفا ۱ : ۲—۱۰۲) طبر BARA:R
(واژه نامه—۱۰۵) گیل BAERA:R نط BAVRA:J (کر ۱—۲۸۹)—

۳ BA:RAEJ سنگ BERAER سرخه لاس BERA شحم

BAIRA:R (کر ۲ — ۱۸۸) اورام BAIRA: (کر اورام — ۱۲۱) اشك VRU:D

زباك WARU:D وخي VRU:T سريك VRO:D سنگل VURD

منج VERAI يدغا VEAI (گر — ۱۰۱) نيز لاس BERA:

شحم BERA:R سم سرخه سنگ BERA (ست — ۵۷)

(نظر — مقايسه كنيد WR- پشتو با واژه ها زبان ديگر با VR-)

دروزي (WRU:ZE -wruȝe) ف : ابرو — اوس brvat پهل brușk

(بر — ۹۷۳ — اون ۴۰۱) وخيچ VRA:O اشك VRITZ سنگل VARA:O

شغ VRUGH (گر — ۱۰۱) طبر BERPA مازرند كنو BELF

(واژه نامه — ۱۰۷) سنگل VURIJ منج VREGA شغ VERUZH

(مارگ — ۸۸)

وورن (WRU:N) ف : ران — اوس RA:NA (ران) پهل RA:N ارمن

ERAN كرد بلو RA:N (اشتق — ۶۰۵) طبر RU:N (نصاب —

۳۶۷) تهراني RU:N گيل RA:N

وري (WARE:, U:RE:) ف : بره — پهل VARRAK (نيب — ۲۲۳ — تاو ۱۶۶)

طبر VARAN مازرند كنو VARKA: (واژه نامه — ۲۹۰) سم شحم VARA

لاس سنگ VARE سرخه VURI: (ست — ۲۹۹)

وريژه (WRI:JE, -ZHA) ف : برنج — پهل VRINJ (تاو — ۱۶۷) گيل

BERENG نر VAERAENG ير BERAENG نط VERENG (كر ۱ —

۲۸۶) سم VARAING سرخه VAERAENG لاس VRRAENJ

شحم BERA*ENG (كر ۲ — ۱۸۲) كرد PIRINJOK ارمن BRING, PLING

(اسفا ۱ : ۲ — ۱۸)

وريځ (WARYAZ) (-RE:Z) · (ر — ف — اوره)

ور · (WU:R) ف : خورد — اوس XVARATA ولي كانگر اين كلمه را از OPERENA:YUKA

(نابالغ — ناسالمند) است

ورل (WREL) ف : بردن — پهل BURTAN (من — ۲۷۰ — تاو — ۱۵۹)

وهل ريشه اوستاي BHAR و هندو اروپاس BAR (نيب — ۳۸ — ۳۹) نيز اوستا

BARTA: (بردن) ارمن AVAR (غارت یغما) و APUR (غنیمت)
(بر ــ ۹٤۲) پهل A:HURTAN (آوردن) (بر ــ ۹٤۲ ــ اون ۱٤٦) نیزپهل
A:WARI:TAN (آوردن) (تاو ــ ۱٥۹) شغ YA:D,YA:S (بردن) سریک
YO:D, YO:S ینغ AYAD, AYAS وخ YAVY,YI:S,YOND, YU:T
(مارک ــ ۹۲)
(نظرمقایسه ك ــ پشتو W- با W- پهلوی ارمنی وغیره نیز S- در
واژه های زبانهای بالا با افعال پشتومثلا YAUSA (آوازورل))
وله (WAIA) ف : بید ــ اوستا VAE:TI پشغری WI:T شغ WE:D
(مارک ــ ۸٦) گیل BID نر VEJ بر WE,VE: تخل VI: (کرا
۲۸٦) سم VI:AI سنگ سرخه لاس VI: شهم BI:D (کر ۲ ــ
۱۸۱) طبر FI:K مازرند کتو FEK بر (واژه نامه ــ ٥۲۱) پهل VE:T اوس
VAE:TI (اسفا ۱ : ۲ ــ ۷٦) نیزوسرخه لاس سنگ BED سم VIYA
(ست ــ ٥٦)
وو (WE , WO) ف : بود ــ پهل BUTAN (من ــ ۲۷۰) BU:TAN (اون ــ ۳۸۳
ریشه* آریای BHAV (به همین معنی) (نیب ــ ٤۱) اوس BAVAITI
(اسفا ۱ : ۲ لحرست)
(نظر ــ درپشتومصدری مترادف بودن نیست)
وی (WAI:) ف : اف ــ پهل VA:E: (افسوس ! حسرت) پازند WA:E
اوس A:VO:YA VEI (اه! بدبختی !) (واپا ــ ٤۳٦) (بارو ــ ۳٤۳) کرد
گیل VAI (افسوس ــ حسرت) ــ (عربی ــ وی ــ ویح)
ویلی کیدل (WI:LE K.) ف : گذاشتن ، ول کن VI:TAKTI (گذاختن) VI:TACINA
پهل V(I)TA:TAN (اشتق ــ ۸۹۱)
وینم (WI:NEM) ف : بینم ــ اوس VAE:M (مارک ــ ۸۷) پهل ADHVENAK
مشتق از ADHI -VAINA (نیب ــ ۳) بابا طاهرعریان بجامی بینم وینم به کار
برده ــ
وینه (WI:NA) ف : خون ــ پهل XO:N (مسینا ــ ۱۳۹) XU:N,
XU:NO:,NAND کرد XE:N بلو HO:N, HU:N وخ VUXAN

شغ VIXI:N سریك VAXI:N سنگل VAIN (اشتق ـ ۵۱۱)
(اسفا ۱ : ۲ ـ ۶۷ ـ ۹۹ + ۲۶۰) اشك WE:N (گر ـ ۱۰۰) گیل XU:N
(نظر ـ مقایسه کنید W- پشتو با واژه ها دارنده V-, W-)
هر ـ ف ـ پارباس HARUVA (همه) FRAHARAVAH (جمعا) اوس HAURVA
پهل HAR(VISP, HAR -Hos0 (اشتق ـ ۱۰۹۰ ـ من ۲۷۶ : ۲) کرد HER زازا
HERGUKES, HERGU (هرکس) (زابا ـ ۴۴۱)
(یادداشت ـ درگذارش پهلوی اوستا (ـ زند) هرجا که HAURVA امده در پهلوی
به هماك (همه) گردانیده شده (غاب ۱ ـ ۵۷)
هغه (HAGHA) ف : او ـ پهل AVE: ایرپاس AVA (نیب ۲۵ ـ ۲۶)
نیز پهل O:E: (اون ـ ۵۶) استي UI (تلفظ WI) (کراست ـ ۱۳۷)
(تبادل V به GH در واژه هاي دیگر نیز موجود است)
هم ـ (HAM ف : هم ـ پارپاس HAM اوس HAM پهل HAM ارمني ـ هم
کرد HEM, HEM است AIN, AIM بلو هم HAM وخ AN شغ AN, AM
سریك IN, IM
(نظر ـ پیش اوند HAM- در پشتو نیز به فغ HAM- مي اید ـ مثلا همځولی HAMZO:LE
(هم عمر)
هندوانه ـ سم HENDU:NA لاس سنك HENDU:NE سرخه HENW U:NE
(ست ـ ۴۱۹) شهم HONNU:NA (ست ـ ۴۱۷) طبر XU:NE:NA
(واژه نامه ـ ۳۳۱) کرد HINDU:VANE (زابا ـ ۴۵۲)
هنر ـ ف ـ اوس HUNARA (عظمت ـ استعداد ـ تابلیت) پهل HUNAR ارمن HNER
بلو HUNAR (اشتق ـ ۱۱۰۸ ـ نیب ۱۱۰) کرد HU:NER (فن)
(زابا ـ ۴۵۳)
هوشیار HU:SH(I)YA:R, HU:X(I)YA:R) ف : هوشیار ـ پهل HO:SYA:R (من ـ ۲۷۶)
کرد HISHIYA:R (بیدار) HISHYA:R (باخرم ومحتاط) HE:SHAR
(هوشیار بصیر) گیل HUSHDA:R (زابا ـ ۴۴۶)
یخدان ـ ف ـ سم YAXDU:N (ست ـ ۴۲۳)
یشیدل (YASHE:DEL) خوشیدل ـ جوشیدل ـ ف : جوشیدن ـ کرد JU:SHVERDIN

JU:SHA:NIN بلو JO:SHENAG (اشتق ـ ۴۳۰)

یو (YAW) (ی ـ یو) YAWA) ف : یك ـ یاریاس AIVA اوستای

AEVA پهل E:V, E:VAK پازند YAK کرد IKI (کس) YEK

است YEU, YU (یك) بلو E:YO:K (تنها یك یك) وخي I:, I:V

شغ IVY, I, IV, YI, YU, YI:U (یکتا ـ تنها) یغ I: منج YAO

سنگل VAK (اشتق ـ ۱۱۲۸)

(نظر ـ مقایسه کنید -A پشتو با واژه هاي كه در اخر -K ندارند ـ نیز -AK

پهلوي در پشتو -A یا -AH ـه مي شود)

نیزسم سرخه لاس I: (مو I:YYA) شحم YEK سنگ UFKYA

(سمت ـ ۴۲۲)

یور (YO:R) ف : یاري ـ لاس ZHA:RI شحم YA:RI سرخه YER

سم سنگ YERI: سم YEYRI (سمت ـ ۲۲۲ ـ ۴۲۳)

یوسه (YAWSA) ف : یور ـ (ر ـ ف ور ل)

یولس (YAWLIAS, YA(W)OLAS) ف : یاوده ـ اوس AEVADASA (یازدهم)

پهل -UH Y A:CDAH کرد YA:NZDAH (اشتق ـ ۱۱۲۲)

گیل YA:NZDAI ـ

پیوست

پیوست با فهرست الفبای واژه های همریشه پشتو
و زبـــان ها و گویــشهای ایـــران

واژه های که بعد از ترتیب و تدوین واژه های باب حاضر بدست نویسنده امده ـ از برای استفاده خوانندگان در پیوست ذیل درج می شود ـ ماخذ و منابع این واژه ها بیشتر همان است که در مقاله حاضر بکار برده شده است ـ برخی ازان که در انجا درج نه شده تقویت مزید به تتبعات و تحقیقات نویسنده محیا می کند ـ

الف) ماخذ واژه های پائین قاموس زبان ها و لهجه های افغانستان است[1] ـ که شاه عبدالله بدخشی انرا جمع اورده است ـ مولف این کتاب در بارهٔ منابع و ماخذ این قاموس نوشته است که از لغات یک قسمت لهجه های پامیر چون شغنی سنگلیچی و اخی (اوشکا) شمی و منجی که در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی بذریعه چند تن مطلعین این زبانها در کابل تدوین شده است[۲] ـ علاوه بر ان مولف نامهای کتب مولفین تصرنگه را نیز نام برده است که بیشتر ازان در منابع خود ما شامل اند ـ مولف در بارهٔ لغت های مجرد حواله انها نه داده است ـ ازین سبب معذور ایم که حواله منبع و ماخذ هر لغت بنویسم[۳] ـ

از دیباچهٔ مولف نامهای مولفین منابع کتر بدست اوردیم حسب ذیل است ـ

دکتر سکولد DR. SKOLD کولنل لوریمر COLNEL LORIMER
اقایان GOUTHIOT, ZARUBIN, GRIERSON لینتز LENTZ
بیددلف (BIDDULPH)
دو کتاب TRIBES OF THE HINDUKUSH جارج مارگنستون منشی فیض بخش
به تعداد هشتاد کلمه یا لغات زبان منجی را فراهم نموده و بعدا به وسیله شا (CHAU) منتشر گردید ـ خان صاحب عبدالحکیم خان ـ

---

۱) د افغانستان د ژبو او لهجو قاموس ص ۸۲

۲) دراصل همین طور نوشته املای لاطینی بعضی از اسمای این فهرست در متن کتاب درست نیست برای املای درست ان ر ـ ک به اخر این کتاب به باب کتاب شناسی ـ

(۱)
ابا ــ بابا ــ شغ : باب ــ سنگل : بابا ــ واخ : بوپ ــ اشك : بوبو ــ منج : پاپ

اتلس ــ (هجه هم) سنگل ــ هات داسم ــ واخ : دس اتم ــ

اته (هشت) سنگل : ات ــ واخ . ات ــ اشکاس : ات

ارخ (پهلو) منج : الیخا

استوګنی (اقامتگاه) ــ نیاستګه (استوکه : رهائش)

اغوستي (پوشیدني) اشکاش : پوغدوکي ــ منج : اغستني

اندي ــ (یک لینګه بار) ــ سنگل : اندي ــ اشکاش : اندِه ــ منج : اندا

او (و) سنگل : او ــ اشك : او ــ منج : ځځ وا

اوچت (بالا) واخ : اوچ

اور (اتش) منج : يور

اوړه (ارد) اشکاش : دروك ــ سنگل : دراك

اوږد (دراز) شغ : دوګر ــ سنگل : وژدوك ــ واخ : ورز ــ اشکاش : وژدوك

اوس (اکنون) منج : وس

پیوزي ــ (بابزن) شغ ــ سنگل ــ واخ : پکه ــ اشکاش ــ پکه ــ منج : په کا ــ

(در پشتو پکې نیز گویند ــ که باواژه هاي مذبور همیشه است ــ نیز در هنکو وپنجابي پکهه مستعمل است و در اردو پنکها ــ)

زغاښتل (دویدن) شغ : زیښتاو ــ سنگل : غزا ــ اشکاش : غزوك ــ

ځکه زمکه (زمین) شغ : زمه ذ ــ منج : زخما

څنګه ــ (چسان) شغ : څه رنګه ــ واخ : څه رنده ــ اشکا : څه رنګه ــ

خوازه (شیریني) شغ : خیږه ــ سنگل : خواکي ــ واخ : خوږ کیك ــ

(در پشتو خوازه جمع خوږ است که صفت است بمعني شیرین ــ و خوازه براي صفت چیزهاي شیرین مي اید ــ ولي خوازه بمعني مذبور یعني شیریني نیز درست است ــ ولفظ فارسي شیریني باین معني نیز متداول است)

خواښې (مادر زن) شغ : خیښ ــ سنگل : خوش ــ واخ : ښه ش ــ اشکا : خش ــ منج : خوث ــ

(مولف در جاي دیگر پارسو (فارسي) ان خاښ نوشته است ــ و در زبانهاي سنگلیچي اشکا و منج علي الترتیب خش ــ خش و خشا نوشته یعني واو مذبور را حذف کرده است)

---

۱) در پشتو مستعمل نیست بالعموم بابا مي گویند ــ

خوښي (مسرت) شغ : خوشه ــ سنګل : خوشي ــ واخ : خوسي ــ اشکا : خوسي ــ منج : خوشوختي ــ

دري (سه) شغ : اري ــ سنګل : راي ــ واخ : تروي ــ اشکا : روي ــ

دلول (جوکوسه کردن) شغ : دليه ــ سنګل : دليه ــ واخ : دليه ــ اشکا : ديله ــ منج : دودل

دومره (اين قدر) سنګل : ام دوند ــ واخ : توم ــ اشکا : دوندك ــ

(درپشتو دونه نيز مستعمل است ــ که به واژه هاي مذبور نزديك تر است)

ديوال (ديوار) شغ ــ سنګل ــ واخ ــ اشکا : ديوال

ازك (کبك) شغ : ازيدز ــ ازيخ ــ سنګل : اجرجر ــ اشکا : اجيږ ــ منج : زرز ــ

زړه (دل) شغ : زارز ــ سنګل : اوزو ــ واخ : يزه و اشکا : اوزوك

زه (من) شغ : وز ــ سنګل : ازي ــ واخ : اوز ــ اشکا : از ــ منج : زا

بنګهار (طنين) منج : بنګس

په ختو (ګل آلود) سنګل : خت مندداك ــ واخ : حت لوك ــ اشکاش : خت مندرك

(پشتو خته بمعني ګل است)

پلك (پتك) شغ : پلك ــ سنګل : پلك کلان ــ واخ : پلك ــ اشکاش : پلك

پلوونکي (پايچ) شغ : پرده ذيژ ــ سنګل : پرديا کوز ــ واخ : پرداون کرك ــ اشکاش : پرده يوکوز منج : پروستك

پنځه (پنج) شغ منج ــ سنګل : پانز ــ واخ : په نز ــ اشکاش : پونز

وينو لړلي (پرخون) شغ : سيروخشن ــ سنګل : ني وينيو ــ اشکاش : سيروين ــ منج : سيريين ــ

په وينو لړند (خون آلود) وختن ــ دخنيژ ــ سنګل : وين قطي ــ واخ : وين لوك ــ اشکاش : وين قتي منج : ينالوي ــ

(در امثال مذبور واژه هاي وين ــ وين ظاهر است که همريشه وينه پشتو است بمعني خون)

پيژندل (شناختن) شغ : وزين تاو ــ سنګل : اوزين وا ــ اشکاش : پژندوك ــ منج : وزيدکا ــ يخ : بيژون ــ سخد : ان پتزن ــ

چپلاخه (پيتانچه) چپات ــ سنګل : چپيلي ــ واخ : چپات ــ اشکاش : چپات ــ منج : چپات ــ

جرګه (جلسه) شغ : جرګه ــ

چلمچي (دست شوي) شغ : چلب چه چه سنګل : چلب چي ــ واخ : چلب چي ــ اشکاش : چلب چي ــ منج : چلم چي ــ

چيغ (جيغ) شغ : جيغ جهغ ــ سنګل : قيو ــ واخ : قه و ــ اشکاش : قيو ــ

(درپشتو جيغهاي زنان که وقت شادي مي زنند اواز "قي! قي!" مي باشد ــ از (آن) قي قي کول = جيغهاي شادي و مستي زدن)

نوسي (نبیره) شغ : نباس ــ سنگل : نه وس ــ واخ : نه پس ــ اشکا : نه وس ــ منج : نوسه

زوم (داماد) شغ : زمود ــ اشکا : زمد ــ منج : زماي

زیړ (زرد) شغ : زیرد ــ سنگل : زاړ ــ واخ : زوت ــ اشکا : زارد ــ منج : زیت

ستا (از) منج : شتا

سرویزدي (بالش) سنگل : ساروشي ــ واخ : وارزیك ــ اشکا : سورواز ــ

سوري (شگاف) واخ : سرو ــ منج : سور

شونډه (لب) شغ : شند

غنم (گندم) شغ : زندم ــ سنگل : غاندم ــ واخ : گدیم ــ اشکا : عوندم ــ منج : غاندم

غونډ (یکجا) سنگل : غند ــ واخ : غند ــ اشکا : غند

کتبل (کشیدن) سنگل : ختنا ــ واخ : خشك ــ اشکا : خشوك ــ منج : خولیشکه گا ــ

کلب (قفل) شغ ــ واخ ــ سنگل ــ اشکا و منج : قلف ــ

(در پشتو کلب تلفظ عامیانه است ــ بالعموم انرا کلف یا قلف گویند)

کله (کې) سنگل : کدي ــ اشکا : کوي ــ منج : کلا

کوږ (کج) سنگل : کږ ــ اشکا : کږ ــ منج : کوږ !

لس (ده) شغ : ذلیس ــ سنگل : داس ــ واخ : ذس (اشکا و منج : ده)

لوږي (دود) شغ : دد ــ سنگل : دید ــ واخ : ذیت ــ اشکا : دیذ ــ منج : لئي

لري (دور) شغ : ذر ــ سنگل : دیر ــ واخ : دیر ــ اشکا : دیر ــ منج : لرا

مړ (مرده) سنگل : مرتك ــ اشکا : مل ــ منج : مرا

مڼه (سیب) شغ : مون ــ سنگل : مین ړ ــ واخ : مه ر ــ اشکا : میند ــ منج ــ امینگا ــ

ناره (نعره) شغ : نعره ــ سنگل : تیو ــ واخ : قدو ــ اشکا : قیو

(در پشتو نعره در معني ان تعمیم دارد ــ و نام صنفي از شعر عوامي (فوکلور) نیز است ــ و نعره شادي و مستي قي باشد ــ که قي قي کول نعره هاي شادماني زدن)

نري (باریك) شغ : بریك ــ سنگل : به ریك ــ واخ : بریك ــ اشکا : مئین ــ منج : مئین

(در پشتو واژه مئین نیز متداول دارد ولیکن معني ان قدري ذق دارد ــ مین بالعموم بمعني باریك تر مثل پودر و هموار و ملایم مستعمل است)

نوم (نام) شغ : نوم ــ سنگل : نیم ــ واخ : نونگ ــ اشکا : نیم ــ منج : نام ــ

وازګه (پیه) سنگل : واست ــ واخ : جوینگه جروینگ ــ منج : وازد

واښه (گیاه) شغ بجوقغ واښ ــ سنگل : اوش ــ واخ : وش ــ اشکا : اوش

ویژنه (شناس) شغ : وزون ــ سنگل : اوزین ــ واخ : ویش ــ اشکا : یزین ــ منج : وزان ــ

هرڅومره (چه قدر) شغ : هرڅهونه ــ سنگل : هرڅمند ــ واخ : هرڅوم ــ اشکا : هرڅند ــ

(هر قدر)

(در پشتو شکل دیگران هرخونه نیز رواج دارد ـ که (ن) واژه های بالا را نشاندهی می کند)

ب) زبان های باختري وپرسیك [1] ـ

اغوندل * ـ اغوستل (پوشیدن) منج : اغوند ـ اغوست ـ اشك : اغود ـ اغوست
(بازگولیامي [2] نوغوند NOGHWAND بمعني نه اغوست)

اوستي : اغوند ـ اغوست ـ پراچي : اغوند ـ اغوست ـ سغدي : غوند ـ غوست ـ یگنوبي [3] :
نی غوند ـ خوارزمي : انغوند ـ پارثیائي : نغوند (N-GHAND) ساکي : همغون ـ
همغوست ـ

پیځ ماسته ـ ف : شیر و ماست ـ سریك : پي ـ پود (PAY,PUD) شوغ : پیه پود (PIY,PUD
سنگل : PIG ایدگا [4] : پیو (PIW)

ور ـ وریا [5] (انتخاب ـ قابل) ـ واغ ـ (YAWAR) خوارزمي (YWAR (انتخاب کردن)

سغد YWAR (جدا کردن) پارثیائي وور WWR اوستا UAR

وزل (کشتن) سریك WAZEW (کشتن اتش یا روشني) شغ WIZZW منج WZOW
(کشتن اتش) بازکول : UZIW (کشتن اتش و روشني) ساکي BU-YASU
(محو کردن ـ ستن)

شین (سبز) اورمري : شین ـ بازگول ایدگا ـ خشین ـ اوستي : خسین ـ کرد : شین ـ
ساکي اینبینه ـ سغدي اخشین ـ اوستا AXSHENA

توزل (تراشیدن) شوغ : تیش ـ منج : تیژ ـ یگنوبي [6] : تش ـ توش ـ سوغ : تش تشول ـ
بازگولیامي [7] تیبت ـ واخاني : تش ـ منج : تشر (بمعني تراشیدن خورد ساختن) اوستا :
تش ـ

---

۱) همه اي واژه هاي تحت این عنوان ماخوذ است از مقاله دوست شنواري کابل شماره ٦٠٩ ، ١٩٧٠
(ص ٢٨ ـ ٤٦) فقط یادداشت هاي که در قوسین نوشته است ماسوائي تلفظ هاي لاطیني از نگارنده
است ـ از تلفظ بعضي از نامعلوم زبانهاي مذکور مثلا بازگولیامي و یگنوبي و ایدگا ظاهر شود که
محقق موصوف از تحریر لاطیني انرا نقل کرده است و غالبا ازین سبب نامهاي زبان ایران را قدري به
فرق نوشته است ـ

۲) بیزغولامي ـ (۳) یغنوبي (٤) یدغا یا یدغه اي ـ (٥) وریا معمول نیست ـ (٦) یغنوبي
۷) یرغولیامي ـ

یوول (چرانیدن) ـ واخ : یوي ـ اواشوري : یوي ـ اورمړي : یوي ـ شوغ : یې
در اوستا : پایئ بمعني داشتن و محفوظ کردن ـ

یسل * ویل ـ مونج YIS سریک YUS اشکاش NUS این کلمه در اوستا
YAS بمعني رسانیدن است ـ سوغدي و خوارزي AAS بمعني گرفتن ـ

اوسپنه ـ (آهن) سوغ : SEPIN اشکاش : SPUN سنگل : SPON سریک : SPIN
مونج : یوسپن ـ یازگول : سپون ـ خوارزي : ایسپانې ـ سوغدي : سپن ـ اوسېتي :
آهسن ـ اوستا SAFNA
(ف اوستائ در همه اي زبانهاي مذبور پ شده است که درپشتو نیز پ است و به ه
فارسي هیچ قرب نه دارد)

کب (ماهي) ایدگاه[1] : کپ مونج : کپ ـ واخ : کوپ ـ سوغ : کپ ـ ساکي : کوه KAWA
اوسېتي : کف [2]

کندي ـ (ناحیه و بخش قریه) سوغدي : کند ـ ساکي : KANTHA (شمعني کندي)
یکنوبي[3] : KANT (بمعني شهر) اوسېتي : کت (بمعني قلعه)

کوم (؟) (کدام) ساکي : کامه ـ ایدگاه[4] : کیوم KYUM (که کدام کس) اشکاش : کوم
زاز : کم ـ کوم ـ یکنوبي : KUN

کشر ـ (خورد) ساکي KASTARA سوغد KASHTAR اوستا KASU

کسل * (کتل) (دیدن) سنگل KAS یازگول[5] KAS بمعني دیدن و نگاه کردن ـ
(درپشتو ـــ نیز کسې : بمعني مردمك چشم / و همریشه دیدن فارسي (لیدل) است که
(که ل به د مبدل مي شود) و در افعال همین (ل) به (او) مبدل مي شود ـ همچون
وینم ـــ مي بینم ـــ که در کلام طاهر عریان همین وینم استعمال شده است ـ نگارنده)

---

۱) یدغه ـ

۲) درپشتو بمعني دیهه خورد یا محله دیهه است ـ و مثل یارقند و سمرقند در نامهائ دیهات نیز مستعمل است ـ مثل تازه دین کندي ـ

۳) یغنوبي

۴) یدغه

۵) برغولیامي ـ

منره (سیب) یازگول MAWN شوغ : MOWN روشاني : MAWN

سنگل : مینر ـ اشك : مېند ـ مونج : مینگا ـ

غلبیل (غربال) شوغ : غلبیل ـ سنگل : غلبیل ـ واخ : غلبیل ـ اشکاش : غلبیل ـ مونج : غلبیل

میاشت (ماه) شوغ : میست ـ یازگول : ماست ـ روشان : میست ـ بارت و سریك : موست (MOST)

غوجل (گاو خانه) شوغ : غیجیه ـ یازگول : غه گود

غر ـ غرگي(۱) ـ شوغ : غر (سنگ) یازگول : ژیر (سنگ) واخ : غر (سنگ) یکنوبي(۲) : غر (کوه)

سوغد : غر ـ ساکي : غري GARI اوستا GAIRI (کوه)

ستي (سوختن به اتش) شوغ : سیتود (بسوخت) اوش : سیتود ـ سریك : سیتود (بسوخت)

زرکه (کبك) شوغ : زریج ـ اوش : زریج ـ سریك : زریج ـ واخ : چهکر ـ مونج : زرزر ـ

اوستي : زر ZAR بمعني نغمه سراي کردن ـ

(یاداشت ـ دراصل علامتهاي پشتو معني (ځ) و (ږ) بکار برده است ـ ازان قیاس مي کنیم که در زبانهاي مذکور تلفظ مخصوص پشتو که این علامتها مظهر ان است رواج دارد ـ نگارنده)

رودل (مکیدن شیر) شوغ : رلود RIVD اوش : ریود بارتنگ REWD سریك ریود ـ

واښه (گیاه) شوغ : ویښ (بواو مجهول) اوش بارت ـ وویښ ـ سریك : ویښ

تور (سیاه) بارت : تور ـ سریك : تور ـ اوش : تیر (سیاه) شوغ : تیر (سیاه)

سپږه (شپش) شوغ : سپیږ ـ اوش : SIPAW بارتنگ : سپیو ـ اوستا : ^{C}PISH

غوږ (گوش) شوغ و اوش : غوو ـ بارت : غو ـ سریك : غیوي ـ یکنوبي . غوش ـ سوغد : غوش اوستي بغوس

پرخه (شبنم) شوغ : پیرښ ـ اوش : پیرښ ـ بارت : پیرښ ـ اوستا PAPSHUYA

زړه (دل) بارت : زورد ـ سریك : زورد ـ شوغ : زورد ـ یازگول : زاود ـ اوش : زورد ـ اوستا ZARADA

(چنانکه شرح داده ایم که صوتهاي RT و RD درپشتو مبدل به (ړ) مي شوند ـ دراین مثالها درهمه اي زبانهاي صورت RD موجود است ـ نگارنده)

اوږد (دراز) شوغ : اوزد ـ اوږد(شو) VUZ بارت : VUZ (٤)

پیژندل (شناختن) یکنوبي(۳) ـ بیزونته BIZONTA سوغد : پیزن ـ اوستي BAZON یازگول : وز...

---

۱) غر درپشتو بمعني کوه است و غرگي بمعني سنگ مدور که در دریاها مي باشد ـ

۲) یخنوبي ـ (۳) یخنوبي

٤) یزغولامي ـ

ویزنت ـ اوش : وزون ـ ساکي : PAYSAN

وژ ې ـ لوږه (گرسنه ـ گرسنگي) يگنو : وز ـ ديوز DEWAZ , WAZ سوغد : ديز (گرسنگي)
پارثياني : ديز (گرسنگي) ساکي : ديبيشه ـ

لويدل (افتادن) يگ : ديويته (DEVITA) شوغ : دي (DI) راوش : داي DAY
سريك : دي (DEY) ريشه هاي قديم DWAYA بمعني افتادن ـ
(نگه کنيد ـ تبديل (ل) به (د) در همه اي اين زبان ها که به واژه افتادن هيچ مماثلت نه
دارد ـ نگارنده)

غندل (بد گفتن) سوغد : غندك ـ غنتك ـ سريك : غوند ـ
(در فارسي گنده نيز همريشه ان است که قدري تغيير در معني دارد) ـ

گورل کتل (ديدن) يگ : غور ـ غورنه ـ سوغد : غور ـ اُغور ـ اوستي : اگورون (تلاش کردن)
(در پشتو وگوره يا اوگوره بمعني تلاش کن است)

هو (بلې) يگ : هو ـ هون ـ خوارزي : هه ـ

وينځه (کنيز) سوغد : ينچ بمعني زن ـ يگ : ينچ بمعني زن ـ

کوټه (اطاق) يگ : کت KAT (اطاق ـ خانه) سوغد : کت ـ کتك (خانه) اوستا : کته
(KATA) (خانه)

نيغ (راست) سوغد : نيغ (NYGH) نيز نخي ـ يگنوبي[1] ان : نيغ ـ

مينه (ابادي ـ خانه) يگ : MEYN اوستا : ميذنه ـ

پل (قدم ـ نقش پا) اوستا : پذه ـ سوغد : پذك ـ اوستي : فديل ـ يگ : پذ

پر (بر) يگ : پر ـ سوغد : پر ـ خوارزي : پر ـ اوش : پر ـ پارت : پر ـ ارياي
(در پشتو مخفف ان (په) نيز مستعمل است ـ مقايسه کنيد (ب) فارسي با (پ) پشتو)

پيرودل (خريدن) سوغد : پريد ـ يگ : پسرون (PERON) واخ : پرورن

ستوري (ستاره) يگ : سيتوره ـ سوغد : ستري ـ ساکي : STARAY اشکاش : STRUK

(توجه به به مرکب‌هد مصتهاي ـ ST کنيد ـ که در طويله فارسي ـ SIT گرديده است)

ورخ (دهانه اب جوي اب رساني) يگ : ورغ ـ پارثياني : بند ـ ورک بمعني بند ـ واخ
اين واژه در اوستي به شکل ارخ و در ارمياني به شکل ارق موجود است ـ که در زبانهاي ترکي
الاصل نيز به شکل ارخ موجود است ـ بمعني کانال وجوي اب ـ

برابي (شب گذشته) يگ : (VIYRAY) سوغد : بيري (BYRYY) خوارزي :

---

1) يغنوبي ـ

یازگول : BIYIR (۱) (شام) شوغ : BIYOR (۲) (دیروز) براچ : WYAR

شوده ـ شیده (شیر) ساکي : SHVIDA یازگول : SHUOD شوغ : شود ـ سریک : شیود

ایدگاه (۳) : خوشود (بمعنی شیرین) اوس : SHVIPTA (شیر) یگ : SHIFT (شیر)

بن (ایناق) سوغد : خشیت ـ شوغ : APIN ABIN اوش : ABIN

ونه (خون) مونج : YINA ارمند VAHUNI شوغ : WIXIN براچي :

HIN اورمري : IN

داسي (این طور) اوش : داس ـ چنانچه داس مك (این طور مکن) پ : داسي مه کوه ـ شوغ : دیس ـ

تر (تا) اوش و خوف : تر ـ چنانچه مجله روشانی ـ مش واي تر بازار یوسم (پ : موتز به هغه تر بازاره یوسو) ما انرا تا بازار خواهیم برد ـ

جرگه (جلسه ـ اجتماع) شوغ : جرگه ـ مثلا نیستا وذیداو پ : په جرگ کښي کبیناست (در جلسه بنشست)

جوره (جفت) شوغ : جور ـ سنگل : جوري ـ مونج : جوار

جوړ (تندرست) شوغ : جور ـ مثال جورات یاست (جوړ یاست) ـ تندرست هیته ـ

کوز (کم) شوغ : کز ـ سنگل : کز ـ اشکاش : کز ـ مونج : کوزا

موتې (دسته) شوغ : MUT سنگل : موت ـ اشك : موت ـ

ج) واژه هاي همریشه شغني یا شغناني (٤) ـ

ارزست (ارزش) ارزش ـ

اسان ـــ ش : اسون ـ ارمان ـــ ارمون ـ اسمانونه (اسمانها) اسمانهن ـ اندامونه ـ (اندامها) اندامهن ـ

---

۱) برغولامي ـ (۲) دراصل BIGIN نوشته است ـ (۳) یدغه

٤) دوست شنواري ـ کابل $\frac{۶۳۱}{۵}$ ص ـ ۵۱ ـ ۵۳ به حواله جات پائین ـ

۱) زبانهاي پامیري ـ تالیف پاخالیف ـ مسکو ۱۹۶۹

۲) شاه عبدالله بدخشي ـ قاموس ـ کابل ۱۳۳۹ ش

۳) متن هاي سوغنانی ـ د قاموس اکادمي علوم مسکو ۱۹۶۰

٤) اوراسکي ـ زبانهاي ایران ـ مسکو ـ ۱۹۶۳

توجه در لهجه جنوبي بالعموم صوت $a:$ به $o:$ مبدل مي شود ـ چنانچه لهجه شمالي اسمان ولي لهجه جنوبي اسمون ـ لهجه شمالي : ارمان لهجه جنوبي ارمون ـ و همين تغيير در دو اين صوتها در پشتو و شغناني بنظر مي ايد ـ

تغوتل (تغوزل) (شنيدن) تغوښتاو ـ اوږد (دراز) ـ ورگ ـ دښت (دشت) دښت ـ

لغاستل (دويدن) زښتاو ـ خرمښکۍ (جلپاسه) چرپيسك

پنځه (پنج) ـ پنځ ـ پيژندل (شناختن) ـ وزين تاو ـ

کومي (تالو) ـ کغوم (تالو)

اوسپنه (اهن) ـ سپين ـ

اوښکه (اشك)

يوښك اووه (هفت) ـ ووود ـ

څلور (چهار) ـ څوار ـ

څه رنګ (څنګه) (چه طور) ـ څه رنګ

پروسږ (کال) (پارسال) ـ پرواس

واښي (اسپان) ـ واښ

خوږ (شيرين) ـ خپك

ورځني (بيرون) ـ وځ

ديوال (ديوار) ـ ديوال

اوښتل ـ گرديدن ـ ويښتاو

زرکه (کبك) زريدز

زړه (دل) ـ زارد

ژبه (زبان) ـ زبو

زير (زرد) ـ زيرد

توجه : در شغناني اوازها (rd) به خلاف پشتو به ړ مبدل نه شده است ـ

ساتل (داشتن) ـ چښتاو

توجه : در پشتو بطور زن داشتن را ساتل مي گويند و شوهر را خښتن که با کلمه چښتاو شغني مشابهت تام دارد ـ

شپه (شب) ـ ښب · شرم (شرم) ـ ښرم ـ شوده (شير) ـ ښوود ـ

توجه : در شغني صوت مخصوص پشتو ښ نيز مستعمل است ـ و کلمات فارسي که داراي ش است به صوت ښ مخصوص مبدل مي سازد مثلا ـ

اشك (پ : اوښکه) يوښك ـ دشت (پ : دښت) ـ دښت ـ ابريشم (پ : ريښم)

شغ : وربنم ــــ ولي در امثال مذبور کلمات پښتو را که در پښتو تلفظ ان به ښ مخصوص نمي شود ــ به قیاس (analogy) کلمات دیگر به صوت ښ مبدل ساخته است ــ مثل کلمات مذبور ښهب ــ وښرم و ښوود ــ

شونډه (لب) ــ شوند ــ غلبیل (غربال) ــ غلبیل ــ غنم (گندم) ــ ژندم ــ

غوږ (گوش) غهګ ــ غوندي (مثل ــ همچون) ــ میغوند ؛ غونډ (مدور) ــ غوند ــ

بعید عکس کښي ناستل (نشستن) ــ نیستاو ــ خپلوان (خویشاوندان) ــ خیښین ــ گانه (زیور) گهنه ــ

پند (راه رفتن سفر) ــ پوند ــ لري (دور) ــ دوه ور ــ لس (ده) ــ دلیس ــ لور (داس) ــ ذیرد ــ

لوشل (دوشیدن) ــ دذوز ــ داو ــ لوګی (دود) ذود ــ لري (بعید) ــ ذر

توجه : در امثال مذبور ظاهر است که (ل) پښتو (که در فارسي جلعد بالعموم د باشد در شغنانی به ذ مبدل مي شود ــ

وینل (مصدر فرضي یا تردك) (دیدن) وینتاو ــ بر (بالا) ــ بر ــ براي (بهګا ــ دوش) بیروي ــ څه (چه) ــ څه ۰ څه وخت (چه وقت) ــ څه وخت

داسي (چنان) ــ دیسي ــ

(توجه : ــ در امثال مذبور داسي ــ دیسي و براي ــ بیروي و امثال ان ظاهر است که لهجي صوت (a:) پښتو به (e:) در شغني مبدل مي شود)

کوښښ (کوشش) ــ کوښښ ــ مال (محالي ــ وقت) مال ــ موټي (دسته) ــ موت ــ

په (بر) ــ پد ــ دي ــ پري کول (بریدن) ــ پیریذ ــ پل (نقش پا) ــ پیذ

یوري (یار) ــ یور ــ روڼ (روشن) ــ رنا (نیز پښتو رنړا) (روشني)

شلخي (سبزي) ــ شلخه ــ لیوني (دیوانه) ــ دیوین ــ ملا (کمر) ــ میذ ــ منره (سیب)

موږ مون ــ میاشت (ماه) ــ میست ــ ناسته (نشستن) ــ نیوست ــ

ناوي (عروس) ــ نوښنیخ ــ نوم (نام ــ نوم ــ لمسي نوسي (نواسه) ــ نباس ــ

واښه (گیاه) ــ واښ ــ هرڅومره ــ هرڅونه (هر مقدار) ــ هرچهونه ــ یو (یك) ــ یو

څلور (چهار) ــ څه وور

(توجه : ــ درعبارت مولف تلفظ در حروف لاطیني نه داده است ــ مگر ځ پښتو را به علامت ځ نوشته است به ځ ازین تید س مي کیم که اواز ts څپلوي پښتو در شغني نیز رواج دارد)

وروځي (ابرو) ــ ذیروز ــ اوږد (طویل) ــ ــ اوزغ ــ وخت (وقت) ــ وخت

ویاله غفوا (واله ــ جوي) ــ ویذ ویخ (بیخ و ــ ویخ ــ

د) واژه هاي همريشه پشتو در يغنوبي و سوغدي – (۱)

اووه (هفت) يغ : اود – اوت – سوغد : ود (کابل ص : ۸۵)
بخښل (بخشيدن) يغ : بخش – سوغد : بخش (ايضا)
ملا (کمر) يغ : ميدون سوغد : ميذن (ايضا)
پيژن – دل (شناختن) يغ : بيزون سوغد : زن پتزن (ايضا)
(ملاحظه تبادل (ل) با (د) و (ذ) امثال ان در اين فهرست بسيار است)
يغ : بغوغ – سوغد : پغشت – پغوشت (کابل ص : ۸۶)
څه (چه) سغ : چو سوغد : چ (ايضا)
څو – څومره (چه قدر) يغ : چوف سوغد : چپ جوف (ايضا)
لس (ده) يغ : دس سوغد : ذس (ايضا)
شوده (شير) يغ : خشيفت سوغد : خشيت (ايضا)
(حاشيه) ختني و ساکي – suida خوارز : xibci (خوښځي) اوس : خشوبيشه (xshipta)
يازکوليامي (۲) : بُسوود (بواوخفي)
روشاني و شوغناني : بُسوود (به واو جلي) (ايضا بحواله متونه ص – ۳۶۱)
زير (زرد) يغ : زيرته – سوغد : زيرتك (کابل – ص – ۸۷)
ژبه (زبان) يغ : زيواك (خوارزي زيك) سوغد : زيك (ايضا)
زمکه خاوره (زمين – خاك) يغ : زاي سوغد : زي –
دښت (دشت) يغ : دشت سوغد : دغشت – دخشت (ايضا)
ور (باب) يغ : ور سوغد : ذور (ايضا)

---

۱) مقاله اقاي – دوست شنواري که در مجله کابل شماره ۶۱۵/۱۱–۱۲ ماخذ ۷۲ه
محقق دوست ماخذ هاي که در اخرمقاله خود ذکر کرده است حسب ذيل است –
ايراني ژبې (زبانهاي ايران) ي –م اورانسکي مسکو ۱۹۶۳
يغنوبي متونه (متن هاي يغنوبي) م س اماريف و پ –م پيشتر يوه ۱۹۵۷
تاريخ افغانستان – دم – ماسون و –ا – اوماديين مسکو
از تاريخچه اشعارعوامي تاجيکي – ي – س براکينسکي – مسکو ۱۹۵۶ –

۲) يزغولامي –

لوئیدل (کلان شدن ــ شونی یافتن) یخ : دیوي سوغد : دیو (کابل ص ــ ۸۷)

وزه (گرسنه) یخ : وز ــ دیوز سوغد : ذوز (ایضا ایضا)

لور (داس) یخ : دیروس سوغد : ذرش (ایضا)

شومه (شب) یخ : خشام سوغد : حشم (ایضا)

ایدگا[1]: خشیم xshema (ایضا بحواله متونه ص ۳٦۲)

خوښ ښاد (شاد) یخ : خوش سوغد : غوش ــ غش

(توجه ك ــ به ابدال (خ) به (غ) امثال این گونه درین فهرست بسیار است)

خوب (خواب) یخ : خوون سوغد : خوبنی خوبن ــ غوبن ــ (کابل ــ ص ــ ۸۵)

خوړل (خوردن) یخ : خورته سوغد : غورت (ایضا)

ارت (کشاده) ــ سوغد : یفرت ــ یرفت (ایضا)

دو ــ یخ : دو سوغد : ذو (ایضا)

لري ــ یخ : دور سوغد : ذور (ایضا)

غنم (گندم) یخ : غنتوم ــ سوغد : غتوم (ایضا)

غر (کوه) یخ : غر سوغد : غر (ایضا)

غرمه ــ غارمه (دیپهر) یخ : غرم سوغد : غرم (ایضا)

غوږ (گوش) یخ : غوش سوغد : غوش (ایضا)

یو (یك) یخ : اي سوغد : یو (کابل ــ ص ۸۹)

کله (کې) یخ : کد سوغد : کذ (ایضا)

کندوك (گله) یخ : کندك ــ (ایضا)

کندي (قریه محله) یخ : کسي سوغد : کنذ (ایضا)

کوتي[2] (سگ بچه) یخ : کوت سوغد : کوت

کب (ماهي) ــ سوغد : کپ

(حاشیه : اشکا : کپ مونج : کپ ــ واخ : کوپ (kup) اوستي کف ــ سکي :

کوه kava بحواله قاموس اشتقاقي و تاریخي اوستي ــ تالیف اباليف ص ــ ۵۷۵)

مړي (مرده) یخ : مرت سوغد : مورت (کابل ص ــ ۹۰)

میړه (مرد ــ بهادر ــ شوهر) یخ : مرتي سوغد : مرتي (کابل ص ــ ۹۰)

---

۱) یدغه ــ

۲) در زبان عمومي کوتري مي گویند ــ

نمونځ (نماز) يغ : نماځ سوغد : نمچ (کابل — ص — ۹۰)

نوسئ (نواسه) يغ : نبهاش سوغد : نبیش (ایضا)

نیغ (راست) يغ : نیغ سوغد : نیغ (ایضا)

په (بر) يغ : پي سوغد : پي (کابل — ص — ۹۱)

څښل — څکل (نوشیدن — چشیدن) يغ : پیچش سوغد : پچش (ایضا)

پې (سابقه نفي) يغ : پو سوغد : پو (ایضا)

پوخ (پخته) يغ : پوخس سوغد : پوفش — پخوفت (ایضا)

پروس (پارسال) يغ : پیسوس —

اوبه (اب) يغ : اوپ سوغد : پ (کابل — ص — ۹۲)

بن (زن شوهر) يغ : پیناخ سوغد : پن — بخ (ایضا)

پیرودل (خریدن) يغ : پیرانت سوغد : پریذ (ایضا)

پیشو (گربه) يغ : پیش سوغد : پوشغونك (مثل گربه) (ایضا)

سکڼل (قینچي کردن) يغ : سیکه سوغد : سکن (ایضا)

سپین (سفید) يغ : سپیت سوغد : سپي تك (ایضا)

ستوري (ستاره) يغ : سترك سوغد : ستري (ایضا)

ورخ (دهن اجو) يغ : ورغ سوغد : ورغ (کابل — ص ۹۳)

بار — وري (بار) يغ : وار سوغد : بر (ایضا)

بوئ (بو) يغ : دوذ سوغد : بوذ (ایضا)

وروځې — وروزي (ابرو) يغ : ورك سوغد : بروك (ایضا)

وز — وزه (بز) يغ : ووز سوغد : وابر — ویر (ایضا)

واوره (برف) يغ : وافر (ایضا)

(ر — ك — به همین واژه در فهرست الفبای مقاله هذا) (ایضا)

تندر — (برق صاعقه) يغ : تونتورك سوغد : تونتر (ایضا)

اوښتل کښیوتل (دوچار شدن) يغ : اوخت سوغد : وخشت (کابل — ص — ۹۴)

اوښ (شتر) يغ : شوتور سوغد : خوشتر — غوشتر (ایضا)

څلور (چهار) يغ : تیغار سوغد : چتیر — ششتغر —

(ر — ك — به این واژه در فهرست الفبای مقاله هذا)

تیریدل (گذشتن) يغ : تیر سوغد : ویتیر (کابل — ص — ۹٤)

وینه (خون) يغ : دخین سوغد · وفزن — یوخن —

حاشیه : اوستا و د هونتي شوغ : روش : وبخين · يزگولیامي[1] خوان ـ ایشك : وين
مونج : يين ـ خوتن ـ ساکي · هونتي بحواله متنها ص ـ ۲۵۱)
خو (مگر ـ ولې) يغ : خيك سوغد : خو (ایضا)
(حاشیه : خوتن ساکي : خو ـ اشکا : خر ـ شغ : خو بحواله متنها ص ۳۵۸)
شپه يغ : خشپ سوغد : خشپ ـ غشپ (ایضا ـ ۹٤)
سيوري (سایه) يغ : سيسوك سوغد : سيك (کابل ص ـ ۹۵)
سور (سرد) يغ : سارد سوغد : سرت (ایضا)
سوزول (سوختن) يغ : سوچته ـ سوشته سوغد : سوژ (ایضا)
کندي (محله دیهه) يغ : لينت سوغد : کند (شهر) (ایضا)
شخ (سخت) يغ : شخ سوغد : شخ ـ شخ (ایضا)
شوکول (گسیختن) يغ : شيکوف سوغد : پتشك ـ نشك (ایضا)
واښه* (گیاه)[2] يغ : وایش سوغد : ویش (ایضا)
(حاشیه : يزگولیامي : وښن ـ شوښ و روش : ووين ـ اشکا : اوش ـ واخ : ویش ـ اوش
مونج : واخش اوش ـ اوس : واستر بحواله متنها ص ۳۵)
ویل (گفتن) يغ : ووك سوغد : وب
غه ـ اغ ـ هاهه (ان) يغ : اخ سوغد : غو ـ
خپل (ازخود) يغ : خپ سوغد : خپيذ ـ
کښل ـ کرښه (کشیدن خط) يغ : خش سوغد : غرش ـ غشش
(حاشیه : اوستي : خسن ـ یازگولیامي[3] غرښ ـ اشکا : خښ ـ خښت واخ : خښ
مونج : خښ ـ اوستا : کرش ـ گرشه ـ بحواله متنها ص ۳٦۵)
(یاداشت : در واژه هاي مذبور صوت (ښ) که به شکل پشتو نوشته شده است ظاهر مي کند
که صوت مخصوص به (ښ) یعني علاوه به صوتهاي (خ) و (ش) نیز در ان نواحي رواج دارد ـ
نیز مرکب (خ) و (ښ) بالخصوص به مرکب قدیم زبانهاي ایران (خش) نشاندهي مي کند ـ
امثال دیگران در زبان قدیم سوغدیانه نیز بدست مي اید) ـ همچون : ـ
شوده (شیر) خشیت · شومه (پاره* اول شب) خشم ـ دښت (دشت) : دخشت
رونیان (روشن) روخشن ـ شپه (سب) : خشب ـ (ازمقاله مذبور ـ کابل ص : ۱۰۲)

---

۱) يزغولامي ـ (۲) در پښتو گیاه نیز مستعمل است ـ
۳) يزغولامي ـ

(۸)

واژه هایٔ اوستایٔ که تبدیل یافته است[1]

ژور (ژرف) اوس: جفر – پهل: ژفر – ژرف – ف

بلخ (بلخ) اوس: بخذي – پهل – بخل –

زمکه (زمین) اوس: زم پهل: دمیك

ژمې (زمستان) اوس: زیمه – پهل: دمستان

مرغۍ مارغه (مرغ) اوس: مرغه – پهل: مرو

اوسپنه (اهن) اوس: اسن – پهل: اهن

دم (ساعت زمان) اوسي: دمیك

رمه (رمه) اوسي: رمك

لم (دم) اوس: دمب (دري) دنب

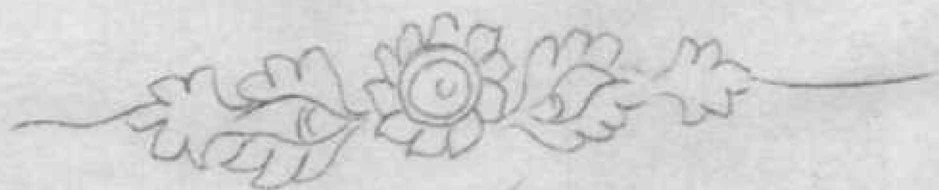
مروزي اوس: مروزي (ف دري) مرغزي –

(مروزي نام دیهي است در وادي پشاور – و (مرغز) نیز نام دیهي است در وادي پشاور که هر دو همان ریشه ومعني دارند –)

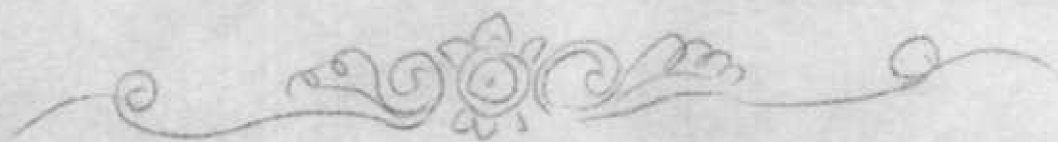
---

۱) ماخذ – بهار محمد تقي ملك الشعرا – سبك شناسي ج – ۱ –

کتاب شناسی



فهرست مآخذ و مراجع



فهرست مآخذ و مراجع

زبان شناسي

LINGUISTICS

BENVENISTE, E. « Les infinitifs avestiques , PARIS, 1935.

BLOCK, B.; TRAGER, G.L. Outline of Linguistics ANALYSIS, Baltimore, 1942.

BLOOMFIELD, L. Language, NewYORK, 1937.

CARROL, I.B. THE STUDY OF LANGUAGE; CAMBRIDGE; (MASS.) 1955.

GLEASON; H.A. AN INTRODUCTION TO DESCRIPTIVE LINGUISTICS, NEW YORK, 1955.

GRAY, L. H. FOUNDATIONS OF LANGUAGE; NEW YORK, 1930.

GRIERSON, G.H. LINGUISTIC SURVEY OF INDIA, CALCUTTA, 1921.

HANTER, LANGUAGE COMPARATIVE PHONOLOGY, 1868.

HOCKET, C.F. A COURSE IN MODERN LINGUISTICS. NEW YORK, 1958.

LEHMANDE, W.P. HISTORICAL LINGUISTICS, NEW YORK, 1962.

MORGENSTIERNE, G. REPORT ON LNGUISTIC MISSION TO AFGHANISTAN, OSLO, 1926.

------- REPORT ON LNGUISTIC MISSION TO NORTH WESTERN INDIA, OSLO, 1932.

-------PASHTO, PATHAN AND TREATMENT OF SIBILANT, ACTA ORIENTALIA, 18, 1940.

PENZL, H. ORTHOGRAPHY AND PHONEMES IN PASHTO (AFGHAN), J.A.O.S. VOL. 2 1954, 74-81.

SAPIR, E. LANGUAGE, AN INTRODUCTION TO THE STUDY OF SPEECH, NEW YORK, 1921

SAPIR, S. LANGUAGE, NEW YORK, 1949.

STURTEVANT, E.A. LINGUISTIC CHENGE, CHICAGO, 1917.

۱) اسلانوف ـ زبان ملي و ادب افغانستان ترجمه از محمد شنواري كابل ـ

۲) بخاري ـ د پښتو بنيادي مسئلې ـ پېښور ۱۹۶۳ع

۳) تره‌کی حبیب‌الله ـ نوې ژبپوهنه ـ کابل ۱۳۴۵ (شمسی)

۴) خانلري ـ زبان و زبان شناسي ـ (طرح اجمالي براي تحقيق درلهجه هاي محلي ايران) سخن ۱۰ : ۵۲۵ ـ ۵۷۵

۵) شاكر ـ نورمحمد ـ ژبني څېړنې ـ كابل

۶) كوثر غورياخيل ـ ژبوپښنه پېښور ۱۹۵۹ع

——— طوفان ـ ۱۹۵۸ع

PHONOLOGY (PHONETICS) واج شناسي

DARMESTETER, J. CHANTS POPULAIRE DES AFGHANS. PARIS, 1889-90.

GEIGER, W. ; KUHN, E., GRUNDRIS DER IRANISCHEN PHILOLOGY, BOND 1, STRASSBURG, 1896.

GRAY, L. H. INDO IRANIAN PHONOLOGY, NEW YORK, 1902.

----- PHONOLOGY OF LANGUAGE, NEW YORK, 1930.

HEFFNER, R .S. GENERAL PHONETICS, MADISON, 1949.

HOCKET, C.F. A M COURSE IN MODERN LINGUISTICS, NEW YORK, 1958.

INTERNATIONAL PH ONETIC ASSOCIATION, THE B PRINCIPLES OF INTERNATIONAL PHONETIC ASSOCIATION----; LONDON, 1949.

LORIMER, D.L.R. THE PHONOLOGY OF BAKHTIARI, BADAKHSHANI, MADAGLASHTI DIALECS OF MODERN PERSIA, LONDON, 1922.

PIKE, K.L. PHONETICS, ANN ARBOR, 1943.

---------PHONEMICS, ANN ARBOR, 1947.

SASTRI, M.L. NOTES ON ARYAN AND DRAVIDAN PHONOLOGY, MADRAS, 1884.

۱) بخاري، سید عظیم شاه د پښتو بنیادي مسئلې (پښتو) پشاور — ١٩٦٤ء

۲) بخاري — غږ پوهنه (پښتو) پشاور — ٧٢ـ١٩٧١ء

۳) تږی حبیب الله - نوی ژبپوهنه - کابل - ۱۳۴۵ (ش)

DIALECTOLOGY لهجه شناسي

BENVENISTE, E. TEXTES SOGDIENS, PARIS, 1940.

---------NOTE LES SOGDIENNES, J.A. 1939, 275-77.

BLEEK, A.K. AVESTA, (ENGLISH TRANSLATION), HERTFORD, 1864.

CHRISTENSEN, A. LES DIALECTES D'AUROMAN ET DE PAWA, KOBENHAUN, 1921.

-------ETUDE SUR LAE ZOROASTRISME DE LA PERSE ANTIQUE, KOBENHAUN, 1928.

------QULQUE NOTICES SUR LESPLUS ANCIENNES PERIODES ZOROASTRISME (EX. ACTOR-

------CONTRBUTION A LA DIALECTOLOGY IRANIENNE VOL. *1 KOBENHAUN,1930.

------TEXTES OSSETES, KOBENHAUN, 1921.

------LE DIALECTE DE SAMNAN, KOBENHAUN, 1915.

DARMESTETER,J. CHANTS POPULAIRE DES AFGHANS, PARIS ,1889-90.

--------STUDES IRANIENNE, PARIS, 1883.

-------LE ZEND AVESTA, 3 VOL. PARIS, 1892-93.

GRAY, L.H. INDO IRANIAN PHONOLOGY, NEW YORK, 1902.

GRIERSON, G.A. LINGUISTIC SURVEY OF INDIA , CALCUTTA, 1921.

--------ISHKASHMI, ZEBAKI AND YAZGHULAMI, AN ACCUONT OF THE ERANIAN DIALECTS. LONDON, 1920.

GURDON, B.E.M. TRANSLATION OF GANJ-I-PUKHTO INTO KHOWAR DIALECT, CALCUTTA, 1022--, 1902.

HANNING,W.B. SOGDICA, THE ROYAL ASIATIC SOCIETY, LONDON, 1940.

HUART,M.CH. DIALECT DU CHIRAZ DANS SA'DI.

HUBSCHMAN, H. PERSCHE STUDIEN. STRASSBURG, 1895.

JEMASP,D.H. VENDIDAD, AVESTA TEXT WITH TRANSLATION, 2 VOLS. BOMBAY, 1907.

KONOF,S. NOTES ON THE CENTRAL ASIAN KHAROSHTHI DOCUMENTS, ACTA ORIENTALIA 46 29, 1963, 65-78.

LAMBTON,ANN. K.S. THREE PERSIAN DIALECTS, LONDON,1938.

MACAURUS A COURCE IN KURDISH LANGUAGE, ANN ARBOR, MICHIGAN;

MACHALSKI, F. NOUNS DES FEMMES IRANIENES, FOLIA ORIENTALIA, 0, 1967, 93-97.

MORGENSTIERNE, G. INDO IRANIAN FRONTIER LANGUAGES, VOL. 3 , OSLO, 1944,

---------NOTES ON BASHKARIK, ACTA ORIENTALIA, NO 18, 1940, 206-257.

NYBERG, H.S. HILFSBUCH DES PEHLEVI 2VOLS. UPPSALA, 1928-29 31.

ORANSKI, Y.M. IRANIAN DIALECTS, MOSCOW, 1963.

POOR-e-DAUD, GATHAS,SARUDHA,ZARTASTE, TEHRAN;

WAR DEPARTMENT WASHINGTON D.C. PROSE BOOKS AND LANGUAGE GUIDES:- JAPANESE, CHINESE, DUTCH, GERMAN, PORTUGUESE, ALBANIAN, CANTONESE, ITALIAN, SPANISH, DA DANISH, BULGARIAN, NORWEGEANETC.ETC.

~~MORGENSTIERNE,-G.~~

ادیب طوسي محمد امین ــ لهجه کازرونی قدیم ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۷ : ۲۶ ــ ٤

ادیب طوسي ــ نمونه اي از فهلویات قزوین و زنجان و تبریز در قرن هفتم ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۷ : ۲۵۱ ــ ۲۷۳

ـــ فهلویات لري ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۰ : ۷ ــ ۱۵

ادیب طوسي ــ محمدامین ــ دو قصیده بدو لهجهٔ نیمه اذري نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۰ : ۳٦۷ ــ ٤۱۷

ـــ فهلویات زبان هر زندات مرند ــ ماهتاب ۱ : ۲۷۰ ــ ۲۷٦

ـــ فهلویات زبان اذري در قرن هشتم و نهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۷ : ٤٦۰ ــ ٤۸۲

ـــ فهلویات ماما عصمت و کشفي بزبان اذري ــ اصطلاح راژلي یا شهري ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۸ : ۲٤۲ ــ ۲۵۷

ـــ فهلویات مغربي تبریزي ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۸ : ۱۲۱ ــ ۱۳۷

ـــ نمونه اي چند از لغت اذري نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۸ : ۳۱۰ ــ ۳٤۹
۹ : ۱۳۵ ــ ۱۸٦

اذرگشسب ــ فیروز ــ تاریخچه کشف زبان اوستا و تحقیقات مستشرقین درین زمینه هوخت ــ
ج ۳ : ۸ : ۸ ــ ۱۰ و ۲۷ و ش ۹ : ٤ ــ ۷ و ش ۱۰ : ۵ ــ ۸ و ج ٤ ش ٤ : ۷ ــ ۸ ــ

اذرگشسب فیروز ــ بخشي از فرهنگ اوستا و تطبیق اما فارسي و کردي ــ شهریور ۱۳۳۷ (خ)

افشار ــ ایرج ــ صد واژهٔ سیستاني ــ نیما ۷ : ٤٦۰ ــ ٤٦٤

افشار ــ ایرج ــ امثال یزدي مهر ۲ : ۲۷

ـــ مثلهاي یزدي فرهنگ ایران زمین ۲ : ۳۷۷ ــ ۳۹۲

ایزدیار ــ اذربایجان در زبان اذري ارمغان ۲٤ : ٦۸ ــ ۹٦ ــ

بحر العلومي ــ حسین ــ لهجه هاي محلي ایران ــ دیالکت کمجه اي پشتوتن ــ ج ۱ ــ س ۸ :
۱۹ ــ ۲۰ و ۹ : ۲۲ ــ ۲۳

بدخشي ــ شاه عبدالله ــ د افغانستان د ځینو ژبو او لهجو قاموس ــ کابل ــ ۱۳۳۹
کابل لهجه (پښدي و سوغدي) شماره ٦۱۵ ــ (۱۱ ــ ۱۲) (جنوري ــ مارچ ۷۱)
کابل لهجه (بلوچي) ــ ٦۲۲ ــ ۷ (ستمبر اکتوبر ۷۱)

بدخشي ــ شاه عبدالله ــ تدوین لغات نواحي پامیر اریانا ــ ج ۱ : ش ۱۲ : ۷ ــ ۱۰ و
ج ۲ : ش ۲ : ۲۰ ــ ۲۳ ــ

ـــ زبانهاي پامیر ــ اریانا ٤ : ۱۲۰ ــ ۱۳۲

بهار ــ محمد تقي ملك الشعرا ــ سبك شناسي ج ۱ ــ تهران ــ ۱۳۳۷ ــ

بحنام عیسي ــ زبان هاي افغانستان (ترجمه از بنونیست) طـ تمدن ایراني ــ ۳۳٤ ــ ۳۳۹ ــ
بیلي ه ــ و ــ ادبیات و زبانهاي تنگلازي ــ روزگارنو ج ۲ : س ٤ : ٦۸ ــ ۷۵
پرویز (اذکاي) ــ واژه هاي گزیده از گویش همداني ــ هنر و مردم ــ شماره ۱۲٦ ــ سال ۱۳۵۲ ــ
٦۹ ــ ۷۲

تورسون زاده ــ روایت تاجیکي یك تصنیف قدیم ایراني ــ سخن ــ ۲ : ۷۵٤ ــ ۷۵۵
حبیبي ــ عبدالحي ــ قرب زبان پشتو به پارسي باستان ــ یغما ۹ : ۲۰ ــ ۲٤
ـــــ عهد زبان پشتو دو نیمه هزار سال پیش ــ مجله پښتو پشتو اکادیمي پشاور ج
ش

حبیبي ــ مادر زبان دري ــ کابل ــ ۱۳٤۲
ـــــ پښتو و لویکان غزنه کابل ۱۳۴۱ ش
ـــــ پښتو دوه نیم زره کاله نخوا ــ مجله پښتو ــ پیښور ــ ۱۹۵۲-۵٤

خانلري ــ پرویز ناتل ــ طرح اجمالي براي تحقیق در لهجه هاي محلي ایران ــ سخن ۱۰ : ۵٦۵
ــ ۵۷۵
خانلري ــ پرویز ناتل ــ زبان ایران سخن ۷ : ۹۵۸ ــ ۹٦۲ ، ۱۰٤۲ ــ ۱۰٤٤ و ۱۱٤٦ ــ
۱۱۵۱ ــ ۲ : ۱۱ ــ ٤۸ ــ
خانلري ـــــ دو بیتي ها ي باباطاهر ــ پیام نو ــ ج ۱ : ش ۸ : ۲٦ ــ ۳۰ و ش ۹ : ۳۷ ــ
۳۹ و ٦۰ ــ
دولت ابادي ــ عزیز ــ زبان کنوني اذربانجان معلم امروز ۲ : ۱۲۰ ــ ۱۲٦ و ۱۵۹ ــ ۱٦۸
ـــــ " " " نشریه دانشکده ادبیات تبریز ٦ : ٤۸۸ ــ ٤۹۲
راست بنکلا ــ زبان خوارزي ــ مجله دانشکده ادبیات شیراز ج ۱ ش ٤ : ۱۱ ــ ۳۸ ــ
ـــــ زبان سعدي مجله دانشکده ادبیات شیراز ج ۱ ش ۳ : ۲۱ ــ ٤۱ ــ
زمریالي ــ پشتون و زبان پشتو ــ اریانا ــ ج ۱ ش ۲ : ۱٦ ــ ۱۸ و ۲ و ۳ : ۵۲ ــ ۵٤ ــ
ژیرکوف ــ زبانهاي شمال تفتاز ــ اینده ۲ : ٦۳۲ ــ ٦۳۸ و ۷٤٤ ــ ۷٤۷ ــ
شفق صادق رضا زاده پارسي باستان (ترجمه از روضه کنت) ایران از نظر خاورشناسان ص ۱۱۰ ــ ۱۱۹ ــ
صیال زاده ــ سید محمدعلي ــ زبان واجي یا وازي نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۹ : ۲۱۷ ــ ۲۱۸ ــ
کشاورز ــ کیخسرو ــ لهجه زردشتیان مقیم ایران ــ پشوتن ــ ج ۱ ــ س ۱۰ : ۱۸ ــ ۱۹ و ش ۱۱ :
۲٤ ــ ۱٦ ــ

کهزاد احمدعلي ــ زبانهاي اریاي هند وکش ــ اریانا ــ ج ۲ : س ۹ : ۲۵ ــ ۲۳ ــ
کیا ــ صادق ــ یادداشتي در باره گویش تروکي (خور) مجله دانشکده ادبیات ج ۲ و س ۱ : ۳٤ ــ ٤۱

کیا صادق ــ یادداشتی درباره زبان رازی و تهرانی ــ ایرانی کوده ۳ : ۱۴ ــ ۲۲ ــ
کیا ــ صادق ــ ترجمه ای از مقامات حریری بزبان طبری ــ اموزش و پرورش ۱۴ : ۴۷۷ ــ ۴۷۸ ــ
کیا صادق ــ واژه های محلی ایران در لغت فرس اسدی ــ ایران کوده ش ۳ : ۲ ــ ۵
ماهیارنوالی ۰ یحیی ــ زبان کنونی آذربایجان نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۵ : ۱۱۰ ــ ۱۲۸ و ۲۱۷ ــ ۲۲۴ و ۶ : ۹۵ ــ ۱۱۲ و ــ ۲۰۳ ــ ۲۴۰ و ۳۱۵ ــ ۳۵۸ و ۳۷۰ ــ
ــــــ زبان مردم تبریز ــ (رسالهٔ روحی انارجانی) نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۹ : ۲۲۱ ۲۳۲ و ۳۹۶ ــ ۴۲۶ ــ
مقدم (مقدم) محمد ــ یک سند تاریخی از گویش آذری تبریز ــ ایران کوده ش ۱۰ : ۴ ــ ۱۸ ــ
محجوب محمد جعفر ــ لهجه سمنانی (ترجمه از کرستن سن ر ــ ك) یغما : ۲ ــ ۷۲ ــ ۷۹
محقق ۰ مهدی ــ اشعاری به لهجه های محلی (کاشی نیشابوری ــ خراسانی ــ طبرانی) فرهنگ ایران زمین ۷ : ۲۴۷ ــ ۲۵۲
مصطفوی ــ حسام ــ در جستجوی زبان تورانی ــ پشتو تن ج ۱ : س ۱۰ : ۲۳ ــ ۲۴ ــ
معین محمد ــ اوستا ــ مقدمه لغت نامه ص ۲۶ ــ ۳۷ ــ
ــــــ پارسی باستان مقدمه لغت نامه ص ۳۸ ــ ۳۹ ــ
معین محمد ــ کتبه های پهلوی (ترجمه از هیننگ و ۰ ب) یغما ضمیمه شماره ۶ : ۲۴
ماهیار نوالی ــ یحیی ــ نکته چند درباره تصحیح عد و ترجمه متن پهلوی خسرو و ریدك از رونوالا ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ــ ۷ : ۹۷ ــ ۱۱۲ ــ
منتظم الشعرا ــ اصطلاحات لهجه کازرونی ــ مهر ۹ : ۱۶۶ ــ
اقتداری ــ احمد ــ مثلهای لاری ــ فرهنگ ایران زمین ۲ : ۲۳۳ ــ ۲۵۳ ــ
نفیسی سعید ــ لهجه زرتشتیان ایران ــ پشتو تن ج ۱ س ۱۲ : ۲۰ ــ ۲۱ ــ
یارشاطر ــ احسان ــ زبانهای و لهجه های ایرانی ــ مجله دانشکده ادبیات ج ۵ ش ۱
ــــــ زبان های و لهجه های ایرانی ــ مقدمه لغت نامه ــ ص ۹ ــ ۲۵
مقدم (مقدم) محمد ــ گویش های وفس و آشتیان و تفرش ــ ایران کوده ۱۱ : ۱ ــ ۱۸۴ ــ

انارلیف ــ م.س. ــ لیغوی تتنوند ــ مسکو ۱۹۵۷ (مقاله دست شوازی ــ قابل نحد)
براگینسکی ــ ی.م. ــ تاجیکی ادبی التشارو [illegible] تاریخچه ــ مسکو ۱۹۵۴ ("   )
بدخشی ــ شاه عبدالله ــ د افغانستان د ژبو لهجی قاموس ــ کابل ۱۳۳۹ (ش)

ETYMOLOGY ریشه شناسی

DARMESTETER, J. CHANTS POPULAIRE DES AFGHANS. PARIS, 1889-90.

GEIGER, W. ETYMOLOGY DES AFGHANISCHEN, MUNSCHEN, 1893.

HORN, P. GRUNDRIS DER NEUPERSISCHEN ETYMOLOGIE. STRASSBURG, 1893.

GEIGER, W. ETYMOLOGIE DES BALOCHI, MUNSCHEN, 1890.

MORGENSTIERNE, G. AN ETYMOLOGICAL VOCABULARY OF PASHTO, OSLO, 1927

GRAMMAR دستورنامه ها

ASLNOV, M.G. PASHTO GRAMMAR (IN RUSSIAN), MOSCOW.

BELLEW, H.W. A GRAMMAR OF THE PUKKHTO OR PUKSHTO LANGUAGE, LONDON, 1867.

BENENISTE, E. ESSAI DE GRAMMAIRE SOGDIENNE DEUXIEME PARTIE, PARIS, 1929.

LEBEDEF* K. A. PASHTO GRAMMAR (IN RUSSIAN), MOSCOW,

LORIMER, D.L.R. A GRAMMAR OF WAZIRI PASHTO, OXFORD, 1915.

MACKENZIE, D.N. DIALECTAL STUDY OF KURDISH LANGUAGE, LONDON,

MAGAUHUS A COURCE OF KURDISH LANGUAGE, ANN ARBOR, UNIVERSITY OF MICHIGAN.

NIDA, E.A. MORPHOLOGY, DESCRIPTIVE ANALYSIS OF WORDS, ANN ARBOR, UNIVERSITY OF MICHIGAN.

PENZL, H. A GRAMMAR OF PASHTO, WASHINGTON, 1955.

-------ON THE CASES OF AFGHAN (PASHTO) NOUN, "WORD" VOL.6 NO *1, 1950, 70-73.

RAHIMULLAH, QAZI, MODERN PASHTO INSTRUCTOR, 2 VOLS., PESHAWAR.

RAVERTY, H.G. GRAMMAR OF THE PUK'HTO, PUSHTO OR THE AFGHANS, LONDON, 1860.

ROOS KEPPEL, G., ABDUL GHANI KHAN, SAHIBZADA ABDUL QAYUM, A MANUAL OF PASHTO, LONDON, 1901, 2ND ED.

TRUMPP, E. A GRAMMAR OF PUSHTO, TUBENGEN, 1873.

WHITNEY, W.D. SANSKRIT GRAMMAR, LONDON, 1955.

۱) بخاري ـ سيدعظيم شاه ـ صرف نحو (پشتو) ۱۹۵۵ء

۲) دين محمد ـ دستور پهلوي ـ بمبئ ـــــــ

۳) رحيم الله خان قاضي ـ گنجينه افغاني (فارسي) ـ پشاور ـــــــ

٤) رشتين ـ صديق الله ـ د پښتو گرېمر ـ کابل ـــــــ

۵) رضواني ـ ميراحمد شاه شمس العلماء ـ واثيه ـ راولپنډي ۱۹۰۲ء

٦) قريب ـ مرزا عبدالعظيم خان ـ دستور زبان فارسی ـ تهران ـ ۱۳۳۸

۷) محبت ـ خان نواب ـ رياض المحبت ـ ۱۸۰٦ (قلمي نسخه)

۸) مشكور محمد جواد ـ دستورنامه در صرف نحو زبان پارسي تهران ۱۹٦۲

LEXICON AND GLOSSARIES — فرهنگها و واژه نامه ها

ANARIF, M.S.; Y.M. ORANSESKI, YAGHNUBI TEXTS, ~~TRA~~ MOSCOW, 1957.

ASLANOV, M.G. PASHTO - RUSSIAN DICTIONARY, MOSCOW, 1966.

BELLEW, H.W. A- DICTIONARY OF THE PUKKHTO OR PUKSHTO LANGUAGE, LONDON, 1867.

BHARUCHA, E.S.D. PAHLAVI-PAZAND -ENGLISH AND ENGLISH- PAHLAVI PAZAND DICTIONARY, BOMBAY, 1912.

GILBERTSON, G.W. ENGLISH BALOCHI COLLOQUIAL DICTIONARY, 2 VOLS. 1925.

HAIM, S. HAIM'S ENGLISH PERSIAN DICTIONARY, TEHRAN 1960.

HONY, H.C. TURKISH ENGLISH DICTIONARY, LONDON, 1960

JONES, SIR, H.S. GREEK ENGLISH LEXICON, LONDON, 1951.

LES COT, R. LA REFORME du VOCABULAIRE EN IRAN, REVUE DES ETUDES ISLAMIQUE, 1939, 75-96.

LEWIS, C.T. LATIN DICTIONARY, OXFORD, 1951.

LORIMER, D.L.R. A DICTIONARY OF WAZIRI PASHTO, OXFORD, 1915.

MACDONELD, A.A. A PRACTICAL SANSKRIT DICTIONARY, OXFORD, 1954-58,

OXFORD ENGLISH DICTIONARY, OXFORD.

RAVERTY, H.G. A DICTIONARY OF PASHTO OR LANGUAGE OF THE AFGHANS, LONDON, 1860.

TAYLOR, CAPT. HINDUSTANI ENGLISH DICTIONARY, CALCUTTA, 1834.

TRAVADIA, JEHANGIR, C. GLOSSARY OF SHAYEST NE SHAYEST, HAMBURG, 1930.

UNVALA, J.M. GLOSSARY OF KING HUSRAV AND HIS BOY, PARIS:?

WEBSTER,MARIAN. WEBSTER'S NEW INTERNATIONAL DICTIONARY, MASS. 1958.

WEST, E.W. GLOSSARY OF INDEX OF PAHLAVI TEXTS OF THE BOOK OF ARDA VIRAFA, LONDON. 1877.

پښتو قاموس ـ پښتو ټولنه ـ کابل ـ ۱۹۵٤

ظفراللغات پشتو ـ پشاور (ـ)

جامع اللغات ـ عبدالمجید خواجه ـ لاهور (ـ)

برهان قاطع ـ محمد حسین برهان ـ باهتمام دکتر محمد معین ـ تهران ـ ۱۳٤٤ (شمسي)

ستوده منوچهر ـ فرهنگ سمنائي ـ سرخه اي لاسگردي ـ سنگسري ـ شهمیرزادي ـ

ادیب طوسي ـ فرهنگ لغات باریافته ـ تبریز ـ ۱۳۲٦ (خ)

جمشید سروش ـ سروشیان ـ فرهنگ بهدینان ـ ۱۳۳۵

فرهنگ جهانگیري

فرهنگ نفیسي

غیاث اللغات

فرهنگ انندراج

فرهنگ رشیدي

کیا صادق ـ واژه نامه طبري ـ ایران کوده ـ ش ۹ : ۱ ـ ۲۸۹

کیا صادق ـ گویش رشتیانی ـ (واژه نامه) تهران ـ ۱۳۳۵ (خ)

رجاي ـ احمدعلي ـ یاداشتي در باره لهجه بخارائي ـ مشهد ـ ۱۳٤۲ (خ)

پور ـ محمد کیوان ـ نامهاي پرندگان در لهجه هاي کردي ـ تهران ـ ۱۳۲٦ (خ)

میتها خان مري و صورت خان ـ بلوچي اردو لغات ـ بلوچي اکیدیمي کوئته ـ ۱۹۷۰

پردل ختك و مولوي محمد اسحاق ـ پښتو ژبه ـ (پښتو ـ پښتو لغات) پشتو اکیدیمي پشاور ۱۹۷۲ـ۱۹۷۳ ء (٥ جلد)

ستوده منوچهر ـ رساله لغات فرس قدیم ـ فرهنگ ایران زمین ۳ : ۲۲ ـ ۷۷

فره وشي ـ بهرام ـ فرهنگ پهلوي ـ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۲٦

مشکور ـ فرهنگ هزاروشهاي پهلوي از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۲۹

اذرکشب موبد فیروز ـ بخشي از فرهنگ اوستا ـ تهران ـ ۱۳۳۷ (خ)

پرویز اذکاي ـ واژه هاي کهنه از گویش همدان ـ هنر و مردم شماره ۱۲٦ ـ ۱۳۵۲

جمشید سروشیان ـ فرهنگ بهدینان ـ تهران ـ ۱۳۳۵

دهخدا، علی اکبر ـ لغت نامه ـ تهران ۱۳۳۷ ـ

محمد معین ـ برهان قاطع ـ ۵ جلد ـ ۱۳۳۰ ـ تهران

بدخشی ـ شاه عبدالله ـ د افغانستان د ژبو او لهجو قاموس ـ کابل ـ ۱۳۳۶ (ش)

HISTORY OF LANGUAGE & LITERATURE.

تاریخ زبان وادب پښتو

BIDDULPH, C.E. AFGHAN POETRY OF THE SEVENTEEN CENTURY. LONDON,1890.

Caroe,SirOlaf,. THE PATHANS. LONDON,1958.

DORN,B. A CHRESTOMATHY OF PASHTO LANGUAGE , ST. PETERSBURG 1847.

THORBORN ,S.S. BANNU . LONDON 1876.

MACKENZIE, D.N. POEMS OF KHUSHAL KHAN KHATTAK, LONDON 1965.

PLOWDN KALID-I- AFGHANI, ENGLISH TRANSLATION, LONDON 1875.

RAVERTY H.G. GULSHAN-I-ROH, LONDON 1860.

_____GRAMMAR OF PASHTO ,INTRODUCTION, LONDON ~~1892~~. 1860.

_____SELECTIONS FROM THE THE POETRY OF THE AFGHANS, LONDON 1864.

HUGHES,T.P. KALID-I-AFGHANI, INTRODUCTION, ~~LONDON~~ 2a LAHORE 1893.

GILBERTSON,G.W. THE PASHTO LANGUAGE, LONDON HERTFORD 1929.

HOWELL,E.;CAROE,O. POEMS OF KHUSHAL KHAN KHATTAK,PESHAWAR 1963.

CAROE,SIR-O.- THE PATHANS.

افضل رضا ــ د پښتو د نثر تاریخ ــ پښاور ۱۹۶۸ء

اثرعبدالحلیم ــ تیر هیر شاعران ــ پښاور 1963

بخاري سید عظیم شاه ــ د پښتو بنیادي مسئلې پښاور ۱۹۶۳ء

________ مقدمه صرف ونحو پښاور ۱۹۵۵ء

پنجاب یونیورسټي ــ تاریخ ادبیات مسلمانان پاك و هند ــ علاقائي ادبیات مغربي پاکستان جلد اول ــ ۱۹۷۱ء

اثرعبدالحلیم ــ پښتو ادب ــ پښاور

بېنوا عبدالروف ـ اوسني ليكوال ـ سه جلد ـ کابل ۲ ٤ـ ۱۳٤۰ (ش)
حبيبي عبدالحي ـ پښتانهٔ شعرا ـ جلد اول کابل ۱۳۲۰ (ش)
رښتين صديق الله پښتانهٔ شعرا جلد دوم کابل ۱۳۲۱ (ش)
ــــــ تاريخ د پښتو ادب ـــ کابل ۱۳۳۳ (ش)
حبيبي عبدالحيؒ ـ مادر زبان دري کابل ـ ۱۳٤۲ (ش)
ساپي محمد حسن ـ پښتانهٔ شعرا جلد سوم ـ کابل ۱۳٤۲ (ش)
مجبور سورانړي ـ د بنون ادب ـ بنون ۱۹۷۱ء
مراد شنواري ـ د خيبر ادب ـ پښاور ـ 1958
همیش خلیل ـ پښتانهٔ ليکوال ـ پښاور
ــــــ ورکه خزانه ـ دوجلد ـ پښاور ـ ۱۹٦۰ء
هوتک محمد ـ پټه خزانه ـ دریافت عبدالحيؒ حبيبي کابل ۱۳۲۳ (ش)

GENERAL — عمومي

ENCYCLOPAEDIA BRITANICA

ENCYCLOPAEDIA AMERICANA

ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM NEW EDITION

اخون درويزه ـ مخزن ـ پشاور ۱۹٦۹ ء

افريدي قاسم علي خان ـ ديوان ـــ پشاور ۱۹۷۲ ء

انصاري بايزيد ـ خيرالبيان ـ پشتو اكيډيمي پشاور ـ ۱۹٦۷ ء

افضل خان ختك ـ تاريخ مرصع ـ نسخه هاي* قلمي اكاډيمي پشتو پشاور

ـــــــ علم خانه* دانش نسخه* قلمي اكاډيمي پشتو پشاور ـ

بخاري سيد عظيم شاه ـ د پښتو بنيادي مسئلې ـ پشاور ۱۹٦۳ ء

ـــــــ صرف ونحو (مقدمه) ـ پشاور ۱۹۵۵ ء

بېنوا عبدالرؤف ـ ادبي فنون ـ كابل ـ ۱۳۲۷ (ش)

ـــــــ روستي لېكوال ـ سه جلد ـ كابل ۱۳٤۰ ـ ۱۳٤۲ (ش)

تاريخ ضلع پشاور ترجمه گزيټر اف پشاور ـ پشاور ۱۸۷٦ ء

تسنيم الحق ـ روح ادب ـ پشاور ـ ۱۹۵۷ ء

خوشحال خان ختك ـ كليات ـ پشاور ۱۹۵۲ ء

رحمان بابا ـ ديوان ـ پشاور ۱۹٦۳ ء

رحمت خان حافظ ـ تواريخ رحمت خاني ـ پشاور ـ ۱۹۷۱ ء

رضواني ميراحمد شاه ـ بهارستان ـ طبع اخر ۱۹۳۱ ء

ـــــــ شكرستان ـ لاهور ۱۹۰۵ ء

شيرمحمد خان گنداپور ـ تاريخ خورشيد جهان ـ لاهور ۱۸۹٤ ء

صدرخان ختك ـ دلې شهې ـ پشاور ۱۹٦۰ ء

عرشي امتيازعلي ـ اردو مين پشتو كا حصه ـ پشاور ۱۹٦۰ ء

فياض ـ بهرام گل اندامه ـ پشاور

كريمداد ـ ديوان ـ پشاور ۱۹٦۹ ء

محمدحیات خان ـ حیات افغاني ـ لاهور ١٨٦٧ء

مصري خان گگیانړي ـ دیوان ـ پشاور ١٩٥٩ء

معزالله خان مهمند ـ دیوان ـ پشاور ١٩٥٩ء

میان نعیم ـ دیوان ـ پشاور ١٩٦٤ء

مجله هاي که امروز اجرادارند ـ

مجله پشتو ـ اکادیمي پشتو پشاور

مجله ننګ ـ مردان

مجله کابل ـ پشتوټولنه کابل

هفت روزه زیري کابل

مجلها وماهنامه ها پشتوکه در اول این قرن اجرا داشته اند ودارای مضامین هاي متفرق مربوط به زبان وادب پشتو اند ـ

ماهنامه ننګیالی ـ پشاور

هفت روزه رهبر ـ پشاور

ماهنامه دوران ـ پشاور

مجله ننګ پرون ـ دهلي

۳۰۶

مجله ها و مقاله ها

احسان یار شاطر ـ زبانها و لهجه های ایرانی ـ مقدمه لغت نامه دهخدا (ص ۹ ـ ۲۵)

ـــــــ زبان ها و لهجه های ایران ـ مجله دانشکده ادبیات ـ ج ۵ ش : ۱ و ۲ و ۱۱ ـ ۴۸ ـ

ـــــــ اثار بازیافته زبان خوارزمی مجله مهر ـ ش : ۱۰ ـ ۱۳۳۱

چند نکته در باره زبان خوارزمی ـ مجله دانشکده ادبیات طهران ـ ش ـ ۲ و ۱۳۳۲ ـ

کیخسرو ـ کشاورز ـ لهجه زردشتیان مقیم ایران ـ لهجه پشوتن ـ ج ۱ ـ ش : ۱۰ : ۱۸ ـ ۱۹ و ش : ۱۱ : ۲۴ ـ ۲۵ ـ

نفیسی دکتر سعید ـ لهجه زرتشتیان ایران ـ پشوتن ج ۱ ش : ۱۲ ـ ۲۰ ـ ۲۱ ـ

ستوده دکتر منوچهر امثال سمنانی ـ فرهنگ ایران زمین ـ ۲ : ۸۰ ـ ۹۲

خانلری ـ دکتر پرویز ناتل ـ طرح اجمالی برای تحقیق در لهجه های محلی ایران ـ سخن : ۱۰ و ۵۶۵ ـ ۵۷۵ ـ

کیا ـ دکتر صادق ـ واژه های محلی ایران در لغت فرس اسدی ـ ایران کوده ـ ش : ۳ : ۲ ـ ۵

ـــــــ واژه های محلی ایران در لغت برهان قاطع ایران کوده ـ ش : ۳ : ۶ ـ ۱۳

راست . بنکلا ـ زبان خوارزمی ـ مجله دانشکده ادبیات شیراز ـ ج ۱ ش ـ ۴ : ۱۱ ـ ۳۸

ـــــــ زبان سغدی مجله دانشکده ادبیات شیراز ـ ج ۱ ـ ش : ۳ ـ ۲۱ ـ ۴۱

معین محمد اوستا ـ مقدمه لغت نامه ـ ۲۶ ـ ۳۹

ـــــــ پارسی باستان مقدمه لغت نامه ۳۸ ـ ۳۹ ـ

مقدم (مقدم) محمد ~~محمد~~ ـ چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با شرح لغات ـ ایران کوده ش ۴ : ۱ ـ ۶۰

ـــــــ ~~[illegible]~~ ـ داستان جم متن اوستا و زند ـ فرگرد دوم وید یودات با شرح لغات و ترجمه ایران کوده ـ ش ۶ : ۱ ـ ۱۹۶ ـ

ماهیار نوابی یحیی ـ اندرز اذر بدمار سپندان ـ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۱ : ۵۰۱ ـ ۵۲۸ ـ

هینینگ و ـ ب ـ کتیبه های پهلوی ـ ترجمه محمد معین ـ ضمیمه شماره ۶ : سال سوم یغما : ۲۴ ـ

رعدی اذرخشی ـ غلام علی ـ ریشه زبان فارسی ـ دانشکده ۱ : ۵۶۷ ـ ۵۷۰

مینوی ـ مجتبی ـ زبان فارسی ـ سخن ش ۴ ـ ۱۶۵ ـ ۱۷۲ و ۲۶۱ ـ ۲۶۴ و ۳۵۳ ـ ۳۵۷ ـ

مورگنسترن ـ جارج ـ تاریخ تحول زبان های ایران و مجاهدات دانشمندان اسکاندیناوی در باره رشته های مختلف ایران شناسی ـ ترجمه عزت الله نگهبان ـ مجله دانشکده ادبیات ج ۴

ش ۳: ۴۳ ـ ۵۲ ـ

بدخشي شاه‌عبدالله ـ تدوين لغات نواحي پامير ـ اريانا ـ ج ۱ ـ ش ۱۲: ۷ـ ۱۰ـ ج ۲ : ۲۰ـ ۲۳ ـ

ـــــــــ زبانهاي پامير ـ اريانا ـ ۴ : ۹۲۰ ـ ۹۳۲ ـ

كهزاد احمدعلي ـ زبانهاي ارياي هندوكش ـ اريانا ج ۲ ش ۹: ۱۵ ـ ۲۳ ـ

يعقوب حسن خان ـ پشتو از نظر فقه اللغه ـ سالنامه كابل ۷: ۲۵۱ ـ ۳۱۰

افشار ايرج ـ صد واژه سيستاني ـ يغما ۷ : ۴۶۰ ـ ۴۶۴

مكري ـ محمد ـ ريشه شناسي واژه هاي كردي ج ۱ ش ۲: ۷ ـ ۱۵

كيا صادق ـ ترجمه اي از مقامات حريري بزبان طبري ـ آموزش ‌و‌ پرورش ۱۴ : ۴۷۷ ـ ۴۷۸ ـ

ـــــــــ واژه نامه طبري ـ ايران كوده ـ ۹ : ۱ ـ ۲۸۹

دوست شنواري[1] ـ اورمري ـ كابل ـ ش ۶۲۲ ـ ۷ : ۲۵ ـ ۲۸ (۱۹۷۱)

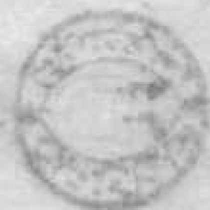
ـــــــــ زبان پاراچي ـ كابل : ش ۶۲۵ ـ ۱۰ (۱۹۷۲)

ـــــــــ زبان سوغدي و يغنوبي ـ كابل ۶۱۵ ـ ۱۱ ـ ۱۲ (۱۹۷۱)

ـــــــــ باختري و پارسيك ژبې (زبانهاي باختري و پرسيك) كابل ـ ش ۶۰۱ ـ ۹ (۱۹۷۰)

ـــــــــ پشتو دو هزار سال پيشتر (كتيبه بغلان) كابل قسط پنجم ۶۰۸ـ۶ (۱۹۷۰)

حبيبي عبدالحي ـ (بنام محصل) يك شعر پشتو كه دو نيم هزار ساله عمر دارد ـ مجله پشتو ـ پشتو اكادمي پشاور ـ ج ۱ ش ۱ (۱۹۵۷)



---

۱) منابع و ماخذ مضامين دوست شنواري بيشتر از مقاله ها و كتب تحقيقاتي است كه مستشرقين اروپا بويژه شوروي (روسيه) درباره زبانهاي افغانستان (ايران) كرده اند ـ نامهاي اين كتابها در كتاب شناسي درج شده است ـ